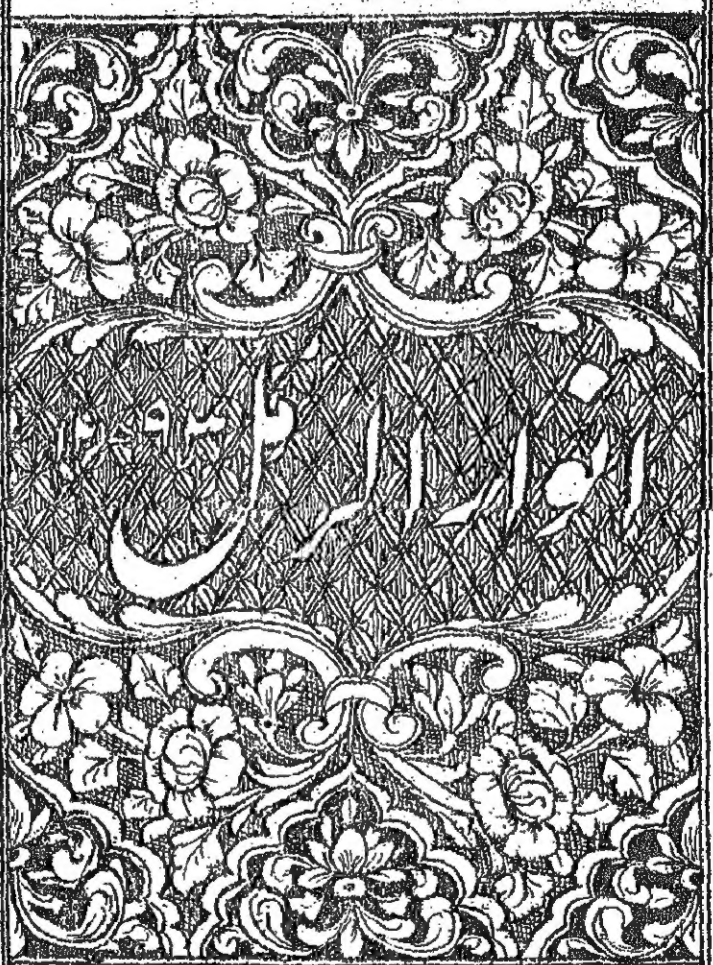


بیت کبریا و مکان فضل و منزلت
یعنی عین کبریا و عین فضل و عین منزلت



در طبع می‌نویسد که شوق طبع من مقبول همان شد

1000

PE10176

بسم الله الرحمن الرحيم
شکوه سپاس بخیر و تمنا پس آن فریب کار پارس است جل جلاله که انقدر شایسته است امده چندین شکل مختلف گردانیده و
ایشان را سبب و قوت کلمات و حقیقات عالم مفعلی ساخت و صلوة نامحدود و دانه و دانه و دانه
که ضلایق لایطریق مشکوک ضلالت بجاده مستقیم بیاض شریعت هدایت فرمود و آل عظام و اصحاب کرام
و حق که اجتماع آن جماعت بضرر او سبب علی و عقد کفر و فطرت از ضمیر عقیده نشینان بدست ایشان و در اوط
فرب اهل ایمان و اسلام بوده و شکلا و تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد چنین گوید فقیر خیر حاجی عبد القی شیری
رزقه الا براتما که برابر باب بصیرت و اصحاب حق پوشیده نیست که شرف علم بر حسب شرف معلوم
بعد از علوم دینی هیچ علمي انفع و محتاج الیه را از علم رسلی نیست و چنانچه دفع و مضار را از کلی و
جزوی قبل از وقوع این علم معلوم نتوان کرد پس هر یک از این المضرات و قوا جالی انفعه دفع باشد
سپاس حاجت بود باشد بنابرین و قیود این فقره قلیل البضاعت قبل ازین رساله درین علم عمومی علم اعماله نوشته بود
موسوم بحلالت الرل مشتمل اکثر قرائین فن ارشلی علی بر سبیل اختصار بعضی از بیان موافق و دوستان
مصادق که شجره با ثمره مودت ایشان در ریاض محبت ثابت گشته بود و از انقلاب امن امان و
خارج از مودت و معافی عقیده و در داخل جهان چنان اسامی ایشان که همواره مقتضی روشن بوده
و چون منتفی و مفاتیح عقیده کشاد چون کشفات حلات مشکلات پیچیده و دیگر خطوط و کده انما پس نمودند

تالیف کتاب است از ان چنانچه قاعده از قواعد ضروریه این فن در وی ممل نمائند و مختصر بوده و سه سبیل
 ایجاد ممل باشند و نه بطریق اطناب ممل هر چند این ضعیف را بواسطه تراکم هموم و همزاکم غموم و موانع و زنگار
 و عوائق لیل و نهار مجال انیکار نبود تا چار شریف و اجمال و اجمال می بندد و چون شغب و طلد و ستان
 از حد گذشت و ترک اشتقاق ایشان هم مروت نمید تو سسل با ارواح علمای را آغین و از ارباب کشف
 و اصحاب یقین نموده بضرورت شروغ کرده شد و چون باند او هم عالمیه ایشان تمام رسیده اند
 انوار الملک نام نهاده امیکد در نظر بکمان قبول آغند انشاء الله تعالی انفرید و ما ذاک علی الله اخیر
 موصول از ان طران آنکه بر سهوی و خطائے اگر اطلاع باشد از روی غفوا اصلاح و تسخیر نظر نمایند که این فقر
 مستحق است بعلت البصاحت و قصد ریان و رضاعت اللهم احسن من ان الحظایا و الزلل و صابین عن
 التحریک و التخلیل بحق من له مکانة فوق السمک الاغرل بدانکه این کتاب سبیل است بر سبیل مست و در مقام
 و خاتمه و مقدمه مرتب است بر سه فائده اول ماهیت علم رمل و سبب نزول وی بپایه دانست که
 علم رمل عبارت است از معرفت استکشاف و خیالات از حسب دلالت اشکال نشانزده گانه بیان
 بطریق وضع و نیز بدانکه بعضی استخوان گفته اند که علم رمل معجزه آدم علیه السلام بود و سبب فرود آمدن
 این علم آن بود که چون آدم علیه السلام را فرزندان بسیار شدند متفرق گشتند خواست آدم
 تا حال ایشان بآنها بد جبرئیل علیه السلام بیاید و فقطه رمل را که اصل این علم است فرود آورد و بعضی
 گفته اند که آدم علیه السلام چون خواست بدانکه چه شد تا او را بآنها بد جبرئیل و آدم علیه السلام
 در کنار دریا نشستند بود و جبرئیل بر او را آدم علیه السلام چهار انگشت فرود برد و روی رمل بر شکل طریق
 بر نیگونی آدم علیه السلام بنور نبوت آنرا معلوم کرد چهار انگشت دیگر فرود برد و برابران بر نیگونی
 جماعت شد و از آن شکل اشکال دیگر حاصل کرد و گفته اند جبرئیل فقطه که با آدم علیه السلام آورد
 آن فقطه یکش بود و آنچنان بود یک انگشت بر یک فرود برد و آن فقطه که از انگشت جبرئیل علیه السلام
 پدید آمد مرغ بود بدین گونه آدم علیه السلام چهار طرف آن نقطه را بخواص نسبت کرد و باز فخری
 فقطه نهاد بر شکل طریق بعد از ان او را جماعت ساخت یعنی چهار نقطه دیگر و برابر آن وضع کرد و اشکال
 دیگر را از طریق که از انوا الاشکال و جماعت را ام الاشکال گفته اند و باقی را از مواالید و عن صریح یعنی
 فاد و آب و خاک و تنیده اند و هر یک از اینها بر خنجر یک جوهر است و دو مزاج پس آتش یک جوهر است
 و دو مزاج دارد که هر دو خشک است و همچنین باد یکی دو مزاج است که گرم تر است و آب یکی دو مزاج
 که سرد تر است و خاک یکی دو مزاج که سرد و خشک است پس اگر مزاج باد را که دو است با جوهر

ام الاشکال
 اب الاشکال
 مواالید الاشکال

بیا مبحث بسبب این علم مردم را با او الفت افتاد و با او ایمان آوردند و چون دانیال این علم را
در حجره سیوی ریگ تعلیم گرفته بود و از این ضرب ریل بر ریگ کردی و از آن اسم محل را بر حال نهادند
پس شمید این علم را تعلیم ریل از شمیه حال باشد با هم محل در آنکه عدد نقاط ریل موافق اسم دانیال هم
آشت و این عدد اصل اشکال مستطبی شود بدین وجه طریق چهار نقطه است چون او را شمی کنی جماعت
شود که هشت نقطه است چون طریق را در نفس خود ضرب کنی ۱۶ شود که اشکال و خانه های ریل آشت
و چون جماعت را در نفس خود ضرب کنی ۴۴ شود که عدد اشکال از واج بود چون این هر دو را با هم کنی هشتاد
شود چون شانزده که عدد خانه های ریل است با این عدد جمع کنی ۴۴ شود که عدد نقاط ریل است ۳۶ عدد
و هم ۴ زوج و این عدد اسم دانیال پیغمبر است و بتجربه برانند که الرگل اسم الواضع اشارت بر معنی است
و امام باشد و الله مصری در کتاب خود گفته است که حکما س او ایل روایت کرده اند که این علم از
دانیال عم مانده است و این را از مردم س پرسیده است تا بدست هر جایی نغبتند که از جمله اسرار
حق است و هر که این علم را خواهد آموخت و بداند و هر که این علم را از خود گوید حق تعالی بر وی
ختم کند و شایع کتاب و س گفته است که غرض آنکه بدست هر جایی نیفتد نیست مبادا که اعتقاد ایشان
خلل پذیرد و بهجت آنکه فقط و شکل را موثر حقیقی دانند و چون از استاد حاذق آموزند اعتقاد ایشان
خلل نپذیرد و نیز هر که از استاد آموزد احکام بدلیل گوید که احکام بدلیل گفتن اگر چه راست نیاید بهتر بود
از آنچه بے دلیل گوید و راست آید پس اگر حکمی که مناسب حال سائل باشد اما چون نه از علم است پس
کاهن بود و در ختم خدا باشد زیرا که این معجزه پیغمبر است نه کمانت و نیز بدانکه حکما گفته اند که در دین ریاض
کره آب مثال جزیره است که بعضی از آن اندران آب باشد و بعضی بیرون ازین بعضی که بیرون
است ربعی آنست که مردم بر آن ساکن اند و آنرا ربع مسکون خوانند و باقی معموره آنست و ربع
مسکون بود و شش هزار فرسخ است و نقطه موجود در ریل از روج و فرو نود و شش پس هر نقطه از
نقاط ریل در مقابل هزار فرسخ از زمین است و این اشاره است تا آنکه هیچ چیز در عالم مطلق نیست که این
علم حاج باشد بلکه ازین اطلاع بر جمیع اشیا از موجود و معدوم حاصل میشود و انبیا علیهم السلام
این علم را بسیار سید و آنرا ریا بشمارد و از دلقها حکیم و از ویدا و وعلیه السلام گذر آید
و الصواب بالعکس یعنی فی آخرین فائده و وهم در بیان موضوع این علم بدانکه هر سید
موضوعی است و موضوع هر علم عبارت است از آن چیز که بحث کرده شود و در آن علم از علم
و تیر آن شیء و موضوع علم ریل نقطه است از جهت آنکه درین علم بحث می کند از ریل

و طرک و کمال ایشان عوارض ذاتی نقطه اند و محمول ان بیوت و اشکال و نقطه نزد اهل هند سه عبارت است از آنچه
قابل اشارت حسی بود و پنج قسمت دینیر و سیخه خیزه و لاجیزی و اهل بیستم کر را نقطه گویند و گاه کوکب را نیز
نقطه گویند و پنج که اتم پنج اتم نیست بلکه اواز نقطه دین فن حضرت زیرا که اصل این علم چنانکه ذکر کردیم چهار
نقطه است از ای چهار عنصر برتر است عناصر چنانکه در آفرینش است و چون نسبت کنند چنین گویند اول
ناری دوم هوای سوم آبی چهارم خاکی چون نقطه در یک تیر جمع شود از اوزج گویند و الا فرد و جبه اطلاق
نقطه بر عنصر مشترک ایشان است و در بساطت پس هرگاه این نقطه فرد باشد عنصر بالفعل موجود نباشد و هرگاه
زوج باشد عنصر موجود نباشد و از اینجا شریک هر یک لازم آید و در جماع عبارت است از چهار زوج و پنج عنصر موجود
و الله اعلم فائده سوم در کیفیت تحصیل اشکال بدانکه شکل عبارت است از اجتماع فرد از زوج یا زوج
و فرد در چهار مرتبه ارشش از پس ذکر کردیم که اصل وضع این علم چهار نقطه است که جبرئیل م چهار انگشت خود
چنانکه صح روایت و بعضی گفته اند که در طول بر نیکنه و بعضی گفته اند در عرض بد نیکنه و چون مضاعف کنی
چنین شود: ۱۰۰۰ شکل اول را طریق خوانند و آن اول اشکال است و مضاعف ویرا جماعت گویند و او کسر
اشکال است و چهارده اشکال دیگر ازین دو شکل متولد میشود و بحسب اقتضای کردن از او کسر و افزودن
بر اقل بدین طریق نموده می آید و بدین سبب طریق را ابو الاشکال و جماعت را ام الاشکال می نامند
و وضع کردن این ترکیب را تسکین گویند و آن نیست: ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵

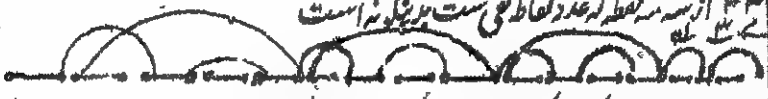
شود و جماعت است و ازین بیشتر ممکن نیست زیرا که اصل اشکال که طریق ست چهار نقطه دارد و چهار را چون
و نفس خود ضرب کنی شانزده شود و همین شانزده شکل ست چهار خمسی یکی رباعی دیگری شمالی و چهار سیاهی
و شش سداسی بدان ترکیب که تسکین ترکیب وضع کردیم و در استخراج اشکال سدا سی سه طریق دیگر
گفته اند یکی آنکه ایشانرا از اشکال خمسی استخراج کنند ضرب آن اشکال با یکدیگر چنانکه از ضرب عتبه الدحل
با بقیه الخدث حاصل شود و با فرح بیرون آید و بعتبه الخارج بیفتد متولد شود و از ضرب فرج با بقیه الخدث
پس با بقی الخدث اجتماع بدیده آید و از ضرب نفی الخدث بعتبه الخارج پیچ حاصل گردد بدین مذموب طائفه است که
از مشقدهان علمای دلیل اند که گفته اند استخراج اشکال سداسی از خمسی بهترست از آنکه ادسایی بان دلیل که
اصل اشکال نقطه ست و فقط موجود در خمسی پیشترست پس خمسی اقوی شهید و استخراج ازد اولی است
اما جماعتی از شکلی منار شیخ چون استاد این بصناعت امام ابو عبد الله محمد بن ابی الوصیع عبدالصمد حبشی و
ابو حامد حسن بن سفیان مکی و البور جارد احمد بن یوسف رحمهم الله این جهت را ترجیح کرده اند و گفته اند
اگر اشکال سداسی از خمسی استخراج کنند اشکال تبدیل پذیرد و بعضی داخل الخارج شود و خارج
داخل چون اصل وضع این علم از نقطه است باید که نقطه رقرار خود باشد تا فعل وی معلوم گردد پس
بستر آن باشد که اشکالی نامی سبعی را در یکدیگر ضرب کنیم و سداسی استخراج کنیم تا هر مرتبهای خود بجای خود
تفسیر نپذیرد و حکم از غرض توان کرد گویند کسانیکه سداسی از خمسی استخراج کرده اند حلقه عقد نقطه نشسته اند
و طریقی استخراج اشکال شش گانه سداسی و از اشکال چهار گانه سبعی بدین گونه است که بحیوان را
یا حمزه ضرب کردیم پیچ حاصل شد و یا بیاض پیچ و با انگیس ضرب کردیم پیچ شد و حمزه را یا بیاض ضرب
کردیم پیچ شد و با انگیس زدیم پیچ شد و یا بیاض را با انگیس ضرب کردیم پیچ شد و بعضی دیگر استادان
متأخرین مثل الاناغیات الدین فردی مریش دی مولانا شیراف الدین عثمان جا ملک جبریزی و مولانا علی عبدالله
کرمانی اشکال سداسی از هشت شکل استخراج کرده اند و تسکین ترکیب را بدین وضع نهاده اند پیچ
پیچ پیچ پیچ پیچ پیچ و گفته اند چون از شکل جماعت که شمالی ست چهار سبعی حاصل شد
بقصان یک نقطه و از طریق که رباعی ست چهار خمسی حاصل شد بازو یاد یک نقطه پس شش شکل
سداسی باید که ازین هشت شکل بیرون آید بدین طریق بحیوان را با بقی ضرب کردیم پیچ حاصل شد و یا
فرج زدیم پیچ حاصل شد و بعتبه الخارج ضرب کردیم پیچ و همچنین حمزه را با فرج ضرب کردیم پیچ شد
و بابتبه الخارج ضرب کردیم پیچ حاصل شد و دیگر بیاض را بابتبه الخارج ضرب کردیم حمزه الخارج حاصل شد
و ازین نوع تقریر ست چهار نوع استخراج اشکال سداسی از طریق دجماعت مفهوم گشت یکی بتواسط

هر سه با و این بحجت باین شرح و بسط در هیچ کتابی مذکور نیست باید که نیکو ضبط کنی و از حق ناشناسان تو دور
 و اندک الموفق و الهادی و متعالی اولی و در احکام علیه این فن و آن مثل است بر سبب و یک فصل فصل اول و
 در شراط رمال و مسائل و در کل و اوقات آن بداند رمال را باید که بر سر کار پیشفول باشد قلیل الکلام و مترافق این
 باشد و اصلا شش نگویید هرل نکند تا از غیبات و الهمات بر چیزی شکفت گردد چون سیری از اسرار وقت
 شود و اگر اندویش حق تعالی داند و خود را در میان بر بیند و گوید بجانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انتم العظیم
 الحکیم و از بی حکم اندام الله تعالی گوید و بیرون از دلایل و اوضاع اشکال چیزی دیگر نگذارد از غنیات و بدانکه
 کدام حکم نمی باشد که گفت و کدام بر مزایا گفت و کسی با کسی دیگر گوید و حکم براسه که نادر و فساد و زود برده و در باطل
 گوید و زود و سلب پیدا کند و از غرت حق تعالی تمیزان باشد و هرگاه که سائل گوید که حکم تو بر مطلق واقع بود باید که
 او فرقیه نشود و اگر از تقدیر حق تعالی داند و همچنین اگر سائل انکار حکمی کند باید که از انکار حکم عکس نشود و رجوع بخود
 لایستار کند و بر غیبت خود در کسی نزنند بران تا بر او واقف شود و کسی که منکر بود و خواهد که او را امتحان کند یا با او
 باشد که گذرد و ان نکوشد که او به تعصب حکم نیکو کند و به مار بلیل قطعی چون کتاب و سنت و اجتماع است علوم
 شده است که بعد از پیغمبر با صیبه الله علیه و آله و سلم دیگر پیغمبر نخواهد بود پس هرگاه که احکام رمال گوید باید که از رو
 بتخته گوید بلکه از سر غیر و انکسار و نقل و روایت گوید تا کافرنه و دوزینه و انکه این علم و علم یقینی است تا کسی
 احکام و سبب بر سبیل خرم قطع گوید بلکه علم غنی است مثل علم نجوم و اعداد پس غلبه بطن و کوی بسیار کند که مطابق
 واقع الله و حکم راست آید و گاه باشد موافق نفس الامر واقع نشود و حکم راست نیاید و هر پنج رمال که حکام
 نجوم و رمل بطریق خرم گوید و بران گردند و او از جمله علمای این فن نیست بلکه از جمله جاهلان است با ن فن
 که عالم ضعیف با ریب نیست مگر الله تعالی اگر سائل گوید که پس از تحصیل این علم چه حاصل باشد چون علم
 کلی بران نمیتوان کردن و در معرفت او دنیا و در جواب گویم که اهل عرب گفته که مالایه رک کله لایترک کله
 و در زبان رمل زدن باید که رمال و سائل بهر دو با طهارت باشند و سائل را باید که نقد هر چه موجود باشد
 بر تنجیه بند و مقابل رمال نشیند و هیچ غنی نگویید و هر دو از حق تعالی امیدوار باشند که این سر بر ایشان کثرت
 گردد و رمال سوره فاتحه و سوره اخلاص و تیل خود بخون قرأت کند بعد از ان این دعا بخواند که اللهم انی
 اسالک کل اسم و ماک بر احدین خلق قائما و قاعدا و را کما و سا کما فی السموات و فی الارض فی البر و البحر
 و بین سنی عرفات و عند المقام و بیک الاحرام فی بال و حبل و فی ظلمة اللیل و ضو النهار و نعمت نراه و کشف
 بلاه ان یثقی فی نهی و اخطوط ما فی الضمیر و السائل بحول ملک و قوته انک علی کل شیء قدير و یخفی گفته اند که این است
 بخواند و بعد از فاتحه انشیب الایلهما الاله و عظیم ما فی البر و البحر و السق و من ورقه الایلهما و لاجسه فی ظلمات

الاص

دوم حاصل شود در مرتبه سوم بحساب و دنیا در دو دایره در مرتبه دوم آنرا حساب بگیرد و همچنین آنچه در مرتبه سوم حاصل میشود در مرتبه چهارم اعتبار کند تا رسد که مثلاً چون خواستم که شکل را از طرح بیرون آوریم خطی کشیدیم

سم از سه نقطه که عدد نقاط نفی است برنگونه است

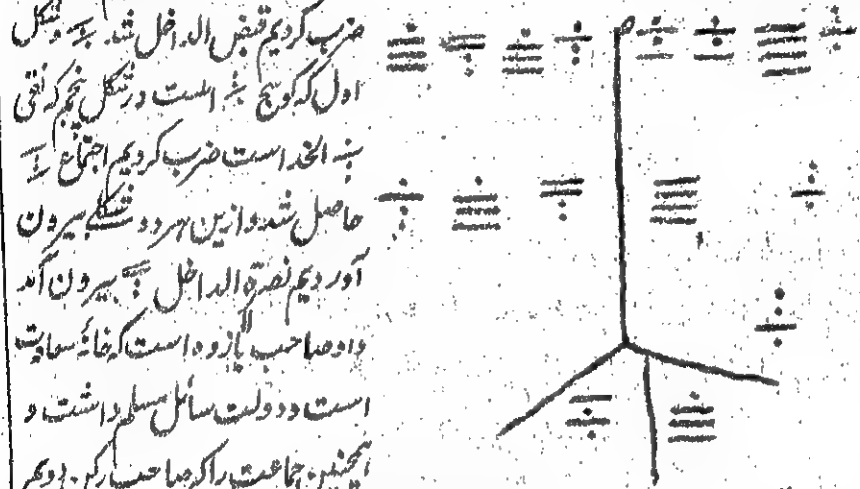


بار اول در دو طرح کردیم یکی ماند و آن فرد باشد بار دوم چهار طرح کردیم چهار ماند و چون گرفتیم بار سوم هشت طرح کردیم چهار یکی ماند و آن فرد باشد بار چهارم ۱۶ طرح کردیم هشت ماند و آن نیز فرد باشد و طرح تا شانزده پیش نیست پس اول فردی دوم زوجی و سوم فردی و چهارم نیز فردی بیرون آوریم آنرا خط شکل بنه حاصل شد و باقی اشکال را نیز بدینگونه بیرون آورد و در کتاب جامع الاسرار از استادان بزرگوار امام رشید الدین میبایستی روایت کرده است که بر برمان را در ضرب رمل طریقه دیگر است و اینچنان است که یک شکل میزنند و رمل تمام میکنند بدان طریق که خط نقوش میکشند بران قوس قوسها میزنند کیفیت با اتفق و بعد از آن ۱۶ طرح میکنند آنچه بماند از طرح باقی ماندن بجا میماند قسمت میکند آنچه بماند آن شکل را تسکین میوت میکند و مهم آن شکل را نیز تسکین میوت میکند و قوس را نیز تسکین میکند و همچنین در مهم مهم را دیگر و همچنین در مهم مهم را چهار شکل بیرون آورده را احوال سازند مثلاً اگر بعد از طرح شش ماند بماند یک و در مهم مهم را که است است هم بگیرد و در مهم قصبه خارج که است بگیرد و مهم قبض الداخل که است بگیرد و این چهار شکل را احوال سازد و رمل تمام کنند و ضمیر و احکام بگیرند و این طریق بر بیانست و ایشان بیش از یک رمل نمیزنند و میگویند که زمان میرود وقت فوت میشود و تا دو برود و درست آید و مثال قوس مذکور نیست و طریق جاهلان و اگر خط نکشد بلکه قرعه زنند درست آید زیرا که استادان حافظ این علم کرده اند و فائده قرعه نیز آنست که زمان بسیار نگذارد و ذهن و عقل را مال متفرق نشود و بیک لوبت چهار احوال حاصل شود اما آنکه یک شکل زند بقرعه حکم از آن گدانی معرفت سایر بیوت بدانکه هیچ اعتباری ندارد و طریق جاهلان است و اینها در اندک مردم علم را منکر این علم و اهل میگردانند اللهم اهدهم و اما اوقات رمل زدن بدانکه در همه وقتی زدن رمل شاید باین شهر اظان ذکر و آنکه در بعضی کتب باشد و در روز ابر و بروت و باران و شب عاوقات کرده و صلوٰه و نزد مرگ و سفند رمل نزنند حق عوام است و اصیل اند و در رملی زدن در وقتی که اگر بآن مشغول گردند وقت غریفه صلوٰه قوت شود و نشاید و در اوقات دیگر شاید و در بعضی کتب گفته است که در روزهای طاق از رمل درست تر آید و الله اعلم

تفصیل این طریقی که در کتاب جامع الاسرار از استادان بزرگوار امام رشید الدین میبایستی روایت کرده است که بر برمان را در ضرب رمل طریقه دیگر است و اینچنان است که یک شکل میزنند و رمل تمام میکنند بدان طریق که خط نقوش میکشند بران قوس قوسها میزنند کیفیت با اتفق و بعد از آن ۱۶ طرح میکنند آنچه بماند از طرح باقی ماندن بجا میماند قسمت میکند آنچه بماند آن شکل را تسکین میوت میکند و مهم آن شکل را نیز تسکین میوت میکند و قوس را نیز تسکین میکند و همچنین در مهم مهم را دیگر و همچنین در مهم مهم را چهار شکل بیرون آورده را احوال سازند مثلاً اگر بعد از طرح شش ماند بماند یک و در مهم مهم را که است است هم بگیرد و در مهم قصبه خارج که است بگیرد و مهم قبض الداخل که است بگیرد و این چهار شکل را احوال سازد و رمل تمام کنند و ضمیر و احکام بگیرند و این طریق بر بیانست و ایشان بیش از یک رمل نمیزنند و میگویند که زمان میرود وقت فوت میشود و تا دو برود و درست آید و مثال قوس مذکور نیست و طریق جاهلان و اگر خط نکشد بلکه قرعه زنند درست آید زیرا که استادان حافظ این علم کرده اند و فائده قرعه نیز آنست که زمان بسیار نگذارد و ذهن و عقل را مال متفرق نشود و بیک لوبت چهار احوال حاصل شود اما آنکه یک شکل زند بقرعه حکم از آن گدانی معرفت سایر بیوت بدانکه هیچ اعتباری ندارد و طریق جاهلان است و اینها در اندک مردم علم را منکر این علم و اهل میگردانند اللهم اهدهم و اما اوقات رمل زدن بدانکه در همه وقتی زدن رمل شاید باین شهر اظان ذکر و آنکه در بعضی کتب باشد و در روز ابر و بروت و باران و شب عاوقات کرده و صلوٰه و نزد مرگ و سفند رمل نزنند حق عوام است و اصیل اند و در رملی زدن در وقتی که اگر بآن مشغول گردند وقت غریفه صلوٰه قوت شود و نشاید و در اوقات دیگر شاید و در بعضی کتب گفته است که در روزهای طاق از رمل درست تر آید و الله اعلم

فرزند و متعلقان دلو و طرب است و فرح لازم آید شایب و شب را در خانه ششم جا داده اند زیرا که این خانه
 بسیار سست و بند و زدن است و عقله نسو سست بگو و چاه بی آب و خانه و نیز متعلقان وی از عقاب است یعنی زانو
 بند نشود و راجحانه ششم داده اند زیرا که از بیت الامتداد است و ضد خانه اول است که سکن بچیان است
 و این شکل عکس و ضد بچیان است بصورت و خاصیت راجحانه ششم داده اند که خانه خوف و خطر و مرگ است
 و حمره منسوب با آلات حرب و جنگ و قتل و خون بخشن راجحانه ششم داده اند زیرا که خانه علم و دین و قیام
 و تقوی است و بیاض منسوب است بزر و پاک و سفید مثل کافه دلو و سادہ پس مناسب علم و عقاید پاک
 باشند مناسب است و از باب روان که مناسب سحر است راجحانه ششم داده اند زیرا که خانه ملوک و عزت
 و رفعت و طفر است و این شکل قاهر است و سلطان کو اکب و غر و چاه و سروری منسوب است راجحانه
 یازدهم داده اند زیرا که خانه امید است و سعادت و این شکل منسوب است بسودا کبریا میگویم که چون غیر خاک
 و کرب و در که جمله امید و حال میشود چون باغ و بوستان و خوش و پیشش پس او را در تربت الرجال
 سکن داده اند و راجحانه دوازدهم داده اند که خانه دشمنان و حیار یا نیست و این شکل منسوب است بکاف
 ناخوش و سنگین و مردم اراذل و بد عمل اکثر دشمنی در شمال بخشن نیز و میگویم که ثانی یعنی عتبه الحارج شکل
 است و شب و دشمنی روز است پس او را در خانه دامن سالن داده اند یا میگویم که او منسوب است بذب
 ذنب و دشمن کو اکب است بابر مخالفت او با کو اکب و صیر تا نیز زیرا که قریب با سعد گاهانده سعادت است
 و یا نفس گاهانده محسوس است راجحانه سیزدهم داده اند زیرا که خانه طالب است و این شکل لازم طالب
 است زیرا که این شکل را در دائرة تسکین عدد و با هر شکل ضرب کنند آن نتیجه با طالب مضروب فیہ باشد
 با مضروب فیہ طالب آن نتیجه راجحانه چهاردهم داده اند که خانه مطلوب است و این شکل منسوب
 است ببلو و طرب و عیش و طالب و مطلوب نفس اینهاست میشود راجحانه پانزدهم داده اند
 زیرا که خانه قضا یا نیست و این شکل نیست اشکال است پس باید که او قاضی ریل باشد چنانکه قاضی باید
 که بزرگترین باشد و راجحانه شانزدهم داده اند زیرا که خانه عاقبت است و عاقبت هر شیء القاب
 است و رحلت و این هر دو شئی طریق را لازم است و الله اعلم بالصواب و نیز بدانکه بعضی
 از استادان این دایره هشت آتش و هشت باد و هشت خاک و هشت آب و عمل آورده اند
 انبیا اساطیر احکام خائز گردانند و آیینان بود که چون ریل کشیده باشند فطر کنند و نیز ان ریل اگر در ان نقطه
 بود آن نقطه را حرکت دهند آنجا که بقی شود و میگیرند که آتش کدام مرتبه است از مراتب هشت گانه و آب
 کدام مرتبه است از مراتب هشت گانه و باد کدام مرتبه است از مراتب هشت گانه و خاک کدام

شکلی بیرون آورد و شش و خمیر از آن گوید و نصرة الخارج است که صاحب رکن چهارم است در شانزدهم ضربت کند و شکلی سازد و از هر دو شکل حاصل کند و حاصل اول از آنجا است که بیرون عرض در سبب و خمیر که سرست و حاصل دوم حاصل که حکم است ازین تسکین و ما یقیم میگردد که در این علم بین چهار است و ما خواهیم بنال این مسئله شریف را روشن تر کردیم تا عمل کردن بدان آسان گردد و میگویم وقتی که گفتی که باید از این صورت اتفاق افتاد و صورت پس لیجان را که صاحب رکن اول است در شانزدهم که کوچ است



ضرب کردیم قبض الداخل شد به شکل اول که کوچ بنه است در شکل پنجم که نقی بنه الحاد است ضرب کردیم اجتماع را حاصل شد و ازین هر دو شکلی بیرون آوردیم نصرة الداخل است که بیرون آمد و صاحب بازوه است که خانه سعادت است و دولت سائل مسلم داشت و همچنین جماعت را که صاحب رکن دوم است که در چهاردهم که لیجان است ضرب کردیم لیجان بیرون آمد و شکلی که در چهارم است در ششم ضرب کردیم که است و شکلی بیرون آمد بیاض و از هر دو شکلی بیرون آوردیم که قبض الخارج است و این شکل صاحب خانه سوم است که خداست و آن برادران و خویشان نزدیک اند و شکل انگیس را که صاحب رکن سوم است در پانزدهم که قبض الداخل است ضرب کردیم جمعه حاصل شد و شکل هفتم را که نصرت الداخل است در پنجم خود ضرب کردیم که است جماعت پیدا آمد و این هر دو شکل جمعه حاصل شد در صاحب در پنجم است که گفتیم خمیر از مال است که از میراث باشد با مال مادر پس نصرت الخارج که صاحب رکن چهارم است در شانزدهم که لیجان است ضرب کردیم جمعه پیدا شد و شکلی که در دوم است پانجم خود که است ضرب کردیم هم لیجان پیدا آمد و از هر دو شکلی بیرون آوردیم نصرت الخارج بود و این شکل سعادت است و صورت حکام و ملوک که پنجم سبب حکم و سعادت ملوک و حکام مقصود سائل حاصل شود برین قیاس بود سایر اعمال و الله اعلم

فصل سوم در بیان تسکین ایجد و عدد و اگر چه از ده تسکین زد و تسکین نیک و اماره و حکم باری کند و ایام گزاشته جدول مقارنت الخفیات را برین تسکین نهاده است و تسکین

که در این کتاب
در بیان تسکین
ایجد و عدد
و اگر چه از ده
تسکین زد و تسکین
نیک و اماره و حکم
باری کند و ایام
گزاشته جدول
مقارنت الخفیات
را برین تسکین
نهاده است و تسکین

جدول مذکور نیست

خانہ	خانہ	خانہ	خانہ	خانہ	خانہ
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

دلیل دیگر غایتہ الاصول برین معنی در بیان تسکین عصر کسری گفته شود انشاء اللہ تعالیٰ در غایتہ الاصول
 این تسکین را بعضی دیگر مذکور گفته کہ بنیاد تقویم الرمل زناتی برین تسکین عصر است این تسکین را بعضی دیگر
 خوانند و از وہ بتقیس بگذرد و جماعتی از معرب العمل الرمل ازین تسکین کنند و آن نیست $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$
فصل در تسکین اربع و این تسکین و انیال عام قبول در دست سنت و صاحب شجرہ سنہ نقطہ
 باین تسکین اعتبار کرده است اگر چه کتاب را بر دو تسکین منادہ است تسکین اربع و تسکین کلی
 لیکن اعتماد کلی اورا در ضار و احکام برین تسکین است و معتبر بر کتابی شجرہ درین فن نیست از آنکہ اکثر
 سائل دس مودی از دانیال علیہ السلام است بچند و اگر چه در جامع وی خلاف است
 بعضی گفته اند کہ او جمع کرده امام اشارت مصری است واضح نزول بعضی آنست کہ امام اشارت اللہ
 اورا از یونانی عبری نقل کرده است و بعضی گفته اند کہ او جمع امام زناتی است و بعضی دیگر گفته اند کہ حج
 شیخ سعید عبد اللہ کلاہ کیسود است واللہ اعلم و تسکین مذکور نیست $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$
 عصری کسری تسکین انیال تسکین طلم و تسکین اصل و تسکین ام اللہ و این نیز خوانند اما تسکین عصر کسری
 در مقابلہ عصر صغری است زیرا کہ اگر چه آتش این تسکین نیز یکی است و بادش دو لکن آتش چہک
 و خاکش نہشت نجات صغری کہ آتش سگ است و خاکش چارچا پنچہ مذکور شد قبل ازین کہ سبب
 آنست کہ چیمان کہ در آفرینش عناصر را خاصیتہ ست در ترتیب و اوزان اورا نیز خاصیتہ ست

در بحث از ان نقطه کنند از آنکه نقطه باز است عناصر است و نقطه را دو اعتبار است یکی ظاهر و دیگری باطن
 و اعتبار ظاهر نیز دو قسم است یکی فرد و دوم زوج و اعتبار باطن هم دو قسم است یکی را نسبت مراتب خوانند
 و دیگری را نسبت اوزان اما خاصیت زوج در ظاهر آنست که بر چند دو قیاس این در احکام آنست که زوج کمتر
 و نطق و اتصال به شش آتش نطق است و هوا نطق و آب اتصال و خاک اتصال و منع پس همه مرتبه زوج
 باشد آن با سبب است شود یعنی در آن شکل آن صفت دوم است خاصیت فرد آنست که انکس باشد یعنی
 انصاف و کثرت خاصیت زوج فرد چون بر هم گیرند آنست که در طول شکل خوانند و آن دلیل است بر ظاهر
 چیزها و احوال آن پنج است رباعی و خماسی و سداسی و ششایی خاصیت نسبت مراتب است
 که چون از مرتبه اول است لفظ ناری یکی گیرند و در آن مرتبه دوم است لفظ آبی را دو گیرند و آب در
 مرتبه سوم است لفظ آبی را سه گیرند و خاک در مرتبه چهارم لفظ خاک را چهار گیرند خاصیت عدد مراتب است
 که آنرا عرض شکل خوانند و تسکین عناصر صغری از اینجا منقسم است چنانکه باین دلیل و عدد رفته بود آن نسبت
 او را آن عناصر آنست که چون آتش خفیف تر است از همه و آبی یکی گیرند چون هوای از وی ثقیل تر است
 از آب و در ضعف میگیرند یعنی دو و آب از وی ثقیل تر است از ضعف باد و یکی گیرند یعنی چهار و چون هوا
 ثقیل تر است از آب و در ضعف میگیرند یعنی دو و آتش از وی ثقیل تر است از تسکین و تسکین از وی بجهت این اعداد ترکیب شده
 خاصیت اوزان آنست که آنرا عرض شکل خوانند بدان سبب که چون عدد ظاهر شکل را طول گیرند
 آن اعدادی باشد خطی و چون عدد مرتبه بآن اضافه کنند کم از وسط حاصل میشود پس طول باشد یا عرض
 برین سبب آنرا عرض شکل خوانند و چون عدد اوزان بآن اضافه کنند عمیق تر حاصل می آید و برین
 آنرا عمق خوانند و الله اعلم و سبب ترتیب سکن و اشکال این اعداد آنست آتش و سه بافت
 این حلق دارد و باد شش پای وی آتش بدان وی و خاک شش بجای وی بنابر آنکه این حروف
 ارقام اعداد آن عناصر اند پس سکن لحيان در اول باشد زیرا که لحيان از ابدح الهت پیش ندارد
 و الهت یکی است پس خانه یکم را بادا دهند و سکن هره و دوم بجهت آنکه از ابدح باوار و بادا دهند
 خانه دوم را بادا دهند و سکن نصره الخارج در سوم بدان سبب که الهت و بادا دارند که سه است و علی بنوا القبا
 پس سکن طریق در پانزدهم باشد زیرا که مجموع حروف عدد حروف ابدح دارد و چون عدد همه حروف یک
 گیر می یازده شود و این تقدیر سکن پانزده میشود زیرا که باین قاعده جماعت رایج که امر خانه سکن است
 اگر آنکه از ابدح پنج ندارد پس بجهت آنکه اعداد بیوت ریل محفوظ ماند جماعت را نشانزد و هم وضع کنند و نیز
 بجهت آنکه عدد حروف و انیال بود و شش است موافق عدد نقاط ریل و اگر جماعت در میان اشکال

چون از مرتبه اول است لفظ ناری یکی گیرند و در آن مرتبه دوم است لفظ آبی را دو گیرند و آب در مرتبه سوم است لفظ آبی را سه گیرند و خاک در مرتبه چهارم لفظ خاک را چهار گیرند خاصیت عدد مراتب است که آنرا عرض شکل خوانند و تسکین عناصر صغری از اینجا منقسم است چنانکه باین دلیل و عدد رفته بود آن نسبت او را آن عناصر آنست که چون آتش خفیف تر است از همه و آبی یکی گیرند چون هوای از وی ثقیل تر است از آب و در ضعف میگیرند یعنی دو و آب از وی ثقیل تر است از ضعف باد و یکی گیرند یعنی چهار و چون هوا ثقیل تر است از آب و در ضعف میگیرند یعنی دو و آتش از وی ثقیل تر است از تسکین و تسکین از وی بجهت این اعداد ترکیب شده خاصیت اوزان آنست که آنرا عرض شکل خوانند بدان سبب که چون عدد ظاهر شکل را طول گیرند آن اعدادی باشد خطی و چون عدد مرتبه بآن اضافه کنند کم از وسط حاصل میشود پس طول باشد یا عرض برین سبب آنرا عرض شکل خوانند و چون عدد اوزان بآن اضافه کنند عمیق تر حاصل می آید و برین آنرا عمق خوانند و الله اعلم و سبب ترتیب سکن و اشکال این اعداد آنست آتش و سه بافت این حلق دارد و باد شش پای وی آتش بدان وی و خاک شش بجای وی بنابر آنکه این حروف ارقام اعداد آن عناصر اند پس سکن لحيان در اول باشد زیرا که لحيان از ابدح الهت پیش ندارد و الهت یکی است پس خانه یکم را بادا دهند و سکن هره و دوم بجهت آنکه از ابدح باوار و بادا دهند خانه دوم را بادا دهند و سکن نصره الخارج در سوم بدان سبب که الهت و بادا دارند که سه است و علی بنوا القبا پس سکن طریق در پانزدهم باشد زیرا که مجموع حروف عدد حروف ابدح دارد و چون عدد همه حروف یک گیر می یازده شود و این تقدیر سکن پانزده میشود زیرا که باین قاعده جماعت رایج که امر خانه سکن است اگر آنکه از ابدح پنج ندارد پس بجهت آنکه اعداد بیوت ریل محفوظ ماند جماعت را نشانزد و هم وضع کنند و نیز بجهت آنکه عدد حروف و انیال بود و شش است موافق عدد نقاط ریل و اگر جماعت در میان اشکال

و این طرح است و جواب گویم که بودن حرف بز و ج بمنزله عناصر این دایره ما خود از خارج حروف است
چنانکه با شفعی است و شعبه بعد از خارج است و مقدم بر سایر خارج پس بمنزله آتش باشد که مقدم است
بر سایر عناصر و چون عدد با و مضری بحساب حل دوا و تقاد است است آنجا دو باشد و همچنین موجب است
از پایش بمنزله بار باشد و چون عدد وی هفت باشد پس با آنجا هفت باشد و در ال موخر است از
نوا و از ال پس بمنزله آب و خاک باشد و الله اعلم و چنانکه بعضی از استادان مثل الم ز تالی قین وی عدد را
ازین تسکین نگرفته اند اگر چه ازین تسکین عدد مشهور تر است و همچنین طالب و مطلوب و اشکال را نیز بعضی از
تسکین اعتبار کرده اند اما اکثر محققان مثل خواجه نصیر الدین طوسی و صاحب کفایت و باب و
جامع الاسرار و تخته و نهایت الحقول و غیره از الفصول و غیره نیز از تسکین عدد اعتبار کرده اند و الله اعلم
در مصباح گفته است که بدانکه درین دایره هر شکل که در اول آید مراد ازین باشد و آنچه از استادان باین مکان
رسیده است آنست که شکل اول را دوم مطلوب است و در هر جا که باشد مثلاً در سلسله اول اگر سه
و نفس باشد مراد او باشد باشد و غیره نیز ازین گفته اند و در سلسله دوم شکل ۲ نگاه دارد و آن شکل اگر در
دوم باشد خطا نباشد و این از اسرار است استحقاق کلامه و نیز بدانکه این تسکین را خاصیت است که
آنست که از نقطه با هر یکی و دو طریق و دو جماعت حاصل میشود و از نقطه های فرد و از نقطه های زوج
خاصیت دوم آنست که اول هر یکی را با دوم و سه گیری و همچنین سوم و چهارم را چهار ششم گیری کل
حاصل می شود و خاصیت سوم آنست که در هر یکی است و چهار نقطه است با اعتبار تعدا و اطراد
و تعدا و فرج که جمله ۲۴ نقطه شود و خاصیت چهارم آنست که عدد هر یکی وی بر عدد ربع فلک است از
درجات و آن نود است و این معنی به تضعیف حاصل میشود و تضعیف چنانست که نقطه اول با یک
گیری و دوم را ۲ و سوم را چهار و چهارم را هشت پس طریق پانزده عدد شود و در طریق سی بود پس
و جماعت ثنیت عدد بود و آن دو و دو و در هر یکی نود عدد حاصل شود و الله اعلم
فصل ششم در تسکین عدد که از سه و عدد بر حصول مقاصد و وقوع حوادث می بینند
و آن آنست که $1 = 1$ $2 = 2$ $3 = 3$ $4 = 4$ $5 = 5$ $6 = 6$ $7 = 7$ $8 = 8$ $9 = 9$ $10 = 10$ $11 = 11$ $12 = 12$ $13 = 13$ $14 = 14$ $15 = 15$ $16 = 16$ $17 = 17$ $18 = 18$ $19 = 19$ $20 = 20$ $21 = 21$ $22 = 22$ $23 = 23$ $24 = 24$
و این تسکین را تسکین دایره مغربی نیز خوانند و مقارنه این تسکین را تسکین جود که گویند بطریق تسکین
بهمه عنوانش و عمل ایشان برین تسکین است و این تسکین را خواص بسیار و فائده بسیار است یکی آنکه
منزله فلک البروج است نزد محققان این علم زیرا که هر چهار شکل ازین تسکین بنیابست ربع است از
فلک که نود درجه است و این چهار شکل نیز بر عدد حاصل میشود بر این وجه که در تسکین بز و ج

اول دوم سوم چهارم
پنج شش هفت
هشت نه
ده

بزوجه گفتیم دوم آنکه عدد نقطه های هر ربع بحسب اشکال ۴ نقطه است سوم آنکه بحسب غرض
 نقطه است چهارم آنکه بحسب تضاعت ۱۵ نقطه است باری حصول و دو طریق از و سه
 پنجم آنکه از هر دو شکل مثلث ۳ قبض الدخول بیرون می آید ششم آنکه از خانه طالع که اول است
 با خانه ایشتم هر خانه موت است همه اشکال موجود اند در ظاهر و بعد از ایشتم که خانه نهم است
 با شانزدهم همه اشکال معدوم اند در ظاهر چنانکه بعد از این معلوم شود و بدانکه بعضی این
 تسکین را اعتبار نکرده اند و تسکین عدد دهان تسکین بزوجه را گفته اند مثل صاحب ثمره
 که شرح کتاب شجره است و او این دایره را غلطیه کرده است و گفته است که شکل نقطه
 در پنجم و قبله الخارج در ششم و طریق در نهم و قبض الخارج در چهاردهم خط است و بتقلید
 قتال نیز اسناد مقدم افلاطون و یراجهیل نسبت کرده است و ظاهر آنست که در مضیقت
 شش و خط نیست زیرا که اکثر محققان که گفتن این فن اند مثل افضل الحکامی و خواجه نصیر الدین
 طوسی و جهو و طغان نورالدین خبریم این تسکین را ردایت کرده اند و اسرار و خواص آن بیان
 کرده اند و بدان عمل نموده اند و خواجه قدس سره رساله غایه الاختصار را که با مرکی از تلویک
 تالیف کرده برین تسکین نهاده است و نقطه و ضابطه و احکام حصول و الاصول مطالب و
 طالب و مطالب اشکال از همین تسکین بیان فرموده است و صاحب کتاب کفایت
 و طبایع و جامع الاسرار بعد از ذکر اسرار و خواص این تسکین گفته اند که بدراین نظم این تسکین
 است و این تسکین تسکین بزوجه است لیکن درین تسکین شش شکل را تغییر کرده اند
 و سبب تغییر آنست که خواستند تا بدین نوع اول همه اشکال موجود باشند و در ظاهر و باطن
 و در ربع دوم در ظاهر موجود باشند و در ظاهر و باطن و در ربع چهارم در ظاهر و باطن
 معدوم باشند و موجود در ظاهر آنست که ظاهر نقطه ویرا حساب کنم و زوج زوج
 بنامزدیم اگر فرد باشد و در ظاهر موجود است و اگر زوج باشد در ظاهر موجود نیست و موجود
 در باطن آنست نقطه با سه فرد شکل را بحساب ابجد بگیریم و زوج زوج از عدد سه
 بردیم اگر فرد باشد موجود در باطن و اگر زوج باشد معدوم پس اشکال بحسب اعتبار
 حال عناصر منقسم شوند بر چهار قسم موجود در ظاهر و باطن مثل این ۱ ۲ ۳ ۴
 موجود در ظاهر و معدوم در باطن مثل این ۵ ۶ ۷ ۸ و معدوم در ظاهر
 موجود در باطن مثل این ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ و معدوم در ظاهر و باطن مثل این ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

این است شریف است و سرسبز است در معرفت موجود و معدوم اشکال غریز
 باید داشت استیلا کلام غرض ازین تطویل آنست که اگر شریفی که اکابر گفته اند کسی مخفی باشد اولی داخل
 آنست که چیل را بر خود نسبت کنند و اکابر را منسوب بچیل و تخیلیه کنند که اجتماع ایشان بر وجهی بر مخرج باشند
 مستبعد است فکریه با الخطاء و الدلهای و بعضی از تسکین بزود چنان شکل را تفسیر کرده اند و شکل ه و ه
 با هم اولی بدل کرده چنانکه در کتاب مصباح گفته است و نام این دایره دایره میزان عمل کرده چنانکه در
 کتاب مصباح گفته است که فصل چهارم در خلائی که درین دایره کرده اند و چند شکل از جای خود گردانیده
 و این تصرف استاد و مقدم افلاکی کرده است و نام این دایره دایره میزان عمل کرده اموات دایره میزان
 عمل فرود فرود است و نبات زوج در فرود و مقولات فرود در زوج و در و کد است زوج از زوج و برین
 کتابی ساخته است و شکل برین وجه $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$
 درین ذیل گفته است که جمعی که $\frac{1}{2}$ در نیم نهاده است و $\frac{1}{4}$ بدانکه هیچ اصلی ندارد
 و آن استادی که این عمل کرده است که بهم نهاده است است این علم خبری نهاده است و این معنی را در مختصر نهایت
 العقول نیز گفته است که چنانچه از اصحاب زمانی فخره الخارج را در ۱۴ بهم نهاده اند بجای قبض الی عمل
 و الخطا است زیرا که از جمله شکله این تسکین می باید که $\frac{1}{2}$ برین آید برین فخره ری آن خاصیت قوت میشود
 و الله اعلم و بدانکه شکل در خانه تعد و قوت تمام دارد و مثال کوگی که در شرف باشد یعنی قوت شرف
 کو اکب دارد و آن چهار قوت ذاتی است که ذکر آن تحقیق الطوسی قدس سره و شکلهای که در خانه
 آید تعیین عدد آیام حصول مطلوب میکنند و عدد اشکال در بیوت برین وجه است که گفته میشود
 در خانه اول یک عدد دارد و $\frac{1}{2}$ در خانه دوم سه عدد دارد و $\frac{1}{3}$ در سوم شش عدد دارد
 و $\frac{1}{4}$ در چهارم ده عدد دارد و $\frac{1}{5}$ در پنجم پانزده عدد دارد و $\frac{1}{6}$ در ششم بیست و یک عدد دارد
 و $\frac{1}{7}$ در هفتم سی و شش عدد دارد و $\frac{1}{8}$ در هشتم سی و شش عدد دارد و $\frac{1}{9}$ در نهم چهل و پنج عدد دارد
 و $\frac{1}{10}$ در دهم پنجاه و پنج عدد دارد و $\frac{1}{11}$ در یازدهم شصت و شش عدد دارد و $\frac{1}{12}$ در دوازدهم هفتاد و شش
 عدد دارد و $\frac{1}{13}$ در سیزدهم هشتاد و یک عدد دارد و $\frac{1}{14}$ در چهاردهم صد و پنج عدد دارد و $\frac{1}{15}$ در پانزدهم
 صد و بیست و یک عدد دارد و $\frac{1}{16}$ در شانزدهم صد و سی و شش عدد دارد و اگر سائل گوید چرا در خانه اول
 یک عدد دارد و لیکن در خانه دوم سه عدد دارد و عتبه الد اهل در خانه سوم شش عدد و لیکن
 در خانه چهارم ده عدد دارد و همچنین اعداد دیگر شکلهای که ذکر کردیم در جواب بگویم که چون عدد
 خانه اول یک است اول یک باشد پس فرج را در عدد خانه دوم دادیم و عدد فرج کی ما هم

در بیوت برین وجه است که گفته میشود
 در خانه اول یک عدد دارد و $\frac{1}{2}$ در خانه دوم سه عدد دارد و $\frac{1}{3}$ در سوم شش عدد دارد
 و $\frac{1}{4}$ در چهارم ده عدد دارد و $\frac{1}{5}$ در پنجم پانزده عدد دارد و $\frac{1}{6}$ در ششم بیست و یک عدد دارد
 و $\frac{1}{7}$ در هفتم سی و شش عدد دارد و $\frac{1}{8}$ در هشتم سی و شش عدد دارد و $\frac{1}{9}$ در نهم چهل و پنج عدد دارد
 و $\frac{1}{10}$ در دهم پنجاه و پنج عدد دارد و $\frac{1}{11}$ در یازدهم شصت و شش عدد دارد و $\frac{1}{12}$ در دوازدهم هفتاد و شش
 عدد دارد و $\frac{1}{13}$ در سیزدهم هشتاد و یک عدد دارد و $\frac{1}{14}$ در چهاردهم صد و پنج عدد دارد و $\frac{1}{15}$ در پانزدهم
 صد و بیست و یک عدد دارد و $\frac{1}{16}$ در شانزدهم صد و سی و شش عدد دارد و اگر سائل گوید چرا در خانه اول
 یک عدد دارد و لیکن در خانه دوم سه عدد دارد و عتبه الد اهل در خانه سوم شش عدد و لیکن
 در خانه چهارم ده عدد دارد و همچنین اعداد دیگر شکلهای که ذکر کردیم در جواب بگویم که چون عدد
 خانه اول یک است اول یک باشد پس فرج را در عدد خانه دوم دادیم و عدد فرج کی ما هم

یعنی با این ازل که حسب فشار و شکل که در ازل آمده باشد با صاحبان خانوار تسکین مذکور ضرب کنند و
 متولد معلوم کنند که در ازل مست یا نه اگر باشد و چندم آمده است از خانهای بد آمده باشد دلیل یکی معلوم
 بود اگر در خانهای بد آمده باشد دلیل بی مطلوب باشد و اما حصول و لا حصول مطلوب را باید که شکل مطلوب
 با صاحب خانه که مطلوب دوری آمده باشد ضرب کنند اگر داخل متولد شود دلیل حصول باشد سطح است
 و نفس بدستواری اگر خارج متولد شود دلیل لا حصول باشد بعد باختیار و نفس غیر اختیار و اگر انقلب
 متولد شود از حال بحال نگردد و بعد حصول بود در عاقبت و نفس لا حصول و اگر ثابت باشد دلیل کبر
 حالت باشد مساوت با عاقبت حاصل شود و نفس نشود و اگر مطلوب در ازل طاهر و باطن نباشند
 بگردند که در خانه مطلوب چه شکل آمده است آنرا با شکل مطلوب ضرب کنند و متولد معلوم کنند و بر همان
 طریق حکم کنند اما در صورت ولایت در توقف افتد و الله اعلم و این مقالات بسبب نفس
 و غریب است و از ابتدایان پیشین تا آنچه بتالیف یکدیگر رسیده است و تحقیق آن معلوم است
 و از جمله اسرار اصول است اگر کسی ازین فن بهین مقالات قناعت کند و از کفایت باشد و نهاده

که غریزی و بی غریزی است هر ازل نمایی *

فصل پنجم در تسکین مزاج و حکم وعده از دینی بدو شنب بدانکه هر شکلی از مزاج و طبیعت
 گوئی است از کواکب سوره شیاره دو جزا برین باشد یعنی راس و ذنب و استادان این فن شکل
 ۱۰ گانه را کواکب سوره شیاره و عقد و راس و ذنب نسبت کرده اند و ابتداء را از آفتاب کرده اند
 که خسر و ستاره گانست و دو شکل بدو داده اند و دو شکل دیگر نیز هر داده اند که او بر فلک آفتاب
 است بقول افع و دو شکل دیگر بطار و داده اند و دو شکل دیگر نیز داده اند که فلک او بر فلک عطارد
 است و باز دو را زهر گرفته اند و دو شکل دیگر نیز جل داده اند و دو شکل دیگر بیشتری که فلک او
 بر فلک زحل است و دو شکل دیگر نیز که فلک او بر فلک مشتری است و بالای فلک
 آفتاب و یک شکل راس داده اند و یک شکل ذنب بقول مشهور و هر دو شکل را ذنب بقول
 نیز چنانکه در سوره است اشکال مشهور و خایان کرده میشود و انشا الله تعالی چون ایام و لیالی در سوره
 نسبت کواکب مذکوره بران و بدیهه بر و کواکبی نسبت شنب پنجم آن روز همان کواکب نسبت
 پس طریقه حکم این چنانست که چون مثل کشیده باشم شکلی که در خانه مزاج خود داشته باشد سائل را
 گویم که فلان روزی یا فلان شب از احوال من خبر خود اوقت گردی و اگر دلیل بر حصول مراد باشد گویم
 که فلان شب مراد او بر آید و اگر مراد او تو بر آید و اگر دلیل بر ترک باشد گویم که فلان روز یا فلان شب

طول $\frac{3}{4}$ هفت است که عدد اصل نقطه اوست و عرض یوب کی بود که عدد عنصر دست و عمق غیر هفت
است چه حاصل ضرب یکی در هفت بهمان هفت باشد و طول $\frac{3}{4}$ و عرض $\frac{3}{4}$ و عمق $\frac{3}{4}$ که حاصل
ضرب چهار در هفت $\frac{3}{4}$ باشد و همچنین طول $\frac{3}{4}$ و عرض $\frac{3}{4}$ و عمق $\frac{3}{4}$ است و اینها در قول مشهور مذکور
منصور و مختار کبار اساتید این فن در طبعی و دلیلی است که گفته شد و بعضی گفته اند که عمق $\frac{3}{4}$ است از جمع
طول یا عرض نه در ضرب احدی با دیگری پس باین قول و عمق $\frac{3}{4}$ باشد و عمق $\frac{3}{4}$ باین کتاب
مصلح آنست که این طول و عرض و عمق تغییر و تسکین یکنی باشد و الله اعلم بقائده و اگر شکل در شماره
بقوت بود مثل کوکبی که در حد خود باشد تواند بسیار است از نوعی و مثله جبات ازین و استخراج
آن ازین عند الله در جامع الاسرار گفته است که در تسکین تواند بسیار است از نوعی و مثله جبات
ازین و استخراج آن ازین معلوم گردد و همچنین استخراج طالع وقت مولود و موقوف است برین تسکین
مذکور و الله اعلم بالصواب

مذکور و الحمد للکم بطوباب
فصل ششم در منسوبات بیوت باید دانست که کموت مقدم اند بر اشکال از جهت آنکه بیوت
محل اند و اشکال عاقل و محل بالذات مقدم است بر حال پس اول شرح ثبوت گنیمت بعد از آن
اشکال و خانه های رمل که شازده است خانه اول منسوب است بین و جان و زندگان و عوالم
بدن و خاها با نود قوت علم و عمل و صحت و سلامتی و فکر و خیال و علم و خیر و شر که هر دم رسد و مطلق و صحت
و خوشی و ناخوشی و فکر و اندیشه سائل و ابتداء کار با و طالع زمان و خانه مقصد الاستیاء است بقول
بعضی خانه دوم منسوب است بحال و معاش و غذا و دخل و خرج اخوان و انصار و گواران و اخذ
و عطا و قرض دادن و ستدن و خنای و فقر و قدوم و غایبان و معامله یعنی خرید و فروش و دست و سخاوت
و بخل و طفل شیر خواره و سود و زیان مال و ودیعت و وصیت کردن چیزی که آنجا بجای می برد و
قناعت فرزندان و مال امانت و گواه استقبال طالع خانه و هوم منسوب است به پروردان و خواهران
و خویشان نزدیک و دیباخان و مهربانان و سازگاری با بنشینان و خواب و بیدار و اقل و حرکت و تحمل
که سفر نزدیک و علم اندک و علم غیر بشری چون هندسه و فلسفه و چیزی گرفته و یا بریده و با و شناخت
دین و عبادت و زوال چیزی که آبادانی ساجد و مدارس و بعضی تعبیر این را بین خانه گفته اند واضح است
که تعبیر از ششم گویند و اکثر استادان تحقق بر اند خانه چهارم منسوب است به پدر و مقام و املاک و صنایع
و غنای و در کالین و آبادانی آنها و زراعت و عرش و اشجار و کشت زراعت و کار در گورستان و پنجم
زمین و کار پوشیده و عاقبت کار و عمر سائل و اقامت و شب و خواب و بیداری بر مزار پدر و مادر

خانه پنجم منسوبست بفرزندان نری و مادگی وی و معشوق و معشوقه و آنکه دوست است و یانه و تنه و دیار و کسل
 و اخبار و خطوط و نامه های عری و تنادی و طرب و بلبوس و خاوت و شوخی کردن و بازی و خنده و شادی و معانی
 و غم و مس و غم سنگاری و عاشقی و پیروی با نیک اندن و صید و شکار و تخریب و نزد با ختن و کشتی گرفتن و تیر
 انداختن و دیانت بنزد یک شهر و این خانه دلیل در خانه و دلیل پهلوی خانه پنجم منسوب است
 بنمایان و کنیزکان و خدمتکاران و مردم فرمایند و ملاکت و بیماری و حامله و حسد و شوق و فخر و جنس و
 و شورش و بیدار کردن گذشتن و سوی گذشتن و کین و باختن و محروم سیری که پوشیده بماند یا نه حرکت پرورد
 مقام برادر و چهار پایان خورده و قیل چهار پایان سم شکافته و فراموشی و بیوشی و غیبت اجناس کم شده
 و دزدیده و مردم و پنهان خانه پنجم منسوب است بطلوب و ازواج و ترویج و شکار و شرکت و عجب
 و دعوایب و خندان و قصمان و مصادره کسی که از روی خوف دارد و ضمان و کین و باع و شتری و شتر بخردن
 و گواه خانه چهارم است در کین و دشمنی و جنگ و دعوی و مسائل و عالمتان و ذکر و ذکر بد و مادر و مادر و همسایگان
 و در داند و گر خیمه و خانه های دوزن و شکل ایشان و مقاصد و مسافر و مقاطعة و قرضخواه و خانه و مقصد الاشیا
 است و پیش ناپس است که هر دو مقصد الاشیا است چه حال بی اول و پنجم است نباید دلیل آنکه
 خانه پنجم خانه شتر است چون از پنجم گذشت فقط و شکل سرگون شد چنانکه صاحب شجره گفته است
 لیکن اعتبار بر اول بیش است خانه پنجم منسوب است بخوف و خطر و مرکب و نیم کشتن و زهرهای کشیده
 و غرق کشتن مال غائب و دزد و برده و مال سیراث و مال قرض و مال زن بیت المال و دزد و برده و دزد
 بشکست چهارم و معشوق پرورد و مقام معشوق و کیاب دال چیرا که است ملک میشود و زیادتی آفتاب و یار
 کردن و پنجم و بنای تن از دریا خانه پنجم منسوب است بسفر و دور و راه غربت و امن راه و بازگشتن از سفر
 و علم فریدن و امانت و طبع و راه غربت خواب و خوشی و برادر و خواهر و زن و معشوق و عاشق و بنجو پرورد
 و فصاحت و بلاغت و دخی و الهام و خواب و طاعت و عبادت و حج و غذا و خواندن کتاب و پیامبری و
 احکام نجوم خانه پنجم منسوبست بپادشاه و فرمان رهای و جاه و ریاست و عتره و حرمت و نام و نیکویی و
 شغل عمل و عامل و دامن و خداوندگار اسناد و صنعت و استاد و پیران و غم زاده و رنجوری و فلسفه و
 و املاک زن و داور و فلان غایت و مقام دزد و مغرول شدن از عمل و امر نمی و تمام رسیدن بکار با ذوق
 خانه یازدهم منسوب است بامید و سعادت و کمال و دوستان جانی و مال از عمل و شوق و نگرانی و پنی
 و فرزندان زن که از شوهر دیگر باشد و فرزندان شوهر که از آن دیگر باشد و سفر و برادر و خرم و باو شتاه
 و مال مادر و رشوت و دشمن و دشمن زن و پوستان با ایشان بدوستی و نجات و دولت محمد و

خانه دوازدهم منسوب است به عثمان و دیگر گویان و چهار پایان بزرگ و بیع و شری اینها قبل
 چار پایان کردیم و بند کزندان و حبس و گرفتاری و شقاوت و قتل معزولی از کار و منصب خانه
 سیزدهم منسوب است به نفس و راسته تدبیر و داعیه پس نفس و عاقبت مادر و سفر مشوق و دل
 و شمع و شاد و حال و ستون طالع و گواه اول و پنجم و نهم است خانه چهارم و نهم منسوب است به نفس
 و غیره مطلوب و مشغول و منتهای خیال آینه رمل و گواه دوم و ششم و نهم است خانه پانزدهم
 منسوب است به روح اکبر و قاضی و میران رمل است بر آنکه که اگر رمل خطاشده باشد بوی شمشاد بگردد
 عد و نقطهای طاق شود و احوال امور کلی و قضایایی که باشد ازین خانه گویند مثل آنکه این دعوی کرد
 یازدهمین کس را با قاضی بر سر پایه یا با این کس مشورت کنم یا نه و گواه سوم و نهم و یازدهم است خانه
 شانزدهم و نهم منسوب است به فراغت و ترک یعنی ترک چیز یا طلب چیز یا طایب و عاقبت الثانیة
 و سان الامر و تصور محال و گواه چهارم و ششم و دوازدهم است گفته اند که این خانه با خانه چهارم ضرب
 کنند و عاقبت جمله همت در آن محفل بیند که چسبیت و حکم آن داخل خارج و ثابت و منقلب کند و آنکه
 او هم و ۱۰ و ۱۱ و این چهار خانه را دو کند و چهار دیگر را اهل الوتد خوانند و آن دوم است و پنجم و ششم
 و یازدهم که متوسط اند میان قوت و ضعف و چهار دیگر را از اهل الوتد گویند و آن سوم است و ششم
 و نهم و دوازدهم که اضعف بتوانند قول زمانی و جمیع استادان اینست و بعضی از محققان گفته اند
 که از خانه ها و ارکان هشت خانه که ناظر اند بطالع اقوی خانه ها اند و آن اول و سوم و چهارم و پنجم و نهم
 و نهم و دهم و یازدهم اند و چهار دیگر که ساقط اند و اضعف بپوشند و آن دوم و ششم و ششم و دوازدهم
 است موت اتفاق ششم ۱۲ است که هم زایل است و هم ساقط و اگر چه مشهور اینست که در رمل
 سده خانه نخستین است هشتم و ششم و دوازدهم و اگر سایل گوید چه گوی در خانه سیزدهم و چهارم و نهم
 و یازدهم و شانزدهم جواب گویم که بیوت در اصل دوازده است او تا دوازده است که بر بزرگ
 و نایل بر معروف و زایل بر مجهول و این چهار خانه را قسمت کرده اند بر او تا دوازدهم را با اول
 داده اند و آنرا و تا الوتد مشرق گویند و چهارم و نهم را بچهار داده اند و آنرا و تا الوتد اطل گویند و
 پانزدهم را به نهم داده اند و آنرا و تا الوتد غرب گویند و شانزدهم و دهم و دوازدهم را داده اند و او را و تا اسما
 گویند و مشهور در کتب این فن آنست و کلام خواهد بود قدس سرور در غایت الاختصار در سه چیز
 مخالف نیست چه او در غایت الاختصار فرموده است که این چهار خانه را زواید و شواهد
 ازین خوانند و سیزدهم را شریک اول گویند و چهارم را شریک نهم و پانزدهم شریک نهم

فصل دوم در دلایل بیوت بدانکه در طلوع دلیل بر بیوت است و در طلوع بقای چنانچه است
 بسبب وجود طلوع بر افق و بقای سبب و در طلوع و بعد از طلوع و در طلوع و در طلوع و در طلوع
 بر حالت دوم موجود بدان سبب که او دوم طلوع است و آن حالت کیفیت است و
 اقرب آن اسباب غذا است او بعد از آن زمین و او وسط آن مایل و زایل آن دلیل است بر حالت
 سوم موجود چون حرکت و ریاضت که سبب است از غذا است و مصاحبت و خواهر و برادر که شریک
 معاش و مال اند و در معاش و دلیل کمال ظهور و رفعت موجود است و آنچه حاصل آید چون شغل و عمل و
 جماعت بسبب کمال ظهور و رفعت آن و در عاشر میان آسمان است و حصول لور کوکب او
 و در تمامی روزه زمین و مایل وی دلیل است بر حالت دوم آن موجود و رفعت و آن حالت کیفیت
 اسباب بقای آن ظهور و رفعت و است و اقرب آن سعادت آسمانی است و بعد از آن سعادت
 سعادت او وسط آن یا راجع دوستان و محشوقان و زایل آن دلیل است بر حالت سوم و آن
 ظاهر و رفعت بدان سبب که او سوم عاشر است و آن حالت کیفیت توابع و اسباب و است
 چون تحمل شداید و محاربه از دشمنان و جاسد آن بسبب ظهور و رفعت وی شعرا و الغرابین و تقاطع
 مجد و آن بری ایام الفار جاد و و در طلوع از آن روی که مقابل طلوع است بر طریقه دیگر از افق
 پس او نظیر طلوع است پس دلیل بود بر نظیر موجود و آن رواج است و شریک و از آن که بر افق
 مغرب است و مغرب مقصد طلوع است پس دلیل بود بر مقصد مقصد طلوع موجود و در کتبی و
 مایل او دلیل بر حالت دوم این اوصاف شود چون کیفیت مشرب بسبب غروب طلوع و گوناگون
 و کیفیت میراث و مال شریک از آنکه نظیر دوم است و تعلق خصم و زایل و است دلیل است
 بر حالت سوم این اوصاف چون کیفیت علم و دین و سفر و عفت و او و اوصاف چه نوع از بیوت
 بنحوا و ثمرات و منسوبات چیزهای دیگر که آید و تدبر اربع از آن روی که در غایت اخفا است و در غایت
 در غایت ظهور و نقیض و ضد عاشر است دلیل کند بر نقیض آنچه عاشر است بر آن دلیل است و آن مخول
 است و نقیض پس دلیل بود بر اشیای پوشیده و فاین آنچه موجود از و است مخفی حاصل آید چون تدروس است
 و مانند آن و از آن روی که او بر قطب افق است چنانکه عاشر بر قطبی دیگر است نظیر عاشر است پس
 دلیل بر اسقاط و اراضی و مسکن و مقام و ضیاء و عقار و از آن روی که عاقبت عاشر همان خواهد بود
 دلیل عاقبت کار و غیره است و مایل او دلیل است بر حالت دوم این اوصاف یعنی آنچه اخفا
 روزه بطور آرد و چون فرزند و اخبار و دایا و محصول مزروع از هر جنس و زایل آن دلیل است

بر حالت سوم این اوصاف بدان سبب که او سومین ریل است و آن حال پند و اندیشه است که خداوند تعالی
 بسبب و ضیاع اند و حالت یاری که آن نیز اسباب قبول است و دلیل کلی بر هر شیئی بتفصیل حاجت نیست
 کسی را که طبع صاف و دل روشن و ذهن قوی و فکر و اندیشه راست دارد که اشارت می تمام رفته است و این
 از انبیا پس اسرار بی است که اکثر و کتب تقدیران و تباران و حکما و علما بر مل و نجوم از ان خالی است
 غریب باید داشت فصل یازدهم در شواهد و نواظر و ماضی و حال و مستقبل و استحضار این جمله از ماضی
 است تا در احکام هر عصر باشد باید دانست که در ریل شاهد تخریب و تبا و بعد و همچنین ناطق و غیرت
 و ناطق و غیره باشد و در سبب دوم است و شاهد بعدی و ناطق و غیرت است و ناطق و بعدی و غیرت است اگر کسی
 سوال کند نگاه کند تا آن سوال بکدام خانه تعلق دارد و بعد از آن بنگرد که در دوم و سوم آن خانه که
 سوال از دست و پنجه و غیره و غیره و غیره آن خانه اگر سوال از انصال بود و این خانه را گواهی و هند بر انصال
 بنا بر آنکه دخل باشد حکم بر حصول مراد کند بعد باسانی و خمس بدستواری و اگر سوال از انصال بود و
 این خانه را خارج باشد حکم بر آمدن مراد باشد و اگر گواهی بر عکس گواهی و هند بر شکل و غیره سوال و غیره
 هر یک کند آنچه حاصل آید بر خانه دوم مقصود و در سوم ضرب کند آنچه حاصل آید بر دوازده و شکل
 بیرون آورد و آن شکل را در خانه مقصود ضرب کند آنچه حاصل آید حکم مطلق از آن کند و جماعه از مقارنه
 اعتبار ۱۴۱۵۱۶ - کنند و اگر سوال سائل از انصال باشد و شکل خانه مقصود و چهار و پنجم و نازم
 داخل باشد مراد براید و خارج نه سعد باسانی و خمس بدستواری و اگر غلبه باشد حاصل شود و باز آورد
 به دو سعد یا اختیار و خمس بجه اختیار و اگر ثابت باشند و قبول افتد سعد حصول با اگر و خمس حصول
 و حکم سوال از انصال بمقابل انصال معلوم شود و بعضی دیگر هم در شمارت حکم بر ۱۴۱۵۱۶ است و اگر گفته اند هر سوال
 که باشد و ابتدا علم فیه باید دانست که ماضی هر خانه آن خانه بود که مشترک از دو بود و حال خودش و مستقبل
 دوم و این تا خانه دو از دهم است مقبر پس ماضی اول ۱۲ - است و حال خودش و مستقبل خانه دوم است
 و ماضی دوم اول است و حال خودش و مستقبل سوم و برین قیاس باید شود و حکم ازین بیان باشد که اگر در دوازدهم
 شکل خمس شش باشد و در اول و دوم سعد حکم کند که پیش ازین احوال خوب بود اما ازین زمان خوب
 و بعد ازین خوبتر خواهد بود و اگر عکس این شش باشد حکم بر عکس کند هر کس را این نمونه کافی است
 و بدانکه بعضی از استادان محقق گفته اند که او را دو حال اند و بر حال و ناطق بر مستقبل و ناطق بر ماضی و این قاعده
 نیز احسن است و ابتدا علم در سال که گفته اند و اولهاست مولانا مغربی رانخ الدین بسجده و نظر آورده که خطوط اکثر
 مواضع وی مجوشده بود و بعضی اندک از جمله آن در آن مواضع نوشته بود که فائده نمی شود ابر البشوت

و اگر سوال از سیرت یک باشد پس خان سوم گوید که نهم نهم است و اگر سوال از دوست بادشاه بود از خان دوم
گوید که نهم نهم است و اگر سوال از سیرت بادشاه دمال او باشد از سوم گوید که نهم نهم است و اگر سوال از سیرت
او و جلال اب نسبت که خانه چهارم خانه پدر است و خانه برادر و پدر که هم باشد سوم چهارم است که نهم باشد
و خانه سیرت نهم نهم باشد که نهم است و از پنجار روشن شود که چراخانه نهم خانه مادر است زیرا که نهم نهم چهارم
است و اینک گفتیم بر مکتوب بود باید که دیگر بار بر این قیاس کرده جواب گوید و جماعتی از اهل مغرب سیر را
تا مشاهده اعتبار کرده اند و شهر و اصح قول او است چون نافع شدیم از شرح بیت هشت گاه وقت آن
که که شرح کنیم در شرح اشکال پس میگویم بیون ذوالجلال فصل سیر و نهم در اسامی اشکال خوانده گاه بدیدیم
هر شکلی را چندین نام خوانده اند و مولانا حسین نقال هر شکل را بینه لقب ذکر کرده است کی بری و دویم و یک
و سوم بری و با مجموع را اینجا ذکر کنیم و آنچه محمول الفنت بود تا خبر کنیم تا بر آید لفظ همچنین بدانکه این شکل را
بتاری میخوانند و یونانی کیطام و بر بری ضامک و این شکل را سینه بتاری قبض الداخل گویند و
یونانی اکیمون بر بری لاکاع و همچنین قمر و کثرت نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری قبض الخارج
گویند و یونانی انلاع و بر بری تلف و همچنین بلاغ و صلاوک و اسود نیز خوانند و این شکل را سینه بتاری
جماعت خوانند و یونانی آزاده و بر بری محاک و همچنین سلامت نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
فرح گویند و یونانی خوشگفت و بر بری ادرع و همچنین کوسج و جود نیز گویند و این شکل را سینه بتاری
معد خوانند و یونانی با ملک و بر بری ثقافت کلکیت و ملکیت نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
انکس خوانند و یونانی انحاس و بر بری شکوس و همچنین حصار نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
حمره گویند و یونانی هقات و بر بری امطروس و همچنین امر و اصلبلکه نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
خوانند و یونانی مسکرون و بر بری باغی و همچنین امین و امین و سروج نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
نصرة الخارج خوانند و یونانی الیغان و بر بری اجملید و همچنین پیده و کلید و میکلا نیز گفته اند و این شکل را
بتاری نصرة الداخل خوانند و یونانی تهمیر و بر بری اشکیتان و همچنین ابوالعافیه نیز گفته اند و این شکل را
سینه بتاری عتبه الخارج گویند و یونانی زکیره خارج و بر بری ثابته گویند و این شکل را سینه بتاری
تقی الخد گویند و یونانی زکیره و بر بری ادرع و همچنین اشقر و ابلس الرمل نیز گویند و این شکل را
بتاری عتبه الداخل گویند و یونانی زکیره الداخل و بر بری قایمیه نیز گفته اند و این شکل را سینه بتاری
اجماع خوانند و یونانی ادکر و بر بری بباران و همچنین الثلث و امند و لان نیز گفته اند و این شکل را
بتاری بطریق خوانند و یونانی البر و یسینه خبر دهند و همه چیز او بعضی را بر بری طبره و است کرده اند

والله اعلم **فصل چهارم** در اقسام اشکال ۱۶ بجای هر شکل را دو حرف مرتب یا غیر مرتب از اقسام
 نوی رقم و سکت و در بعضی کتب متقدمان اشکال را با این ارقام نوشته اند و ارقام مذکور برین وجه است که
 نموده میشود فرجه بر لبیان عدیه الداخل به بیاض نقی الخدیج عبقة الخاج هم حمرون منکوس
 قبض قبض الداخل من عبقة الخاج الخاج من قبض الخاج هم جم جماعت الخ
 نصرت الخارج کاه باشد که اشکال را بر رقم حروف نویسنده که معتبر است در تسکین حروف **فصل پنجم** یا نمر و هم
 در طبایع اشکال و جهات ایشان و کورت و انوثه و دخول و خروج و ثبوت و انقلاب و بوی و بوی
 هر شکلی که اول فرد باشد یا خروج گفته بود و کشتن لیل تصاعد و طیرانست سرد پس خارج باشد و هر شکلی
 که اول اوزون بود و آخری فرد خاکی باشد و خاک و لیل تنازل و سکون است بیاد و پس داخل باشد
 و هر شکلی که اول و آخری فرد بود و هم تصاعدش بود و هم تنازل باشد نهاده و بیاد پس منقلب باشد
 و هر شکلی که اول و آخری زوج بود و تصاعدش بود و تنازل بیاد و پس ثابت باشد شریک حال
 و شکل آتشی شرقی است با جتمع و بادی شمالی است بقول صح و آبی غربی است بقول درست و خاکی
 جنوبی است با تفانق هر شکل که خارج است مذکرت و هر چه داخل است مؤنث و از اشکال ثابت حمه
 مذکرت است و بیاض مؤنث و اجتماع متزوج و از اشکال منقلب فرج مذکرت و نقی الخدیج و طریق مختلف
 تنها و انتشار خلاف آنست که بعضی نظر نقطه نازی کرده اند و مذکر گرفته اند و بعضی نسبت به زوج اعتبار
 کرده اند و مؤنث گرفته اند چنانکه بعد ازین مذکور شود و قول صاحب لب لباب ملوید بمعنی است چنانکه
 گفته است و معرفت مذکورت و انوثه اشکال بر وجه کلی آنست که هر شکلی که نقطه اول او کثوره است
 یعنی فرد است نر است و هر شکلی که نقطه اول او سبته است یعنی زوج است ماده است الا حمه و لیل
 اگرچه حمه فقط باد دارد و باطل است و از کوکب منسوب است بحر و از زوج کل و هر سه مذکر اند
 و هر چه مذکرت نهار است و هر چه مؤنث است لیل است و نمودار از اینها علی تفصیل است **اشکال**
 آتشی و شرقی ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
 شکل خاکی جنوبی ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
 شکل ثابت ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
 شکل منقلب ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶
 در کتاب مصباح مذکور است مخالف قول مشهور و مذکور است چنانکه گفته است **فصل**
 یا نمر و هم در خارجی و داخلی و شب و روزی و ناری و تاری و اقل است که عنصر آتش
 نازد و شکل خارج اگر عنصر آتش دارد و شکل داخل شب و تاری و ناری و ناری و ناری

[illegible]

معتدلات زردگون بنگر شمشاد چشم و قیل گندم گون که زردی گراید بزرگ اصل سخن دکان عالی مهت باریک
 بینی سطر انگشت زرد دندان \equiv شخصی میانه بالا بزرگ سر سرح و سفید و قیل سفیدی که اندک کمبودی
 زرد فراخ کتف و نیکو روی فراخ چشم بلند بینی کوتاه گردن فصیح زبان خوش طبع کشاده ابر و معتدل
 اجسم شکو تر کب بزرگ کتف و قیل کم ریش و نیکو خلق \equiv شخصی دراز بالای کودک شیرخ متعین اصل
 کوچک دهان بزرگ دندان سیاه جرده نشانی دارد و دارد دندان پاکشمتی دارد و دوقول و یکار و دزد
 بود \equiv شخصی میان بالا از ق چشم اشقر لون دهان تنگ بزرگ بینی گرد و دوقول و کتف چشم گوشه
 یا امر و کوچک باریک لب بزرگ دندان و قیل بزرگ چهره در روی نشان زخم با آبله یاد را بر روی
 چپ نشان زخم آتش دارد و همه زیرین او در از تر از نیمه بالا و قیل در که چلی مفعول بوده باشد کوتاه گردن
 فراخ شانه \equiv شخصی دراز بالا که در ریش بزرگ هر قیل اندک سوسه یا امر و نیکو روی سفید پوست که
 اندک سرفی زرد فراخ دهان پیوسته ابر و لطیف طبع و پوست سیاه چشم و قیل سبزرنگ \equiv
 شخصی بلند بالا گندم گون که بسرخ گراید و قیل زرد گون کشاده ابر و فصیح و ممتد سب بسیار دهان کل بزرگ
 بینی پهن پیشانی دراز گردن کشاده دندان دراز روزه و قیقل پیوسته ابر و بامردی دراز بالا
 سفید پوست غشک تمام کوچک شیر فراخ سینه بزرگ گردن ضعیف آواز تنگ ریش چرب دهان و بسیار
 و قیل کشاده ابروی و بروی خال سیاه یا زخمی نشانه دارد و اندک فضل منفرد هم و منسوب
 از غیر ایسی \equiv بزرگ زرد و سرح \equiv بلون سرح باشد مثل سس و این شکل دراز بود و مثل بلون
 زرد مطلق باشد مثل یا قوت زرد \equiv بلون سفید باشد مثل کافه و کرباس و پنبه آنچه \equiv بلون
 سیاه باشد مثل زغال خور و \equiv بلون سبزر باشد مثل جوهر سرب \equiv بلون زردی بود که بسیاری
 زرد و شکل دراز بوده باشد \equiv بلون سیاه بود مثل آهن یا دراز \equiv بلون سیاه مطلوب باشد
 \equiv بلون سفید بود که قدری سیاهی با او بود مثل جوهر نقره و این شکل مریعی که بدرازی گراید \equiv
 بلون زرد و سفید و سیاه باشد مثل مر و اید گاه زرد بود و گاه سفید بود گاه سیاه \equiv بلون سبزه
 سیاه مثل سرب یا نقره خام \equiv بلون زرد و سبزه و سیاه باشد مثل فیروزه و دانه فرنگی \equiv بلون
 سبز و سیاه و سفید باشد مثل قلعی \equiv بلون بلور بود گاه سبز و گاه سفید و گاه سیاه و گاه زرد
 \equiv سفیدی بود که در آن رنگهای الوان باشد و منقش بود مثل انگشتری و غیره و باید که از
 مزاج و امتزاج نیکو داند تا درین باب عاجز نشود نوع دیگر \equiv بیشتر قیقل دارد و از زوج
 بقوس سجد اکبر است و بر غیر مطلق و معدنی و سرح و زرد و چرب سیرین \equiv آفتاب

تعلق دارد و از بروج باشد سعد است و ماده غریز مطلق کافی و بدینگونه و ترشش و شور است بذب
و قیل بر اس تعلق دارد و از بروج بدین است بنایت نجس و خسیس و معدنی و سیاه و تلخ و کنده
بطار و تعلق دارد و از بروج بسند و ممتزج از سعد و نحس و تر و ماده دکانی و گندم گون و ترش
سند بیره تعلق دارد و از بروج میزبان سعد است و تر غریز و سطر و حیوانی و سبز رنگ و شیرین
بزحل تعلق دارد و از بروج برک و نحس است و تر و قیل ماده خسیس و دکانی و سیاه و تلخ و ترش
هم بزحل تعلق دارد و از بروج بحدی نجس است و ماده خسیس مطلق و دکانی و سیاه و ترش
بمرج تعلق دارد و از بروج بکل نجس است و تر خسیس و سطر و حیوانی و سبز و ترش و شیرین
و بلوی ناخوش است بمرج تعلق دارد و از بروج بسطان سعد است و ماده غریز و سطر و سیاه
و شیرین است بافتاب تعلق دارد و از بروج باسد است و تر و غریز بنایت و معدنی و سبز و شیرین
و تلخ و شیرین است بمشتری تعلق دارد و از بروج بحوت سعد است و ماده غریز مطلق و نباتی و بدینگونه
و شیرین است برکس و قیل بذب تعلق دارد و از بروج بکل نراست و نجس بنایت و خسیس و معدنی
و سیاه و تلخ و شور است بمرج تعلق دارد و از بروج بعقب نجس است و ماده بقول اکثر و خسیس و سطر
و نباتی و اشقر و تلخ و شور است بیره و تعلق دارد و از بروج بثور سعد است و ماده و غریز مطلق و حیوانی
و شیرین و سفید است بطار و تعلق دارد و از بروج بجوزا ممتزج از سعد و نحس و تر و ماده و حیوانی
و سبز و سفید و شیرین بمرج تعلق دارد و از بروج بسطان ماده است بقول اصح و سعد و غریز مطلق
و نباتی و سبز و رنگ هر چهار طبع و طعم دارد و تلخ و شیرین و شور و ترش بدانکه در منسوب آید
است اختلاف کرده اند بعضی گفته اند برکس و تلخ بذب و منطور المش که است
بعضی برعکس این ذکر کرده اند و دلیل بر آن گفته اند چنانکه نقل کرده اند و در زبده معنی گفته است که
منسوب است بزحل و در مختصر فردی گفته است که منسوب است بمرج و در مجموعه گفته است
منسوب است بذب و علت و این اصح است زیرا که هر دو نجس اند و نسبت ایشان
برکس که سعید است سهل است بلکه سهل است مگر بذب کسانی در است است که گفته اند
راس سعد نیست بذات بلکه با سعد فرایند سعادت است و بنسب فرایند نجس است بذب و
اعمال اشکال موضع است طرف مشرق جایی مرفیع بلند خانه بزرگ و روشن و گفته اند مسجد و
گامستان است و صومعه و محله و مساجد و چیزهای که همراهِ بار یک باشد و باین او سطر بخروطی
طرف شمال جایی غالی و بمقام اهل صلاح جنگ و سیاست گاه و آنجا بدان مانند چون بازار قصا بان

و مضاربان و حصار با تون و کرمانه گرفته اند که مقام عالی بقدرت شرق و با یکدیگر و با بنشین تمام سلاطین
 و قلعه های و قصرهای بلند و محکامه و مقامهای روشن و درونهای $\frac{1}{2}$ طرف مغرب مقام خوش و بنشین و بازار
 و آب روان و خانه که میان خانه های معمور باشد و قبل خانه های سفید کرده و بنشینگاه های روشن و بنشینگاه
 بنای و مواضع نماز و خوضها و بساطین و تفریحگاهها $\frac{1}{2}$ طرف مشرق یا مغرب جای ناخوش و خراب
 مسکنها و در خانه که چیده پیش معمور باشد و قبل توتهای و آهنگ و اینها و مطبخ و کوهسار و در
 خشک و بنشینگاه خارستان و هند و قمار بازار و کهن و دریا یا خراب $\frac{1}{2}$ طرف شمال یا مغرب شمال
 معمور چون مسجد یا بهی که قرآن خوانند یا درس حدیث یا کلام گویند و جای منقش و خانه های و گلستان
 طرف مشرق یا شمال شرق یا مغرب مشرق جای ناخوش چون سلاح خانه یا بنزدیک محلی سفر آب و آب
 سیاه سنگین و قبل دیوارهای $\frac{1}{2}$ سقف و فرنگها و جای که در خانه خشک باشند و کورستانها و خندقها
 و تنور و مواضع تاریک $\frac{1}{2}$ طرف جنوب جای خراب و دیرینه و در زیر زمین و کورخانه و پیرگران شوره و
 زمین شوره و جای خشک سیاه و تاریک و کوه و محرابی به آب و قبل خانه ها سنگین و مسجدهای خراب
 $\frac{1}{2}$ طرف جنوب یا مشرق جنوب و کورخانه و جای که آب نباشد یا غار و جائیکه این نباشد و قبل قلعه ها
 و سوراخهای و درهای و باغ خانه ها و بازارهای موتی تابان و بالان و دروان و تنور و مطبخها و درندان
 و اسباب و عصارخانه و شیشه ها $\frac{1}{2}$ طرف جنوب یا شمال جنوب جای خوش و مروج دل نشان مقام
 سلاطین و محلات آبادان این خانه سه طبقه روشن امانت جای و قبل دار الضرب مقام صرافان
 و خراین بادشاهان و عمارتهای بود در خانه $\frac{1}{2}$ طرف شمال یا مشرق شمال یا جنوب شمال تمام خوش
 آبادان و گلشاهی و شادی افزای و خانه که در میان خانه ها باشد برگری آفتاب نزدیک باشد و قبل
 صحراهای خوب و چراگاه و بنشینگاه و مواضع منقش و عشرتگاهها $\frac{1}{2}$ طرف غرب یا جنوب غرب جای
 سنگین و گلگیر که معمور نباشد و آبی و در زمین ایستاده باشد یا کنار دریا یا بیشه یا مقام ندان گذرانی
 المصباح و قبل خانه های معمور و محکم و چارطاهای بلند و خانه های روشن و مدارس و مساجد و نگاه
 و سراسرهای ملوک و باغچه ها و گلستانها و آنچه بدین ماند $\frac{1}{2}$ طرف غرب یا جنوب یا مشرق غرب
 جای خراب ناخوش که خلوت در آن محلت کم باشند یا مقام فاحشه و خا و خانه و غرائب خانه $\frac{1}{2}$
 طرف شمال یا مغرب شمال یا جنوب شمال مقام خوش محلی آبادان که آنجا آب روان باشد
 یا مقامیکه کاروان و بازار آبادان و این و بادیه که بر سر راه باشد و قبل قلعه های و ستارها و آنجا
 مقام قاضی یا محاسب و قیاسی و در خانه های بلند و قلعه های و قصرهای و عبادتگاهها

فایده این دو نسبت و شرف و مهبوط و فرج و طرح و اشغال اینها آنست که سعادت و خوشی
 اشکال در بیوت معلوم گردد یعنی هر شکلی که در خانه خط دارد و سعد باشد و خوشی نکند اگر چه فی الدات
 خمس باشد و هر شکلی که در خانه خطی ندارد بد بود و خوشی کند اگر چه سعد باشد و طول و عرض و بقی در
 مساحت بکار آید چنانکه گفته شود و هر شکل خدمت چند خانه میکند برقم سرخی حروف جمله نوشته شده و سپس
 سیاهی و پس از آن سکنت و ح رقم و حرق و مزاج و ع عدد و دین جدول و دراز
 دوازده در نگاشته است و اما خواه قدس سره در غایتک الاختصار خطوط اشکال را با اصطلاح
 نجوم بیان کرده است و قدر تا شانزده اعتبار فرموده و چون آن نیز بقالت نفیسه بود در ذیل این
 نقل کرده شد تا استفاد قلیات این باب نیز کرده ایم قال المحقق الطوسی بن سعد نقیبت
 و منسوب است بر هر و عشق و لود و طرب و فرزند در خانه اول شرف دارد و در پنجم سکن و دهم
 جد و در دهم وجه و در نهم مثلثه در یک و بال در ۸ مهبوط در ۱۲ و ۱۴ خل است و بعد
 خارج است و منسوب است به شرفی و علم و دین و ائمه و قضاة در خانه دوم شرف دارد و در اول
 ساکن و در دهم جد و در ششم وجه و در اول و هشتم مثلثه سعد داخل است و منسوب است
 بر هر و آنچه در فرج ذکر رفت که در خانه سوم شرف دارد و در چهارم سکن و در دهم وجه
 و در سه وجه و پنجم و نهم مثلثه سعد ثابت است و منسوب است بقدر و نقل و حرکت و سفر و
 ساکن و عوام الناس و در خانه چهارم شرف دارد و جد و وجه و در نهم تسکین و در دهم وجه و چهارم
 مثلثه بن خمس نقیبت است و منسوب است به مزاج و سپاهان و اسلحه و در خانه پنجم شرف دارد و
 در خانه ششم سکن و در دهم جد و در نهم وجه و در اول و هشتم مثلثه بن خمس خارج است و
 منسوب است بدین و اراذل و او با شرف و در خانه ششم شرف دارد و در دوازدهم سکن و در
 هشتم جد و وجه و در نهم مثلثه بن خمس ثابت است و منسوب است به مزاج و لشکریان و اراذل
 حرب و جنگ و قتل و خون و در خانه هفتم شرف دارد و جد و در ششم سکن و در سوم جد و
 در اول مثلثه بن خمس داخل است و منسوب است به عزل و عمارت و زراعت و دبا قین و مردم
 و بد اصل و در خانه هشتم شرف دارد و در نهم سکن و در دهم جد و در پنجم وجه و در نهم و دهم مثلثه
 سعد خارج است و منسوب است با قناب و سلاطین و عز و جاه و بزرگی و سروری و در خانه
 نهم شرف دارد و در دهم سکن و در ششم جد و در اول وجه و در سوم و پنجم مثلثه بن خمس
 نقیبت است و منسوب است به عزل و عقد و ربط و بحر و خیر و اسب و سب و در خانه دهم

خانه تربع نشین یا در مقابل نشسته که دلیل هر بخش ظاهر است و اگر نخسته در خانه سعد نشیند ثلث است یا پس
 دلیل بود که ظاهر گرانی است اما آن گرانی اعتبار ندارد و بدین طریق استخراج داده حکم باید کرد و باطنی هم
 که اولاً آنرا سلطان الامر کند لیسان الامر نسبت که نظر کنی که خانه مقصود و شکل کدام است شکل اول را بان شکل
 ضرب کنی و شکل دیگر حاصل کنی اگر بینی که این شکل حصول نسبت باطالع بجه نظر نشسته است از اظفار
 دوستی و دشمنی حکم از آن کند و بعضی گفته اند که شکل خانه مقصود را با صاحب خانه ضرب کنی و شکل اول همچنین پس
 و شکل حاصل آید و این دو شکل را با هم ضرب کنی و شکل دیگر بیرون آوری و بینی که آن شکل حاصل یا
 طالع کدام نظر نشسته است و سعد و نحس نگاه داری و حکم از آن کنی و الله اعلم بدانکه ثلث تمام دوستی
 و تسد پس غیر دوستی و مقابل تمام دشمنی و تربع نیم دشمنی و مقارنه با سعد سعد و با نحس نحس است و الله اعلم
 فصل بیستم در استخراج ضمایر یا اندامی غیر که را مال باید که در آن بگوشت که البته ضمایر یکیشا دیگر
 واقع ضمایر کس نیست بجز الله تعالی که علام الغیوب است و اگر کسی گوید که من ضمایر یکیشا هم کافر بودم و اگر
 کسی گوید که ضمایر من یکیشا باید که از بهر اول او را بگویند یا آنکه ضمایر خود بگویند اهل مغرب را بزنند تا سایل
 ضمایر خود بگویند بهتر آن باشد که حال خود را بگویند تا حال بدانند آنگاه را بزنند تا او را بزنند که از بهر چه
 یکیشا را استناد آن این علم تجربه در باب ضمایر چه چند معلوم کرده اند و گفته اند از آنجا آنچه اعتماد
 بر آن پیشتر توان بود درین کتاب یاد کرده شد انشاء الله تعالی درین باب انواع است بکشف آنست
 که بگردان شکل که در پانزدهم است که نقطه در سر دارد چون --- باشد یا در زیره دارد چون ---
 یا در میان چون --- یا در زیر و بالا --- پس بگرد که این نقطه از راست می رود و یا از چپ و اگر از
 راست می رود و به --- از آنجا بگرد که به --- می رود و یا به --- اگر به چپ می رود بگرد که با دل می رود یا بدوم
 می رود بگرد که به --- می رود یا به --- و اگر از جانب چپ می رود یا به --- می رود و بعد از آن
 و بگرد که به --- می رود یا به --- و اگر بدو از --- می رود بگرد که به --- می رود یا به --- و اگر بپانزدهم می رود بگرد که به ---
 می رود و یا پیش از آنجا که بایستد ضمایر را بخواست در شکل یا در خانه و خطا نباشد لیکن اگر سائل سلم
 ندارد بر دو پوشیده باشد بدان سبب که عبارت را مال را فهم نکرده باشد و اما مزمانی فرموده است
 که حسن طریقه است که اگر از بهر دو جانب راست باز ایستد یکی از جانب چپ بگرد که گویا همان کدام
 پیشتر از ضمایر از آن باشد از شکل یا از خانه و اگر هر دو برابر باشد ضمایر از هر دو چیز باشد یا هر دو در هم نهد
 آنچه بداند یا ضمایر از آن بود و گواه عبارت است از قوت و خطا آن شکل در آن خانه از مسکن و عدد و حرف و
 و استخراج و قوت نسبت باطل و مائل و نسبت بر اکل و غیر اینها از خطوط و در ملخص گفته است که نقطه اش

میزان ریل برانداخته که برسد اگر آن شکل که در آن خانه باشد سکن باشد و حروف بود خود ضمیر است و اگر صاحب
 خطوط بود به بنید بآن شکل چند نقطه دارد و هر خانه نقطه دهند آنجا که برسد ضمیر باشد در شکل یا در خانه استی کلامه و
 اگر نقطه ندارد است رود و نه از چپ چون \equiv ضمیر و شکل یا نزد هم باشد یا در تکرار جماعت و اگر دو سه جا کنار
 شده باشد گویان را بنابر سنا که ام قوی تر است از آنجا گوید و فعال گفته اند و اگر میزان جماعت باشد آن
 ریل نبسته بود و حکم کند و بعضی گفته اند که از آن شکل میزان بی طرف نیز صامت است مثل جماعت سبب
 از نشانه نقاط و پس اگر \equiv در میزان واقع شود بهتر آن بود که آن ریل را انقلاب کنند و بعضی گفته اند
 از طریق دو نقطه اول در سیر در آورند و بعضی اول و آخر را گفته اند و اندک علم و در کتاب لیاب گفته است
 در استخراج ضمیر از طریق شجره چنانست که شکلی که در میزان واقع شود آنچه در دو نقطه موجود باشد در سیر آورد
 مثلاً نقطه که در میزان واقع شود اگر بنید و هم رود یا به \equiv اگر به \equiv رود بدیم رود یا به \equiv اگر به \equiv رود یا
 به سوم رود یا به \equiv و اگر به \equiv رود یا به اول او و یا بدیم و باشد که از اول بعضی نیز رود چنانی که راه
 یابد اگر به \equiv رود یا بدیم رود یا بدیم و اگر \equiv رود یا بدیم رود یا بدیم و اگر \equiv رود یا بدیم رود یا بدیم
 رود یا به \equiv و باشد که بعضی باز گرد چنانی که راه یابد و یا بدیم که از اول \equiv رود بعضی و از \equiv نیز بعضی
 باز گرد تا اول و هر جا که شش بود از هر دو شکل شکلی بیرون آورد و آن شکل را بطول هر جا که باشد حکم
 ضمیر باشد و اگر آن شکل در اصل موجود نباشد در خانه مسکن آن شکل نظر کنند تا به شکل است و در خانه
 عددش چه شکل است و ازین هر دو شکل شکلی بیرون آورد و آن شکل دلیل حکم ضمیر باشد و به آنکه
 هر دو نقطه که در صورتی جمع شوند در آن خانه با خود در آن صورت ضمیر باشد که خط بود و این از اسرار
 و اندک علم بعضی گفته اند که نقطه بالا که در شکل میزان باشد طالب را بود و نقطه زیر مسئول را پس اگر نقطه
 طالب در یک از جانب شمال رود طالب محکم مطلوب بود و مسئول غالب گردد و اگر نقطه مطلوب
 در سیر جانب یمن رود مسئول مطیع و نقاد سائل گردد و سائل غلبه کند بر مسئول چنین اگر نقطه سائل
 از یمن رود قوت دهد سائل را و اگر نقطه مسئول سوی شمال رود قوت دهد مسئول را و اندک علم
 بحال الحال نوع دیگر نظر کنند در نقطه اگر از میزان یا لایه و که نقطه آتش است یا باد یا آب یا خاک
 اگر آتش است آتش چندم است از مراتب هشتگانه یا از چندم است یا آب چندم است یا خاک چندم
 است عدد مراتب برهم گردد و از وی بنید از دو باقی را به قسمت خانه بکنند آنجا که طرح سپری شود ضمیر
 بود در شکل یا در خانه چنانکه در شرح تسکین سکنی ذکر کردیم نوع دیگر مرتبه آتش نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
 را بر کرد و از زوج و فرد شکلی سازد و بنماید که به تسکین ابرج سکن آن شکل در که ام خانه است که ضمیر

در آن خانه باشد و فقال گفته است که خواه موجود باشد و خواه معدوم خطایست فلان حال شود و ممکن بود
 در خانه دوم است پس در خانه دوم باشد یعنی خود قبضه را داخل در خانه دوم اتفاق افتاده باشد و نه خود
 از مرتبه شکل اول گوید شکل اول این نشسته بود و شکل خاصی است ضمیر از نیم بود اگر سائل انکار کند باید
 که آنرا نشیند را با اول ضرب کند حاصل ضمیر باشد به مبنی که گمانشسته است ضمیر از آن خانه گوید نوع دیگر
 که آنرا ضمیر من مگر بنده نقطه ای فرد را از اول تا ۱۵ بشمارد آنچه حاصل آید آن مبلغ را جسد و نسبت کند
 و باقی را ۱۴ اکان طرح کند اگر شکل اول منبرانی بود و ۹ کان اگر فرد بود آنچه کم از ۱۲ یا ۹ ماند بر خانه
 بخش کند هر یک که طرح منتفی شود ضمیر آنجا باشد و شکل یاد در خانه و هر که نقطه را فرد نباشد دیگر چون نقاط
 فرد اند و کم کردی آنچه بماند جمله نقاط را فرد و زوج چندان بود نوع دیگر از شکل اول آتش از دوم یاد و از
 سوم آب و از چهارم خاک و زوج و فرد هر چه باشد بر وارد و شکل باشد که او ضمیر بود و اگر همین شکل را با ضمیر ضرب کند
 حاصل ضمیر باشد و اگر آن شکل نیم خاک و از ششم آب و از هفتم باد و از هشتم آتش بگیرد و شکل سازد و باقی شکل اول
 زده حاصل ضمیر باشد و این طریق را صلیبست و سینه گویند نوع دیگر از نقش است سینه آنجا که شکل اول
 تکرار کرده باشد ضمیر در آن خانه باشد و در وصلیج گفته است که استادان همه متفق اند برین و اگر تکرار
 بسیار باشد هر کدام بقوت تر باشد از گوید قبل از تکرار بسیار گوید و فقال گفته است هر شکلی که در تخته را
 در سکن خود بود ضمیر آنجا باشد اما تکرار اول معتبرست نوع دیگر آنرا ضمیر او تا خوانند و آن چنان بود که اول
 با هم ضرب کنند و رقم را با هم در و شکل بیرون آرد و از آن هر دو یکی آن شکل ضمیر باشد و فقال گفته است
 که از اول و هفتم شکلی بیرون آرد و از چهارم و دوم و همچنین و از هر دو شکل شکلی کند پس به مبنی که در آنجا
 آن ضمیر باشد و شکل یاد در خانه نوع دیگر نقطه ای را همه را بشمارد و فرد و زوج از اول با نیم آنچه حاصل آید
 ۱۴ اکان طرح کند آنچه بماند همانا قسمت کند آنجا که برسد ضمیر باشد و شکل یاد در خانه نوع دیگر در شکل اول
 هفتم و ضمیر باشد و در دایره بروج و در دایره اربع هر شکل که در اول باشد که انی المصلح نوع دیگر
 آنرا از آس داخل گوید و بگیرد نقطه ای جمله را اول و آخر از کمال به شانزدهم و دو از دهم کان طرح کند
 آنچه بماند بر خانه قسمت کند آنجا که برسد ضمیر باشد نوع دیگر آنرا که ضمیر تیر خوانند نظر کند بر شکل اول
 تا سکن و می گنج باشد و در آن خانه چه شکل آمده است و سکن او نیز گنج است و همچنین میرود تا به شکلی
 که در سکن خود بود ضمیر آنجا باشد و همچنین است حکم عدد و حرف و فراج و بعضی گفته اند از طبیعت
 شکل اول ضمیر گوید اگر خارج باشد بنیت حرکت دارد و اگر داخل بود تحصیل خیر است بطوری که از
 دور است یا بنویستن گنج اگر ثابت باشد ضمیر باشد و اگر متقلب باشد هر دو مکنون دیگر بود و مصلح

[illegible]

طلب قدم غائب و انفصال مانند سفر و خلاصی رنجور و محبوس و حامله و در احکام این ابواب هر دو
 طریق است طریق اول بر بیاید دانست که اهل بر بر اعماد و غلبه اشکال است چنانچه اگر کسی را سوال
 از انفصال باشد نظر کند در چهار اهل اگر اشکال داخل پیشتر باشد و نشان الا منیر داخل باشد حکم کند که مراد بر آید
 و باز از دست برود و سعد با سانی و محس بر شواری و اگر اشکال خارج پیشتر باشد حکم خلاف آن کند یعنی
 آن کار تمام شود و گفته اند اگر نشان الا منیر خارج باشد و اشکال پیشتر داخل همین حکم کند اگر سوال از انفصال
 بود نظر کند در چهار اهل اگر اشکال خارج پیشتر باشد و نشان الا منیر خارج حکم بر حصول مراد کند سعد
 با سانی و محس بر شواری و اگر داخل پیشتر بود حکم خلاف آن کند بر آن وجه که در قسم اول گفته اند اگر ثابت پیشتر بود
 و در توقف افتد سعد حصول بالاخره و محس لا حصول و این حکم تمام است مگر همین را اگر انقلب پیشتر بود
 بر آید و باز از دست برود سعد با اختیار و محس بر اختیار و این حکم نیز عام است فافهم و بعضی گفته اند
 که لسان الا منیر در این طائفه عبارت است از آن شکل که قهوب چهار دهنم با خانه مقصود متولد شود و
 در محبوس گفته اند که لسان الامر اول آن شکل است که از ضرب خانه اول با شکل خانه مقصود حاصل شود
 و اهل بر بر پنج چیزی حکم کنند تا لسان الامر اول بیرون نیارند پس حکم به چیزی از سعادت و نحوست
 و دخول و خروج و نبوت و انقلاب و نفی و اثبات و در حال از لسان الامر گویند و بر عاقبت از لسان
 شهابی حکم کنند یعنی شکل شانزدهم طریق اول مغرب آما حکم مغرب چون شیخ زقاق و صاحب دومی نیز حکم
 بر سعد و محس و داخل و خارج کنند لیکن نهی دیگر و اعتبار احکام رمل نزد ایشان از خانه اول است
 تا مراد و از دهم پس در هر خانه که شکل سعد آمده باشد حکم بر سعادت کند و اگر شکلی بر نحوست و از داخل
 حکم دخول کند و حکم بر آمدن و از خارج از رفتن و از کمابیت حکم بر توقف از انقلب بر آید و باز از دست
 برود و سعد با سانی و اختیار و محس بر شواری و بی اختیار تفصیل سخن آنست اگر کسی را سوال
 از انفصال بود مثل اسیدی که کسی دارد یا پوئیدی یا مالی که قبض در آید و نظر کند تا آن سوال بکدام خانه
 تعلق دارد و در آن خانه شکل نشسته است اگر داخل نشسته باشد آن اسید بر آید و باز از دست
 برود و اگر آن سعد باشد با اختیار و ارادت و اگر محس باشد بی اختیار و بی ارادت و اگر خارج باشد
 مقصود بر آید و اگر ثابت باشد در توقف افتد و اگر انقلب باشد اسید بر آید و باز از دست برود
 سعد با اختیار و محس بر اختیار و اگر سوال از انفصال باشد مثل سفر کردن یا خلاصی رنجور و
 محبوس و هر چه بر فتن تعلق دارد نگاه کند در آن خانه که سوال از دست است و اگر شکل خارج
 باشد سفر کرده شود رنجور و محبوس خلاصی یا بنده و هر چه بر فتن تعلق دارد بر آید و اگر شکل داخل

حکم بر خلاف این بود که گفته شد اگر ثابت باشد در توقف افتد و اگر منقلب باشد بدست آید و باز دست
برود و در جمله شکل سعد باسانی و خمس بدشواری لیکن اعتماد کلی بر چهار خانه زواید میکنند یعنی ۳۳ و ۱۴ و ۱۵
و ۱۶ و ازین چهار خانه ۳۳ و ۱۴ را خواهد می خوانند و ۱۵ را قاضی ۱۲ را لسان الامر ثانی هر
نظر کند در ضمیمه که از حیثیت پس اگر از اتصال باشد و شکلهای داخل باشند آن چیز حاصل بود سعد باسانی
و خمس بدشواری بے اختیار و اگر سوال از انفصال بود و این شکلهای خارج باشند حکم بر حصول مراد
باشد و ثابت در توقف افتد و منقلب در نرود و سعد با اختیار و خمس بے اختیار و اگر بعضی داخل
و بعضی خارج باشند نظر کند در چهار دهم و یازدهم که هر دو داخل باشند مراد بر آید از دخول و اگر
خارج باشند از خروج و اگر متساوی باشند نقطه فرد این چهار خانه بشمارد و از نقطه آتش و باد حکم فرج
کند و از نقطه آب و خاک حکم دخول هر کدام بیشتر او غالب بود و بعضی گفته اند که ۳۳ و ۱۵ و ۱۶ ضرب کند
و ۱۴ را با ۱۴ و حکم مطلق ازین کند از داخل و خارج و ثابت و منقلب و سعد و خمس و الله اعلم
طریق اهل مصر حکم بر اعتماد کلی بر مثلثات کنند و آن چنان باشد که اگر سوال سائل از اتصال باشد
نظر کند تا آن سوال بکدام خانه تعلق دارد و در نزدیک آن خانه چه شکل آمده است و از هر دو شکل
بیرون می آید پس شکل خانه سوال و شتر یک و نتیجه هر سه داخل باشد حکم مطلق کند بر حصول مراد
و اگر خارج باشد بر لا حصول و اگر ثابت بود در توقف ماند و اگر منقلب بود بر آید و باز دست برود
و گویند بعضی از مراد بر آید و بعضی نه و در جمله سعد باسانی و خمس بدشواری و اگر سوال از انفصال بود
نظر کند اگر شکل و شتر یک و نتیجه خارج باشد مراد بر آید و اگر داخل نه و ثابت در توقف و منقلب
در نرود و سعد باسانی و خمس بدشواری و اگر مختلف افتد مثل آنکه یکی داخل باشد و یکی خارج
یا یکی ثابت و یکی منقلب نظر کند در نقطه شکل و شتر یک و نتیجه از نقطه آتش و باد بر آورده حکم رفتن کند و از نقطه
آب و خاک حکم آمدن و الله اعلم و اما احکام مثلثات اشکال شان زده گانه را تفصیل در مسئله علیحدّه
بیان کنیم و در خاتمه انشاء الله تعالی طریق هند بیان بد آنکه اهل هند از خانه ۳۳ و مقصود و میزان حکم کنند
و ۳۴ را اگر بیرون گویند و پانزده را قاضی ریل و از مختلف باشند از اول و مقصود شکلی بیرون آرند و از
۳۴ و ۱۵ اشکلی بزرگ و از هر دو شکلی ضرب کنند و اگر آن شکل در ریل موجود باشد دلیل بر حصول مراد
گیرند و اگر معدوم بود بر لا حصول یا از اغلب نقطه گویند چنانکه گذشت طریق رومیان اهل روم از
چهار دهم و مقصود حکم کنند اگر متساوی بود و اگر مختلف باشد از آتش اول و باد دوم و آب سوم و
خاک چهارم شکلی بیرون آرند و از خاک پنجم و آب ششم و باد هفتم و آتش هشتم شکلی بیرون آرند از هر دو

شکل و اثر اصحاب ازل خوانند اگر این صورت تا چهارم هم تساوی بود دلیل حصول مراد باشد و اگر
بود از هر دو شکل بیرون آرند و از آن حکم کنند طریق اول طریق اولیوس بطریق پنجم
است چنانکه خانه ارباب بر وجه دهنده خانه اول محل خانه دوم بنور خانه سوم بخور و عملاً بهندین اشکال
که اولی نسبت کنند و حکم ایشان چنانست که اگر لیان در اول آید گویند مشتری در محل است و عدد در
نیک حالت است اگر قبض داخل در اول آید گویند آفتاب در شرف است پس چنانکه دلیل نجوم بود
حکم کنند و بعضی بهینش گویند که نیک حالت است باید حال بران حکم کنند چنانکه اگر مشتری راجع باشد
گویند لیان این زمان خمس است و نفس علی هذا صاحب تحفه مع ذکره بطریق حاصل این مجموع
بطریق اختصار یافته چند ذکر کرده بود و ما نیز آنجا به این ذکر کردیم تا طریق ضبط احکام بر طالب لیان
تر گرد و بر فال بد آنکه بنیاد احکام از خانه اول است تا دوازدهم در هر خانه شکل سعد آید دلیل سعادت
باشد و خمس دلیل نخوست از داخل حکم آمدن و از خارج حکم رفتن و از ثبات توقف و از منقلب
تردد و سعد باسانی و خمس بدشواری دیگر اگر مثلثات حکم کند چنانکه هر احوال نفس و مال شکل نهم شاهد
آورده اند از سعد بر سعادت و از خمس بد نخوست و از داخل بر زیادتی و از خارج بر نقص مال آن جهت
بر توقف و از منقلب بر انقلاب احوال نفس و دخل و خرج مال سعد باسانی و خمس بدشواری
از اول نماید و مقصود شکلی بیرون آرند و از انسان الامر خوانند و صلاح و فساد از وی دانند و نزد
بعضی از حکما مغرب لغی و اثبات از ۱۵ است و سبب صلاح و فساد و از تکرار و سه
چنانکه اگر در خانه اول تکرار کند از سبب نفس بود و دوم از سبب مال و ثانی الحقیق و تحقیق دیگر است
در بیان نفس و اثبات و اشارت بقصود و آن شکل سیزدهم و ۱۴ و ۱۵ است و از این چهار
دور گواه میگیرند و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را قاضی و شانزدهم را لیان الامر ثانی پس اگر
سوال از انفصال باشد چون توقع و تحصیل و شواهد و قاضی و داخل باشند و لیان الامر گواهی دهد
بر دخول دلیل تمام شدن مراد باشد و اگر کسی داخل باشد و یکی خارج باشد و میسران منقلب و
شانزدهم داخل مراد حاصل شود و اگر همه خارج باشند دلیل تمام مراد بود سعد با اختیار و خمس بدشواری
و اگر سوال از انفصال بود چون داشتن از غم و خلاصی از بیماری و حامله و اشکال خانهای مذکور
خارج باشند دلیل تمامی مراد باشد و داخل نه ثابت توقف و منقلب تردد و برفع سابق و بدانکه
شکل سیزدهم گواه است بر نهم و دهم و اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم گواهاست بر نهم
و بر دهم و از دهم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم قاضی است که سبب آن از سوال میکند

و پنجم

و نشان دهم لسان الامر تانی پس سوال از اتصال باشد و شکل سیزدهم و چهاردهم داخل باشند مراد برآید و اگر نه دهم منقلب بود نشان دهم داخل سائل توقع دارد و لیکن بر چند آن که بود که سائل را مراد باشد و نشان دهم خارج باشد چه حاصل شود سعد یا سالی و خمس بر ثوابی و اگر نشان دهم ثابت باشد و توقفت افتد و سائل ترک نتوان گفتن و اگر خمس بود و چیزی باید اگر سیزدهم خارج باشد سائل خود را ترک کند و اگر یازدهم و شانزدهم داخل باشد مقصود حاصل شود لامحال و اگر سیزدهم منقلب بود سائل سرگردان بود و اگر ثابت باشد تخیر بود و اگر سوال اربع و شش و دوازده باشد پند اگر شکل یازدهم منقلب بود و سیزدهم خارج و هم داخل دلیل بود که تمام شود سائل و سلوک و میزان سعد باشد آسان برآید و در وی راحت بود و اگر خواهد که بداند که پشیمانی از کدام جانب بود نظر کند اگر در سیزدهم خمس باشد سائل پشیمان شود و چهاردهم سلوک و یازدهم متوسط و شانزدهم در باب هیچ حکم ندارد و الله اعلم و صاحب نهایت العقول که از آن مختصر نهایت العقول نام کرده گفته است که بدانکه اصحاب زمانی در اصول احکام شش چیز نگاه دارند که بهر کس بگویند و پنهان دارند و آن مقارنته المصیبات خوانند اول مراتب دوم اشتراک سوم میزان چهارم امتزاج پنجم پیرششم طرح اگر کسی برین شش عمل قادر نشود و او را هیچ چیز دیگر احتیاج نیست اما مراتب رمل پنج است آن نیست رباعی و خماسی و سداسی و سباعی و ثمانی و رباعی ضد ثمانی است یعنی طریق هند جماعت است و خماسی ضد سباعی است و سداسی را ضد نیست پس اگر شکل خماسی در خانه سباعی نشیند و شکل سباعی در خانه خماسی آن مراد حاصل نبود و دلیل ترک باشد و سبب از ترک آن شکل توان دانست و اما اشتراک برد و گونه است یکی اشتراک شرکت چنانکه از دوسه مثلث بیرون آید یعنی شکل و شش یک و تخمیه اگر موافق باشد دلیل برآید مراد باشد و اگر عکس باشد حکم برعکس کند و درین عمل حل و عقد نگاه دارد و در هر شش چنانست که نگاه بشکلی متولد کند اگر فقط فرد متولد شده باشد آن شکل را کشاد پنجم اگر از زوج بسته باشد زوج گویند و از فرد دوسه و زوجی نیم بسته و درین عمل بسیار باشد که داخل خارج شود و خارج داخل دوم اشتراک وجودی چنانکه سائل از خالصتیه سوال کند به بیند تا آن خانه بکدام تعلق دارد و در آن خانه چه شکل نشسته است آن شکل بر گوشه تخمه بنهد و خداوند خانه را در سلوی دی از چهار دو شکل بیرون آورد و از آن دو شکل یک شکل کرده و دو حکم کند شرکت شکلی که در خانه سوال نشسته باشد و اگر آن شکل که در خانه سوال نشسته است صاحب سکون باشد احتیاج بیرون آوردن نباشد خانه مقصود با چهار دهم ضرب کند و از دوسه حکم کند و اما افزای غیر بر دوازده است

یکی چنانکه ایام هفت از دی برون آید و کوبی بپای آفتاب در اول یکشنبه و هر روز دوم آدینه و دوم چنانکه
 شکل در خانه بود که او بان خانه موافق طبع باشد مثل شکل آتشی یا آبی و کانی یا خاک که در خانه یا بی خاک مزاج یافته باشد و او
 حاصل شود و اگر برعکس این باشد عیش و آسایش آن بود که شکله از و شکل تولد کند و اگر از دو سعد بر آید
 استزاج سعادت یافته و اگر از دو نحس تولد کند استزاج نحسست یافته شود و آن شکل نحس بود اگر چه
 بصورت سعد باشد اما تفسیر جواب سوال است از سائل هر چه مردم سوال کنند از تفسیر توان دانست و تفسیر
 رطل جماعتی تا دوازده خانه پیش میزنند و باز از اول گیرند و در کتاب سنایت العقول همچنین بیان
 کرده ایم اما آنچه تا بیان عمل میکنم تا شانزدهم خانه است زیرا که چون بیوت رطله شانزده است اما تفسیر
 شانزده خانه بپایس سوال سائل نگاه کنیم و از آن خانه چند آنکه بیا بدین شماریم آنکه برسد مقصود بود چنانکه
 بسین شد در فصل دوازدهم در بیان سیر رطله اطرح در موضع خود مذکور خواهد شد و این را از اسرار است
 استی کاسه در طبع الاسرار گفته است که در شکل میزان از نقاط فردی و نقاط بی باشد یا چهار نقاط
 اما اگر دو نقطه بود هر آینه یکی خفیف تر بود و یکی ثقیل تر آنکه خفیف تر است به نسبت به آن ثقیل تر علوی
 باشد و آن دیگر سفلی و علوی دلیل سائل است و سفلی دلیل مسؤل پس اگر دلیل مسؤل در اوقات
 افتد نظر باید کرد تا در نبات آن نقطه تسخیل می شود بانه استحالت نقطه آن باشد آتش نشینند آتش
 در مرتبه آب نشینند یا خاک در مرتبه باد یا باد در مرتبه خاک و آنچه غیر این باشد استحالت نباشد و استحالت
 دلیل است بر عدم حصول مطلوب و اگر نقطه تسخیل نشین باشد بگریم تا از مرتبه خود بالا رفته است یا بر
 اگر بالا رفته است دلیل است بر وقوع آن امید و حصول مطلوب بزیاده از آنکه امید میدارد و اگر
 برعکس باشد حکم برعکس کنند بگریم خود دلیل است بر حصول مطلوب بقدر امید و اما اگر چهار نقطه باشد
 دو نقطه علوی را تفسیر باید کرد و بعضی نقطه اول و آخر گرفته اند و اگر چهار تفسیر کنند هم شاید در بعضی
 دیگر گفته است هم در کتاب مذکور که چون نقطه آتش نقطه باد متصل شود آن نماز چیت چرا باشد یا رطله
 آن نظر و خط بود و سعادت و اتصال آتش با آب نفاذ باشد و هلاک و انقلاب آتش بلندی و عرض باشد و انقلاب
 و بصورت آب حصول مراد و اتصال باد و محبوب و انقلاب هوا بجاگفت و هلاک باشد و
 انقلاب آب با آتش ضدیت تمام نموده باشد و شنبه با فراط و انقلاب آب با خاک دلیل بوقت
 باشد میان سائل و مسؤل عنه و دلیل حصول روزی و کسب و معیشت بود و آب و خاک چون
 آتش شود دلیل بود بر مخالفت میان و نفس و اگر اتصال طلب کند نشود و رنجور و دلیل مرگ
 باشد و لیکن زندانی خلاصی یابد و الله اعلم الشیء کلامه و بد آنکه تکرار از جمله اصل و اسرار رطل

و آنچنان بود که شکل خانه مقصود با غیر خانه مقصود یکی یابد و جاسه یا زاید هر یک از حلالی خبر دهد اگر در مال
برین قاعده شود فالها را عجیب سائل را بگوید مثال **سوال** چنانکه سوال از زنجور بود در ششم انگبیس
یافتیم مگر در پنجم گفتیم اگر چه زنجور سه سخت است اما شفا یابد زیرا که انگبیس که در خانه خرمی و صرح نه بانزاد
و چنانکه در اول جماعت دیدیم گفتیم نفس تیره است چونکه تکرار دیدیم گفتیم محبت فزندی باید یا محبوب
چنانکه در اول نصرت خانه خارج یا محترم و در پنجم تکرار داشت گفتیم که نفس به سفر خواهد رفت یا از سائر
می برسد و باز در دوم جماعت دیدیم و در یازدهم تکرار داشت گفتیم تو وقت از کینه گاه امید است
حاصل شود و در سکن جماعت طریق پنجم گفتیم از راهی باشد چنانکه شکل خانه پنجم در پنجم مکرر دیدیم
که سائل با سنان آمده است زیرا که شکل خانه پنجم که بیت الفرض است در خانه علم باز آمده و در محبوبه
گفته است که تکرار خانه مقصود سائل را از سبب صلاح و فساد بیابا گمانند چنانکه اگر در خانه اول تکرار
افتد از قتل نفس و جیه بود اگر در دوم افتد از قتل مال و همچنین اگر در دهم افتد از قتل دشمنان و اگر در
سیزدهم افتد از قبیل طالب و اگر در چهاردهم افتد از قبیل مطلوب و اگر در پانزدهم افتد از قبیل سوط
بود چنانکه در جمع و شری و دلال و در کج فاضی و در نظم سلطان و استادان احکام تکرار در پنجم دارند
و نوشتن و هر زمان که سخن تکرار گوید سخن او پیشتر تصواب آید و اندک علم و تفسیر بدانکه از اجلا اصول احکام
انقلاب است و انقلاب هر انواع است چنانکه بعضی گفته اند که است و در انقلاب است و بعضی شانه زده
گفته اند اما آنچه مشهور و معمول اکثر این است از آن جمله ذکر گفتیم **فصل اول** انقلاب است از بیت
حکم مطلق کردن از میزان و آنرا انقلاب حکم ختم حسن گویند ختم گوید استاد این معناست شیخ
ابن عبد الله محمد زاتی رحمه الله تعالى که هر که انقلاب نداند هر حکم مطلق گفتن تواند و کیفیت انقلاب
حکم مطلق چنانست که اموات را در نبات ضرب کند و اموات سازد و میران البته جماعت بود و در غیر
و چهاردهم حکم مطلق کند که برود و نابد و تفصیل این سخن آنست که شکل اول با پنجم ضرب کند و دوم و پنجم
و سوم یا پنجم و هم یا هر پس چهار شکل حاصل شود آنرا اموات سازد و در تمام کند و خامیت
این اموات آنست که در نبات نیز همین چهار شکل باز آید و میران رمل لا محاله جماعت بود
و اگر سوال از انفصال بود مثل نخاع و شکمک مالی در قبض آورد نظر کند در میران انقلاب اگر شکم
از دو شکل داخل متولد شده باشد مراد بر آید و اگر از دو خارج باشد نیامد و از دو ثابت توقف
ماند و از دو منقلب در انقلاب و در جمله سده بیانی و خمس بدشوا بی و اگر سوال از انفصال
باشد مثلاً آنکه زنجوری شفا یابد و محبوبس خلاص شود و عامله آسان زاید و اگر میران از دو خارج

[illegible]

گواه او ششم است و اگر کسی در رمل بسیار کند دلیل بود که کم شده و نزدیک به و اگر بخیر باز نیاید و حاجت تادیر توخت
ماند و بر نیاید و دلیل بود بر تنبیه سستی از مال و در شرافتاد و جنگ و گریه بسیار و سخن و بهتان میان زن
و شوهر و اگر غلبه کند دلیل بود بر قتلها و جنگ و بر کارهای با فساد و سلامت و بنحور و حامله و این کل
پاسان رمل است از جهت آسیرش او با همه اشکال و شکل گواه اول است و اگر کم بسیار شود دلیل بود
بر بانگ و غلبه و تحلیل و تکبیر و کارها و در و چیزهای سخت و خارج را بمقصود رساند و زن آسین بنه
زیاد و گواه نهم اوست و اگر غلبه کند دلیل بود بر جنگ و خصومت و بند و زندان و بنحور
وزن و بستن و شکنجه کردن و کور مرده و گاو گوسفند که بدست آید و گواه او یازدهم است و اگر
غلبه کند دلیل بود بر دلشنگی و بریشانی خاطر و غائب زود برسد و زن حامله را خطر باشد و اول
بار داری که فرزندان بزبان آید و زندانی را بد باشد و بار بار اسیر شود یا بگریه یا بجهت و در
و گریه و کم شده بدست آید و گواه او هفتم اوست و اگر غلبه کند دلیل بود بر بان و خون بخین و
کارهای سخت و دوز و اگر قبض الخاب گواهی دهد دلیل بود بر و آتش و آسین و تمام شود و در
و بر باند و در بنج و نیک باشد طلبکار سلطان و دوز و سوا شود و در مقلح اکنون گفته است اگر چه
غلبه کند و در خانه نشیند که ناظر باشد بجای اول یا نه دلیل بود بر بنحوری و اگر در خانه باشد که ساقط
از طالع باشد حکم بر فسخ و فساد و مهره درین چند خانه دلیل فسخ باشد ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲
دلیل غضب دشمن باشد انتهی کلامه و گفته اند که مهره در چهارم دلیل بود بر گفت گوئی در مقام جنگ
باید و ایند اعلم و اگر غلبه کند دلیل کند بر بارگران و کاملی در کارها و حامله را کار تمام شود و اگر
تیمو مهره باشد بنحور را کار تمام شود و زندانی بیرون آید و طلب کار سلطان را بد باشد و زیان کند
هر جا که طلب کند و اگر غلبه کند دلیل بود بر بنج و مکر و غم و بنحور را بد باشد و فتنه را زیاده کند و
دلشنگی بود و نیک باشد کسی را که سفر کند و زود باز آید و اکتوت لشکر باشد و بسیار شوند و آنچه در دست
باشد بگیرد و گواه او سوم است و اگر غلبه کند دلیل بود بر صحت بنحوری و گفته اند دلیل خنازه
است و سهل کند حرکت و سفر را دلیل بود بر گاو گوسفند و بیرون آمدن کسی و دزدیده بدست آید
و غائب دیر کشد و اگر غلبه کند دلیل بود بر کارهای تمام و در دست و سائل را بجز او رسد
در حاجتها بد بیرون فساد و زنان و اولاطه و بنحور شفا یابد و سائل فزود و برسد بوطن خود و اگر سائل
آید دلیل بود بر ترس نهانی و نفس سائل و زیادتی و هم فاسد و گیس که او را تحت کند بر دزدیده
و یا بکار سائل طلب دینا کند که در آن ترس باشد و دلیل بود بر دزدیده و چیزهای که از دست

رفته باشد و مسافر از این باشد و غائب را نیز و سلامتی برنجور باشد و در مضاجح الکنوز گفته است که اگر غایب کند
 دلیل بود بر غم یا بار و اگر به غلبه کند دلیل بود بر علما و کارها که از دست رفته باشد و دلیل بود بر آنکس
 که طلب سفر کند و سعادت آنکس که طلب کار سلطان کند و زبانی خلاص یابد و دعوی درست شود و دل
 سائل شاد شود و در مضاجح الکنوز گفته است که اگر به غلبه کند دلیل بود بر زیاده مال و معاش و اگر
 سخته غلبه کند دلیل بود بر چاره پادشاه بزرگ بر کسی که جنگ روند و مسافران و زندانی را دلیل غماش
 بود و سفر باطن شود و برنجور را بد باشد که صورت خسته مرده شوی باشد و عامله ملاک شود و بر شاه حکم کند
 و اگر غلبه کند دلیل بود بر درویشان از مراد حاجت و با خبر او رسیدن و دلیل بود بر زنی که بکر باشد
 و برنجور را بد باشد و چون کم باشد برنجور خلاص یابد و نیک باشد حاکم و عمل دار و آچارم و اوقات و
 و اندام و در رسا که می گفته است که اگر نفی الخد و عقبت الخارج در اول آید یا در رمل غلبه کند
 یعنی از سه بگذرد سائل جنب باشد باذن مایض و اندام عمل مقاله ثانیه و احکام علیه
 این فن این مثل است بر دوازده فصل فصل اول در احکام خانه اول چون سائل سوال از
 نفس خود کند نظر کند در شکلی که در خانه اول افتاده است اگر شکل خارج باشد دلیل بود که سائل را دل
 بجای دیگر است و نیست بر فتن دارد و یا از خارج چیزی میطلبد اگر شکل سعد باشد فتن بجاست و
 ارواح باشد و دلیل بود بر ندرستی و اگر نخس خارج باشد بے ارادت و بے اختیار و اگر شکل سعد
 داخل باشد دلیل بود بر آنکه سائل دل بچیزی هست که از پیش وی دورست و تحصیل آن میطلبد
 یا از بهر عیبتن بکس بود و نیز دلیل بود بر سکونت دل و اقامت با اختیار خود و اگر داخل نخس بود
 مراد سائل بدشواری حاصل آید و بان باشد که سائل بر خود دشواری می پندارد و دلیل بود بر اوقات
 بے اختیار و بی ارادت و نیز دلیل بود که سائل راست مقادیر یا شکرت یا خصومت یا غائب بود
 که دلیل سکونت نفس و تنگی بے اختیار است و اگر شکل منقلب بود دلیل است که دل سائل متورده
 بود و منقلب احوال بود و در کاره سرگردان شده باشد هر ساعت نوعی اندیشه و رای زرد
 باز آن رای باطل کند اگر سعد باشد یا اختیار بود و کاری باشد که سائل بر در آن کار و وقتی باشد
 و نیز دلیل بود بر ندرستی اگر نخس باشد دلیل بود بر غم و غصه که از بهر کار نا واجب باشد جذر باید کرد
 از عقله و فقی که ورین خانه و در دارد و اگر شکل ثابت بود دلیل باشد که اندیشه بسیار در دل سائل
 باشد و مقبوض الاحوال بود و نیز اگر سعد باشد از قبیل کارهای باشد که تعلق بخبر داشته باشد دلیل
 بود بر ندرستی و اگر نخس باشد دلیل کاره فاسد است و خوف و بیم حذر باید کرد و

اولست ۵ بر سبیل و تپ نگاه ۶ و بر سر ذات و شکم که بران داکه تناسل و مقعد ۸
بسیکرتین در آنها ۹ بر زانو ۱۰ بر ساق ۱۱ بر کعب ۱۲ بر قدم و دالالت اشکال بر انوع
چراحتا برین گونه است ۱۳ دلیل است بر هر چراحتی که از اسباب غیر ظاهر پیدا شود و
چون فرج و ریش که از غفوت فتاده اند از اندرون پدید آید ولی مسخرت بود ۱۴ و نکس
دلیل است بر هر چراحتی که از اسباب ظاهر و باطن پیدا شود چون افتادن از جای بلند
و زدن بسنگ و شکستن عضو و آنچه بدین مانند ۱۵ دلیل است بر هر چراحتی که از اسباب
خارج پیدا شود چون سوختن آتش و گزیدن سبیل و بر خراش و بریدن آهن و مانند
آن ۱۶ دلیل است بر هر چراحتی که از اسباب ظاهر و باطن تولد کنند و سبب ظهور
وی از سردی و یغم باشد یا از علتی که از سبب سردی و آب و حیوانات آبی آید و گرد
شد ۱۷ دلیل است بر هر چراحتی که از زخم نیزه و تیر و فنج و تیر و آنچه بدین مانند پدید آید ۱۸
دلیل است بر هر چراحتی که از زخم شمشیر و کار و آنچه بدین مانند پدید آید ۱۹ دلیل است بر هر
چراحتی که از زخم کار و آنچه بدین مانند فنج و تیر و ناوک و سوزن و مانند آن پیدا شود
۲۰ دلیل است بر هر چراحتی که از تیز زین و سطر و چماق و آنچه بدین مانند رسیده باشد
و اگر خواهد که حکم کند که این زخم از چه سبب رسیده است نظر کند تا آن شکل که ظاهر شده است
از آنجا حکم کند بدین گونه که اگر در اول بود از جهت کاری که نفس شلق دارد و اگر در دوم بود
از قبیل مال و معاون و اگر در سوم بود از قبیل برادر و خواهر و اقربا و عیال و اگر در چهارم بود
و اگر جای دیگر نگرفته باشد نظر کند تا آن شکل خداوند کدام خانه است از آن خانه حکم
کند و الله اعلم **فصل دوم در احکام خانه دوم نظر کند** درین خانه تا چه شکل باشد
که خارج بود دلیل خروج مال بود سعد یا اختیار و نخس بے اختیار و اگر داخل باشد
سکرم بر دخول مال باشد و قوت کیسه گاه سعد یا سانی و نخس بدشواری و اگر شکل دوم ثابت شد
فصل و خروج هر دو و توقف باشد لیکن اگر ثابت نخس باشد چیزی ندارد و اگر منقلب
بود بر دخل و خروج سعد یا اختیار و نخس بے اختیار و اگر خواهد که از ماضی حکم کند بر سبق
باراد و اختیار شرح کرده باشد و اگر نخس باشد بی اختیار و ناگاه بوده است و اگر
بت بود دلیل است بر بیعت ماضی سعد یا اختیار و نخس بی اختیار و بی ارادت اگر

منقلب بود حکم کند و خل و غموج بوده است سعد باروت و خمس بی ارادت و همچنین اگر از مستقبل خواهد
 نظر کند در خانه سوم اگر شکل داخل بود بگوید بعد از این ترا مال حاصل خواهد شد سعد باسی و خمس
 بدشواری اگر ثابت سعد بود حکم کند مال حاصل میشود اما بوقت و درنگ اگر خمس باشد دلیل بود
 که سائل امیدوار باشد و امید بدو دهند بجهت حصول مال اما آن مدت دراز کشد و مال حاصل
 نگردد و اگر خارج بود حکم کند که مال تو بعد از این کم خواهد بود و آنچه هست به خرج رود و اگر سعد شود اختیار
 و اگر خمس بود بی اختیار و ناگاه و اگر منقلب باشد حکم بر آمدن مال و بازار دست بیرون شدن
 بود سعد باسی آید و دو خمس یعنی بدشواری و دو شخص گفته است که نظر باید کرد در خانه دوم اگر شکل
 داخل سعد بود مثل \equiv دلیل بر قوت کیسه گاه و فتوح باشد و راحت از معاون و سائل
 غائب و نگوئی و بیع و شرای و کبادان شدن کیسه گاه و اگر داخل خمس باشد مثل \equiv
 دلیل بر قوت کیسه گاه باشد اما بدشواری و معاون یاری نکند و بیع و شری وی نباید کردن و غائب
 برسد بی اختیار و اگر ثابت سعد باشد مثل \equiv دلیل بود بر قوت کیسه گاه اما با اختیار
 مال باید با اختیار و معاون یاری کند و غائب برسد بوقت و اگر ثابت خمس باشد مثل \equiv دلیل بود
 بر بدی حال کیسه گاه و کوشش باید داشت که تا در چیزی خبر و بدی هر چه بدین خانه تعلیق دارد و
 اگر سعد خارج باشد \equiv دلیل بود بر خرج کیسه گاه با اختیار و معاملات میانه بود و معاون
 یاری ندهد با اختیار و اگر خمس خارج باشد \equiv دلیل بود بر تلف کیسه گاه و بدی و هر چه بدین
 خانه تعلیق دارد و حذر کند از در و اگر منقلب سعد باشد \equiv دلیل بود که کیسه گاه هر سخت
 برگشته دیگر باشد و هر چه در کید پرود با اختیار و معاون یاری نکند و بیع و شرای نیکو بود و اگر خمس
 منقلب باشد مثل \equiv دلیل بود آنکه کیسه گاه دشوار آید و اسباب بدو رسد بی اختیار
 و از معاملات حذر کند و در مقامات نفیس گفته است اگر سوال سائل از صحبت چگونگی مال و
 معاش بود نظر کند در خانه اول و ۳۳ به شکل آمده است و اگر سعد داخل باشد در ۱۱ و ۵
 اگر اگر کند دلیل بود بر نگوئی حال مال سائل و زیادت شدن باسی بی بیع و از شغل و عمل کسب
 و کار و منفعت دیدن و آن اشکال اگر خمس داخل باشد و کار درین خانه نکند هم مال باید بدشواری
 و اگر آن شکل خارج باشد مال داخل نشود و آنچه باشد خرج شود سعد باروت و خمس بی ارادت و
 اشکال منقلب مد خارج باشد و اشکال ثابت مد داخل از سعد و اگر خمس چنانکه گفته اند حکم کند اگر
 خواهد تا بداند که صاحب ضمیر توقع مال از چه کس دارد یا بسبب چه مال قبض کند نظر کند در خانه

والله اعلم

بر باشد و اگر بعضی سعد بود و بعضی نحس حکم بر اغلب کند و اگر تساوی بود و بعضی دلیل بود بر یکی و بعضی بر دیگری و اگر منقلب سعد باشد دلیل بود بر در آمدن مال و باز بخرج رفتن با اختیار و آسانی و خوشدلی و اگر منقلب نحس باشد در آمدن کم باشد و داد و ستد بختی و اگر بعضی سعد و بعضی نحس باشد حکم بر غالب کنند و اگر بعضی تساوی باشد چند آه یا سانی بخرج و حال باشد همچون آن گنجینه باشد و اگر یکی داخل و یکی خارج و یکی ثابت و یکی منقلب باشد بقدر اعدای که در رمل آمده است باشد چهار قسمت گیرد و هر یک قسم را بر طبیعت شکل حکم کند از داخل و خل و از خارج خروج و از ثابت توقف و ثبوت آمدن و از منقلب آمدن و شدن سعد با اختیار و آسانی و نحس بی اختیار و دشواری اگر پرسند که معامله شود یا نه اگر دوم خانه خارج باشد فروخته شود و اگر داخل خرید شود و منقلب بعضی خرید و بعضی فروخته ثابت سعد توقف سعد باشد و نحس ریان اگر پرسند که معامله کردن چون باشد نظر کنند در خانه و دوم مستقیم تا نتیجه هر دو باشد ضرب کند تا چه بتولد شود اگر سعد داخل باشد معامله کند و منقلب بسیار بیند خاصه که در او تا و یا مائل تکرار کند و در اقسام باقی منقلب باشد ترک بهتر و بعضی گفته اند در باز دهم و چهار دهم بنگردد و دوم را شریک سازد و اگر شکل داخل بوده باشد خریدن بهتر بود و اگر خارج سعد فروختن بهتر و اگر ثابت سعد گاه و شستن بهتر خاصه که در او تا و یا مائل تکرار کند و اگر نحس باشد در آن صورت زیان رساند و اگر خاصه نحس یا منقلب نحس بود معامله کردن بهتر بود و در تحفه ناصری گفته است که دوم رمل در نیم ضرب کند و حکم کند از حد نحس و بعضی دیگر گفته اند نظر کند اگر شکل دهم سعد بود و صاحب دهم تکرار نیکو کند بسیار منفعت رسد و اگر شکل نهم نحس بود تکرار این باشد منع اولی و بعضی تفصیل دیگر کرده اند گفته اند که اگر معامله سعد بیانت بود و دوم را با دهم ضرب کند و حکم کنی و بری از حاصل ان ضرب کند و اگر نباتات بود و دوم با چهارم ضرب کند و اگر علام ستوره بود و دوم را پنجم ضرب کند اگر ستور بزرگ قدم بود و دوم را با دوازدهم ضرب کند و صاحب نباتات العقول در مختصرش گفته است اگر لعل طالع کند و خواهد که بداند که سود کند یا زیان شکل دوم با پنجم ضرب کند و آنچه حاصل آید کیسه گاه طالب گویند و ششم و چهارم ضرب کند حاصل کیسه گاه مطلوب بود و از هر دو شکلی بیرون کرد پس اگر در اوقات تکرار کند مائل و مستقیم هر دو را سود بود و اگر هر دو را سود باشد قلت این وقت که آن شکل سعد باشد و اگر آن شکل نحس باشد که آن معامله بیاید گردید و اگر عدد دوم بود و بخانه دس بنگرد و اگر سعد بی شسته بود و نیک بود و اگر نحس بود و از دس پرسند که امر در از خریدن و فروختن

شکل خارج باشد غائب و رزاه باشد و زود برسد و در جمیع الاسرار گفته است که اگر سوال از قدوم غائب بود در خانه دوم نگردد اگر شکلی که صاحب بنم با هم می آید یا در طالع دلیل است بر قدوم غائب و اگر شکلی که صاحب بنم با هم می آید در رمل موجود نباشد اما آن شکل که در دوم است چون او را با صاحب دوم ضرب کند صاحب بنم با هم می آید و دلیل است بر قدوم غائب اگر نقطه خاک که در آن شکل باشد قوی تر باشد در دلالت و نقطه آبی دلیل اتصال است با غائب و هوایی دلیل فطوح چیز و ناری دلیل دیدن غائب است و صاحب بنم را اگر در او تا دینا بیم خاصه در وجه و یازدهم دلیل است بر رسیدن خبر و نامه اگر سعد باشد دلیل است بر خبر خوشش و اگر نحس باشد دلیل است بر خبر ناخوشش و نیز دلیل است بر قدوم غائب و آمدن صاحب پنجم در طالع یا در خانه دوم دلیل است بر خبر است و نامه و نحس بر در و رخ و بدین سبب قدوم غائب را از دوم گوئیم و این بحسب است و شاید که از عدد آن شکل گوئیم که در دوم است و الله اعلم و بقیه احکام غائب در فصل بنفتم گفته شود انشاء الله اگر کسی چیزی بگوید داده باشد و خواهد که بداند که باز رسد یا نه شکل دوم در بنم ضرب کند آنچه حاصل آید چهارم هر چه بیرون آید دلیل بود اگر دلیل در بنم و چهارم و دوم باز آید دلیل که بیرون باز دهد و اگر ششم و بنفتم و دوازدهم بکار کند دلیل بود که بر حمت باز آید اگر نه سوال کند که شوهر من بر سر من کن کند یا نه و اگر کند یا نه اگر باشد یا نه نظر کند در خانه دوم اگر داخل باشد کند و با کار باشد و اگر خارج باشد کند و اگر کند یا نه از نباشد و اگر نباشد بود در قوت افتد و اگر شقلب بود برود باشد و در کردن و نکردن بنفتم گفته اند و لیکن نه کند و الله اعلم

صاحب بنم
در بنم ضرب کند
چهارم هر چه بیرون آید
دلیل بود اگر دلیل در بنم
و چهارم و دوم باز آید
دلیل که بیرون باز دهد
و اگر ششم و بنفتم و دوازدهم
بکار کند دلیل بود که بر حمت
باز آید اگر نه سوال کند که
شوهر من بر سر من کن کند
یا نه و اگر کند یا نه اگر
باشد یا نه نظر کند در خانه
دوم اگر داخل باشد کند و با کار
باشد و اگر خارج باشد کند
و اگر کند یا نه از نباشد
و اگر نباشد بود در قوت
افتد و اگر شقلب بود
برود باشد

محصل سووم در احکام خانه سووم چون کسی از حال برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت از خانه بخانه یا دوکان به دوکان یا از حرکت نزدیک سوال کند بگوید در خانه سووم تا چه شکل آید و اگر داخل سعد باشد دلالت کند بر استقامت و سعادت و نیکوئی حال ایشان و هر چه بدین خانه تعلق دارد و نقل و در توقف افتد با اختیار و اگر نحس بود دلیل است بر ناخوشی و هر چه بدین خانه تعلق دارد و سکون و بر تمام بے اختیار و نامرادی سائل از خویشان و اگر خارج سعد بود دلالت کند بر حرکت برادران و اقربا و نیکوئی حال ایشان و سفر نزدیک با اختیار و اگر نحس باشد دلیل بود بر بدی حال ایشان و سفر نامرادی فائده و بے اختیار و دوری میان سائل و ایشان اگر شقلب سعد باشد دلالت کند که حال ایشان خوش باشد و هر ساعت نیکو نه باشد با اختیار و اگر نحس باشد دلیل است بر گردانی ایشان و سردی و خفا

ضرب کند و حاصل را با اول که نفس صاحب ضمیر است انچه بود شود و از سعد و خمس حکم این کند و باید که در
و نائل و در اول و در مانده از و تا حکم بر قوت و ضعف تواند قلمست و این مثلثه که فصل کردیم در باب تغییر
بسته است و مع آنست که تغییر را از حق انچه گوید چنانکه در تفسیر حکم کردیم و اندک عسل با الصواب
فصل چهارم در احکام خانه چهارم از پدر و ملک و عاقبت کار با دهم و دین و غیر اینها که فائده در خانه
چهارم تا چه شکل آمده است اگر داخل سعد باشد دلالت کند بر مساوت حال پدر و عمو و دین و عاقبت
صاحب ضمیر و استقامت پدر بر جاسه خود با اختیار و از اولی الماک و فائده یافتن صاحب ضمیر از پدر
با اختیار و آسانی و اگر خمس باشد دلیل بود بر بدی حال پدر و عاقبت بر سائل دست قیامت در در مقام
خوشی نماند اختیار و فائده یافتن سائل از پدر آسان و خوشی و پدر با و سه نیک باشد و اگر سعد و جرح
باشد دلیل بود بر خروج پدر از وطن خود با اختیار و کسالی و فقر و ختن و هر که الماک با اختیار و عاقبت
عمر سائل نیک باشد و فائده یا پدر از پدر الماکم و اگر خمس باشد دلیل بود بر خوشی حال پدر و در شدن از
صاحب ضمیر نماند اختیار و ناگاه و خرابی سراسر و الماک و بیرون شدن بے اختیار و ناگاه از دست
و بدی عاقبت سائل و اگر ثابت سعد بود دلیل بود بر ثبات حال پدر و استقامت وی و عاقبت سائل
نیکو باشد و بر سه و ملک در دست نماند و تفصیل و توقف و اختیار و اگر خمس باشد دلیل بود بر بدی حال
پدر و عاقبت سائل و الماک و سعد است و تغییر پدر از جهت خوفی و یا دعوی که با کسی بر سر شده و دار
و با سائل نیک نباشد و او از پدر بیخ فائده نه بیند اگر نقشب سعد باشد دلیل بود بر بدی
حال پدر و عاقبت و فقر و برای الماک گاه خرد و گاه فرو نشاند و نیک حال نباشد باعتبار آسانی و اگر خمس باشد
دلیل بود بر بدی حال پدر و عاقبت و سائل و سراسر و الماک و خردن و فقر و ختن نماند اختیار و بان
و این از جهت و او و سعد و الماک و حال با ضعیف پدر از پدر و استقامت و تغییر حکم کند خانه که برات معلوم شد و در
تقاربات نفسیه گفته است که اگر سوال از جمله که هم او الی پدر و الماک عاقبت امور باشد و در خانه چهارم
اگر شکل سعد بود دلالت کند بر نیکویی حال پدر و الماک و عاقبت امور نیک و اگر آن شکل نیکو را نیک
کند مثل خشم و دهم و یا دهم و نیت نیک باشد و اگر در خانه ساسه بزرگوار کند مثل ششم و ششم و دوازدهم
از سعادت آن شکل جایز و اگر در چهارم شکل خمس باشد حکم بر خلاف سعد باشد یا بد کرده و اگر در خانه های سعد
که رشتن و از غنوت آن بجا بود اگر در خانه نیکو باشد و نیت بد باشد اگر مترج بود بر حسب قوت و ذکر
در خانه با سه حکم باید که و اگر سه احمیت خیر الماک بود نظر کند در خانه چهارم و پنجم اگر درین دو خانه اشکال
سعد باشد آن ملک باید خرید که نیت نیک است و از دجل و شمال خون منافع و فواید میند و اگر

در باب دیگر می خواند

شکل چهارم شمس باشد و نجم سعد آن ملک خنداب بود اما از غل و شمال آن ارتفاع یابند و اگر چهارم
 سعد و نجم شمس باشد حکم چنان باشد که در خانه او در خانه سعد و نجم شمس نگاه باید کرد و اگر در خانه دو نجم شمس
 سعد باشد و در آن ملک در خانه میوه دار باشد اگر آن شکل سعد نیکو حال باشد حال در خانه آن
 موضع بقوت باشد اگر ضعف حال باشد در خانه ضعف باشد اگر آن شکل در هم در او تا بود و در خانه
 را لولک آمده باشد و اگر در سال او تا بود و قدیمی باشند و اگر در سال بود و میانه حال باشند ولیکن در خانه
 بسیار دیگر نیست اند و اگر دو نجم شمس باشد در خانه آن موضع خشک و بی بر باشد در طالع نیز نظر کند
 و اگر آن شکل سعد بود و دیگران در طالع مردمان نیکو باشد و اگر در آن در خانه او سعد بود و این در است
 قول باشد و اگر در خانه شمس باشد کذاب و بد فعل باشد و اگر دو نجم شمس سعد بود و آب حلف آن
 بفعه نیکو بود و اگر شمس بود بر خلاف آن بود و اگر متوال بهیمن سعادت و خوشی است براسه بود و نظر کند در خانه
 اول و چهارم اگر درین هر دو خانه اشکال سعد باشند ولایت کند به سعادت بسیار کی آن و اگر تکرار آن
 اشکال در خانه پنجیم نیز دلیل کثرت خوری و خوشحالی بود و در آن سراسی و اگر تکرار در دویم و یا زهم
 بود دلیل بود بر برادری شدن جاه و ملک و بر آمدن امید و اگر تکرار آن شکل در خانه شمس
 بود سعادت او بجا یابد و اگر در اول و ششم شکل شمس باشد حکم بر خلاف آن باید کرد و اگر در خانه
 دیگر آنکه بقایت بد باشد و اگر در خانه شمس نیکو سعد تکرار کند خوشی آن پیدا می باشد و اگر آن
 شکل تکرار کند در هر خانه صلحه نظر باید کرد و حکم آن چنانکه دلالت کند باید کرد و خلا اگر دو نجم شمس سعد باشد حال آن شکل
 نیکو بود و در سوم حال برادران و خواهران و نقل و حرکت سائل نیکو بود و حکم باقی خانه برین قبایس
 باید گفت اسمی است کلامه و در همه خاصه گفته است که اگر سوال از عاقبت کار خود باشد از اول
 و ششم شکل بیرون کرد و از پنجم و چهارم و ششم شکل در طالع نماید شکل دلیل باشد بر سعادت و خوشی و اگر آن شکل صلاح
 و فساد معلوم گردد و چنانچه اگر در خانه با سه راحت تکرار کند راحت بود و در خانه با پنج خوف و دشمنی و منفعت
 بود و اندر اهل و اگر خواهر یا برادر با صاحب ضمیر دوست است یا نه نظر کند در شکل چهارم تا که با که
 کرده است حکم توان کند اگر پنج و ششم تمام دوست باشد و در سوم و یا زهم نیم دوست و در دویم نیم دشمن و در
 پنجم تمام دشمن و اگر در ششم و هفتم و دوازدهم تکرار کرده است نه دوست باشد و نه دشمن و سائل را از
 پدر فائده نه باشد و تقال گفته است اگر سائل سوال کند که حال من بدین چون باشد اول را با چهارم
 ضرب کند و حکم از آن کند اگر پدر بسند که حال پدر و عاقبت کار و ملک از گشت و مقام نیکو است یا نه نظر
 کند در شکل ششم اگر پدر باشد صاحب چهارم نیکو حال باشد خاصه بطر سعد باطل می بود و ولایت کند

اول و پنجم و ششم و چهارم و ششم شکل

نیم دشمن و نیم دوست

در شکل چهارم

بر راجحت و منفعت و سعادت یافتن از پدر و ملک و گشت و مقام و عاقبت کار و صاحب منصبی و رنج و
 جزا کرده است که چون خواهد که بداند در شهر خود سعادت است یا در ملک دیگر که نظر کند در اول و چهارم
 سعد دلیل سعادت و قوت بود شهر خود و در وطن خود اگر هفتم خمس باشد همچنین اگر در اول خمس باشد و در
 چهارم همچنین و هفتم سعد از مقام آن باشد و لیکن در مجموع گفته است اگر کسی سوال کند که مراد منو وضع
 خوشتر باشد یا در وضع دیگر نظر کند در خانه چهارم و دهم و چهارم موضع اول است و دهم موضع دیگر که انهم
 است و که ام سعد است حکم از آن کند قلنت این نقل موافق است با منتخب معانی آنجا گفته است
 بدانکه چهارم مقام خود است و خانه دهم آن موضع که خواهد رفتن و نزد این فقیر است که از هر دو با گنیت
 اگر پسندد ملک بدست آید یا نه نظر کند در شکل چهارم اگر داخل بود یا شریک یا مستولی یا باطل و خل و خل
 بدست آید و اگر آن نظر تربیع و مقابل بود و خمس باشد و میراندی بود پس بنگرد تا که ام بقوت تراست اگر صاحب جام
 بر حال بود آن مع فاسد گردد و اوجازت باز افتد و اگر صاحب طالع و صاحب چهارم با هم متصل باشند اگر
 بدوستی میوندند یا سانی و اگر بدشمنی میوندند بدشمنی اگر صاحب طالع و صاحب چهارم در طالع
 بود چنانکه خواهد میسر گردد و این حکم در همه امور یکسان است آید نظر کند بطالع و در خانه مقصود اگر پسندد مراد بدست
 بهتر بود یا دوری از آنکه بود و نظر کند اگر شکل طالع و صاحب چهارم بدوستی میوندند پیش پیر بودن بهتر
 و اگر بدشمنی میوندند دوری بهتر و اگر بدوستی نگردد و دشمنی هر دو برابر باشند اگر پسندد مراد مال و
 مثال بر شصت باشد یا نه نظر کند در شکل پنج اگر سعد بود و شریک و مستولی سعد و صاحب پنج نیک حال بود
 و طالع بد و ضعیف و اگر مال بد نصیب نیست البته خاصه که صاحب پنج در طالع و یا در دهم و دهم هم اگر کند
 که تمامیت رسد نه نقصان و در چهارم و در مال میسانه و در نائل اندک یا خود بر سعد خاصه که کمال
 باشد و اگر کوی ال کند که عمارت خواهد کرد یا نه نظر کند در خانه چهارم و در ششم که گواه است بر ششم
 نیز اگر سعد باشد بگوید که نیک است و اگر خمس باشد و اگر کسی سوال کند که میخواهم که بشوهر دیگر روم
 بگر که کدام بهتر است اول را با چهارم زند که موضع است و همچنین اول را با دهم زند که مقصود است و حکم
 بر سعد و خمس کند اگر کسی سوال کند شد و دختر دارم که بشوهر دارم دیگر از اربعین که قضا هست یا نه
 دختر دوم را نه و آن اول را اینچ و آن سوم را از هفتم حکم کند و این هر سه مسئله دختر منقول از مجموع
 است اگر پسندد که دین هست یا نه کرل زند نیست آن موضع که ظن دین دارد و روی شکل فایده هم
 ششم ضرب کند حاصل ضرب اگر در مل بود یا عقله بود دین هست و باقی نه و در تحفه ناصری گفته است
 از چهارم و ششم شکسته سیران آرد و اگر در مل موجود باشد هست و اگر داخل و برسد و ثابت بوقت است

مستقبل

از باب اول در بحث ازین

بقیه شکلهای چهارم
در ششم

بشکل خاکی بر سر است باشد آن در بین زیر زمین بود یا دیواری یا حای تاریک اگر آن شکل سید بود یا دیواری اگر
 محسوس بود یا دیواری یا دیگر یا یک طول و عرض و عمق او معلوم باشد و استقامت آن گفته اند که طول یک باشد و عرض
 بویست باشد و عمق با صحت و عمل طول است مانی غایت الاصل و جهان است که بشمار نقطه است آن را از اول
 تا ششم از هم پنج بود هر خانه را یک در آنجا که برسد بهیند که آن شکل چند مرتبه دارد و چند جا که دارد و چند
 عنصر شکل طول بود و عمل عرض نقطه یا کند و عمق نقطه خاک چنان گفته شده که این سه عنصر را با هم
 درین باب در مختصر است این فن مذکور است اما امام فن شیخ زمانی که در بعضی موافقات خود ازین بسط و تر
 ذکر کرده بود مستحسن شمرده و ذکر آن را بعد ازین چنین گوید شیخ زمانی رحمه الله که در وفین بهیاد که در آنجا
 از دو امر است که معلوم کند که وفین است یا نه و شرط دو است که آنست که رسته کشند بآن نیت و نظر که در هر خانه
 چهارم است ششم و ششم اگر شکل داخل است و در آنجا سکنه دارد دلیل است بر آنکه در آنجا زمین باشد اگر
 خارج باشد و وفین باشد بعد از آنکه اگر رسته ضلع بود و وفین باشد و اگر قطری بود و وفین نبود و آن جهان باشد
 که اگر نیز در شکل از وجوب است رمل ضلع است و اگر شکل قوس است قطری درخ دیگر اگر رمل در هر شش ضلعی و
 سبب و زمانی بود و وفین باشد و الا نباشد درخ دیگر اگر شکل دوم و چهارم داخل بود و وفین باشد اگر خارج
 بود و نباشد دوم آنست که براند که وقت است که در وفین آشکارا خود یا بطریق دانستن و دانستن
 که شکل دوم باشد شکل ششم ضرب کند و حاصل بر او با ششم مشارکت و در شکل دوم با ششم ضرب کند
 و حاصل با ششم مشارکت و در آنجا آشکارا و انفاست آن از آن گوید و در هر دو ضلع مشارکت و در آنجا
 چنین واقع است که طریق دانستن و دانستن که شکل دوم باشد شکل ششم مشارکت و در آنجا
 و اگر در هر مرکز با دو غیر که قوت میگرد و نقطه بیگانه شد شاید که وفین آشکارا شود و اگر در هر مرکز با دو
 و مشارکت جانب فعال چنانست که اگر در سکنها و در آنجا سه فرام برید که این آتش در مرکز آتش و با
 در مرکز با دو آب در مرکز آب و خاک در مرکز خاک با غیر قوت میگرد و اگر نقطه بیگانه شد شاید که وفین
 آشکارا شود و آن جمله چون معلوم شود که وفین است و در هر شش قریب است باید که بر آن سطح فرشته
 بکشند چنانچه چهار ربع آن مربع را چهار جهت مشرق و مغرب و جنوب و شمال را جهت باشد
 و چون ضرب کرده باشد میزان آن ضرب را به میند که بعد از جهت از جهات عالم تعلق دارد و در هر
 و مغرب و جنوب و شمال آن ربع تعیین کنند و در هر ربع دیگر را بگذارند و دو انگاره آن تعیین را با هم
 قسم کنند و باز ضرب کنند چنانکه اول رقم و آن ربع را چند آن برین نفع قسمت کنند که مقدار یک شمر
 باشد بعد از آن بجا و در هر دو را و نشان بعد از رعایت مستی الا با بقه ضرب کردیم اشیعیه و محل

این
 فصل
 در
 بیان
 وفین
 و
 غیره

مقادیر هر یک از ابعاد کند

Handwritten signature: *Handwritten signature*

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100	101	102	103	104	105	106	107	108	109	110	111	112	113	114	115	116	117	118	119	120	121	122	123	124	125	126	127	128	129	130	131	132	133	134	135	136	137	138	139	140	141	142	143	144	145	146	147	148	149	150	151	152	153	154	155	156	157	158	159	160	161	162	163	164	165	166	167	168	169	170	171	172	173	174	175	176	177	178	179	180	181	182	183	184	185	186	187	188	189	190	191	192	193	194	195	196	197	198	199	200	201	202	203	204	205	206	207	208	209	210	211	212	213	214	215	216	217	218	219	220	221	222	223	224	225	226	227	228	229	230	231	232	233	234	235	236	237	238	239	240	241	242	243	244	245	246	247	248	249	250	251	252	253	254	255	256	257	258	259	260	261	262	263	264	265	266	267	268	269	270	271	272	273	274	275	276	277	278	279	280	281	282	283	284	285	286	287	288	289	290	291	292	293	294	295	296	297	298	299	300	301	302	303	304	305	306	307	308	309	310	311	312	313	314	315	316	317	318	319	320	321	322	323	324	325	326	327	328	329	330	331	332	333	334	335	336	337	338	339	340	341	342	343	344	345	346	347	348	349	350	351	352	353	354	355	356	357	358	359	360	361	362	363	364	365	366	367	368	369	370	371	372	373	374	375	376	377	378	379	380	381	382	383	384	385	386	387	388	389	390	391	392	393	394	395	396	397	398	399	400	401	402	403	404	405	406	407	408	409	410	411	412	413	414	415	416	417	418	419	420	421	422	423	424	425	426	427	428	429	430	431	432	433	434	435	436	437	438	439	440	441	442	443	444	445	446	447	448	449	450	451	452	453	454	455	456	457	458	459	460	461	462	463	464	465	466	467	468	469	470	471	472	473	474	475	476	477	478	479	480	481	482	483	484	485	486	487	488	489	490	491	492	493	494	495	496	497	498	499	500	501	502	503	504	505	506	507	508	509	510	511	512	513	514	515	516	517	518	519	520	521	522	523	524	525	526	527	528	529	530	531	532	533	534	535	536	537	538	539	540	541	542	543	544	545	546	547	548	549	550	551	552	553	554	555	556	557	558	559	560	561	562	563	564	565	566	567	568	569	570	571	572	573	574	575	576	577	578	579	580	581	582	583	584	585	586	587	588	589	590	591	592	593	594	595	596	597	598	599	600	601	602	603	604	605	606	607	608	609	610	611	612	613	614	615	616	617	618	619	620	621	622	623	624	625	626	627	628	629	630	631	632	633	634	635	636	637	638	639	640	641	642	643	644	645	646	647	648	649	650	651	652	653	654	655	656	657	658	659	660	661	662	663	664	665	666	667	668	669	670	671	672	673	674	675	676	677	678	679	680	681	682	683	684	685	686	687	688	689	690	691	692	693	694	695	696	697	698	699	700	701	702	703	704	705	706	707	708	709	710	711	712	713	714	715	716	717	718	719	720	721	722	723	724	725	726	727	728	729	730	731	732	733	734	735	736	737	738	739	740	741	742	743	744	745	746	747	748	749	750	751	752	753	754	755	756	757	758	759	760	761	762	763	764	765	766	767	768	769	770	771	772	773	774	775	776	777	778	779	780	781	782	783	784	785	786	787	788	789	790	791	792	793	794	795	796	797	798	799	800	801	802	803	804	805	806	807	808	809	810	811	812	813	814	815	816	817	818	819	820	821	822	823	824	825	826	827	828	829	830	831	832	833	834	835	836	837	838	839	840	841	842	843	844	845	846	847	848	849	850	851	852	853	854	855	856	857	858	859	860	861	862	863	864	865	866	867	868	869	870	871	872	873	874	875	876	877	878	879	880	881	882	883	884	885	886	887	888	889	890	891	892	893	894	895	896	897	898	899	900	901	902	903	904	905	906	907	908	909	910	911	912	913	914	915	916	917	918	919	920	921	922	923	924	925	926	927	928	929	930	931	932	933	934	935	936	937	938	939	940	941	942	943	944	945	946	947	948	949	950	951	952	953	954	955	956	957	958	959	960	961	962	963	964	965	966	967	968	969	970	971	972	973	974	975	976	977	978	979	980	981	982	983	984	985	986	987	988	989	990	991	992	993	994	995	996	997	998	999	1000
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------

این جدول که مکرر نوشته شد موافق نوشته خواجہ صاحب قدس سرہ است															
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸
۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰
۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸
۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴
۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶
۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲
۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴
۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰
۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶
۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲
۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸
۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱													

مگر کرده است حکم بر جوان کند همچنان که در تامل کند و بعد بیان کرده شد اگر کارش نباشد بگوید در آن شکل
که در خانه بچشم آمده است تا سکن او کجاست از خانه وی تا پنجم در شمار کرد که عدد و فرزند باشد که اندر خواب بود
و اگر گرسنه و داخل باشد دلیل بود بر ناخوشی حال فرزندان و مشوقان و بیت المال بر روی نامزدی صاحب
از ایشان و فرزندان فرمان برداری میکنند و اگر کنند با اختیار و خوشنودی پدر کنند و اگر از فرزند نام بوده
سوال کند باشد از شواری و آن فرزند فاسق باشد و کار سخت اختیار کند چون کارکن مانند آن
چون جاهل و غشی و غشی و اگر شکل خارج سعد بود دلیل باشد بر خوشی فرزندان و خوشی حیات ایشان از
صاحب ضمیر و برای گرفتن ایشان با اختیار و مشوقان چنین آنچه نامده اند که رسیدن بسائل از فرزند
و مشوقان و ثمره الماک و بیت المال بر بزرگ بخرج باشد و اگر سوال از فرزند نام بوده باشد حکم کند که بخوابد
و سائل را راد و خود ترک کند و طالب نباشد و اگر خبر آید راست آید و خوشی و ناخوشی آن از خانه ای سعد
و غش حکم کند و اگر خارج باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان و مشوقان و دوری گرفتن ایشان از
لی اختیار و نگاه از غایت شتم و دلیل بود بر گرزی ایشان و سخن سخت ایشان بسائل سید بر لال
پدر و ثمره الماک تنگ نشود و چنین سبب صاحب ضمیر نرسد و خبر دروغ باشد و اگر سوال از فرزند نام
کند که باشد یا نباشد حکم کند که نباشد و آن سبب و دلیل نیست که فرزند باشد و اگر ثابت سعد باشد خود
بود و بدون فرزند و حسرت در دل صاحب ضمیر باشد و اگر سوال از برای فرزندان باشد که در
حال هستند دلیل بود بر خوشی حیات فرزندان و مشوقان و راحت سائل از ایشان اما بر یک گفت
و بیت المال پدر بزرگ باشد و بزرگ حال باشد و ثمره الماک همچنین خبر است باشد و اگر
باشد در چهارشنبه خبر کتابت برسد و اگر غش باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان و مشوقان و
مجموعی ایشان از بیت خوت و ترس که ایشان را باشد و دعوی بر کسی دارد و کسی بر ایشان دارد
از برای دهم یا میراث ایشان تخمین ششم شکل است باشد و با سائل بدین باشند و خبر باید که که ایشان
فانده نباید و ثمره الماک و بیت المال پدر از دزدان چیم باشد و دیان افتد و خبر دروغ باشد و اگر غش
باشد سائل و ایمان طلب فرزند یا مشوق شمر و خاطر باشد و بدون فرزند امکان دارد و حال فرزندان
مشوقان و خوشی و فرحت باشد و فائده متوسط از ایشان با اختیار و آسالی بسائل رسد و ثمره الماک و
بیت المال پدر در آمد و شد باشد با اختیار و خبر راست باشد و اگر غش باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان
و مشوقان و در کار شکل گردان بودن اترس چیم باشد و هر ساری فرزند با اختیار و حسرت چیم که کارکن
فائده بیند و حال بیت المال پدر و ثمره الماک پدر باشد و اگر سوال از فرزند نام بوده آن خود و نامشده و خبر

و اگر غش باشد دلیل بود بر ناخوشی حال فرزندان و مشوقان و بیت المال بر روی نامزدی صاحب
از ایشان و فرزندان فرمان برداری میکنند و اگر کنند با اختیار و خوشنودی پدر کنند و اگر از فرزند نام بوده
سوال کند باشد از شواری و آن فرزند فاسق باشد و کار سخت اختیار کند چون کارکن مانند آن
چون جاهل و غشی و غشی و اگر شکل خارج سعد بود دلیل باشد بر خوشی فرزندان و خوشی حیات ایشان از
صاحب ضمیر و برای گرفتن ایشان با اختیار و مشوقان چنین آنچه نامده اند که رسیدن بسائل از فرزند
و مشوقان و ثمره الماک و بیت المال بر بزرگ بخرج باشد و اگر سوال از فرزند نام بوده باشد حکم کند که بخوابد
و سائل را راد و خود ترک کند و طالب نباشد و اگر خبر آید راست آید و خوشی و ناخوشی آن از خانه ای سعد
و غش حکم کند و اگر خارج باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان و مشوقان و دوری گرفتن ایشان از
لی اختیار و نگاه از غایت شتم و دلیل بود بر گرزی ایشان و سخن سخت ایشان بسائل سید بر لال
پدر و ثمره الماک تنگ نشود و چنین سبب صاحب ضمیر نرسد و خبر دروغ باشد و اگر سوال از فرزند نام
کند که باشد یا نباشد حکم کند که نباشد و آن سبب و دلیل نیست که فرزند باشد و اگر ثابت سعد باشد خود
بود و بدون فرزند و حسرت در دل صاحب ضمیر باشد و اگر سوال از برای فرزندان باشد که در
حال هستند دلیل بود بر خوشی حیات فرزندان و مشوقان و راحت سائل از ایشان اما بر یک گفت
و بیت المال پدر بزرگ باشد و بزرگ حال باشد و ثمره الماک همچنین خبر است باشد و اگر
باشد در چهارشنبه خبر کتابت برسد و اگر غش باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان و مشوقان و
مجموعی ایشان از بیت خوت و ترس که ایشان را باشد و دعوی بر کسی دارد و کسی بر ایشان دارد
از برای دهم یا میراث ایشان تخمین ششم شکل است باشد و با سائل بدین باشند و خبر باید که که ایشان
فانده نباید و ثمره الماک و بیت المال پدر از دزدان چیم باشد و دیان افتد و خبر دروغ باشد و اگر غش
باشد سائل و ایمان طلب فرزند یا مشوق شمر و خاطر باشد و بدون فرزند امکان دارد و حال فرزندان
مشوقان و خوشی و فرحت باشد و فائده متوسط از ایشان با اختیار و آسالی بسائل رسد و ثمره الماک و
بیت المال پدر در آمد و شد باشد با اختیار و خبر راست باشد و اگر غش باشد دلیل بود بر ناخوشی حیات فرزندان
و مشوقان و در کار شکل گردان بودن اترس چیم باشد و هر ساری فرزند با اختیار و حسرت چیم که کارکن
فائده بیند و حال بیت المال پدر و ثمره الماک پدر باشد و اگر سوال از فرزند نام بوده آن خود و نامشده و خبر

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دختر بود و اگر نیکو باشد پدر اگر چه چند که وقت از روز نماند یا شب از طالع گوید و در شب
 اگر پسندد که چند ساعت آن روز یا آن شب با صاحب طالع نگیرد که چند هم طالع است اگر
 پسندد که چه طالع را از یک نفر هم را به بنید که یک نام هیچ تعلق دارد آن بر طالع باشد اگر
 پسندد که عشرت چند بود اگر در خانه چند نفس بود یا بیرون و اگر بعد بود از نیم تا دوازدهم عدد
 شکما و بعد بگیرد و بعد در نقطه پنج ازال طرح کند آنچه باقی ماند عددی آن بود اگر پسندد که این قدر
 از پیرانه و مساوت یا پیرانه و یک بخت بود یا نظر کند و در شکل نیم اگر بعد بود و در میان نیم
 در او تا بود و خاصه اول و دوم نکرار کند یا در باز و دوم نکرار کند یک بخت شود و مساوت شده بود
 و هم وقت گردد و در وقت اگر در او تا و دیگر کمتر ازین مائل میان نام ازل خود اگر پسندد
 شستادن و پیام در قبول بگوید اگر در خانه نیم شکل سید و صاحب نیم شکل حال باشد نیکو است
 و اگر یک نفس بود در یک نفس کند اگر صاحب نیم یا صاحب طالع بعدی پیوسته و نیکو بود و خاصه
 که در او تا بود اگر عشرت میوند و منع اولی خاصه که در ازل اگر چه چند که در اولی و پیام شستاده یک
 چون باشد نکرار کند اگر صاحب طالع باشد او نیم بعدی پیوند و نیکو است و قبول و اگر صاحب
 نیم در او تا بود و بعد بعد خاصه در اول و دوم در خانه زودی پسندد و در او تا بود و دیگر
 و در مائل میان نام ازل خود اگر چه عشرت پیوند و قبول نیند و در دوم گردد و اگر نظر باشد نیم
 پسندد و در میان نام اگر در خاصه صاحب نیم خارج از نظر طالع یا صاحب طالع بود و اگر نظر و کشته
 پیوند و کشته و کشته و در قبول نیند و اگر نظر و نیم میوند و در میان و در میان
 و کشته و کشته و در میان و کشته و در قبول نیند و اگر نظر و نیم میوند و در میان و در میان
 که صاحب نیم آید و در حالات تقی گشته است چون سوال از نسبت فرزندان بود و نظر کند در خانه
 نیم نام ازل آمده است اگر شکل سید بود حال فرزندان سائل نیکو بود و اگر کار آن در خانه
 پسندد بود و دلیل صحت و سلامتی و نیکوئی احوال جماعت آن بود و اگر خمس بود و در خانه نیم
 دلیل صحت مالی فرزندان باشد و اگر کار آن در خانه های خمس بود و دلیل بر نیکوئی و پایداری
 آن جماعت بود و اگر کار آن در خانه های سید بود و دلیل بر نیکوئی و پایداری آن بود که مر از فرزندان
 پسندد یا نیند که در خانه نیم اگر شکل سید بود اول بود در آن خانه و نکرار آن در میان و در میان
 و در میان بود و دلالت کند که آن نفس را فرزندان مبارک بی ادبی بود و اگر نکرار آن شکل در
 خانه اول و در میان بود و دلیل بود فرزندان باشد و اگر در خانه نیم شکل باشد و در میان

و اگر در میان بود و دلیل بود فرزندان باشد و اگر در خانه نیم شکل باشد و در میان

و اگر در میان بود و دلیل بود فرزندان باشد و اگر در خانه نیم شکل باشد و در میان

و اگر در میان بود و دلیل بود فرزندان باشد و اگر در خانه نیم شکل باشد و در میان

دلیل بود بر شایسته و غرضی و خوشنودی از مشوق و درص و بی دران و حصول مراد از مشوق
 بی دلیل بود بر اشتیاق بسیار و غصه و تحمیل مراد بنا بر سیدی و دلیل بود بر بدست از امور مانده
 و اشتیاق بسیار و غصه و درص و تحمیل بدست که وصل پیشتر بود و دلیل بود بر اشتیاق زدگی
 و بیقراری و غصه و دلیل است بر اشتیاق و اشتیاق زدگی و تحمیل و دلیل بود بر بدست و
 فراموشی خاطر و غصه و خوردن اما حسد کمتر بود و دلیل بود بر اشتیاق و تردید و اشتیاق زدگی و تحمیل و بدست
 و کوفتی خاطر و غصه و خوردن و دلیل بود بر اندیشه بسیار و غصه و غیر بدست از جهت خشم و کینه و افاق نکرد
 خاطر و دلیل بود بر بدست اما نزد و مسؤل غصه آنکه با دلیلی است یا نه و بر بدست و دلیل است که بدست
 و دلیل بود بر بدست حدیثی که از آن حکم دارد که نزد و مسؤل غصه آنکه با دلیلی است یا نه و دلیل بود بر اندیشه و اشتیاق
 بسیار و غصه و دلیل بود بر بدست از تقصیل مشوق و شایسته تا که در شکل نگرفته است
 و ز سائل و مسؤل غصه اگر در خانه است محبت نگرفته است و دلیل بود بر بدست و اگر در خانه
 دشمنی نگرفته و دلیل بود بر دشمنی و خانه است دوستی سائل و مسؤل غصه و تم
 و غصه و باز دهم است و خانه دشمنی هر دو چهارم و پنجم و دوم و از دهم است سائل
 نگرفته و باشد در خانه محبت مسؤل غصه او را دوست می دارد یعنی سائل را و اگر در شکل مسؤل غصه
 نگرفته و باشد در خانه محبت سائل مسؤل غصه او دوست می دارد و باقی را برین قیاس حکم کند
 و در جامع الیاء گفته که اگر سوال از فرزند کند حکم از پنجم کند و اگر از فرزند فرزند پنجم حکم از پنجم کند
 که پنجم بیست و پدر از چهارم و بعد از پنجم که چهارم چهارم است غم از پنجم چهارم گوید و برادران و
 خواهران اداری از خانه دوم که پنجم خانه مادر است و از مشق و مشق و بهوس سوال کند از پنجم با یا از دهم
 حکم کند و بیست گفته اند که از پنجم شد گت باز دهم و اگر سوال کند که دوست از خواهر گرفت از خانه ششم
 گوید وزن که از وی بدیده است هم از خانه ششم گوید وزن و در کل و در آن از خانه پنجم و آنکه خواهد کرد
 از خانه ششم و کل و از خانه باز دهم و چهار پایی خریدن از خانه سیزدهم جمله برین ترتیب حکم باید کرد
 و الله اعلم بالصواب

و الله اعلم بالصواب

و الله اعلم بالصواب

فصل ششم در احکام خایه ششم اگر از حال بیمار پسند نظر کند در خانه ششتم و
گفته اند آن برهنه زولات آن شکل که در وی باشد اگر تفتی بود حکم کند بر او است
و در سرد کردن چشم و بادی که پستان خون غلبه بود به گرم و در گردن و دست و پا
از رویت سودا پخته و یا شیرین محال خورد بشود و نالی سردی خوشی و نهادگی دارد
و یاد دسر و پای خوب و در آب بود اگر شکل اصل بود دلیل جایز فنی رنج باشد و اگر قانع
بود و نقصان رنج باشد و اگر منقلب بود دلیل بود که روزی خوب باشد و
روزی نه و اگر ثابت باشد دلیل بر بیوت مرضی و اگر سحر بود علاج پذیرد و
گفته اند اگر حمزه باشد از غلبه خون و باد و جرح بود و اگر عقده باشد دلالت
بر ابلهس و بدیدم و کوفتگی کند و آن شکل که در خانه ششم بود دلیل است بر مال
بیمار چپسم بر باغی بیمار و پنجم بسته قبل و میانه که چهارم وی دلیل است بر ماله
و اوویه اگر بعد بود صحاحه شود و اگر خمس بود و نکند اگر منزع باشد میان
بود و از پنجم حکم کند که بدارد و شود یا نه اگر سعد خارج بود به شود بانی اگر خمس
بود بد شواری خود اصل زیادتی مرضی از خانه دوم حکم کند چه دار و اورا سود کند
و از گرم و تر خشک و سرد و از دهم کیفیت طبیب که عالم است یا جاهل اگر
سعد بود طبیب اهل علم و حاق بود و اگر خمس بود نادان و اکثر طبیب را
از خانه اول گفته اند و حکم که یازدهم کند بر ملکی حال مرض از امید و صحت و عدم آن
و از خانه دو از دهم حکم کند که به شود یا میر و زیر که رجوع بیماری از این خانه باشد یا
شرکت مشتم و شود یا چهارگانسان الا امر اول انکار از دهم را و اگر از مرکب بیمار

[illegible][illegible]

و خاشاک و چرم بر بادتی و نقصان آن مرض چون رمل آمده باشد نظر کنند
 در بین خانه تا اگر در اول شکل سعد باشد دلیل بود که آن طبیب فاضل و
 عاقل و شفیق باشد و اگر شکل نحس باشد حکم بر خلاف این بود اگر در چهار
 شکل سعد باشد دلیل بود که شربت و غذای که می خورد بهر تن او نافع باشد
 و اگر شکل نحس باشد بر خلاف این بود اگر در ششم شکل آفتی یا بادی یا آبی
 یا خاکی بود حکم کند که مائده آن مرض از جنس طبیبیت آن شکل بود و سبکی و
 گرانی و سهولت و صعوبت مرض از نکال خارج و داخل و ثابت و متقلب باشد
 و نحس و متمیز و تکرار آن از خانه و سعد و نحس باید گفت اگر در دهم شکل سعد
 باشد دلیل بر کوتاهی احوال می باشد و مرض از آن مرض بد اگر شکل نحس باشد دلیل
 بود بر بدی حال بیمار و زیادت شدن رنج و الله اعلم و اگر در فی سوال کند بیمار
 زایم یا بستانی زایم نظر کند بخانه - اگر سعد خارج بود بستانی زایم و برین بود اگر
 نحس خارج بود بستانی زایم یا بیجم بود یعنی گویند که بیجم بود و اگر خارج نحس باشد بانی
 زایم یا بیجم بود و اگر داخل سعد بود یا ثابت سعد یا شوری زایم و بیجم بود و اگر داخل
 یا ثابت نحس بود یا شوری زایم یا بیجم یا گت باشد و حکم متقلب چون حکم خارج است
 اگر بیسمند این زن حامله است یا نه شکل اول یا بیسمند زن و شکلی بیرون آمد و از آن
 حکم کند از داخلی و خارجی و تری و مادی و کد به حال انتقال گفته است در مجموع که
 اگر کسی سوال کند که حامله است یا نه یا بیجم یا شوری زایم و فرزندی بر دهن
 نمایند یا نه نظر کند در خانه ششم که خانه فرزندی است که هنوز در شکم مادر است نظر کند

و اگر در اول شکل سعد باشد دلیل بود که آن طبیب فاضل و عاقل و شفیق باشد و اگر شکل نحس باشد حکم بر خلاف این بود اگر در چهار شکل سعد باشد دلیل بود که شربت و غذای که می خورد بهر تن او نافع باشد و اگر شکل نحس باشد بر خلاف این بود اگر در ششم شکل آفتی یا بادی یا آبی یا خاکی بود حکم کند که مائده آن مرض از جنس طبیبیت آن شکل بود و سبکی و گرانی و سهولت و صعوبت مرض از نکال خارج و داخل و ثابت و متقلب باشد و نحس و متمیز و تکرار آن از خانه و سعد و نحس باید گفت اگر در دهم شکل سعد باشد دلیل بر کوتاهی احوال می باشد و مرض از آن مرض بد اگر شکل نحس باشد دلیل بود بر بدی حال بیمار و زیادت شدن رنج و الله اعلم و اگر در فی سوال کند بیمار زایم یا بستانی زایم نظر کند بخانه - اگر سعد خارج بود بستانی زایم و برین بود اگر نحس خارج بود بستانی زایم یا بیجم بود یعنی گویند که بیجم بود و اگر خارج نحس باشد بانی زایم یا بیجم بود و اگر داخل سعد بود یا ثابت سعد یا شوری زایم و بیجم بود و اگر داخل یا ثابت نحس بود یا شوری زایم یا بیجم یا گت باشد و حکم متقلب چون حکم خارج است اگر بیسمند این زن حامله است یا نه شکل اول یا بیسمند زن و شکلی بیرون آمد و از آن حکم کند از داخلی و خارجی و تری و مادی و کد به حال انتقال گفته است در مجموع که اگر کسی سوال کند که حامله است یا نه یا بیجم یا شوری زایم و فرزندی بر دهن نمایند یا نه نظر کند در خانه ششم که خانه فرزندی است که هنوز در شکم مادر است نظر کند

و اگر در اول شکل سعد باشد دلیل بود که آن طبیب فاضل و عاقل و شفیق باشد و اگر شکل نحس باشد حکم بر خلاف این بود اگر در چهار شکل سعد باشد دلیل بود که شربت و غذای که می خورد بهر تن او نافع باشد و اگر شکل نحس باشد بر خلاف این بود اگر در ششم شکل آفتی یا بادی یا آبی یا خاکی بود حکم کند که مائده آن مرض از جنس طبیبیت آن شکل بود و سبکی و گرانی و سهولت و صعوبت مرض از نکال خارج و داخل و ثابت و متقلب باشد و نحس و متمیز و تکرار آن از خانه و سعد و نحس باید گفت اگر در دهم شکل سعد باشد دلیل بر کوتاهی احوال می باشد و مرض از آن مرض بد اگر شکل نحس باشد دلیل بود بر بدی حال بیمار و زیادت شدن رنج و الله اعلم و اگر در فی سوال کند بیمار زایم یا بستانی زایم نظر کند بخانه - اگر سعد خارج بود بستانی زایم و برین بود اگر نحس خارج بود بستانی زایم یا بیجم بود یعنی گویند که بیجم بود و اگر خارج نحس باشد بانی زایم یا بیجم بود و اگر داخل سعد بود یا ثابت سعد یا شوری زایم و بیجم بود و اگر داخل یا ثابت نحس بود یا شوری زایم یا بیجم یا گت باشد و حکم متقلب چون حکم خارج است اگر بیسمند این زن حامله است یا نه شکل اول یا بیسمند زن و شکلی بیرون آمد و از آن حکم کند از داخلی و خارجی و تری و مادی و کد به حال انتقال گفته است در مجموع که اگر کسی سوال کند که حامله است یا نه یا بیجم یا شوری زایم و فرزندی بر دهن نمایند یا نه نظر کند در خانه ششم که خانه فرزندی است که هنوز در شکم مادر است نظر کند

دیگر کسی با دویست یانه فکر کند در خانه ششم اگر داخل باشد است و اگر خارج باشد نیست و باشد نام و اگر بپرسند که اگر بخت در کدوم ربع است شکل اول با چهارم ضرب کند و با ۱۵ یا ۱۶... چهار شکل حاصل کند و از آن چهار دود از آن دویکی پس بنگرد که آن شکل بکدم ربع مشوب است اصوات ربع مشوب تی فبات غرب متولد است شمال روید است جنوب و اگر تکرار کرده باشد و قوسی بود حکم از آن تکرار کند و اگر تکرار بد مال بود حکم از شکل کند و گفته اند که گفته سائل بود و منظر وی بنگرد اگر شمس و باد و آب و خاک حکم کند که بطلان ربع است اگر بپرسند که اگر بخت یافته شود یا نه فکر کند اگر صاحب ششم و دوازدهم و او تار باشد یا مائل دلیل آمدنی بود خاصه در اول و دهم بعد و ترباید او تار دیگر ترک از آن مائل سیانه اگر مائل بودنی آید یا خارج از نظر طالع یا صاحب بود یا بد نشینی میوند و یا طالع یا صاحب طالع که نخواهد آمدن اگر شکال ششم و ششم و دوازدهم داخل و ثابت بود که خاصه که متصل با طالع یا در شش طالع یا دهم چهارم بود دلیل آمدن که بخت و یا فتن کم شده بود و اگر شکل سده بود خود بسیار و اگر شمس بود و اگر ضعیف یا رند خاصه بد حال شود و اگر شکل چهارم و دهم و یازدهم در جهات و شش و سی آمده باشد که بخت یا بد و شمس داخل گرفته بلیک زند اگر مطلوب که ششم سائل است در شش طالع آید یا چهار دلیل آمدن که بخت باشد اگر سده داخل باشد خود بسیار و اگر شمس داخل گرفته بلیک زند و اگر ششم سائل خارج باشد در مائل تکرار کند یا خارج نظر صاحب طالع بود یا بد نشینی میوند و دلیل نیامدن که بخت بود و اگر بپرسند که خود رفته باشد یا کسی که بخت رفته بپرسد یا بد نشینی

اولی و اگر سائل در خانه ششم و دوازدهم و او تار باشد یا مائل دلیل آمدنی بود خاصه در اول و دهم بعد و ترباید او تار دیگر ترک از آن مائل سیانه اگر مائل بودنی آید یا خارج از نظر طالع یا صاحب بود یا بد نشینی میوند و یا طالع یا صاحب طالع که نخواهد آمدن اگر شکال ششم و ششم و دوازدهم داخل و ثابت بود که خاصه که متصل با طالع یا در شش طالع یا دهم چهارم بود دلیل آمدن که بخت و یا فتن کم شده بود و اگر شکل سده بود خود بسیار و اگر شمس بود و اگر ضعیف یا رند خاصه بد حال شود و اگر شکل چهارم و دهم و یازدهم در جهات و شش و سی آمده باشد که بخت یا بد و شمس داخل گرفته بلیک زند اگر مطلوب که ششم سائل است در شش طالع آید یا چهار دلیل آمدن که بخت باشد اگر سده داخل باشد خود بسیار و اگر شمس داخل گرفته بلیک زند و اگر ششم سائل خارج باشد در مائل تکرار کند یا خارج نظر صاحب طالع بود یا بد نشینی میوند و دلیل نیامدن که بخت بود و اگر بپرسند که خود رفته باشد یا کسی که بخت رفته بپرسد یا بد نشینی

اگر سائل در خانه ششم و دوازدهم و او تار باشد یا مائل دلیل آمدنی بود خاصه در اول و دهم بعد و ترباید او تار دیگر ترک از آن مائل سیانه اگر مائل بودنی آید یا خارج از نظر طالع یا صاحب بود یا بد نشینی میوند و یا طالع یا صاحب طالع که نخواهد آمدن اگر شکال ششم و ششم و دوازدهم داخل و ثابت بود که خاصه که متصل با طالع یا در شش طالع یا دهم چهارم بود دلیل آمدن که بخت و یا فتن کم شده بود و اگر شکل سده بود خود بسیار و اگر شمس بود و اگر ضعیف یا رند خاصه بد حال شود و اگر شکل چهارم و دهم و یازدهم در جهات و شش و سی آمده باشد که بخت یا بد و شمس داخل گرفته بلیک زند اگر مطلوب که ششم سائل است در شش طالع آید یا چهار دلیل آمدن که بخت باشد اگر سده داخل باشد خود بسیار و اگر شمس داخل گرفته بلیک زند و اگر ششم سائل خارج باشد در مائل تکرار کند یا خارج نظر صاحب طالع بود یا بد نشینی میوند و دلیل نیامدن که بخت بود و اگر بپرسند که خود رفته باشد یا کسی که بخت رفته بپرسد یا بد نشینی

[illegible][illegible]

در اول رمل شکسته بود و در هفتم ضمد و بود میان ایشان جمعی نباشد و گفتگو سه
 یوخته باشد سینه و هم چهار و هم همین حکم دارد و اگر در میان رمل باشد از
 هم دلیل گفتگوی بود و چون اشکال رمل دلالت کند بر بودن نکاح اگر سائل
 سوال کند که زن پیر است و یا بر نادر و خوب است یا شست نظر کند در خانه و چشم اگر
 پند بود و شریک او بیاض بود بدین نوع پند است آن زن بر نادر خوب است و اگر
 و بکشد باشد و اگر پند است بود بدین حکم دارد و اگر سعد خارج باشد همچنین پند
 پند دلیل بود که این زن خوب و در یک زندگانی باشد اما بکشد باشد و اگر
 اشکال خمس خارج باشد مثل پند است باشد آن زن بد خلق و شست است و اگر
 بود و بد زندگانی باشد و بکشد بود و اگر این اشکال پند است پند باشد
 دلیل بود که آن زن بکشد است و بکشد و بکشد و اگر این اشکال بود
 بکشد باشد اما خوب روی و خوش خلق نباشد و اگر اشکال ثابت در دهم و
 ششم بود و دلالت کند بر آن زن بکشد و اگر اشکال بود و هفتم آید دلالت کند که خوب
 روی و خوش خلق بود و در بخش در هفتم حکم بر خلاف این باید که در آن و اگر سوال کنند
 که آن زن از چرخش باشد بکشد و در هفتم گویی از این سه شکل پند و پند و پند
 باشد حکم کند که آن زن از خاندان بزرگ باشد و اصل صلیح و امید دین و کاهن
 بود اگر یکی از این دو شکل پند بود حکم کند که از نسل ملوک و شاهان یا در شاه
 باشد چون یکی از این دو شکل پند آید از نسل پند و آن و بنده را و گاه
 باشد و باقی اشکال را برین قیاس حکم کند چنانچه در شصت و هشت اشکال رمل گفته اند

نوشته زن
 شادی گفته اند اگر زن بود
 حکم دارد و سوال آن است
 یا از او بیاض بود و اگر
 این زن خوش است و اگر در
 در هفتم آن زن خوش و اگر
 نفی او کند کند که با بیاض
 با عینه خارج و خوش و با بیاض
 با عینه که بیاض و خوش و با بیاض
 پند و در زندگانی پند
 پند و در زندگانی پند
 آید زن یکی نیست از اشکال
 کند که زن خوش است یا شست
 خانه هفتم کند اگر سعد و شست
 سعد باشد خوش است و شست
 و اگر خوش خارج و شست بود آن
 زن شست است از اشکال که شست
 نکاح خوش کرد و این زن با شست
 یا کالم نظر کند در خانه هفتم که شست
 افتاده است و خوش که شست
 بکشد یا از خانه هفتم که شست
 شکل پند بود دلیل که بکشد
 بارادت خود را که پند

در اول رمل شکسته بود و در هفتم ضمد و بود میان ایشان جمعی نباشد و گفتگو سه
 یوخته باشد سینه و هم چهار و هم همین حکم دارد و اگر در میان رمل باشد از
 هم دلیل گفتگوی بود و چون اشکال رمل دلالت کند بر بودن نکاح اگر سائل
 سوال کند که زن پیر است و یا بر نادر و خوب است یا شست نظر کند در خانه و چشم اگر
 پند بود و شریک او بیاض بود بدین نوع پند است آن زن بر نادر خوب است و اگر
 و بکشد باشد و اگر پند است بود بدین حکم دارد و اگر سعد خارج باشد همچنین پند
 پند دلیل بود که این زن خوب و در یک زندگانی باشد اما بکشد باشد و اگر
 اشکال خمس خارج باشد مثل پند است باشد آن زن بد خلق و شست است و اگر
 بود و بد زندگانی باشد و بکشد بود و اگر این اشکال پند است پند باشد
 دلیل بود که آن زن بکشد است و بکشد و بکشد و اگر این اشکال بود
 بکشد باشد اما خوب روی و خوش خلق نباشد و اگر اشکال ثابت در دهم و
 ششم بود و دلالت کند بر آن زن بکشد و اگر اشکال بود و هفتم آید دلالت کند که خوب
 روی و خوش خلق بود و در بخش در هفتم حکم بر خلاف این باید که در آن و اگر سوال کنند
 که آن زن از چرخش باشد بکشد و در هفتم گویی از این سه شکل پند و پند و پند
 باشد حکم کند که آن زن از خاندان بزرگ باشد و اصل صلیح و امید دین و کاهن
 بود اگر یکی از این دو شکل پند بود حکم کند که از نسل ملوک و شاهان یا در شاه
 باشد چون یکی از این دو شکل پند آید از نسل پند و آن و بنده را و گاه
 باشد و باقی اشکال را برین قیاس حکم کند چنانچه در شصت و هشت اشکال رمل گفته اند

والا فلان در ملتقط در باب دزدیده و تلمع شده گفته است که قوم متمم را بدو قسم است کنند
بنام هر یک رمل زند : نظر کند اگر ۳۳ روز و دو کل داخل بیرون آمده باشد و زود میان
ایشان است و اگر از دو کل خارج بیرون آمده باشد و زود میان ایشان نباشد و بر
عند القیاس دیگر آخر قوم متمم را جمع کند پیش خود بنشیند بدو قسم کرده آنگاه نظر کند تا
شانزدهم در یک است اگر در بیرون بود و در بیرون بود و اگر در بیرون بود و در بیرون بود و
اگر در هر دو جانب بود رمل آخر گیر و او تا در اقامات سازد و رمل تمام کند آخر آن
قوم متمم را جمع کند و ضرب رمل کند و آنگاه در چهارم نظر کند اگر صورت ثابت بود آن مرد
سروقی با ایشان بود و اگر صورت منقلب بود آن مرد سروقی با ایشان نباشد
ایضا آنکه دزدیده با ایشان است یا نه اگر ۳۳ در ضرب بیرون آمده و شش رمل داخل
بود دلالت کند که سروقی با ایشان است و اگر خارج باشد با آن جماعت نباشد و در صورت
آنکه در روز دزدیده است یا در شب اگر محال محل بود در روز دزدیده باشند اگر نور بود در شب
دزدیده باشند و علی هذا القیاس بی خسته البرج و التمدد علم اگر پسند که دزد بود یا نه
نظر کند شکلی که دلیل دزد است نر بود یا مده و در خانه آن شکلی نر بود یا مده اگر یکی نر
بود و یکی مده هر دو با هم ضرب کنند و نشان کلی بیرون کرده و اگر نر بود دزد مردی است و اگر
مده بود دزد زنی باشد و در تقاللات نفیسه گفته است که نظر کند در خانه هفتم تا چه شکل
اقماره است و شش لیکن او دلالت بر چه می کنند اگر غلبه کمال نر که باشند دزد مرد
بود و اگر مونث بود زنی بود و اگر از پیری و جوانی پس نظر کند شکلی که دلیل دزد است
تا کی اگر در او را که در محل روز یعنی اقامات بود کوهی باشند و اگر در محل هفتم یعنی نبات
جوانی بود و اگر در محل ماه یعنی تولد است باشد کوهی بود و اگر در محل سال یعنی زوایا
پیری بود و این حکم حاضر بود و فائید اعلم بر عکس است یعنی اقامات دلیل سال بود
و نبات دلیل ماه و تولد است دلیل هفتم و زوایا است دلیل روز اگر پسند که دزد است
یا لیکن آنکه شکل هفتم در اول یا پنجم و هم مکر شود دزد سائل باشد یا خویش نزدیک او و
اگر در دوم مکر شود از احوال وزیرستان او باشد و اگر در سوم مکر شود از برادران
و خواهران و خویشان سائل بود و باقی بر این قیاس باید کرد و در ملتقط گفته است در
سفرت مبارق اگر این چهار شکل ۳۳ : ۳۳ : ۳۳ یکی در اول آید سارق در جهان

[illegible]

خانه است اگر در دوم آید در همان جای است و اگر در سوم آید در همان کوی باشد
و اگر در چهارم آید سارق بگانه است و در جامع الی است اگر گفته است نظر باید کرد
بصاحب بیت شای اگر در اول موجود است و در چهارم سائل است و در دوم
مقام است و در شهر است و اگر صاحب بقیع و بقیع است و در اول مقام است
و اگر شکست و بقیع است و نه صاحب بقیع و نه صاحب چهارم است
و صاحب بقیع است نه صاحب بقیع پنجم اما در چهارم تکرار کرده
پس و در اول مقام آمده و شده است و اگر قطع افتاده است و در دوم
را در مقام آمده و نیست و اگر صاحب بقیع در خانه است و در اول است
و اگر در خانه ای است و شوار حاصل شود و اگر در خانه و عا و شوار باشد
و اگر صاحب بقیع در رمل موجود بود و نظر باید کرد و تباشیر که در بیت افتاد
است و اگر با صاحب بقیع در رمل و درین تا صاحب بقیع از کرم خانه بیرون
می آید حکم از آن کند چنانکه اگر از چهارم بیرون می آید گویم که در دوم مقام است و اگر
از خانه بیرون می آید گویم که در شهر است و اگر سوال از غلام کردیم که باشد
صاحب بقیع و شکل بقیع صاحب بقیع و شکل بقیع را اعتبار کنیم و اگر اگر تکرار باشد یا
خوابی و چندی و اگر غلام بزرگ باشد این اعمال نسبت با خانه و در دوم
کنیم و اگر از چارپایه بگم شده باشد چندی در پله کمال اگر شکل مطلوب و در دوم
سائل آید یا در طالع که متعلقه دوم است دلیل است بر آنکه مدعا یعنی غلام یا کنیز
گرفته یا چارپایه خود و اگر صاحب آن شکل رطل باشد و آن شکل شکل عقله آن مطلوب
را اگر فقه بیازد و اگر شکل مطلوب دلیل عدد آن جماعت باشد از دو و غلام و غیره
و الله اعلم اگر چه که در وی باشد یا بیشتر نظر کند و شکل بقیع اگر در یک خانه بگم
شده باشد و در دو تن باشد اگر در دو خانه بگم شده باشد نه تن باشد و نفس علی
ند و اگر تکرار کند ده باشد یک تن باشد و اگر سوال کند که در دو تن شکل دارد حکم آن
از غنایات شکل بقیع باید کرد و اگر چه که در دو شهر است یا نه نظر کند و در خانه
چهارم و دوم و درین خانه ای شکل داخل یا ثابت باشد و در شهر بود و اگر
خارج باشد بقیع در دو شهر نباشد و بقیع گفته اند اگر متقلب باشد دال نیست

الوار الی
بیت شای اگر در اول موجود است و در چهارم سائل است و در دوم
مقام است و در شهر است و اگر صاحب بقیع و بقیع است و در اول مقام است
و اگر شکست و بقیع است و نه صاحب بقیع و نه صاحب چهارم است
و صاحب بقیع است نه صاحب بقیع پنجم اما در چهارم تکرار کرده
پس و در اول مقام آمده و شده است و اگر قطع افتاده است و در دوم
را در مقام آمده و نیست و اگر صاحب بقیع در خانه است و در اول است
و اگر در خانه ای است و شوار حاصل شود و اگر در خانه و عا و شوار باشد
و اگر صاحب بقیع در رمل موجود بود و نظر باید کرد و تباشیر که در بیت افتاد
است و اگر با صاحب بقیع در رمل و درین تا صاحب بقیع از کرم خانه بیرون
می آید حکم از آن کند چنانکه اگر از چهارم بیرون می آید گویم که در دوم مقام است و اگر
از خانه بیرون می آید گویم که در شهر است و اگر سوال از غلام کردیم که باشد
صاحب بقیع و شکل بقیع صاحب بقیع و شکل بقیع را اعتبار کنیم و اگر اگر تکرار باشد یا
خوابی و چندی و اگر غلام بزرگ باشد این اعمال نسبت با خانه و در دوم
کنیم و اگر از چارپایه بگم شده باشد چندی در پله کمال اگر شکل مطلوب و در دوم
سائل آید یا در طالع که متعلقه دوم است دلیل است بر آنکه مدعا یعنی غلام یا کنیز
گرفته یا چارپایه خود و اگر صاحب آن شکل رطل باشد و آن شکل شکل عقله آن مطلوب
را اگر فقه بیازد و اگر شکل مطلوب دلیل عدد آن جماعت باشد از دو و غلام و غیره
و الله اعلم اگر چه که در وی باشد یا بیشتر نظر کند و شکل بقیع اگر در یک خانه بگم
شده باشد و در دو تن باشد اگر در دو خانه بگم شده باشد نه تن باشد و نفس علی
ند و اگر تکرار کند ده باشد یک تن باشد و اگر سوال کند که در دو تن شکل دارد حکم آن
از غنایات شکل بقیع باید کرد و اگر چه که در دو شهر است یا نه نظر کند و در خانه
چهارم و دوم و درین خانه ای شکل داخل یا ثابت باشد و در شهر بود و اگر
خارج باشد بقیع در دو شهر نباشد و بقیع گفته اند اگر متقلب باشد دال نیست

چنانچه در این کتاب مذکور است و گفته اند که اگر هفتم در نیمه که باشد بیرون رفته است
 و گفته اند اگر چهارم و هفتم در خارج باشد از شهر بیرون رفته است و اگر داخل باشد هنوز در شهر است و اگر سیم
 داخل بود و یکی خارج هر دو را با هم زند و از حاصل حکم کند و اگر سوال از زمان غایب دزد کند از یازدهم
 گوید که اگر از مقام دزد پرسد از دهم گوید اگر پرسد که دزد مال را در پنجشنبه کجاست که ده است نظر کند در خانه
 سیم اگر شکلی داخل یا ثابت در آن خانه باشد مال خرب نکرده بود اگر خارج باشد خرب کرده است و اگر
 منتقل باشد یعنی راجع کرده باشد یا بی بی بی اگر پرسد که دزد در کدام ربع است
 نظر کند در شکلی که دلیل دزد است یعنی هفتم سائل در کدام خانه تکرار کرده است و اگر در اول و دوم و هفتم
 و سیم و دهم بود ربع شرقی و اگر در سوم و چهارم و دهم و یازدهم بود ربع جنوبی و اگر در پنجم و ششم و
 یازدهم و شانزدهم بود ربع شمالی و اگر در هفتم و هشتم و دوازدهم و چهاردهم بود ربع غربی و اگر تکرار کند
 به بیش که صاحب کدام خانه است تا شکل بفهمد با صاحب خانه بیانی کند و در خانه خرب کند و دزد روی باغفر و سه
 دیگر و ناری و شرقی و بادی و غرب آبی و شمال خاکی و جنوب و همچنین از طالع تا وند الارض
 یعنی چهارم ربع شرقی بود و کودک و نکر و از وند الارض تا غارب یعنی هفتم ربع جنوب و جوان
 و نکر و از وند غارب تا وند وسط اسما یعنی دهم ربع غرب و نکر و از وند وسط اسما تا طالع
 و نکر شمالی و سیر و نکر نوع دیگر نظر کند در هفتم سائل اگر ناری بود شقی و نکر و اگر بادی بود
 غربی و نکر آبی بود شمالی و نکر و اگر خاکی بود جنوبی و نکر و در تحفه شاهی گفته است که اگر
 پرسد که دزد در کدام جانب رفته است از چهارم و ششم و هفتم و نهم بیرون رود و جهت از آن گوید و اولد علم
 و اگر پرسد که دزد در خانه از کجا در آمده است نفس دزد را در طالع زند آنچه حاصل آمد نکر و اگر کجاست اگر
 در اول تا چهارم طالع بود دزد از نقب در آمده باشد از م تا ا و در آور آید و باشد و نه تا ا از وقت
 در آمده باشد از ا تا طالع از دیوار در آمده باشد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی در دیوار از اولد نفس
 سارق و طالع حکم کند یعنی از حکم حکم کند که آنچه از نفس سارق و طالع تولد شده باشد
 اگر آشی بود از نقب در آمده بود و اگر بادی بود از دیوار و اگر آبی بود از وند و اگر خاکی بود از نقب در آمده
 باشد و اولد علم و اگر سوال از مال دزدیده باشد نظر کند اگر شکلی خانه دوم داخل شد باشد آن چیز را
 خبر ده باشد سائل دروغی گوید و اگر خمس داخل باشد بعد از آن موضع است اگر خارج سعد است
 خود خرج کرده است یا جای انداخته یا جای فراموش کرده است اگر خارج خمس باشد و زود بوده است
 و در مجموع گفته است اگر کسی چیزی داشته باشد چون ملک یا پیر و خواهد که به آنکه با این چیز را و زود

برده است یا فراموش کرده است و بیت المال سائل یعنی خانه را نگاه کند اگر شکل
خارج و معد باشد بداند که آن چیز را دزدیده است بلکه خود با اختیار جاسی نماید و
فراموش کرده زود باز یابد اگر خارج نخس باشد آن چیز را دزدیده باشد اگر شکل
نابت معد باشد نیز از دزدیده باشد و اگر برده باشد از خانه بیرون برده باشد در جاسی
جنوب خانه طلب کند و جاسی را روشن کند باز یابد اگر نابت نخس باشد آن چیز را دزدیده
برده باشد اگر شکل داخل باشد آن مال دزدیده باشد و زود سائل سه تمام و اگر شکل
منقلب باشد یعنی دزدیده باشد و در سائل گفتم است اگر خواهی که بدانی دزد و مال را
برده است یا نه بگو که قبض خارج کجاست و آن شکل که در پهلوی او باشد صورت دزد و شکل
صورت دزد و شکل آن شکل که نزد قبض خارج شده و اگر نابت نخس باشد آن چیز را دزدیده
انبار است در دزدیده است اگر نابت نخس باشد آن چیز را دزدیده است و اگر در خانه چهارم سائل
ازین شکل باشد نشانه آن جاسوس است در شک و شهر و شکل و دیگر است پس
اگر در خانه و در این شکل داخل منقلب باشد در شهر است اگر نابت نخس باشد آن چیز را
مشترقی خواهد رفت و اگر در چهارم نابت باشد بجز پیش خصوصاً ۴۰ نیز نابت باشد
اگر چهارم خارج باشد نکتہ پیکس و در نقطه گفته است و بیان روش که در بیت المال سائل
که آن شکل دوم است نظر کند اگر معد داخل بود و بیت المال سارق یعنی ششم نخس خارج
بود و دزدیده اند و اگر بیت المال سارق معد داخل بود و بیت المال سائل نخس خارج
و لیل است بر آنکه آن چیز دزدیده اند و اگر در خارج باشند از آن دزدیده هم دزدیده
باشند و حکمت و نذر آنست که جود و اوقیما و اموالها فی هذا الباب و درین موضع از
کتاب مجموعه قاندر بیان کرده است و گفته است که اگر در این حکام چهار پایه نابت که
دزدیده است یا نه نظر کند در خانه و از دهم تا پنجم شکل آمده است اگر شکل خارج معد باشد
حکم کند که آن چهار پایه را دزدیده است و خود رفته است و اگر خارج نخس باشد حکم کند که
دزدیده است و شواریت آید و اگر شکل داخل باشد حکم کند که دزدیده است و اگر
برده باشد یافته شود یا نه سائل و اگر داخل نخس باشد حکم کند که دزدیده است و در جانب
قبله آن خانه طلب کند باز یابد که خود جاسی در آمده است و گفته اند که شکل آن شکل
که هم جانب تعلق دارد از آن جهت طلب کند و اگر شکل نابت معد باشد شکل خارج

اگر در خانه و در این شکل داخل منقلب باشد در شهر است اگر نابت نخس باشد آن چیز را
مشترقی خواهد رفت و اگر در چهارم نابت باشد بجز پیش خصوصاً ۴۰ نیز نابت باشد
اگر چهارم خارج باشد نکتہ پیکس و در نقطه گفته است و بیان روش که در بیت المال سائل
که آن شکل دوم است نظر کند اگر معد داخل بود و بیت المال سارق یعنی ششم نخس خارج
بود و دزدیده اند و اگر بیت المال سارق معد داخل بود و بیت المال سائل نخس خارج
و لیل است بر آنکه آن چیز دزدیده اند و اگر در خارج باشند از آن دزدیده هم دزدیده
باشند و حکمت و نذر آنست که جود و اوقیما و اموالها فی هذا الباب و درین موضع از
کتاب مجموعه قاندر بیان کرده است و گفته است که اگر در این حکام چهار پایه نابت که
دزدیده است یا نه نظر کند در خانه و از دهم تا پنجم شکل آمده است اگر شکل خارج معد باشد
حکم کند که آن چهار پایه را دزدیده است و خود رفته است و اگر خارج نخس باشد حکم کند که
دزدیده است و شواریت آید و اگر شکل داخل باشد حکم کند که دزدیده است و اگر
برده باشد یافته شود یا نه سائل و اگر داخل نخس باشد حکم کند که دزدیده است و در جانب
قبله آن خانه طلب کند باز یابد که خود جاسی در آمده است و گفته اند که شکل آن شکل
که هم جانب تعلق دارد از آن جهت طلب کند و اگر شکل نابت معد باشد شکل خارج

در شریک وی باشد و زود نبرده است و خود بجای رفته باشد طلب کند که یافته شود و اگر بیاض باشد
 تواند بود که نسبت به ششها اختیار خود رفته باشد اگر اشکال ثابت و دیگر باشند هم خود رفته باشد و زود پیدا
 شود و اگر شکل سینه منقلب باشد آن چار باید محکم باشد ازین رمائی یافته باشد و زود حاصل شود
 و اگر شش منقلب باشد و زود برده باشند و ششها شده بدست آید بدینواری و باز از دست برود
 و اگر خواهد تا بداند که بکدام جانب برده اند نظر کنند در خانه و از او هم تا به شکل آمده است اگر شکل ششها
 بود بجای ششها قی رفته باشد اگر تکرار شش در اول در دوم و سوم یا در پنجم و ششم باشد حکم بیشک است
 باشد اگر شکل شمالی باشد بجای شمال رفته باشد و اگر غربی بود بجای غرب و اگر جنوبی بود بجای
 جنوب و الله اعلم اگر سوال کنند که مال که زود برده است باز یابیم یا نه نظر کنند اگر شکل ششها ششم و هفتم و هردو
 در اعمات مکرر شوند و ز مال برده است و اگر ششها مکرر شود و زود بدست آید و اگر ششها مال است
 آید نو عدد سیکر از دست آید و اگر ششها بدست و سیاحت و نیافت و اگر دوم و چهارم در اصل
 باشند البته مال است آید و اگر خارج باشند و اگر ثابت باشد توقف و اگر منقلب بود باشد
 بدست آید بشانی شش بدینواری و اگر بانه در هم گواه باشد بدینواری بدست آید و اگر گواه
 ندهد بدست آید نو عدد سیکر از دوم و چهارم ششها بیرون آید و ششها در چهارم ششها دیگر و
 ازین هر دو ششها دیگر اگر اشکال دلیل یافت بود یا بدینواری و الا فلا و در مجوبه گفته است که حصول
 حصول از انقلاب حکم مطلق گوید و انقلاب در مقدم مذکور شد و اگر سوال از ششها در زود برده
 کنند بطریق خیال یا جواب گوید و احکام خیال در اول خانه بیاید نشاء الله تعالی و مقالات نفسیه گفته است
 اگر سوال از مال و زود برده باشد و ششها ششها اگر در اول و دوم مکرر کنند مال است آید و اگر در
 یا در پنجم و یا در ششم و یا در هفتم ششها مکرر باشند و یکی از آن جمله در خانه دوم مکرر شود آن مال باز
 یا چند و اگر درین خانه تا اشکال خارج باشند آن مال باز نیابند و در نقطه گفته است به جهت بدین
 آمدن باید که دوم ششها زنده اگر ششها بعد آن هر دو معد و اصل بود بدینواری و اگر ششها خارج بود
 هرگز نیاید و در بواقی حاصل بقوت شود و بدینواری و در نقطه نامری گفته است اگر دوم و چهارم و ششم و هفتم
 مال باز رسد و اگر چهارم و پنجم خارج باشند باز رسد و ششها از دوم و ششم بیرون آید و اگر در
 اصل موجود بود و زود برده باز رسد و اگر در دوم و اگر داخل با ثابت بود باشند تمام باز رسد است
 و ششها بدینواری و اگر منقلب باشد یعنی باز رسد بشانی شش بدینواری و اگر شکل ششها ششم و هفتم
 اعمات مکرر کنند و زود حاضر باشد و الله اعلم

خارج
 و اگر ششها در
 و اگر ششها در
 و اگر ششها در

در حقیقت نامری گفته است که مال غائب از هفتم و مصالح و فساد و نفس غائب از نهم و هفتم و مال غائب از هفتم و زندگی و مردگی غائب از دهم و هفتم و شکل تو که کند اگر در اصل آن شکل باشد یا سحر باشد دلیل زندگی است و اگر آن شکل در تکرار کند رنجور بود و در تکرار کند بربود و موت نمود و در رسیدن اگر پسند که غائب مرده است یا زنده است نظر کند بچار خانه اول و چهارم و هشتم و نهم اگر خمس خارج و ثوابت بود چون $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ غائب مرده بود و همچنین اگر خانه هفتم و چهارم خمس داخل بود و هشتم و نهم خمس خارج غائب مرده بود و همچنین اگر شکل $\frac{1}{2}$ یا صاحبان هر دو تکرار در ۲ و ۴ کند غائب مرده بود و خاصه چهارم داخل خمس و دهم خارج خمس بود مرده باشد و دفن کرده باشد تیرا که ششده هفتم خمس خارج باشد و تکرار در ۲ و ۴ کرده باشد یا اگر اول و نهم خمس خارج باشد و تکرار در چهارم و هشتم افتد دلیل مرگ غائب بود و در مصالح گفته است اگر پسند که غائب مرده است یا زنده بداند که اگر عدد نقطه علوی زیاد است حیات دارد و اگر عدد نقطه فعلی زیاد است ممات دارد و در نقطه گفته است اگر شکل اول و چهارم و هشتم و نهم خمس خارج باشد آن غائب مرده باشد و اگر عدد داخل زنده باشد و در مجموع گفته است نظر کند در شکل اول و نهم اگر یکی در چهارم تکرار کرده باشد در حیات حکم کند و اگر در هشتم کرده باشد حکم کند بر فاج و ممات بخمس نیز اگر باشد حکم کند بر موت غائب و در

[illegible]

در آن روز غائب
 را به پند و اندرز
 غلب با زبان فخر کند و فرماید
 یازدهم اگر کسی به یون غائب بگوید
 تو اگر گشت آید در دست و در پیش
 دست و پند و اندرز و اگر گشت آید
 بیایه بالانگشت و اگر گشت آید
 و حاش تا به دست و اگر گشت آید
 بیایه انگشت و اگر گشت آید
 دل بیایه و اگر گشت آید
 خوشنماک بود تو اگر گشت آید
 بالانگشت بیایه تو اگر گشت آید
 غائب بیایه و اگر گشت آید
 اگر نپسند و سواد است و بیایه
 سواد است و بیایه و اگر گشت آید
 نپسند و سواد است و بیایه
 در دست ۱۲ و اگر گشت آید
 نپسند و سواد است و بیایه
 اموات و اگر گشت آید
 سال بیایه و اگر گشت آید
 و بیایه و اگر گشت آید
 و بیایه و اگر گشت آید
 و بیایه و اگر گشت آید

وسایل قبض مال نکند و ثبات و منقلب این حکم کند حسب اشکال و در تحفه ناصری گفته است که اگر سوال
کند که مال غائب یا قرضی که می خواهد برسد یا نه از اول و هشتم شکلی بیرون آرد اگر داخل بود و چهارم نیز داخل
بود یا بیاض منقلب می شد برسد و الا نشد و الله اعلم اگر سائل کسی قرض می دهد نظر کند در خانه هشتم
و دوم اگر دوم خارج باشد و هشتم داخل سائل مال دهد و سئوال عنه ستاند و اگر دوم داخل باشد و هشتم
خارج بود سائل دهد و سئوال عنه ستاند اگر سعد بود از آن سود بیند و اگر نخس بود زیان کند و همچنین
است حکم میراث و مال و غائب نیز در مقاصد گفته است که اگر سوال از میراث و مال غائب بود نظر کند
در خانه هشتم اگر شکل داخل می شد حکم کند که مال غائب و میراث برسد یا سانی و اختیار و اگر نخس داخل
باشد مال غائب و میراث برسد اما بختی و دشواری و قرض صاحب نمیرزد یا و ت شود بی اختیار می و
اگر شکل خارج باشد مال غائب و میراث برسد و اگر برسد کم رسد و سائل با اختیار خود ترک کند و قرض
ند و بگذارد با اختیار و سانی و اگر نخس خارج باشد مال غائب و میراث برسد و تلف شود و سائل
ترک کند بی اختیار و اگر ثبات سعد بود مال غائب و میراث بر جای باشد و بصاحب ضمیر رسد یا سانی
اما به وزنگ و قرض وی دیگر گذارده شود نه افزاید و گاه بلکه بر یک حال باشد و اگر نخس باشد
از مال غائب و میراث چیزی نرسد و حیف بر صاحب ضمیر رود و قرض بجا نماند و یکشده و نه استند اید
و نه کاهد و دلیل بود بر بدی و اگر منقلب بود و حال و میراث غائب بعضی رسد با اختیار و سانی
دلیل بود بر بدی و قرض بعضی بگذارد و بعضی نه و تواند بود که دیگر بستاند و اگر نخس شد چیزی نرسد و
دلیل بود بر بدی و حیف که بر صاحب ضمیر بگذرد و خصوصیت کردن با مال میراث بی اختیار و دزدی کردن
اندر آن مال و الله اعلم و در مقالات نفیسه گفته است که اگر سوال کند از خوف و خطر نظر کند در خانه
اول و هشتم اگر درین دو خانه اشکال سعد خارج باشد سائل به هیچ ملکیت و افت نرسد و اگر نخس خارج
باشد از واقعه که در دل بود خلاص یا بد بر می خیزد و اگر درین خانه ها سعد داخل باشد اندک
خوف باشد اما زحمت بسیار و اگر شکل نخس داخل باشد دلیل خوف باشد یا ملکیت و افت
بود و اگر در خانه چهارم آید و در خانه های مذکور اشکال نخس باشد یکم تن بود یا چند آن نرسند
سائل را که خون آلوده شود و اگر بجای حمزه بود هم بد باشد و اگر شکل هشتم یا اول در خانه هشتم
یا دوازدهم تکرار کند دلیل زحمت بسیار باشد و آن تکرار چهارم بد بود اگر اود نادان اشکال سعد باشد
و در هشتم شکل نخس بود بعد از زحمت بسیار از آن واقعه خلاص یا بد اگر سوال از مال زن باشد یا میراث
و در خانه هشتم شکل سعد داخل بود آن جماعت را مال تمام بود و اگر شکل خارج بود چیزی نرسد یا سانی

و اگر شکل ششم در اول بود یا دوم و یا سیم و چهارم که بر سائل از مال بجا است
 نصیب تمام باید بود اگر در یا نهم و چهاردهم و پنجم و ششم نصیب باید بود و اگر
 شکل ششم مگر آنکه از آن مال هیچ سائل نرسد و اگر سائل از حصول سائر
 بود و یا مال غائب بهر سرن تو حید مگر حکم باید کرد یعنی در تکرار ششم از خارج
 و داخل در آمدن علم بهر باب

فصل نهم در احکام خاصه ششم

از سفر و علم و خواب نظر کند در خانه ششم تا چه شکل آمده است اگر خارج مسدود
 آمده باشد یعنی \equiv دلیل بود بر قوت حاصل و بر قوت است و پیران از
 سفر اما علم نیاورد و دین درست و خواب دروغ باشد و هیچ تغییر نباشد و اگر
 خمس قانع \equiv باشد سفر باشد اما قانده نبود و علم ترک کند و نیاورد و
 و خواب دروغ بود و اگر داخل مسدود مثل \equiv \equiv دلیل بود که سائل
 با اختیار ترک سفر کند و بر خود مثل شود و پندارد و لیکن زود نیکو بود و علم نیاورد و
 و خواب رست باشد و اگر داخل مثل \equiv باشد دلیل بود بر بدی حال
 سفر و سفر نشود و خواب دروغ باشد و اگر ثابت مسدود مثل \equiv \equiv
 \equiv دلیل بود بر توقف سفر اما اگر زود نیکو بود و دلالت کند بر آموختن علم و خواب
 رست باشد اگر ثابت خمس شد یعنی \equiv دلیل بود بر بدی سفر و در مسدود
 راه بود و خواب دروغ بود و تحصیل علم نباشد و اگر ثقل بر مثل این \equiv باشد
 باشد دلیل بود بر بودن سفر و زود بازگشتن با اختیار و در دست و علم آموزد

و اگر سائل در اول بود یا دوم و یا سیم و چهارم که بر سائل از مال بجا است
 نصیب تمام باید بود اگر در یا نهم و چهاردهم و پنجم و ششم نصیب باید بود و اگر
 شکل ششم مگر آنکه از آن مال هیچ سائل نرسد و اگر سائل از حصول سائر
 بود و یا مال غائب بهر سرن تو حید مگر حکم باید کرد یعنی در تکرار ششم از خارج
 و داخل در آمدن علم بهر باب

و اگر سائل در اول بود یا دوم و یا سیم و چهارم که بر سائل از مال بجا است
 نصیب تمام باید بود اگر در یا نهم و چهاردهم و پنجم و ششم نصیب باید بود و اگر
 شکل ششم مگر آنکه از آن مال هیچ سائل نرسد و اگر سائل از حصول سائر
 بود و یا مال غائب بهر سرن تو حید مگر حکم باید کرد یعنی در تکرار ششم از خارج
 و داخل در آمدن علم بهر باب

در بخوری محسوب بود و اگر در ششم مکرار کنند خطی معلوم بود و اگر در هفتم آن بنشیند و در
ششم مکرار کنند به هم دلیل بخوری بود و اگر در ششم آید و مکرار در چهارم کند
بنامیت بد باشد و اگر آن مکرار در دوازدهم افتد بناهی بود و دیگر نظر کنند و در
خانه هفتم که در فتنه مقصد است اگر شکل سعد در آنجا بود دلیل بود که مسافر و سه
در آن جانب که دارد بنامیت نیک باشد و مراد و تمسبات او محسوس میوند و
و اگر در هفتم شکل خارج باشد مسافر در آن شهر که مقصود است و است بنا میباشند
و در دویرون آید و اگر شکل هفتم مکرار در اوقات کند مسافر در مقام خود آید
و اگر شکل هفتم بنامیت نیک باشد مکرار کند با فزاد آن مقام که مقصد است و بنشیند و در
و اگر صورت بیخ در خانه یا زویم آید و جای دیگر مکرار کند مسافر در آن شهر که
مقصد است و بنشیند و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود بنامیت آن سفر نیکو
باشد و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود در آن شهر که مقصد است بنامیت کسانی باشد
که او را نیز در آن شهر که مقصد است و بنشیند و اگر در خانه شکل سعد
بود و همچنین در آن مقام مسافر آید و کند و امیدهای او و قائل شود و اگر
در ششم شکل سعد باشد حال مسافر نیکو بود و اگر این شکل داخل بنامیت بود
مال مسافر بسیار خرج نشود و اگر خمس خارج بود بی ارادت و اگر سعد با ارادت
خرج شود و چون در هفتم شکل سعد بود در آن مقام خوشدل باشد و با تبا
تبا مسافر آید و اگر شکل خمس بود حکم بر خلاف این باشد و اگر از مال غایب
پرسند بهم برین گونه حکم کنند و کیفیت احوال غایب از شکل هفتم گوید و محاسن
از شکل دهم و اگر احوال از خوب کند که دیده باشد نظر کنند و خانه نهم و سوم
و اول اگر درین خانه های شکیال سعد باشند خوب بنیکو دیده باشد و چون آن
شکیال در دهم یا زویم یا نهم مکرار کنند آن خواب صحیح بود و بهت و تمیز نفس
سایل را نیکو بود و اگر درین خانه های شکیال خمس باشند خواب پادشاهان

و اگر در ششم مکرار کنند خطی معلوم بود و اگر در هفتم آن بنشیند و در ششم مکرار کنند به هم دلیل بخوری بود و اگر در ششم آید و مکرار در چهارم کند بنامیت بد باشد و اگر آن مکرار در دوازدهم افتد بناهی بود و دیگر نظر کنند و در خانه هفتم که در فتنه مقصد است اگر شکل سعد در آنجا بود دلیل بود که مسافر و سه در آن جانب که دارد بنامیت نیک باشد و مراد و تمسبات او محسوس میوند و و اگر در هفتم شکل خارج باشد مسافر در آن شهر که مقصد است و است بنا میباشند و در دویرون آید و اگر شکل هفتم مکرار در اوقات کند مسافر در مقام خود آید و اگر شکل هفتم بنامیت نیک باشد مکرار کند با فزاد آن مقام که مقصد است و بنشیند و در و اگر صورت بیخ در خانه یا زویم آید و جای دیگر مکرار کند مسافر در آن شهر که مقصد است و بنشیند و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود بنامیت آن سفر نیکو باشد و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود در آن شهر که مقصد است بنامیت کسانی باشد که او را نیز در آن شهر که مقصد است و بنشیند و اگر در خانه شکل سعد بود و همچنین در آن مقام مسافر آید و کند و امیدهای او و قائل شود و اگر در ششم شکل سعد باشد حال مسافر نیکو بود و اگر این شکل داخل بنامیت بود مال مسافر بسیار خرج نشود و اگر خمس خارج بود بی ارادت و اگر سعد با ارادت خرج شود و چون در هفتم شکل سعد بود در آن مقام خوشدل باشد و با تبا تبا مسافر آید و اگر شکل خمس بود حکم بر خلاف این باشد و اگر از مال غایب پرسند بهم برین گونه حکم کنند و کیفیت احوال غایب از شکل هفتم گوید و محاسن از شکل دهم و اگر احوال از خوب کند که دیده باشد نظر کنند و خانه نهم و سوم و اول اگر درین خانه های شکیال سعد باشند خوب بنیکو دیده باشد و چون آن شکیال در دهم یا زویم یا نهم مکرار کنند آن خواب صحیح بود و بهت و تمیز نفس سایل را نیکو بود و اگر درین خانه های شکیال خمس باشند خواب پادشاهان

و اگر در ششم مکرار کنند خطی معلوم بود و اگر در هفتم آن بنشیند و در ششم مکرار کنند به هم دلیل بخوری بود و اگر در ششم آید و مکرار در چهارم کند بنامیت بد باشد و اگر آن مکرار در دوازدهم افتد بناهی بود و دیگر نظر کنند و در خانه هفتم که در فتنه مقصد است اگر شکل سعد در آنجا بود دلیل بود که مسافر و سه در آن جانب که دارد بنامیت نیک باشد و مراد و تمسبات او محسوس میوند و و اگر در هفتم شکل خارج باشد مسافر در آن شهر که مقصد است و است بنا میباشند و در دویرون آید و اگر شکل هفتم مکرار در اوقات کند مسافر در مقام خود آید و اگر شکل هفتم بنامیت نیک باشد مکرار کند با فزاد آن مقام که مقصد است و بنشیند و در و اگر صورت بیخ در خانه یا زویم آید و جای دیگر مکرار کند مسافر در آن شهر که مقصد است و بنشیند و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود بنامیت آن سفر نیکو باشد و اگر در خانه چهارم شکل سعد بود در آن شهر که مقصد است بنامیت کسانی باشد که او را نیز در آن شهر که مقصد است و بنشیند و اگر در خانه شکل سعد بود و همچنین در آن مقام مسافر آید و کند و امیدهای او و قائل شود و اگر در ششم شکل سعد باشد حال مسافر نیکو بود و اگر این شکل داخل بنامیت بود مال مسافر بسیار خرج نشود و اگر خمس خارج بود بی ارادت و اگر سعد با ارادت خرج شود و چون در هفتم شکل سعد بود در آن مقام خوشدل باشد و با تبا تبا مسافر آید و اگر شکل خمس بود حکم بر خلاف این باشد و اگر از مال غایب پرسند بهم برین گونه حکم کنند و کیفیت احوال غایب از شکل هفتم گوید و محاسن از شکل دهم و اگر احوال از خوب کند که دیده باشد نظر کنند و خانه نهم و سوم و اول اگر درین خانه های شکیال سعد باشند خوب بنیکو دیده باشد و چون آن شکیال در دهم یا زویم یا نهم مکرار کنند آن خواب صحیح بود و بهت و تمیز نفس سایل را نیکو بود و اگر درین خانه های شکیال خمس باشند خواب پادشاهان

وید و پیشه و اگر نگذار آن در او تا و می یابیل الا و تا و پیشه سائل را اندک حتی رسد صدقه
باید و او تا آن بدی نرسل کرد و در اگر نگذار در خانه های نرسل بود آن خواب راست
باشد تغییر آن عکس باید کرد و بعضی از استادان گفته اند که حکم خواب و چگونگی آن
از شکل حرم و نگذار آن باید کرد و آن از نظم صحیح ترست و بیشتر برین اند و الله اعلم و در تحفه
ناصری در حکم خانه نهم گفته است که اگر شکل خارج یا قلب سعد و برین خانه افتد سفر برود و نیکو
بود و داخل در ثابت و در توقف افتد یا سائل بخود و شواری دارد و راه از ششم و موضوع قصد
از نهم و باز گشتن از نگذار نهم و پنج سفر از سوم و نهم و کلکهای که بر دو از دهم نرسلند قلب
داخل حکم کند بر آمدن و خارج نه ثابت و در توقف و قلب خبر بید و از نگذار نهم صلاح و
فنا و نفس غائب و الله اعلم و در غایت الاصول گفته است که اگر سوالی را سفر
بود و شکل نهم و نهم نگذار کند یا در حرم و مسافر در راه باشد و الله اعلم و در مقاصد گفته است
که جمیع احوال سفر و استانی و حتی از طالع گوید و حال متاع از دوم و حرکت از سوم و وقتی که بخانه
یا از آید حرم بود یا غمتاک از چهارم بخانه بید نگذار باشد یا شاد و از پنجم و چهار یا سی سفر از ششم
در آن جا که برود و نیک و بد از نهم خرید و فروخت از ششم چه پیش آید و در راه از نهم عاقبت
مسافر و متاع آن شهر از دهم سود و زیان و باز نگذاری از یازدهم عاقبت مسافر از دوازدهم و شکل
فان اگر سوال کند که کسی سوگندی خورد به بین که رست است یا دروغ نظر کند در خانه نهم اگر رسد
باشد رست و اگر نجس باشد دروغ گذانی همچو و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب

فصل دوم در احکام خانه و هم

چون سائل سوال کند از کیفیت کار سلطان و شغل در عمل بادشاه و هر چه بدین خانه منسوب است نظر کند در خانه و هم اگر سعد داخل بود حکم کند بفائده سائل از کار و عمل بادشاه و هر چه بدین خانه تعلق دارد باختیار و استانی دوران عمل پائدار بماند و یکوی یافتن سائل از هر چه یا و کرویم اگر شخص باشد دوران کار و عمل اگر چه بماند اما نخبی و ناکامی و بی اختیار و خانه نایافتن از هر چه بدین خانه تعلق دارد بدشواری و بدی رسد بوی تو اگر خارج سعد بود دولت کند بر قوت عمل بادشاه اما فائده اندک باشد و آن عمل را با اختیار خود ترک کند یا بدست از عماش بیرون کنند چنانکه زیان مالی بوی رسد و دلیل بود بر شک و هر چه بدین خانه تعلق دارد و اگر شخص باشد دلیل بود بر ترک کردن عمل و مغروری صاحب اختیار و بی اختیار و دور ماندن

از پادشاه محل و نادر و زین پور و غمزدگان و کستان و هر چه بدین خانه تعلق دارد و بیم آن باشد
 که او را از یارانش گرفته و اگر نقیض بود موافق آن از بند و محسوس حکم کند و اگر ثابت باشد دلیل
 بود بر فائده از کار و نیکی هر چه بدین خانه منسوب است اگر محسوس بود بر غیر و بر صاحب ضمیر از کار
 پادشاه و فرمانده از کار و گرفتار شدن در دست پادشاه و ظلم بر وی و بر بدی و هر چه بدین خانه
 منسوب است صاحب محض گفته است که اشکال ثابت مطلق بدین خانه محسوس اند و هر چهار را اگر کسی
 میگوید حکم بدست که ولایت می کند بر بدی شغل و عمل و فائده نایافتن و هر چه بدین خانه تعلق دارد
 بدست و تصریح کرده است یا آنکه اجتماع را نیز درین خانه و بال است و ظاهر این سهوست از ششم
 ناسخ زیرا که و بال و معا بله سکنت یعنی هیچ جماعت و سکنت اجتماع و چهارم نیست تا و بال است و در
 دهم باشد مگر آنکه مرا محسوس از و بال صفت باشد و بال اصطلاحی قائل و اگر نقیض باشد دلیل
 بود بر میان بودن شغل و عمل و کار پادشاه و هر چه بدین خانه منسوب است و فائده میان به صاحب ضمیر
 رسیدن و دلیل بود بر تردد و روان کارگاه های گوید که ترک کنیم و باز در عمل رود لیکن ترک کردن
 و گرفتار هر دو بستانی و اختیار وی باشد و اگر محسوس باشد دلیل بود بر بدی عمل صاحب ضمیر و در
 عمل سرگردان و پریشان باشد و یا تردد بسیار باشد که این عمل من پانده باشد یا نه و کند باز زبان
 گاه کار یا کند گاه گیرد بی اختیار و در هیچ فائده نباشد و دلیل بود بر بدی منسوب است این خانه در چگونگی
 بر آمدن کار یا نماندن بر چهار شکل یعنی ۱۰ اول و ۱۰ دوم و ۱۰ سوم و ۱۰ چهارم و اگر داخل باشد زود بر آید
 و اگر خارج باشد بر نیاید و اگر ثابت بد رنگ بر آید و اگر نقیض بعضی بر آید و بعضی اگر خواهد که بداند
 که پادشاه یا نادر یا زین پور یا غمزدگان یا کستان یا صاحب ضمیر در چه مقام اند و دوست اند
 یا دشمن نظر کند و شکل خانه و بیم تا نکرار و در کجا کرده است اگر نکرار در خانه و بیم تا نکرار در خانه
 تمام است باشد اگر در سوم و یا بیم که چنانچه بدین بیم دوست و اگر در بیم که دوست است تمام دشمن و اگر در چهارم
 و بیم که دوست است بیم دشمن و اگر در دیگر خانه یا باشد نه دوست و نه دشمن اگر پسند که عاقبت عمل وقت
 محاسبه خداوند عمل چون باشد نظر کند اگر صاحب طالع و خداوند وسط اسما و بیمی پیوندد و محسوس در
 چهارم باشد عاقبت بد باشد اگر نظر محایون بود و در چهارم باشد خصومت و آزار می باشد اما
 عاقبت نیکو بود و اگر نیز دوستی نگذرد از یک دیگر خوشنودی یا بنده چنانچه مراد است و اگر صاحب
 طالع بد حال بود از آن عمل منفعت نباشد اگر صاحب دهم بد حال بود یا در نازل شد دلیل بر خیر
 بود از عمل اگر شکل پانزدهم بد حال بود ملاست و ششم بسیار باشد اگر اندیشه و کار کند چنانکه گوید

محمّد نجفی دکنی قاضی الیما تہذیبی و دہشتہ اربعی سو

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

امید ما که اگر منقلب شد بشد دلیل بود بر یکی حال دوستان و بهائیل و دول
 باشند گاه با وی میوندند و گاه دوری گیرند با اختیار و فائده از ایشان بصیاح
 صمیم میانه رسد و بعضی امید بر آید و بعضی نه و اگر نخس باشد دلیل بود بر یکی
 حال دوستان و سرگردانی ایشان هر ساعت و بر گونه باشند گاه از ایشان
 مراد بر آید و گاه نه از جهت خونی و ترسی که ایشان ابودیا از حیت نفاق اگر پسند
 که مشوق مراد دوست دارد یا نه و یا ران و دوستان با سن دوستی است اندیا
 نه از فکر اریا زوهم گوید و اگر در سویم نجم و نهم سائل آمده باشد دوست سائل
 باشند و اگر در میهم و چهارم و دهم و دوازدهم آمده باشد دشمن و اگر در غیر
 این خانها نکرار کنند دوست باشند نه دشمن و اگر پسند که حاجت بر آید یا نه
 نظر کنند بجهت اوند یا نه دهم یا نهم یا دهم یا نهم یا صاحب طالع بدو
 میوند مراد بستانی بر آید و اگر بدشمنی میوند و سختی بر آید و اگر نه میوند و ملین شود
 و اگر خواهد که بسوی شخصی رود و طلب حاجتی اول نظر کنند بشکل میهم اگر سعد بود
 حاجت بر آید بستانی خاصه که صاحب یا زوهم نیک حال باشد و اگر بد حال
 بود فاسد گردد و اگر صاحب میهم یا صاحب یا زوهم طالع تسبی می پیوند و
 و حاجت بر آید بستانی و اگر نجس میوند و وی حاجت بر آید بدشوارس
 و اگر نه میوند و در بناید

تجربه چه اگر خواست تا بدانی که از دوستان و غیره
 حاجت بر آید یا نه اول را با یا زوهم ضرب کند حاصل اگر در دهم شسته باشد
 به شک مقصود بر آید اما خارجی و داخل و ثابته و متغییه و تکرار و نخس
 باید داشت و اشد علم بالصواب و در مقالات نفیسه گفته است
 که اگر کسی سوال کند از دوستان نظر کنند در خانه یا زوهم اگر
 شکل داخل و سعد بود و لالت کند بر وجود دوستان و نکونی و بدی از ایشان اگر
 آن شکل در اول یا در پنجم نکرار کنند میان ایشان محبت و اتفاق بسیار باشد
 و بر وجود یک دیگر خرم و شادمان باشند و اگر شکل یا زوهم سعد باشد و تکرار
 در خانه ششم و دوازدهم کند دوستان سائل در دوستی صادق نباشند

اگر شخصی سائل کند
 فلان شخص طاهر و باطن پاک است
 دل زوهم نیکو که در آن سائل
 می پسندان خانه که در آن سائل
 است از نقطه زوهم که در آن سائل
 است ده و باطن او به باطن او
 حاجت بر آید یا نه در باطن او
 و اگر نقطه باشد که در آن سائل
 باطنی است یعنی آنچه در
 در باطن او همان باشد
 دل او بچرخش و زوهم باشد
 و اگر نقطه باشد که در آن سائل
 او به باطن او نشاند
 شیشه زوهم زوهم زوهم در
 دل او بچرخش و زوهم باشد
 بچرخش و زوهم زوهم زوهم
 میوند در باطن او
 اگر سوال کند که در آن سائل
 یا زوهم در دهم داخل و
 حاجت بر آید یا نه در
 در منقلب غریب است

و دوستی بظاهر نمایند و در غلغله غیبتها کنند و اگر در خانه یا نزد هم شکل مجلس بود سائل را
بجویت و دوستان بیخ مشقت برسد و اگر آن شکل در چشم مکرار کند از جهت آن جماعت
سخنهای ناخوش شود و از ایشان چیزی نمیند و اگر در روز نهم مکرار کند دوستان
و دشمنی کنند و آن مکرار در ششم و هشتم هم بد بود و بدلیل تشابه محبت آن جماعت بود و اگر
در یازدهم شکل آید که ضد طالع بود هم بدلیل گفت و گوی بود با دوستان و دشمنان
و رسیدن محبت و مشقت از آن جماعت اگر سوال بجبت امید و توقع بود نظر کند در
خانه اول اگر شکسته سعد داخل بود و در یازدهم مکرار کند البته آن امید وفا شود و آن مراد
حاصل کند و اگر شکل اول در یازدهم مکرار کند اما شکل دوم در یازدهم مکرار کند هم آن مراد
حاصل شود و اگر شکل سعد داخل بود بتانی و اگر شکل بود بد شوری و اگر تانی و
منقلب بود چنانکه در بیان احکام اهل مغرب گفته آمده حکم کند و همچنین در شکل چهاردهم
و پانزدهم و شانزدهم نیز نظر باید کرد و تانیان دلالت بر عدم مرادی گفتند یا حصول بر آن
منوال که گویای ایشان باشد بطریق شستراک حکم باید کرد

فصل دوم از دهم
در احکام خانه دو از دهم

از دشمنان و چهار پایان بزرگ و مجبوس نظر کند و خانه دو از و هم تا چنگل آید است
اگر داخل سعد بود حکم کند که دشمن است و قوی حال بود اما زیان رساند با اختیار و
چهار پای بزرگ افزون شود و مجبوس در بند ماند اگر نخس بود دشمن است و بی
اختیار و دشمنی می کند و او کسی پدید آید و تیری می کند تیرین کار پدیدارد و عذر با پدیدارد
و اگر خطب سعد شد دلیل بود برستی دشمن و با اختیار خود ترک دشمن کند و نقصان
چهار پایان بزرگ و خلاص مجبوس و اگر نخس بود هم دلیل شد بر بدی حال باشد
و ملت چهار پایان بزرگ و خلاص مجبوس و اسیر بی اختیار و اگر ثابت سعد باشد
دلیل بود برستی دشمنی و نگوئی حال وی اما دشمنی ظاهر نکند و پنهان در ول می دورد
و در آن ثابت باشد و اگر چه هیچ رحمت رساند و چهار پای بزرگ افزون شود و مجبوس
در بند ماند و اگر نخس شد دلیل بود بر نفاق در ول گرفتار دشمنی و تیکار انا کردن
دشمن از بدی حالش و صاحب ضمیمه را از وی محترز باید بودن و چهار پای بزرگ را

النوار الفريد

one

100

1992

100

1945

100

10

11/11/11

15

10

10

10

20

10

今

100

بسم الله الرحمن الرحيم

100

20

(continued)

100

بین

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

1-6-59

—

1. *Phragmites*

Chen

10/10/10

1992

10

10

نقصان و محسوس است اگر منقلب نشود دلیل بود که دشمن بزمان بگونه باشد
 در این زمانه و زود ازان یاز آید و گاه دشمنی کند و گاه نکند و هیچ زمان از وی ایضا متنبس
 نشود و اگر چه دشمن نیکب حال باشد و چهار پایه از دست برود و باز دست آید یا اختیار و
 محسوس خلاص شود و باز در بند افتد اما هیچ مضرت ندارد اگر غش باشد و دلیل بود که دشمن دشمنی کند
 بی اختیار و بکدر اندیشیده آن سبب که اگر او را آید آموزی کند عذر را بیکر و خاصه روزگار
 سه شنبه و شنبه دلیل بود بر بدی حال دشمن و چهار پایه از دست برود و باز آید و محسوس
 است ایچ بود اگر خواهد تا بداند که دشمن از چه سبب دشمنی می کند در شکل دوازدهم بدینگی نکر
 شده ازان حکم است و اگر در اول بود از جهت نفس سائل بود تو اگر در دوم بود از
 جهت مال و سعادون اگر در سوم بود از جهت استه با و فضل و حسد کت
 بود تو اگر در چهارم بود از جهت برای و اطلاق و علی ندر اقیاس و قوت و ضیق دشمن از
 خانه و دوازدهم گوید که اگر شکل دوازدهم در سکن یا در عدد یا در نراج یا در شرف یا در
 نرج یا خطی دیگر بود دلیل بود بر قوت دشمن بقدر خطر آن خانه و اگر این شکل در و بال چو خط
 و طرح بود دلیل شد بر ضعف دشمن اگر شکل شمس باشد دلیل بر کوشش و قصد دشمن بر
 صاحب ضمیمه را و اگر سعد باشد دلیل بود بر فرغت دشمن و این صاحب ضمیمه از سه
 و اگر خواهد بداند که دشمن شخص بزرگ است یا مجهول و یا معروف و یا بزرگ اگر شکل دوازدهم
 در دهنه از او تا دگر اکند دشمن بود از بزرگان و اگر در مائل نکر اکند شخصی
 معروف بود تو اگر در مائل نکر اکند ده باشد فردای مجهول تو اگر سوال کند که دشمن
 برین طغنه یا بد یا حسن بروی نظر کند اگر شکل اول و دوم و نهم بقوت تر از
 هفتم و هشتم و دوازدهم بود سائل طفر یا بد بر دشمن و اگر شکل هفتم و هشتم و دوازدهم
 بقوت تر باشد از اول و دوم و نهم طفر و دشمن را بود سائل تو اگر میزان
 است یا $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ میان ایشان صلح افتد و اگر گوید که صلح پانده بود
 پانده اول را با دوازدهم ضرب کند حاصل اگر سعد ثابت بود پانده را باشد و باقی
 قریب گفته اند که عاقبت حال دشمن و چهارم و پنجم و پانزدهم و
 شانزدهم گوید که نه طایر و شواید اند و اگر در اصل سعد باشد دشمن بر دشمنی
 باشد و اگر خارج سعد باشد دشمن ترک دشمنی کند و صلح پس

نقصان و محسوس است اگر منقلب نشود دلیل بود که دشمن بزمان بگونه باشد
 در این زمانه و زود ازان یاز آید و گاه دشمنی کند و گاه نکند و هیچ زمان از وی ایضا متنبس
 نشود و اگر چه دشمن نیکب حال باشد و چهار پایه از دست برود و باز دست آید یا اختیار و
 محسوس خلاص شود و باز در بند افتد اما هیچ مضرت ندارد اگر غش باشد و دلیل بود که دشمن دشمنی کند
 بی اختیار و بکدر اندیشیده آن سبب که اگر او را آید آموزی کند عذر را بیکر و خاصه روزگار
 سه شنبه و شنبه دلیل بود بر بدی حال دشمن و چهار پایه از دست برود و باز آید و محسوس
 است ایچ بود اگر خواهد تا بداند که دشمن از چه سبب دشمنی می کند در شکل دوازدهم بدینگی نکر
 شده ازان حکم است و اگر در اول بود از جهت نفس سائل بود تو اگر در دوم بود از
 جهت مال و سعادون اگر در سوم بود از جهت استه با و فضل و حسد کت
 بود تو اگر در چهارم بود از جهت برای و اطلاق و علی ندر اقیاس و قوت و ضیق دشمن از
 خانه و دوازدهم گوید که اگر شکل دوازدهم در سکن یا در عدد یا در نراج یا در شرف یا در
 نرج یا خطی دیگر بود دلیل بود بر قوت دشمن بقدر خطر آن خانه و اگر این شکل در و بال چو خط
 و طرح بود دلیل شد بر ضعف دشمن اگر شکل شمس باشد دلیل بر کوشش و قصد دشمن بر
 صاحب ضمیمه را و اگر سعد باشد دلیل بود بر فرغت دشمن و این صاحب ضمیمه از سه
 و اگر خواهد بداند که دشمن شخص بزرگ است یا مجهول و یا معروف و یا بزرگ اگر شکل دوازدهم
 در دهنه از او تا دگر اکند دشمن بود از بزرگان و اگر در مائل نکر اکند شخصی
 معروف بود تو اگر در مائل نکر اکند ده باشد فردای مجهول تو اگر سوال کند که دشمن
 برین طغنه یا بد یا حسن بروی نظر کند اگر شکل اول و دوم و نهم بقوت تر از
 هفتم و هشتم و دوازدهم بود سائل طفر یا بد بر دشمن و اگر شکل هفتم و هشتم و دوازدهم
 بقوت تر باشد از اول و دوم و نهم طفر و دشمن را بود سائل تو اگر میزان
 است یا $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ میان ایشان صلح افتد و اگر گوید که صلح پانده بود
 پانده اول را با دوازدهم ضرب کند حاصل اگر سعد ثابت بود پانده را باشد و باقی
 قریب گفته اند که عاقبت حال دشمن و چهارم و پنجم و پانزدهم و
 شانزدهم گوید که نه طایر و شواید اند و اگر در اصل سعد باشد دشمن بر دشمنی
 باشد و اگر خارج سعد باشد دشمن ترک دشمنی کند و صلح پس

اگر شکل سه در حال چهار پاییان نمیکو بود و این شکل در خانه دوم یا در طالع مکرر شود و
از پنج و شش پاییان خواهد بود و پنج و شش نمیکو باشد و اگر در میان دویم یا در پنج
و شش پاییان در شکل باشد و اگر شکل تکرار شود و ششم بود و بداند و اگر در
دوازدهم شکل شش پاییان در حال چهار پاییان بد بود و اگر آن شکل در خانه یا بد تکرار کند
بناست بد بود و اگر در خانه یا بد تکرار کند شش است آن شکل کمتر بود و اگر آن شکل
مستخرج بود در خانه دوازدهم یا بد بود و در خانه اول و در منزل گفته است که
اگر از چهار پاییان پیوسته که بد تکرار کند در خانه دوازدهم اگر بد بود و در خانه
شکل در خانه اول شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند که در طالع بد تکرار
در خانه و بد تکرار کند که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
چون و خانه و بد تکرار کند از خانه شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
باشد و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
در خانه شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
در طالع شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
کردن از شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
کسیکه هم انبیا در در طالع و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
گفته است و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
موقوف است بر معرفت چهار چیز اول آنکه بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
می گوید دوم آنکه شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
است و در دوازدهم پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
چیزی به شش پاییان که بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
غائب باشد و اگر بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
در وضع می گوید و اگر بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند
کرد و چون تحقیق گشت که چیزی موجود است نگاه باید کرد که در دست کیست از میان
و آن شکل مفقود توان گفت پس بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند و بد تکرار کند

انوار الہدی

12

۱۳۰۰

SECRET

سید محمد

100

پیشکش کنندہ

100

1950

100

1948

2000

مجلس شورای اسلامی

1468

304-2

100-443887-100

التاريخ

100

—

1997

مجلس شورای اسلامی

100-443617-100

10-11-64

١٠٠

سید محمد علی

چندین سال

۱۰۰

شماره ۱۰۰

حاصل شد

1947

100

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ

روزنامه ویرایش

1. *Chrysomelidae*
 2. *Chrysomelidae*
 3. *Chrysomelidae*
 4. *Chrysomelidae*
 5. *Chrysomelidae*
 6. *Chrysomelidae*
 7. *Chrysomelidae*
 8. *Chrysomelidae*
 9. *Chrysomelidae*
 10. *Chrysomelidae*
 11. *Chrysomelidae*
 12. *Chrysomelidae*
 13. *Chrysomelidae*
 14. *Chrysomelidae*
 15. *Chrysomelidae*
 16. *Chrysomelidae*
 17. *Chrysomelidae*
 18. *Chrysomelidae*
 19. *Chrysomelidae*
 20. *Chrysomelidae*
 21. *Chrysomelidae*
 22. *Chrysomelidae*
 23. *Chrysomelidae*
 24. *Chrysomelidae*
 25. *Chrysomelidae*
 26. *Chrysomelidae*
 27. *Chrysomelidae*
 28. *Chrysomelidae*
 29. *Chrysomelidae*
 30. *Chrysomelidae*
 31. *Chrysomelidae*
 32. *Chrysomelidae*
 33. *Chrysomelidae*
 34. *Chrysomelidae*
 35. *Chrysomelidae*
 36. *Chrysomelidae*
 37. *Chrysomelidae*
 38. *Chrysomelidae*
 39. *Chrysomelidae*
 40. *Chrysomelidae*
 41. *Chrysomelidae*
 42. *Chrysomelidae*
 43. *Chrysomelidae*
 44. *Chrysomelidae*
 45. *Chrysomelidae*
 46. *Chrysomelidae*
 47. *Chrysomelidae*
 48. *Chrysomelidae*
 49. *Chrysomelidae*
 50. *Chrysomelidae*
 51. *Chrysomelidae*
 52. *Chrysomelidae*
 53. *Chrysomelidae*
 54. *Chrysomelidae*
 55. *Chrysomelidae*
 56. *Chrysomelidae*
 57. *Chrysomelidae*
 58. *Chrysomelidae*
 59. *Chrysomelidae*
 60. *Chrysomelidae*
 61. *Chrysomelidae*
 62. *Chrysomelidae*
 63. *Chrysomelidae*
 64. *Chrysomelidae*
 65. *Chrysomelidae*
 66. *Chrysomelidae*
 67. *Chrysomelidae*
 68. *Chrysomelidae*
 69. *Chrysomelidae*
 70. *Chrysomelidae*
 71. *Chrysomelidae*
 72. *Chrysomelidae*
 73. *Chrysomelidae*
 74. *Chrysomelidae*
 75. *Chrysomelidae*
 76. *Chrysomelidae*
 77. *Chrysomelidae*
 78. *Chrysomelidae*
 79. *Chrysomelidae*
 80. *Chrysomelidae*
 81. *Chrysomelidae*
 82. *Chrysomelidae*
 83. *Chrysomelidae*
 84. *Chrysomelidae*
 85. *Chrysomelidae*
 86. *Chrysomelidae*
 87. *Chrysomelidae*
 88. *Chrysomelidae*
 89. *Chrysomelidae*
 90. *Chrysomelidae*
 91. *Chrysomelidae*
 92. *Chrysomelidae*
 93. *Chrysomelidae*
 94. *Chrysomelidae*
 95. *Chrysomelidae*
 96. *Chrysomelidae*
 97. *Chrysomelidae*
 98. *Chrysomelidae*
 99. *Chrysomelidae*
 100. *Chrysomelidae*

[Illegible handwritten notes]

شماره کس که در هر کس صاحب جنی بود و تدا می این دوازده دست است خود
 باید کرد و اگر در نیم داخل باشد و اگر خارج باشد از دست چپ باید گرفت و دست
 گواه داخل است و مقابل گواه خارج است و این عدد است که در احوال و بکار آید
 یعنی از یکی تا ده و خود را اگر ضمیمه کرده باشد داخل دور گیر و اگر ضمیمه غیر از خود
 کرده باشد ضمیمه غیر از خود شمار و عدد او شکل و این عمل برین گونه است $\frac{1}{2} = \frac{1}{2}$ $\frac{1}{3} = \frac{1}{3}$ $\frac{1}{4} = \frac{1}{4}$ $\frac{1}{5} = \frac{1}{5}$ $\frac{1}{6} = \frac{1}{6}$ $\frac{1}{7} = \frac{1}{7}$ $\frac{1}{8} = \frac{1}{8}$ $\frac{1}{9} = \frac{1}{9}$ $\frac{1}{10} = \frac{1}{10}$ $\frac{1}{11} = \frac{1}{11}$ $\frac{1}{12} = \frac{1}{12}$ $\frac{1}{13} = \frac{1}{13}$ $\frac{1}{14} = \frac{1}{14}$ $\frac{1}{15} = \frac{1}{15}$ $\frac{1}{16} = \frac{1}{16}$ $\frac{1}{17} = \frac{1}{17}$ $\frac{1}{18} = \frac{1}{18}$ $\frac{1}{19} = \frac{1}{19}$ $\frac{1}{20} = \frac{1}{20}$
 اول او در دور نیز باشد عمل تو این اگر در آن اگر خواهد که تا نداند که در کدام دست دارد و از آن از آن
 پنجم ششم تو گفت یعنی شکل که درین دو خانه باشند و نم که گواه باشد و اگر داخل است در دست
 دست دارد و اگر خارج در دست چپ دارد اما در معرفت ماهیت جنی بدان که
 فقط ایشمار و از دست چپ خود هر کدام که زیاده باشد بنی است بود
 و شکل خانه اول دلالت کند طبیعت جنی و نرمی و درستی و دوم بر لون
 رنگ جنی سوم بر شکل بنی چهارم بر کثرت ششم و دوازدهم بر جوهری از
 سده فی و میوه فی و نباتی و کانی و اگر خلقت باشند چهارم با چهارم ضرب کنند
 و ششم با یازدهم و آنی ازین دو شکل حاصل شود با دوازدهم ضرب کنند حکم از
 حاصل جوهری گوید و بقی مثل صاحب مصباح و غیره از سوم نقطه و جوهری
 گفته اند و از پنجم و ششم حکما باید یا از وی چه توان ساخت و در تحفه مشایخ
 گفته است که از قیمت جنی گوید و نیز گفته اند که اگر شکل یا از دهم عدد بود
 بنی گردان و غیره قدر باشد شکل ششم دلالت دارد بر نقل و هفت جنی هفتم
 بر آنکه یک نوع است یا بیش از یک است و از دهم و دوازدهم دلالت کند بر طعم جنی و در
 تحفه ناصری گفته است که از دهم گویند که غریب است یا پس یا از دهم بر ناسه
 و نباتات ای آن صاحب مصباح گفته است که دوازدهم دلالت می کند بر موضع
 قبی و صاحب نهائیه گفته است که اگر خرابی که بدانی که بنی سنگ است
 یا سنگین عدد و حیل شکل رمل بر گیر و از آن پس و با دو و هفتگان طرح کند
 اگر طاق باشد سبک باشد و اگر غیبت باشد سنگین و در مصباح گفته است
 که فردا رمل بشمار و پنج پنج طرح کند اگر یک مانده بنی سیاه باشد و اگر

در این کتاب که در هر کس صاحب جنی بود و تدا می این دوازده دست است خود
 باید کرد و اگر در نیم داخل باشد و اگر خارج باشد از دست چپ باید گرفت و دست
 گواه داخل است و مقابل گواه خارج است و این عدد است که در احوال و بکار آید
 یعنی از یکی تا ده و خود را اگر ضمیمه کرده باشد داخل دور گیر و اگر ضمیمه غیر از خود
 کرده باشد ضمیمه غیر از خود شمار و عدد او شکل و این عمل برین گونه است $\frac{1}{2} = \frac{1}{2}$ $\frac{1}{3} = \frac{1}{3}$ $\frac{1}{4} = \frac{1}{4}$ $\frac{1}{5} = \frac{1}{5}$ $\frac{1}{6} = \frac{1}{6}$ $\frac{1}{7} = \frac{1}{7}$ $\frac{1}{8} = \frac{1}{8}$ $\frac{1}{9} = \frac{1}{9}$ $\frac{1}{10} = \frac{1}{10}$ $\frac{1}{11} = \frac{1}{11}$ $\frac{1}{12} = \frac{1}{12}$ $\frac{1}{13} = \frac{1}{13}$ $\frac{1}{14} = \frac{1}{14}$ $\frac{1}{15} = \frac{1}{15}$ $\frac{1}{16} = \frac{1}{16}$ $\frac{1}{17} = \frac{1}{17}$ $\frac{1}{18} = \frac{1}{18}$ $\frac{1}{19} = \frac{1}{19}$ $\frac{1}{20} = \frac{1}{20}$
 اول او در دور نیز باشد عمل تو این اگر در آن اگر خواهد که تا نداند که در کدام دست دارد و از آن از آن
 پنجم ششم تو گفت یعنی شکل که درین دو خانه باشند و نم که گواه باشد و اگر داخل است در دست
 دست دارد و اگر خارج در دست چپ دارد اما در معرفت ماهیت جنی بدان که
 فقط ایشمار و از دست چپ خود هر کدام که زیاده باشد بنی است بود
 و شکل خانه اول دلالت کند طبیعت جنی و نرمی و درستی و دوم بر لون
 رنگ جنی سوم بر شکل بنی چهارم بر کثرت ششم و دوازدهم بر جوهری از
 سده فی و میوه فی و نباتی و کانی و اگر خلقت باشند چهارم با چهارم ضرب کنند
 و ششم با یازدهم و آنی ازین دو شکل حاصل شود با دوازدهم ضرب کنند حکم از
 حاصل جوهری گوید و بقی مثل صاحب مصباح و غیره از سوم نقطه و جوهری
 گفته اند و از پنجم و ششم حکما باید یا از وی چه توان ساخت و در تحفه مشایخ
 گفته است که از قیمت جنی گوید و نیز گفته اند که اگر شکل یا از دهم عدد بود
 بنی گردان و غیره قدر باشد شکل ششم دلالت دارد بر نقل و هفت جنی هفتم
 بر آنکه یک نوع است یا بیش از یک است و از دهم و دوازدهم دلالت کند بر طعم جنی و در
 تحفه ناصری گفته است که از دهم گویند که غریب است یا پس یا از دهم بر ناسه
 و نباتات ای آن صاحب مصباح گفته است که دوازدهم دلالت می کند بر موضع
 قبی و صاحب نهائیه گفته است که اگر خرابی که بدانی که بنی سنگ است
 یا سنگین عدد و حیل شکل رمل بر گیر و از آن پس و با دو و هفتگان طرح کند
 اگر طاق باشد سبک باشد و اگر غیبت باشد سنگین و در مصباح گفته است
 که فردا رمل بشمار و پنج پنج طرح کند اگر یک مانده بنی سیاه باشد و اگر

و بدانند مفید و اگر سبب باشد سرخ و اگر چهار باشد زرد و اگر پنج باشد مختلف و باشد اعلم و بعضی گفته اند که
 آن اشکال دلالته برتری کنند اینهاست $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$ $\frac{1}{101}$ $\frac{1}{102}$ $\frac{1}{103}$ $\frac{1}{104}$ $\frac{1}{105}$ $\frac{1}{106}$ $\frac{1}{107}$ $\frac{1}{108}$ $\frac{1}{109}$ $\frac{1}{110}$ $\frac{1}{111}$ $\frac{1}{112}$ $\frac{1}{113}$ $\frac{1}{114}$ $\frac{1}{115}$ $\frac{1}{116}$ $\frac{1}{117}$ $\frac{1}{118}$ $\frac{1}{119}$ $\frac{1}{120}$ $\frac{1}{121}$ $\frac{1}{122}$ $\frac{1}{123}$ $\frac{1}{124}$ $\frac{1}{125}$ $\frac{1}{126}$ $\frac{1}{127}$ $\frac{1}{128}$ $\frac{1}{129}$ $\frac{1}{130}$ $\frac{1}{131}$ $\frac{1}{132}$ $\frac{1}{133}$ $\frac{1}{134}$ $\frac{1}{135}$ $\frac{1}{136}$ $\frac{1}{137}$ $\frac{1}{138}$ $\frac{1}{139}$ $\frac{1}{140}$ $\frac{1}{141}$ $\frac{1}{142}$ $\frac{1}{143}$ $\frac{1}{144}$ $\frac{1}{145}$ $\frac{1}{146}$ $\frac{1}{147}$ $\frac{1}{148}$ $\frac{1}{149}$ $\frac{1}{150}$ $\frac{1}{151}$ $\frac{1}{152}$ $\frac{1}{153}$ $\frac{1}{154}$ $\frac{1}{155}$ $\frac{1}{156}$ $\frac{1}{157}$ $\frac{1}{158}$ $\frac{1}{159}$ $\frac{1}{160}$ $\frac{1}{161}$ $\frac{1}{162}$ $\frac{1}{163}$ $\frac{1}{164}$ $\frac{1}{165}$ $\frac{1}{166}$ $\frac{1}{167}$ $\frac{1}{168}$ $\frac{1}{169}$ $\frac{1}{170}$ $\frac{1}{171}$ $\frac{1}{172}$ $\frac{1}{173}$ $\frac{1}{174}$ $\frac{1}{175}$ $\frac{1}{176}$ $\frac{1}{177}$ $\frac{1}{178}$ $\frac{1}{179}$ $\frac{1}{180}$ $\frac{1}{181}$ $\frac{1}{182}$ $\frac{1}{183}$ $\frac{1}{184}$ $\frac{1}{185}$ $\frac{1}{186}$ $\frac{1}{187}$ $\frac{1}{188}$ $\frac{1}{189}$ $\frac{1}{190}$ $\frac{1}{191}$ $\frac{1}{192}$ $\frac{1}{193}$ $\frac{1}{194}$ $\frac{1}{195}$ $\frac{1}{196}$ $\frac{1}{197}$ $\frac{1}{198}$ $\frac{1}{199}$ $\frac{1}{200}$ $\frac{1}{201}$ $\frac{1}{202}$ $\frac{1}{203}$ $\frac{1}{204}$ $\frac{1}{205}$ $\frac{1}{206}$ $\frac{1}{207}$ $\frac{1}{208}$ $\frac{1}{209}$ $\frac{1}{210}$ $\frac{1}{211}$ $\frac{1}{212}$ $\frac{1}{213}$ $\frac{1}{214}$ $\frac{1}{215}$ $\frac{1}{216}$ $\frac{1}{217}$ $\frac{1}{218}$ $\frac{1}{219}$ $\frac{1}{220}$ $\frac{1}{221}$ $\frac{1}{222}$ $\frac{1}{223}$ $\frac{1}{224}$ $\frac{1}{225}$ $\frac{1}{226}$ $\frac{1}{227}$ $\frac{1}{228}$ $\frac{1}{229}$ $\frac{1}{230}$ $\frac{1}{231}$ $\frac{1}{232}$ $\frac{1}{233}$ $\frac{1}{234}$ $\frac{1}{235}$ $\frac{1}{236}$ $\frac{1}{237}$ $\frac{1}{238}$ $\frac{1}{239}$ $\frac{1}{240}$ $\frac{1}{241}$ $\frac{1}{242}$ $\frac{1}{243}$ $\frac{1}{244}$ $\frac{1}{245}$ $\frac{1}{246}$ $\frac{1}{247}$ $\frac{1}{248}$ $\frac{1}{249}$ $\frac{1}{250}$ $\frac{1}{251}$ $\frac{1}{252}$ $\frac{1}{253}$ $\frac{1}{254}$ $\frac{1}{255}$ $\frac{1}{256}$ $\frac{1}{257}$ $\frac{1}{258}$ $\frac{1}{259}$ $\frac{1}{260}$ $\frac{1}{261}$ $\frac{1}{262}$ $\frac{1}{263}$ $\frac{1}{264}$ $\frac{1}{265}$ $\frac{1}{266}$ $\frac{1}{267}$ $\frac{1}{268}$ $\frac{1}{269}$ $\frac{1}{270}$ $\frac{1}{271}$ $\frac{1}{272}$ $\frac{1}{273}$ $\frac{1}{274}$ $\frac{1}{275}$ $\frac{1}{276}$ $\frac{1}{277}$ $\frac{1}{278}$ $\frac{1}{279}$ $\frac{1}{280}$ $\frac{1}{281}$ $\frac{1}{282}$ $\frac{1}{283}$ $\frac{1}{284}$ $\frac{1}{285}$ $\frac{1}{286}$ $\frac{1}{287}$ $\frac{1}{288}$ $\frac{1}{289}$ $\frac{1}{290}$ $\frac{1}{291}$ $\frac{1}{292}$ $\frac{1}{293}$ $\frac{1}{294}$ $\frac{1}{295}$ $\frac{1}{296}$ $\frac{1}{297}$ $\frac{1}{298}$ $\frac{1}{299}$ $\frac{1}{300}$ $\frac{1}{301}$ $\frac{1}{302}$ $\frac{1}{303}$ $\frac{1}{304}$ $\frac{1}{305}$ $\frac{1}{306}$ $\frac{1}{307}$ $\frac{1}{308}$ $\frac{1}{309}$ $\frac{1}{310}$ $\frac{1}{311}$ $\frac{1}{312}$ $\frac{1}{313}$ $\frac{1}{314}$ $\frac{1}{315}$ $\frac{1}{316}$ $\frac{1}{317}$ $\frac{1}{318}$ $\frac{1}{319}$ $\frac{1}{320}$

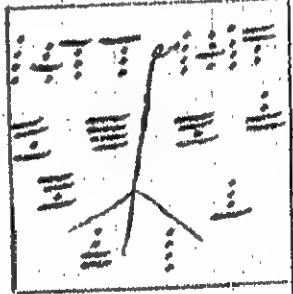
طریق سوم جدولیکه استاد این صناعت ابو عبد الله محمد بن عثمان ثنائی در زیادة الدرر ابراد فرموده است او این است

جمله	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت
ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص
د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق
ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر
و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش
ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت
ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث
ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض
ل	م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	غ
م	ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	غ	ا
ن	س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	غ	ا	ب
س	ع	ف	ت	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	غ	ا	ب	ج

اگر ششم در رمل موجود باشد بهینکه آن شکل صاحب کدام خانه است و در سکن او که هم شکل ششم پس در خانه
 او سکن آن شکل که در آن خانه واقع است بگیر و بطریق مذکور عمل نماید و مانند علم باصوب اگر خواهد که بداند
 که اسم چند حرف است نظر کند که صاحب طالع یعنی خود که یعنی شمس و کدام خانه است نام آن شکل همان
 قدر حرف باشد بحسب خانه یعنی اگر در خانه هفتم باشد هفت حرف باشد و شش می نماید اگر در طالع
 بود و دیگر عدد نقطه شکل دوم چند است و اگر در دوم بود و دیگر که عدد نقطه شکل طالع چند است همان قدر
 حرف بود و اگر در دوم بود و شش حرف و اگر در چهارم بود چهار حرف و اگر در پنجم بود پنج حرف و اگر در
 ششم بود شش حرف و اگر در هفتم بود هفت حرف و اگر در هشتم بود هشت حرف و اگر در نهم بود نه حرف
 و اگر در دهم بود چهار حرف و اگر در یازدهم بود سه حرف و اگر در دوازدهم بود دو حرف و اگر در سیزدهم بود یک حرف
 و اگر در چهاردهم بود حرف نشود و اگر در پانزدهم بود هفت حرف و اگر در شانزدهم
 چهار حرف و اگر در رمل بود نظر کند که شکل طالع صاحب کدام خانه است آن قدر حرف بود و مانند علم بود
 مسئله در احکام بازنندگی و با و کسرها و اگر ما که در کدام روز بود از قول سید الکمال از سماطیة الایمان و این
 احکام از آن گاه منبر باشد که آفتاب در برج عقرب آید تا آنکه در پانزدهم درجه با زرد و طریقه این مسئله
 چنان است که در اول ماه ربیع باشد تا پانزده خانه از هر خانه حکم بزرگ کند بترتیب و بعد از پانزدهم روز رسد و دیگر
 نهند چنانکه گفتیم از هر شکل حکم روزی کنند اما احکام هر شش زده شکل را بجز اولی باز نماند می راد در معرفت
 آن احکام ضابطه باشد و جدول این است

☾	☽	☿	♄
روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این
☾	☽	☿	♄
روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این
☾	☽	☿	♄
روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این
☾	☽	☿	♄
روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این	روز و شب با و در این

مسئله در جدول حکام بطریق طرح بدانکه این جدول منقول از امام عبید الله محمد زمانی است این جدول
 طرح است جهت احکام در پنجادوسیت پنجاه و شش سوال است و اصل مغرب این جدول را از غیر
 دارند و از آن مقایسه اعتبارت خواهند و هر حاجت که دارند از این جدول معلوم می کنند و معتبرند و از دیگر
 که اصل از غیر بر بل و طریق عمل باین جدول چنانست که اول نگر و تا سوال از کدام خانه است و آن
 سه عدد که باز می آید آن خانه سه عدد است که در آن شکل خانه مقصود در آن یکی که در اول است عدد
 اول است ضرب کنند و حاصل باشد که در اول عدد زمانی است ضرب کنند و مقصود این حاصل ثانی را
 با مقصود یکی که در اول عدد ثالث است ضرب کنند و پنجاه و نه قسمت کنند و بقیه ای طرح از خانه مقصود
 کنند آنجا که بایستد آن شکل و دلیل بود بود و بنا بود یکی و بدی حاصل سال شمار یکی کشیدیم و آن است
 و سوال از غیر بود که بروم یا نه و در خانه نهم این باشد بود و
 باز ای این سوال و جواب اول فایده و در ۳۳ بود و
 چون ۳ را با فرج ضرب کردیم حاصل شد و بعد از آن
 در جدول فایده و در ۳۳ بود چون ۳ را با آن ضرب کردیم
 حاصل شد عدد مقصود ۹۹ بود و بعد از آن در جدول
 یا فایده اول ۳ بود پس که دریم خانه باز اولی که رقم طرح بچهارم رسیده
 در خانه چهارم یا فایده ۳ که مقصود شده شود و بیکو و با رحمت باشد باقی را برین قیاس کنند و از
 تا اعلان نگاه دارد که بنا اهل چیزی آموختن علم است چنانکه از اهل چیزی و اگر فتن و امثال علم
 و نیز بدانکه سوله که در مصیبت ذکر کرده است که آن مقصود از سوله این جدول است از این
 در سوله علامه بیان کنیم نشاء الله تعالی و ارقام اعداد این جدول را آنجا مختلف فایده
 بشوی کنایت جهالی لیکن بسا ممکن تعجب کردیم بعضی که محتمل بود اختلاف نسخ
 نهادیم بدون آنکه -



مسئله در جدول حکام
 در پنجادوسیت پنجاه و شش سوال
 است و اصل مغرب این جدول را از غیر
 دارند و از آن مقایسه اعتبارت خواهند
 و هر حاجت که دارند از این جدول
 معلوم می کنند و معتبرند و از دیگر
 که اصل از غیر بر بل و طریق عمل
 باین جدول چنانست که اول نگر و تا
 سوال از کدام خانه است و آن سه
 عدد که باز می آید آن خانه سه
 عدد است که در آن شکل خانه
 مقصود در آن یکی که در اول است
 عدد اول است ضرب کنند و حاصل
 باشد که در اول عدد زمانی است
 ضرب کنند و مقصود این حاصل
 ثانی را با مقصود یکی که در اول
 عدد ثالث است ضرب کنند و
 پنجاه و نه قسمت کنند و بقیه ای
 طرح از خانه مقصود کنند آنجا
 که بایستد آن شکل و دلیل بود
 بود و بنا بود یکی و بدی حاصل
 سال شمار یکی کشیدیم و آن است
 و سوال از غیر بود که بروم یا نه
 و در خانه نهم این باشد بود و
 باز ای این سوال و جواب اول
 فایده و در ۳۳ بود و چون ۳
 را با فرج ضرب کردیم حاصل شد
 و بعد از آن در جدول یا فایده
 اول ۳ بود پس که دریم خانه
 باز اولی که رقم طرح بچهارم
 رسیده در خانه چهارم یا فایده
 ۳ که مقصود شده شود و بیکو و
 با رحمت باشد باقی را برین قیاس
 کنند و از تا اعلان نگاه دارد
 که بنا اهل چیزی آموختن علم است
 چنانکه از اهل چیزی و اگر فتن و
 امثال علم و نیز بدانکه سوله که
 در مصیبت ذکر کرده است که آن
 مقصود از سوله این جدول است از
 این در سوله علامه بیان کنیم
 نشاء الله تعالی و ارقام اعداد
 این جدول را آنجا مختلف فایده
 بشوی کنایت جهالی لیکن بسا
 ممکن تعجب کردیم بعضی که
 محتمل بود اختلاف نسخ نهادیم
 بدون آنکه -

مسئله در جدول حکام
 در پنجادوسیت پنجاه و شش سوال
 است و اصل مغرب این جدول را از غیر
 دارند و از آن مقایسه اعتبارت خواهند
 و هر حاجت که دارند از این جدول
 معلوم می کنند و معتبرند و از دیگر
 که اصل از غیر بر بل و طریق عمل
 باین جدول چنانست که اول نگر و تا
 سوال از کدام خانه است و آن سه
 عدد که باز می آید آن خانه سه
 عدد است که در آن شکل خانه
 مقصود در آن یکی که در اول است
 عدد اول است ضرب کنند و حاصل
 باشد که در اول عدد زمانی است
 ضرب کنند و مقصود این حاصل
 ثانی را با مقصود یکی که در اول
 عدد ثالث است ضرب کنند و
 پنجاه و نه قسمت کنند و بقیه ای
 طرح از خانه مقصود کنند آنجا
 که بایستد آن شکل و دلیل بود
 بود و بنا بود یکی و بدی حاصل
 سال شمار یکی کشیدیم و آن است
 و سوال از غیر بود که بروم یا نه
 و در خانه نهم این باشد بود و
 باز ای این سوال و جواب اول
 فایده و در ۳۳ بود و چون ۳
 را با فرج ضرب کردیم حاصل شد
 و بعد از آن در جدول یا فایده
 اول ۳ بود پس که دریم خانه
 باز اولی که رقم طرح بچهارم
 رسیده در خانه چهارم یا فایده
 ۳ که مقصود شده شود و بیکو و
 با رحمت باشد باقی را برین قیاس
 کنند و از تا اعلان نگاه دارد
 که بنا اهل چیزی آموختن علم است
 چنانکه از اهل چیزی و اگر فتن و
 امثال علم و نیز بدانکه سوله که
 در مصیبت ذکر کرده است که آن
 مقصود از سوله این جدول است از
 این در سوله علامه بیان کنیم
 نشاء الله تعالی و ارقام اعداد
 این جدول را آنجا مختلف فایده
 بشوی کنایت جهالی لیکن بسا
 ممکن تعجب کردیم بعضی که
 محتمل بود اختلاف نسخ نهادیم
 بدون آنکه -

خانہ دوم			جدول مقارنہ طبیعت			خانہ اول		
ب	ج	ب	حال سال	ر	ا	حال نفس	ا	۱
ب	و	و	خسہ روح داخل	و	۲	حال زندگانی	۳	۲
ب	و	و	حال تیش	و	۳	صحت و مرض	۴	۳
ب	ج	ب	سیدن مال	ا	۴	مرض اعضا	۵	۴
لے	ا	ب	بسد کے	ط	۵	نطق و صمت	۶	۵
لے	و	و	عسد ض و اولی	۶	۶	سکون و حرکت	۷	۶
ب	و	ج	عسد ض ستن	ب	۷	عشم و شاد و	۸	۷
ج	لے	و	ساملہ شود پانہ	ز	۸	عسد و زل	۹	۸
ا	ر	لے	عسد دوم غاب	۹	۹	ابہنگی و شنبابی	۱۰	۹
ر	ش	ر	عشم و عشم	و	۱۰	رجح و عجمت	۱۱	۱۰
لے	ب	بے	عجم و عجموت	و	۱۱	اجداد کے کارنامے	۱۲	۱۱
ب	ر	و	بارے و عجموت	ط	۱۲	خوبی و شرستی	۱۳	۱۲
ب	و	ا	ساخن غذا	ا	۱۳	امصال بدوت	۱۴	۱۳
و	لے	و	سال پر روادار	کو	۱۴	سال عسد	۱۵	۱۴
ب	و	ا	ما سنے	ب	۱۵	ما سنے	۱۶	۱۵
و	و	ج	مستقبل	ب	۱۶	مستقبل	۱۷	۱۶

خائے اول ایضاً بطور دیگر خائے دوم

—	ب	ج	حال مال	ط	ج	حال نفس	۰	۱
—	و	و	خسہ روح داخل	و	۲	حال زندگانی	۳	۲
ب	و	ا	حال تیش	و	۳	صحت و مرض	۴	۳
ب	ج	ب	سیدن مال	ا	۴	مرض اعضا	۵	۴
لے	و	و	بسد کے	ا	۵	نطق و صمت	۶	۵

لقب خانہ اول				لقب خانہ دوم			
ح	ط	و	ک	ح	ط	و	ک
حرکت و سکون	ح	ط	و	قصر ضیاء اول	ح	ط	و
غم و شادمانی	ح	ط	و	قصر سندن	ح	ط	و
عس و ذل	ح	ط	و	سماط شود باند	ح	ط	و
آفتاب و شتاب	ح	ط	و	قصر دوم غائب	ح	ط	و
رحمت و محنت	ح	ط	و	غنا و فقر	ح	ط	و
ابتداء سے کار با	ح	ط	و	بخل و سخاوت	ح	ط	و
خوبی و بدی	ح	ط	و	یارے و معانیت	ح	ط	و
انفصال بدوست	ح	ط	و	ساختن غذا	ح	ط	و
سال عمر	ح	ط	و	سال برادر و مادر	ح	ط	و
ماضی	ح	ط	و	ماضی	ح	ط	و
مستقبل	ح	ط	و	مستقبل	ح	ط	و

خانہ چہارم

خانہ سوم

حال برادران اقربا	ح	ط	و	حالت پدر	ح	ط	و
حال ہم نشین	ح	ط	و	حال عاقبت	ح	ط	و
حسرت نزدیک	ح	ط	و	امن و خوف	ح	ط	و
خواب دیدن	ح	ط	و	ملک فروختن	ح	ط	و
ابتداء سے سفر	ح	ط	و	درخت نشانہ	ح	ط	و
عالمی	ح	ط	و	ارتقاء ملک	ح	ط	و
جاسی	ح	ط	و	مال از برادر و سید	ح	ط	و
سازگاری اقربا	ح	ط	و	دقیق بہت باند	ح	ط	و
رحمت و نفرت ہم نشین	ح	ط	و	عاقبت عمر خود	ح	ط	و
پائنداری ہم نشین	ح	ط	و	عمارت و املاک	ح	ط	و
رفتن بازار	ح	ط	و	دوستی و دشمنی	ح	ط	و

بقیہ خانہ سوم			بقیہ خانہ چہارم		
۱	۵	۵	و	ا	و
۱	۶	۶	ح	ر	ح
۱	۷	۷	ح	ا	ا
۶	۸	۸	ا	۶	۶
۵	۹	۹	و	ا	ا

خدا شوم

خدا چہارم

۶	۴	۱	حاصل پدر	۶	۱	ر	حال برادران اقربا
۶	ج	۵	حاصل عاقبت	۵	۶	ط	حال منتهین
۶	ج	۱	اسن و خوف	۸	۵	حا	حکمت نزدیک
س	۱	ب	علاک فرد وقتن	ط	ط	و	خواب دیدن
س	۵	ب	درخت نشاندن	۸	۶	ا	ابتدا اسهال
۵	۶	۵	ارتفاع الماک	۱	ج	ط	عالمی
۵	۸	ج	مال از برادر پرسد	د	۱	ب	حسابیه
ب	۵	ج	دوستی دو شمنی	۸	۱	۶	جهت و غیره
۶	۷	ج	عاقبت مسعود	۸	۱	۶	پایانی غرض
۸	۶	۷	از نجات پرسیدانه	۵	۶	ا	میانزار
۶	۱	۹	پدر سال	ع	۵	ا	زین تعبیر
۵	۰	۰	دارویان	۱	۱	ا	ابتدا اسهال
۶	۰	۰	املاک سریدن	۸	۱	ج	زرعت کردن
۶	۱	۵	ماسنه	۵	۱	و	ماسنه
+	+	+	مستقبل	+	+	*	مستقبل

فایز شمس

و	ب	و	حال رنجور	و	ا	ا	حال فرزند
و	ب	ط	رنجوری از طبیعت	ر	و	و	زہد یا مادہ
و	سے	-	تاسکے پوٹو و	و	ا	سے	حاملہ است یا نہ
و	و	-	بندہ خسریدن	ب	ر	ما	کیا نہ یا نہ
و	سے	ب	سر پوشیدہ ماند یا نہ	و	ب	ما	قضا کے فرزند
و	ب	و	حال گوشت	و	ط	ا	حال معشوق
و	ا	ا	حال مشہور	ا	ا	ا	معشوق دوست یا نہ
و	ا	و	حال خیدین زمین	و	ح	ب	پد پر بسد یا نہ
ا	ح	و	خود فروخت مرغان غیر	ط	ح	ب	خیزے بسد یا نہ
ر	ط	و	شدت پد	ب	و	ما	از غم و چو نہ فرما
ر	ط	ب	مقام برادر	و	ح	ب	ازین کی خوشی
و	ب	ح	بندہ وافر و حق	و	ا	ب	فتوح بسد یا نہ
ح	ر	ا	ہمیشین پد	و	و	ما	انزین غم پر
و	ح	و	عاقبت مراد	و	ب	سے	رنجوری فرزند
و	ح	و	ماسے	ا	ا	و	ماسے
ب	ح	ر	مستقبل	ب	ح	ر	مستقبل

خانہ ششم

خانہ ہفتم

ح	ا	ا	ہمیشین پد	و	ا	ا	حال فرزند
و	-	و	حال رنجور	ر	و	ر	مادہ است یا نہ
و	-	ط	رنجوری از طبیعت	و	ا	سے	ایں حال حاملہ و یا نہ
و	سے	-	تاسکے پوٹو و	و	و	سے	سبا نہ یا نہ
ح	ح	-	بندہ خسریدن	و	-	ما	قضا کے فرزند
و	سے	-	سر پوشیدہ ماند یا نہ	و	ط	ط	حال معشوق

بقیه خانه ششم			بقیه خانه ششم		
و	-	ه	ح	ا	ح
و	ه	-	د	ح	-
ه	ا	ه	-	د	ما
و	ا	ا	ط	ح	-
ا	ه	د	و	ح	-
ر	ط	و	ه	د	-
ر	ط	-	ا	د	ما
و	-	ح	ه	-	س
ه	ح	ه	ا	ا	د
-	د	ا	-	ح	ر

خانه هفتم			خانه هفتم		
ر	س	ح	ط	ر	-
و	ر	ا	ا	و	ا
ح	ا	و	ر	ط	ما
ح	ه	و	ر	ما	ا
ح	ه	-	-	ح	ا
ح	ر	و	ه	ر	ما
ح	ر	و	ر	ح	ط
ه	و	ه	و	و	لو
ه	و	و	و	و	ه
ه	و	ا	و	و	و
و	و	-	-	-	-

تقدیم خانہ ہفتم				تقدیم خانہ ہشتم			
غائب کی برسد	۷	۵	-	مشتوق پدر	ر	ر	سے
حال خصم چونست	۱۲	۶	۲	پدر مشتوق	د	د	ط
غائب برسد یا نہ	-	۱	د	مسنده برادر	د	د	ط
ماضی	۶	۲	و	ماضی	ر	ر	و
مستقبل	۸	۹	۵	مستقبل	ط	ط	ط
خانہ ہفتم				خانہ ہشتم			
زنان نیکست یا نہ	۱۱	و	ر	صوفت یا ہم یا نہ	ا	ا	د
آشتی و خوشی	۶	ط	ر	سبب مردن	ر	ا	ح
اصل زن	۱	ح	ب	بیمار رسید یا نہ	مب	ر	ح
شرکت نیکست یا نہ	ط	ر	و	میراث یا ہم یا نہ	۹	ب	ح
حال غائب	ط	ح	ز	دزد مال خراج کردہ یا نہ	ر	ب	ح
نشان دزد	لو	ر	لو	مقام مشتوق	و	لو	و
گر سختیہ	لو	ر	و	عاقبت فرزند	ا	و	ح
گر سختیہ بیا یا نہ	سے	و	و	مردن رنجور	ح	و	ح
غائب مردہ یا نہ	۶	و	و	رنج برادر	ب	ر	و
دل آدن و دردیام	ط	و	ر	مال زن	ر	ر	و
غائب کی برسد	ط	و	ر	مشتوق پدر	ر	ر	و
حال خصم چونست	و	و	ب	پدر مشتوق	ر	ب	ط
من غائب یا نہ	-	ا	ر	دکھت بندگان	ح	ط	و
غائب برسد یا نہ	و	ر	ط	مسنده برادر	ا	ر	ح
ماضی	و	و	و	ماضی	ر	ر	و
مستقبل	ح	ط	ح	مستقبل	ط	ط	ط

خانہ ہفتم				خانہ دہم			
ج	۵	۱	ح	ب	۱۰	ر	کے
سفر رودیانیہ	۵	ح	ط	د	۱۰	ب	۱۰
ایسے راہ	۵	ب	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
بازگشتن از سفر	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
تعبیر خواب	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
آموختن علم	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
ایں نظام یک ششم	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
دوست این	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
رنجور پدر	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
ابن کار و دست بستہ	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
درین کت و کت کت	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
حال فرزند فرزند	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
حال شدن برادر	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
مشوئے فرزند	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
حال شریک برادر	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
ماضی	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
مستقبل	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰

خانہ ہفتم				خانہ دہم			
ج	۵	۱	ح	ب	۱۰	ر	کے
سفر رودیانیہ	۵	ح	ط	د	۱۰	ب	۱۰
ایسے راہ	۵	ب	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
بازگشتن از سفر	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
تعبیر خواب	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰
آموختن علم	۵	ح	۵	ر	۱۰	ر	۱۰

لقبہ خانہ ہفتم				لقبہ خانہ ہشتم			
۷	۵	ح	چشمیت پر بود	۱	۵	ح	این خطا کرشمہ یانہ
۷	۷	۱	حال مادر چون ست	ح	۱	ح	درستے دین
۷	۶	۶	حال زن پدر	ط	۱	—	رنجورے پدر
ط	۱۶	۵	رنجورے فرزند	ر	—	ح	انکار است یانہ
۹	۲	۶	شہرت پدر	ط	ح	ح	و شہرت کت کت یانہ
۶	۶	ح	مرگ برادر	۳	۱	۵	حال شہر زنده فرزند
ر	ر	۱	حال اہلاک زن	ط	و	ح	حال زن برادر
ر	ر	۱	عاقبت زن	۵	ر	ما	حال معشوق فرزند
ر	۶	۵	فرزند نبدہ بندہ	۷	ط	ر	حال شہریک برادر
ر	و	۵	ماضی	و	—	ح	ماضی
۱	۱	ح	مستقبل	۷	۵	۷	مستقبل

خانہ دوازدہم

خانہ پانزہم

۷	و	۶	حال دشمن	۵	ط	۵	حال دوستان
۱	۶	ر	دشمن دشمنان	ما	۵	۱	دوستی بادشاہ
—	ر	—	عاقبت دشمنان	۶	۶	۵	امید از دوستان
و	ح	و	خریدن چارپایہ	ما	۵	ما	خوف پدر
—	—	ر	حال زند اسنے	ما	ط	ر	پیوستن بادشاہ
۵	ما	۱	مسال برادر	۷	۵	۱	مال بادشاہ
۶	—	ر	خصومت با دشمنان	ما	ط	۶	قضاے فرزند
و	۷	۵	صلح با دشمنان	ما	۱	۱	قضاے فرزند
و	۷	۵	رنجورے بندہ	۵	ما	۷	معشوق زینت است
۵	—	۷	شغل و عمل برادر	۵	ط	ر	سفر برادر
ح	ط	ح	حرف معشوق	ح	ح	ح	سبب مرگ پدر

بقیہ خانہ یازوہم				بقیہ خانہ دوازدہم			
و	ہ	ر	سفر پر	ح	ط	ح	ح
و	ہ	ر	فروختن چارپایہ	ح	ط	ح	ح
و	ہ	ر	خلاصے زندانی	ح	ط	ح	ح
و	ہ	ر	مانعے	ح	ط	ح	ح
و	ہ	ر	مستقبل	ح	ط	ح	ح

خانہ یازوہم				خانہ دوازدہم			
و	ہ	ط	حال دوستان	ہ	ط	و	ب
و	ہ	ط	دوستی بادشاہ	ہ	ط	و	ا
و	ہ	ط	امید از دوستان	ہ	ط	و	ر
و	ہ	ط	خوف پر	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	پیوستن بدوستان	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	سال بادشاہ	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	شہ کت فرزند	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	قضاے فرزند	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	معشوق زان شہریک	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	سفر برادر	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	سبب مرگ	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	حال مبنہ زادہ	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	قضاے معشوق	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	برادر پادشاہ	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	مانعے	ہ	ط	و	ح
و	ہ	ط	مستقبل	ہ	ط	و	ح

خانہ سیزدہم				خانہ چہارم			
سفر دور	ح	و	و	گفت و شنید	ر	ح	ح
سلامت	و	ط	و	خبر غیبی	و	ط	ح
عاقبت مادر	و	جی	ر	سبب کارنا	ے	و	ا
سفر مشوقہ	ے	ر	ا	ارزانی و گرانی	و	ح	ب
مال و ششمن	و	ط	ح	عمل مشوق	—	ر	ط
تضار و تضار	—	و	و	دشمن برادر	و	ح	و
عاقبت پادشاہ	ر	و	ا	شکار بودیانہ	ح	—	ے
احکام پادشاہ	و	ر	ح	در سفر پنج رسیدن	ر	ط	ح
عمل پدر	ر	ح	و	مرگ شد یک	ح	ط	ر
شد یک شریک	ح	و	ع	سفر بندہ	ر	ط	و
نقل دولت	ح	ا	ع	خوف و التکومہ	و	ح	و
امید برادر	و	و	و	امید پدر	و	ح	و
عاقبت کار باو	ے	ر	ر	مقام دولت	و	ے	و
مقام پادشاہ	و	و	ے	دوستان	ح	ر	و
مانع	ر	ط	ر	مشوق	و	ر	و
مستقبل	ح	—	ے	نقل برادر	ح	ر	و

خانہ سیزدہم				خانہ چہارم			
سفر دور	ح	و	و	گفت و شنید	—	ع	—
سلامت	و	ط	و	خبر غیبی	و	ط	ح
عاقبت برادر	و	ے	ا	سبب کارنا	ے	و	ا
مقام پادشاہ	و	ط	ح	دوستان	—	و	ط
مال دشمن	—	و	و	عمل مشوق	و	ح	ر

بقیہ خانہ سیر و ہم				بقیہ خانہ چار و ہم			
قضاء قضاء	ر	۹	۱	دشمن برادر	۷	—	—
عاقبت پادشاه	ه	ر	ح	شکار بود پادشاه	و	ط	ح
حکام پادشاه	ر	ح	ا	در سفر پادشاه	ح	ط	ح
مسلم پدر	ح	ا	ح	مرگ شد یک	ر	ط	و
شریک شد یک	ح	ا	و	سفر بند	ه	ح	و
نقتل دولت	ر	ر	۹	خوف منکوحه	ر	ر	—
اسب برادر	—	ر	ر	اسب پدر	ح	—	ا
عاقبت کار پادشاه	پ	ه	ر	مقام دوست	ح	ر	—
مغیر معشوق	—	ر	ر	ارزانی و گرانی غله	و	ح	—
ماضی	و	ا	ر	معشوق پادشاه	ه	—	ا
منقبل	ر	—	ا	نقتل برادر	ح	ر	—

خانہ پانز و هم				خانہ شانز و هم			
مجمع	ط	ح	ه	عاقبت کار ما	ه	—	و
تفسیر یق	و	ر	ه	نقش در کار ما	ه	—	ا
حکمت	ط	ح	ه	خراب رسد پادشاه	ط	—	ه
فساد	ر	و	—	تحقیق کار ما	ح	ط	ح
ضبط کسب پادشاه	ح	ه	ط	دشمن معشوق	ح	ه	ه
بیاموزم پادشاه	ر	ط	—	خاست کار ما	و	ط	—
سج پادشاه	ح	ط	ا	مادر زن	ر	—	ط
برمن بماند پادشاه	ه	و	—	ترک بتر بطلب	ه	ح	ه
اسید از معشوق برآید	ح	ه	ح	معشوق دشمن	ح	ه	ط
انکیر القاضی بر پادشاه	ه	ا	ا	نیک بود پادشاه	ه	و	—
دشمن پدر	ه	ا	و	خبر دشمن رسد پادشاه	ه	ا	ح

بقیه خانه پانزدهم				بقیه خانه شانزدهم			
۵	۱	۱	سور یا زیان	۱	۱	۱	حسن برادر
۵	۱	۱	خوشتن از پادشاه	۱	۱	۱	وکالت
۱	۱	۱	این سخن بگویم یانه	۱	۱	۱	درین بدست خود آید
۱	۱	۱	عاقبت برادریم یانه	۱	۱	۱	این دعوی کنیم یانه
۱	۱	۱	ریخ دوستان	۱	۱	۱	این دعوی بایم یانه

خانه پانزدهم خانه شانزدهم

۱	۱	۱	عاقبت کار ما	۱	۱	۱	جمع
۱	۱	۱	نظر در کار ما	۱	۱	۱	تفسیر یق
۱	۱	۱	خارج رسد یانه	۱	۱	۱	حکمت
۱	۱	۱	تحقیق کار ما	۱	۱	۱	فنا
۱	۱	۱	دشمن معشوق	۱	۱	۱	ضبط کنیم یانه
۱	۱	۱	تمت کار ما	۱	۱	۱	بسیار موزم یانه
۱	۱	۱	ناور زن	۱	۱	۱	ریخ پادشاه
۱	۱	۱	ترک بهتر مطلب	۱	۱	۱	برین باند یانه
۱	۱	۱	معشوق دشمن	۱	۱	۱	میدان مشوق تا بدین
۱	۱	۱	نیک بود یانه	۱	۱	۱	حکایت بقاضی هم یانه
۱	۱	۱	خبر دشمن رسد یانه	۱	۱	۱	دشمن پدر
۱	۱	۱	سود بود یا زیان	۱	۱	۱	حبس پدر
۱	۱	۱	خوشتن از پادشاه	۱	۱	۱	درین بدست خود آید
۱	۱	۱	این سخن بگویم یانه	۱	۱	۱	وکالت
۱	۱	۱	ریخ دوستان	۱	۱	۱	با انکیشوت کنیم یانه
۱	۱	۱	عاقبت برادریم	۱	۱	۱	این دعوی کنیم یانه

[illegible]

این کار نیکو بود و عقد علم مسکن در بیان محل عقد بدانکه هر یک از محل عقد بر دو قسم است حقیقی و مجازی
 زیرا که در هر یک شکلی باشد و دیگر حصول زوج اگر از دو زوج بود آنرا عقد حقیقی گویند و اگر از دو فرد بود
 آنرا عقد مجازی گویند و همچنین اگر حصول فرد از زوجی و فردی بود آنرا محل مجازی گویند و محل حقیقی آن
 بود که شکلی باشد و خانه آبی افتد و خاکی در خانه با دمی و نیز به آنکه هر نقطه فرد که بسته شود بسبب وصول
 نقطه دیگر منتهی آن فرد یعنی زوج باشد یا بسبب وصول بان چیز که نقطه فرد بسته شده بود و مثل
 که تنش وی کشوده است و با دو آب و خاک بسته چون به شش رسد تنش بماند عقد کند و با دو آب
 عقد و خاک محل اکنون عقد تنش مجازی بود و محل با دو هم مجازی و عقد آب حقیقی و محل خاک مجازی
 شالی دیگر چون به شش رسد تنش و با دو عقد کند و آب محل و خاک عقد پس عقد تنش و با دو مجازی
 بود و محل آب هم مجازی و عقد خاک حقیقی و فقال گفته است که یعنی از او ستاد آن صحیح نقل گفته
 که شکل داخل و خارج هر یک از این عقدی باشد حقیقی و اگر بیتم و شکل خارج بود آن عقدی مجازی و اگر شکل خارج
 و محل داخل بود آن محل باشد مجازی و بی شکل داخل عقد و در دو دایره دوم است و در دایره اول است
 و در این از جمله این است از این و این است که این شش ایست و نیز گویند از آنکه آدم است و نیز گویند
 و پس تنش ۲ و با دو آب ۲ و خاک ۲ و چون هر چه برین دم شود و بیخاک باشد که شکلی که دوا و آب شکلی غایب عقد و نیز
 و بیخاک که چید محل است و عقد حقیقی و مجازی و در حکام بسیاری حقیقی بود و مجازی باشد علم مذهب و در فایده الاصول گفته
 گفته است که اگر فاعله محل عقد است که تبدیل مکان بیند که خارج محل داخل شود و در محل بیخاک باشد و بیخاک باشد
 و ثابت که بیخاک بود و چون این مسکن بداند در حکام خارج گردد و باید دانست که هر توله که از نقطه فرد
 بود آنرا کشاده گویند و از فردی و زوجی نمی کشاده و از دو زوج بسته و از آن حکم بود و بود و با دو و شش
 و شش و بیخاک شود و این نیز تنش و با شش و آب و خاک نیم بسته تنش و تنش و با دو
 بود و بیان دلیل نشان باشد پس این چه اگر چه صورت داخل اما نزد حکما خارج باشد و جمله متوله است
 را به بن قیاس کنند مسکن در بیان حکم ضمیر از نقطه در دایره دوم و این بیان است که نقطه که از بنیران
 یعنی پانزدهم نقل گفتند در خانه باز گردان آن حکم معین و ضمیر معین باشد اما حکم چنانست که در نقطه
 چون از بنیران نقل کنند و هر نقطه شکل رسد آن و شکل با هم زنند حاصل را بازنشکل خانه اول از بنیران
 زنند حاصل حکم کلی باشد و محل و عقد نگاه دار تا از حقیقی خویش و این جماع صاحب قیاس است از
 است و درش و طریق شجره و ضمیر چنانست که چون آن دو نقطه از بنیران نقل کنند و هر نقطه شکل رسد
 آن و شکل با هم زنند حاصل ضمیر باشد و اگر مدوم باشد سوال از بنیران یا از غائب

و نیز

نوع دیگر در بیان حکم ازین دایره و این نیز منقول از صاحب مصلحت است بدانکه هر شکلی که در خانه
نشسته است این عنصر که است از نشش و باد و آب خاک و این معنی در کتاب شجر در چینه
جای آمده است مثل \equiv و منقسم بود البته آبی در اول باشد چون \equiv \equiv \equiv
 \equiv و این نشش آب اول است و حکم این نشش از فرد و مرکب و استنراج غنچه گویند مثلاً
اول \equiv منقسم \equiv معلوم شد که سائل ازین هر دو نتیجه بیاورد که \equiv و اول نتیجه قوی ندارد و در
حکم سائل به قوت بدین \equiv و نیز در منقسم بد حال است پس در آن کار چیزی نباشد \equiv
در بیان مرتب رسل بدانکه مرتب از چهار کمتر نیست و از ششم زیاد نیست و مرتب رباعی \equiv بود و حکم
 \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv و سباعی \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv و تمامی اکنون بد که
چون رسل زده باشد بدانکه آن رسل در که هم مرتبه است و این چنان است که نظر کند در خانه اول تا که هم
شکل شسته است از رباعی و غیره بدان خانه او دو بار نظر در خانه او کند تا چه شکل شسته است اگر همان شکل
است رسل در آن مرتبه است و اگر بخانه دیگر رود و آن شکل هر یک خانه گویای دهد مثلاً درین رسل
 \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv اول نحاسی است پنجم سده ای و ششم نیز سده ای است پس
رسل در مرتبه سده ای باشد اکنون چون رسل سده ای است
سوال سائل از هر خانه \equiv که باشد چهار شکل آن
مربع بگیرد و شش کان طرح کند آنچه بماند حکم در آن خانه بود این
حکم معتبر و یسین بویست علی استیفا درین اصباح \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv
تقال گفته اند که اگر خواهد که طالع کسی از رسل بیرون آورد و رسل از رسل بیرون آید
و چهارم و منقسم و دهم با هم ضرب کند و شکلی که از ایشان تولد کند نگردد که این شکل چهره دارد و عدد
حرف آن شکل شانزدهم کان طرح کند و باقی را از اول بگیرد و بجا نماند قسمت کند آنجا که رسد آن شکل
طالع آن کس باشد و پس ازین گفته است فقال که قول بعضی از اوست و این چنان بود که به نظام
شکل نباشد یا زدهم ضرب کند آنچه حاصل شود نگردد که بکده هم کو کب تعلق دارد و که هم راجع آن طالع
باشد و در این گفته است که کسی را طالع مولود معلوم نبود و خواهد که طالع او بیرون آورد و سید باز
سوره اطلاق بخواند بیتی صادق پس دعایا و ما توره و یا خلاص خواند و رسل زنده و از سوم و پنجم شکلی
بیرون آورد و در آن شکل نظر کند که بکده هم راجع منسوب است طالع آن راجع بود و اگر خداوند سوم بود و سید
بود علی هذا حکم باخوف و آئند علم \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv \equiv در بیان طالع وقت از رسل قطعه فرود خای پنجم و ششم

که طالع هر کس را که در این کتاب است

بشمار که چند است و از اول دیگر و بنامها قسمت کند آنجا که سپری شود و نگردد
 که بکدام ربع منسوب است که طالع وقت آن باشد مثلاً اگر کشیدیم شکل هشتم
 وی بود و ما ششم شد بر دو یا هم چهار نقطه و شصت و در خانه چهارم $\frac{1}{2}$
 بود و طالع وقت سرطان باشد و فقال گفته است که اگر خواهم که در ربع طالع
 وقت معلوم کند آن شکل که نقطه با وقتی شود دیگر که چند مرتبه دارد در ربع طالع
 او باشد مثلاً در صورت مذکور در چهارم بود و $\frac{1}{2}$ هفت مرتبه دارد و چون
 گویم طالع وقت سرطان باشد به هفتم درجه و بنامها و نامی گویم که در کلام و
 نظر است زیرا که عدد درجات طالع مرتبه می شود تا سی مرتبه و مرتبه اشکال
 تا بیست و شش نیست پس حکم ما فوق هشتم تا سی مرتبه چگونه معلوم می شود و نام
 مسکله اگر پرسند که جاسوس در شهرت یا نه در شهرت یا نه نظر کنند
 در اول دل اگر در خانه چهارم یکی از این سه شکل باشد جاسوس است
 و اشکال دیگر است پس اگر در چهارم شکل داخل یا قلب باشد در شهرت
 و اگر تکرار در هفتم و هشتم و یا نهم کند بجانب شرق خواهد رفت و اگر چهارم
 شکل ثابت باشد بگیرد شش خصوصاً اگر چهارم نیز ثابت باشد و اگر در
 چهارم شکل خارجی باشد نتوان گرفتن مسکله اگر سوال کنند که شکر بیگانه
 درین شهر در آید یا نه رملی شد و تمام کند پس شکل هشتم آن رمل بر دارد و به
 و شکل هفتم بر دارد و بنام شکل چهارم بر دارد و بنام شکل نهم بر دارد و بنام
 ساز و رمل تمام کند اگر در میزان الرمل آخر نقطه با و نیاید انگیز کند و بان

بشمار که چند است و از اول دیگر و بنامها قسمت کند آنجا که سپری شود و نگردد
 که بکدام ربع منسوب است که طالع وقت آن باشد مثلاً اگر کشیدیم شکل هشتم
 وی بود و ما ششم شد بر دو یا هم چهار نقطه و شصت و در خانه چهارم $\frac{1}{2}$
 بود و طالع وقت سرطان باشد و فقال گفته است که اگر خواهم که در ربع طالع
 وقت معلوم کند آن شکل که نقطه با وقتی شود دیگر که چند مرتبه دارد در ربع طالع
 او باشد مثلاً در صورت مذکور در چهارم بود و $\frac{1}{2}$ هفت مرتبه دارد و چون
 گویم طالع وقت سرطان باشد به هفتم درجه و بنامها و نامی گویم که در کلام و
 نظر است زیرا که عدد درجات طالع مرتبه می شود تا سی مرتبه و مرتبه اشکال
 تا بیست و شش نیست پس حکم ما فوق هشتم تا سی مرتبه چگونه معلوم می شود و نام
 مسکله اگر پرسند که جاسوس در شهرت یا نه در شهرت یا نه نظر کنند
 در اول دل اگر در خانه چهارم یکی از این سه شکل باشد جاسوس است
 و اشکال دیگر است پس اگر در چهارم شکل داخل یا قلب باشد در شهرت
 و اگر تکرار در هفتم و هشتم و یا نهم کند بجانب شرق خواهد رفت و اگر چهارم
 شکل ثابت باشد بگیرد شش خصوصاً اگر چهارم نیز ثابت باشد و اگر در
 چهارم شکل خارجی باشد نتوان گرفتن مسکله اگر سوال کنند که شکر بیگانه
 درین شهر در آید یا نه رملی شد و تمام کند پس شکل هشتم آن رمل بر دارد و به
 و شکل هفتم بر دارد و بنام شکل چهارم بر دارد و بنام شکل نهم بر دارد و بنام
 ساز و رمل تمام کند اگر در میزان الرمل آخر نقطه با و نیاید انگیز کند و بان

بشمار که چند است و از اول دیگر و بنامها قسمت کند آنجا که سپری شود و نگردد
 که بکدام ربع منسوب است که طالع وقت آن باشد مثلاً اگر کشیدیم شکل هشتم
 وی بود و ما ششم شد بر دو یا هم چهار نقطه و شصت و در خانه چهارم $\frac{1}{2}$
 بود و طالع وقت سرطان باشد و فقال گفته است که اگر خواهم که در ربع طالع
 وقت معلوم کند آن شکل که نقطه با وقتی شود دیگر که چند مرتبه دارد در ربع طالع
 او باشد مثلاً در صورت مذکور در چهارم بود و $\frac{1}{2}$ هفت مرتبه دارد و چون
 گویم طالع وقت سرطان باشد به هفتم درجه و بنامها و نامی گویم که در کلام و
 نظر است زیرا که عدد درجات طالع مرتبه می شود تا سی مرتبه و مرتبه اشکال
 تا بیست و شش نیست پس حکم ما فوق هشتم تا سی مرتبه چگونه معلوم می شود و نام
 مسکله اگر پرسند که جاسوس در شهرت یا نه در شهرت یا نه نظر کنند
 در اول دل اگر در خانه چهارم یکی از این سه شکل باشد جاسوس است
 و اشکال دیگر است پس اگر در چهارم شکل داخل یا قلب باشد در شهرت
 و اگر تکرار در هفتم و هشتم و یا نهم کند بجانب شرق خواهد رفت و اگر چهارم
 شکل ثابت باشد بگیرد شش خصوصاً اگر چهارم نیز ثابت باشد و اگر در
 چهارم شکل خارجی باشد نتوان گرفتن مسکله اگر سوال کنند که شکر بیگانه
 درین شهر در آید یا نه رملی شد و تمام کند پس شکل هشتم آن رمل بر دارد و به
 و شکل هفتم بر دارد و بنام شکل چهارم بر دارد و بنام شکل نهم بر دارد و بنام
 ساز و رمل تمام کند اگر در میزان الرمل آخر نقطه با و نیاید انگیز کند و بان

[illegible]

و در زمان او و همایان و بیمار اگر بود بنده بنده بنده دلیل او بر جماعت زنان که هیچ شومند در لغت و به
شتران و گوسفندان ماده بنده بنده بنده دلیل بود بر شک خارجی و طعم و کافور و بکشی کی بی دیار
باشند بنده بنده بنده دلیل بود بر خون ریختن و بر علت و بر آکنده گی و پریشانی کار با بنده بنده
بنده بنده دلیل بود بر بسیار دبار این بسیار و گوشتی بار بنده بنده بنده دلیل بود بر کار یک
در پنج خبره بنود و بر جماعت اطفال بنده بنده بنده دلیل بود بر بانگ و فریاد و در پنج چیزه
نبود بنده بنده بنده دلیل بود بر است شکسته و بر تاریکی و فساد حال بنده بنده بنده دلیل بود بر اولاد
زنا و بر زنان فاسقه بدکار و کوکان و مردان بنده بنده بنده دلیل بود بر ریت و علم و حقوق و مسرق
بنده بنده بنده دلیل بود بر قومی و زوان و راه زنانه و راه داران و بر سرس و فریاد بنده بنده بنده دلیل بود
بر خوب و خرابی و در پنج چیزه نبوده مسئله در سوالاتی که سیلی کند و درین زمینه نهاده است صاحب صبحام
گفته است که این سوالات از استادان باین ناموس رسیده است باستاد صاحب کشاف اگر سوال
کند که بنیا و این کار کنم یا نه جواب شکل اول پنجم زند حاصل یستم و عنصر این حاصل ثانی با عنصر شکل دوم
جمع کند اگر شکل سیزدهم زوج باشد و دوازده کان طرح دهد و اگر فرد باشد نه کان طرح کند اگر قابل
طرح باشد و الباقی خانه را بخش کند و قبل از از خانه مقصود کند اینجا که پرسید حکم از ان خانه و ان شکل و
حکم را سه باشد و اگر قابل طرح نباشد آن مبلغ را بر خانه نا بخش کند و نکند ملک فی الاسوله لباقیته البته
اگر سوال کند نطق بر اتم یا نه جواب شکل اول با نهم زند و حاصل پنجم شکل حاصل پنجم طرح کند اگر
سوال کند که این حرکت کنم یا نه جواب شکل اول با سوم زند و حاصل پنجم و نهم حاصل با نهم طرح کند اگر
سوال کند که مال من زیاد شود یا کم شود جواب دوم با هشتم زند حاصل با چهارم زند حاصل و دوم و
طرح کند اگر سوال کند مال من از چه سبب حاصل شود جواب دوم با چهارم و نهم زند حاصل با پنجم حاصل و چهارم
طرح کند اگر سوال کند که این مال فروض و نهم یا نه جواب دوم با هشتم زند حاصل پنجم طرح کند اگر سوال کند که این
سه ساله کنم یا نه جواب دوم با هفتم زند حاصل با هشتم و حاصل با یا زدهم طرح کند و اگر سوال کند که قدوم غائب باشد
یا نه جواب دوم با هشتم زند حاصل با دوم حاصل و هشتم طرح کند اگر سوال کند که این زمین سوگویم یا زیان جواب
سوم با نهم زند حاصل با یا زدهم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که سفر نزد یک خواهرم شاید یا نه جواب سوم
با نهم زند حاصل پنجم طرح کند اگر سوال کند که تغییر خوب چیست جواب سوم با پنجم زند حاصل پنجم
حاصل و نهم طرح کند اگر سوال کند ملک می خرم چون باشد جواب چهارم با اول زند حاصل با چهارم و حاصل
پنجم طرح کند اگر سوال کند که ملک نمی خرشم چون است جواب چهارم با دوم زند حاصل پنجم حاصل و

اول طرح کند اگر سوال کند که وقین است یا نه جواب چهارم بیستم زند حاصل با اول حاصل و چهارم طرح
 کند اگر سوال کند که عمر من چند است و چند خواهد بود و جواب چهارم با سوم زند حاصل و چهارم طرح کند
 اگر سوال کند که پدر من مال دارد یا نه جواب چهارم با پنجم زند حاصل بیستم حاصل با اول طرح کند اگر
 سوال کند که احوال فرزندان من چیست جواب پنجم با دوم زند حاصل با اول حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند
 که این بیست و یک یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با سوم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که فرزند
 من است یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل بیستم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که این من است یا نه
 یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل بیستم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که این دوست است یا
 نه جواب پنجم با سوم زند حاصل با اول حاصل و سوم طرح کند اگر سوال کند که خبرت برسد یا نه جواب پنجم با
 دوم زند حاصل با سوم حاصل و پنجم طرح کند و اگر سوال کند که خبر خوش باشد یا نه جواب پنجم با دوم زند
 حاصل با اول زند حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که از این منم بیرون آیم یا نه جواب پنجم با دوم زند
 زند حاصل با چهارم حاصل و اول طرح کند و اگر سوال کند که بیایم یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با پنجم
 حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که من فرزند باشد یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با دوم زند حاصل و
 پنجم طرح کند اگر سوال کند حال مشوق چیست جواب پنجم با پنجم زند حاصل با پنجم طرح کند
 و اگر سوال کند که حال رنجور چیست جواب پنجم با چهارم زند حاصل با دوم حاصل و پنجم طرح کند و اگر
 سوال کند من چیست جواب پنجم با سوم زند حاصل با دوم حاصل و پنجم طرح کند و اگر سوال کند
 رنجورگی من چیست جواب پنجم با دوم زند حاصل با دوم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که این من است
 یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با دوم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که من بیستم است
 جواب پنجم با پنجم زند حاصل با دوم زند حاصل اگر سوال کند که من بیستم است یا نه جواب پنجم با دوم
 زند حاصل با دوم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند از حال گوشتن جواب پنجم با پنجم زند حاصل با دوم
 حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که زنی خواهم که جواب پنجم با اول زند حاصل با چهارم حاصل و پنجم
 طرح کند اگر سوال کند که زن صاحب حسن است یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل بیستم حاصل و پنجم
 طرح کند اگر سوال کند که این زن اصلی دارد یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با دوم زند حاصل و پنجم طرح کند
 اگر سوال کند که این شکست کنم یا نه جواب پنجم با اول زند حاصل با دوم حاصل و دوم طرح کند اگر سوال کند
 حال غائب چیست جواب پنجم با پنجم زند حاصل با پنجم حاصل و پنجم طرح کند اگر سوال کند که غائب مرده است
 یا نه جواب پنجم با دوم زند حاصل با پنجم طرح کند و اگر سوال کند که من با من چون است جواب پنجم

با دوم زند حاصل باقیم حاصل ششم طرح کند اگر سوال کند که خون چیست یا نه جواب ششم با دوم زند حاصل
با هفتم حاصل ششم طرح کند اگر سوال کند که میراث یا نه جواب ششم با سوم زند حاصل با دوم حاصل
ششم طرح کند و اگر سوال کند که غرض خود چه کرد جواب ششم با سوم زند حاصل با پنجم حاصل و اول کار
طرح کند و اگر سوال کند که غرض خود چه کرد جواب ششم با دوم زند حاصل با یکم زند حاصل و دوم ششم طرح کند
اگر سوال کند که بیمار ببرد یا نه جواب ششم با ششم زند حاصل با چهارم حاصل و ششم طرح کند اگر سوال
کند که بپزند وقت از سفر باز آیم جواب ششم با یکم زند حاصل با دوم حاصل و نه طرح کند اگر سوال
کند که راه آید یا نه جواب ششم با پنجم زند حاصل با سوم حاصل و ششم طرح کند اگر سوال کند که
دولت با و شاه ثابت است یا نه جواب ششم با ششم زند حاصل با دوم حاصل و دوم طرح کند اگر
سوال کند که اگر فرمان براند یا نه جواب ششم با ششم زند حاصل با پنجم حاصل و اول طرح کند
و اگر سوال کند که شغل و عمل چیست جواب ششم با دوم زند حاصل با پنجم حاصل و یکم زند حاصل طرح کند
اگر سوال کند که تجارت کنیم یا نه جواب ششم با دوم زند حاصل با ششم حاصل و دوم طرح کند اگر سوال
کند از خون بیرون آیم یا نه نظر کند و خانه ششم و این حکم بر دهنی و خارج و ثابت و منقلب کند
والله اعلم بالصواب

مسئله در بیان محل و ايام و شهر و سنين و حکم مدت خبر از آن کند و این از اقوال اهل ستاد
خواججه عید الله در معنی شایسته و همین مدت خواص اهل مترب گفته اند که لسان الامر که است
به بنید که چند عدد دارد و فکر کرد که اگر در اوقات بود آن قدر در بگوید و در بیات مقدار
عد لسان الامر گفته و در متولد باشد و در زواید است سال بد آنکه اوقات محل ایام است و نبات
محل شهر و متولد است محل سنين چون خواهد که از کبیت و زید اند و سال معلوم کند سنگ و
که شکل لسان الامر پیشه شکلی که از خانه بیرون آمد تا کی افتاده است اگر در جهات واقع شده
باشد از روزهای شکل خبر دهد و اگر در جهات باشد از ماهها خبر دهد و اگر در متولد باشد لسان الامر

سوال از سنين و ايام و شهر و سنين و حکم مدت خبر از آن کند و این از اقوال اهل ستاد
خواججه عید الله در معنی شایسته و همین مدت خواص اهل مترب گفته اند که لسان الامر که است
به بنید که چند عدد دارد و فکر کرد که اگر در اوقات بود آن قدر در بگوید و در بیات مقدار
عد لسان الامر گفته و در متولد باشد و در زواید است سال بد آنکه اوقات محل ایام است و نبات
محل شهر و متولد است محل سنين چون خواهد که از کبیت و زید اند و سال معلوم کند سنگ و
که شکل لسان الامر پیشه شکلی که از خانه بیرون آمد تا کی افتاده است اگر در جهات واقع شده
باشد از روزهای شکل خبر دهد و اگر در جهات باشد از ماهها خبر دهد و اگر در متولد باشد لسان الامر

چنانکہ درین جدول نموده شد

روز	۲۹	در ایام	اشکال	در ایام
ماه	۵۰	از شهر	زحل	از شهر
سال	۲	از سال	اشکال	از سال
روز	۱۸	از ایام	مشترک	از ایام
ماه	۱	از شهر	اشکال	از شهر
سال	۱	از سال	مریخ	از سال
روز	۹	از ایام	اشکال	از ایام
روز	۱۵	از شهر	اشکال	از شهر
روز	۲۵	از سال	اشکال	از سال
روز	۶	از ایام	اشکال	از ایام
روز	۱۰	از شهر	اشکال	از شهر
یک ماه	۵	از سال	اشکال	از سال
روز	۶	از ایام	اشکال	از ایام
روز	۱۰	از شهر	اشکال	از شهر
ماه	۱	از سال	اشکال	از سال
روز	۶	از ایام	اشکال	از ایام
روز	۱۰	از شهر	اشکال	از شهر
ماه	۱	از سال	اشکال	از سال
روز	۶	از ایام	اشکال	از ایام
روز	۱۰	از شهر	اشکال	از شهر
روز	۲۰	از شهر	اشکال	از شهر
روز و پنج	۲	از سال	اشکال	از سال
ماه	۳	از ایام	اشکال	از ایام
ماه	۶	از شهر	اشکال	از شهر
سال و نیم	۱	از سال	اشکال	از سال

و اگر بنا بر آنکه در جدول مذکور گفته است که چگونگی ضمیر از هر جدول حاصل و شافی و در جدولی از این جدول حاصل است
بر آنکه اوقات مثل ایام است و نبات مثل شمع و متولد است مثل سنبل چون خواست که شکل است در جدول
و ماه و سال معلوم کنند بگویند شکل سال الامر یعنی شکلی که از خانه مقصود اول بیرون می آید است تا جای ۹ یا یکی دیگر
افتاده اگر در اوقات وقوع شده باشد از روزهای آن شکل خبر دهد و اگر در نبات افتد از ماهها خبر دهد اگر
در متولد است بود از سنبل آن شکل خبر دهد چنانکه درین جدول نمودار شده است و اگر بنا بر آنکه در جدول مذکور
گفته است و چگونگی ضمیر از هر جدول حاصل و شافی و در جدولی از این جدول حاصل است
شکل مقصود سائل آن باشد که چیزی در قبض خود آورده و اگر سال الامر شکل داخل باشد و عدد بود
و آن کار بر آید بهسانی و اگر داخل خمس باشد به شوازی و اگر خارج عدد باشد سائل به اختیار
خود در آن مقصود خود کند و اگر خمس خارج باشد بی اختیار و اگر ثابت عدد باشد آن مقصود به اوست
سائل در وقت افتد و اگر خمس باشد بی اختیار و اگر منقلب عدد باشد آن مقصود به آید اما میان
و اگر منقلب خمس باشد سائل بر آن مقصود درست و برایشانی می کشد غالب آن باشد که
برگ کند **مسئله** در بیان جدول فرد و زوج برای استخراج ضمیر و این جدول و نمایش
نیز گویند نقاط افراد اول تا یازدهم بهمارد و آنچه حاصل آید نگاهدار و سپس شکر و در شکل خانه
اول که سه است باز و آن که از بود عدد آن نقاط را در جدول مقصود بطلب کنند و آنچه بود از صده
پس بود از باقی بر دوازده بیست و شصت کنند از آنجا که بهر ضمیر بود و اگر ملائم شکل اول بود بحسب شکل
و خانه ضمیر آنجا بود در شکل یا در خانه و اگر مخالف شکل اول بود آن شکل را با شکل اول شکل زنده و عشر حاصل
رسمت کنند آنجا که بهر ضمیر بود در شکل یا در خانه و اگر نقطه شکل اول زمره عدد و نقاط در جدول
مجموع کنند باقی عمل به طریق مذکور است . . .

و اگر بنا بر آنکه در جدول مذکور گفته است که چگونگی ضمیر از هر جدول حاصل و شافی و در جدولی از این جدول حاصل است
بر آنکه اوقات مثل ایام است و نبات مثل شمع و متولد است مثل سنبل چون خواست که شکل است در جدول
و ماه و سال معلوم کنند بگویند شکل سال الامر یعنی شکلی که از خانه مقصود اول بیرون می آید است تا جای ۹ یا یکی دیگر
افتاده اگر در اوقات وقوع شده باشد از روزهای آن شکل خبر دهد و اگر در نبات افتد از ماهها خبر دهد اگر
در متولد است بود از سنبل آن شکل خبر دهد چنانکه درین جدول نمودار شده است و اگر بنا بر آنکه در جدول مذکور
گفته است و چگونگی ضمیر از هر جدول حاصل و شافی و در جدولی از این جدول حاصل است
شکل مقصود سائل آن باشد که چیزی در قبض خود آورده و اگر سال الامر شکل داخل باشد و عدد بود
و آن کار بر آید بهسانی و اگر داخل خمس باشد به شوازی و اگر خارج عدد باشد سائل به اختیار
خود در آن مقصود خود کند و اگر خمس خارج باشد بی اختیار و اگر ثابت عدد باشد آن مقصود به اوست
سائل در وقت افتد و اگر خمس باشد بی اختیار و اگر منقلب عدد باشد آن مقصود به آید اما میان
و اگر منقلب خمس باشد سائل بر آن مقصود درست و برایشانی می کشد غالب آن باشد که
برگ کند **مسئله** در بیان جدول فرد و زوج برای استخراج ضمیر و این جدول و نمایش
نیز گویند نقاط افراد اول تا یازدهم بهمارد و آنچه حاصل آید نگاهدار و سپس شکر و در شکل خانه
اول که سه است باز و آن که از بود عدد آن نقاط را در جدول مقصود بطلب کنند و آنچه بود از صده
پس بود از باقی بر دوازده بیست و شصت کنند از آنجا که بهر ضمیر بود و اگر ملائم شکل اول بود بحسب شکل
و خانه ضمیر آنجا بود در شکل یا در خانه و اگر مخالف شکل اول بود آن شکل را با شکل اول شکل زنده و عشر حاصل
رسمت کنند آنجا که بهر ضمیر بود در شکل یا در خانه و اگر نقطه شکل اول زمره عدد و نقاط در جدول
مجموع کنند باقی عمل به طریق مذکور است . . .

جدول شماره و جنسیت جدول زوج							
جنس	جنس	جنس	جنس	جنس	جنس	جنس	جنس
۴	۲۲	۴	۸	۸	۲۱	۵	۶
۲	۲۲	۲	۱۰	۶	۲۳	۳	۹
۱۲	۲۹	۱۲	۱۲	۲۴	۲۵	۱	۱۱
۱۰	۳۸	۱۰	۱۶	۲	۳۶	۸	۱۳
۸	۲۰	۸	۱۹	۹	۱۴	۷	۱۵
۶	۲۱	۶	۱۸	۶	۲۱	۴	۱۶
۴	۲۲	۴	۲۰	۵	۲۳	۲	۱۷
۲	۲۹	۲	۲۲	۴	۲۵	۹	۲۱
۱۲	۲۹	۱۲	۲۳	۱	۲۶	۳	۲۲
۱۰	۵۰	۱۰	۲۳	۲	۲۹	۵	۲۵
۸	۵۲	۸	۲۶	۷	۵۱	۲	۲۶
۶	۵۲	۶	۳۰	۴	۵۳	۱	۲۷

[illegible]

پروانه از کتب خطی و کتب چاپی و کتب نفیس و کتب
سایر و کتب خطی و کتب چاپی و کتب نفیس و کتب

و گنجینه مقصود در دو بیان سال به سال که آنرا در این روز می خوانند

بنیادهای این نهاد را گفته اند که هر یک از این نهادها را می خوانند

[illegible]

[illegible]

و در ندرگان تسلط شوند و اگر پشید دلیل کند که در آن سال یا در آن ماه ندرگ اگر کند و آن قدر
 که پشید مشک بود یا در هر دو یا هر یک صاعقه باشد و این مردم گنبد بود و در اطراف و در آن و پشید
 و در آن بسیار شد و شعله و غلایق و پشید بسیار شد و در آن بسیار شد و در آن بسیار شد و در آن بسیار شد
 آنکه مخالفان بر خیزند و نیت کاه گران و گاه از آن بود که سلطان عدل کار فرمای دروغ بد خود و خود را پیش
 بسیار بود و غلایق شکرت و قوت ایشان پشید خاصه و در قسیم تجم و از هر سو عدل نباشد و زیاده و
 اگر انی نند خاصه و در هر ای ترکستان و در بابل و قسطنطنیه و خطا و روم و پشید از یار و شکر و اگر
 پشید دلیل بود که در آن سال یا در آن ماه خوشی و غلایق و طرب و میان غلایق بسیار پشید و باز ندرگ
 تمام آمد بوقت و پادشاهان عدل است بسیار کنند و قوم و نظام کارهای تمام خاصه کارهای طرب و نیت و
 سیوه فراخ پشید و چهار پای بزرگ و قوت پشید و حال اهل طرب نیکو بود و پادشاه خوشی و شغل نزد
 و در آن پشید و در غلایق خاصه و در هر ای قسیم سوم روم و کابل و کرمان و بعضی از بخارا و کشمیر و
 مصر و قاهره پشید دلیل بود که در آن سال یا در آن ماه مردم خوشدل باشند و کارهای بی تمام بود و
 رونق اهل قلم و می بسیار و همچنان پشید و حال پادشاهان برقرار باشد و قوی پشید اما از ندرگ و نیت
 بسیار پشید و در بکستان شکر پشید و دلیل بود بر رونق بازار و عطاردان و جوهریان و نقاشان و پادشاه
 و یاران و در قاهره و آن سال پشید و در آن ماه دارد و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 گذرد و خاصه و در هر ای پشید و قمرات و عراق و خوارزم و در کان زمین و یمنان و کابل و در سیه
 و در آن پشید دلیل بود که در آن سال یا در آن ماه خلق شغلب احوال بود و کار نقاشان کنند و گوت
 گوت و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 نیکو شود و در سیه و یمنان و میان غلایق بسیار بود و زجر و خواری و در لازل بسیار بود و خاصه و در هر ای پشید
 عراق و طایفان و در بابل و اندک عالم قائم و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 جمله شکان ریل در بهمانا و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 اگر شکان آبی غلب پشید نظر کند در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 دلیل پشید که در آن سال یا در آن بسیار پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 بی منت و در آن کار و پشید پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید
 عربی بود و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید و در هر ای پشید

سال فرخ باشد و نعمت بسیار بود و کار نزرگان نیکو بود و بازارها بارونق باشد و راهای این باشد و مطوعات بسیار باشد و سفرها اتفاق افتد و میوه نیکو بود و بهار میانه و گوشت بسیار باشد و ان شاء الله اعلم بالصواب	۵۰
سال گرفته باشد و بهار اندک اتفاق افتد و میوه بسیار باشد و بهار بسیار بود و نعمت بسیار باشد و باقیمت بود و کار نزرگان نیکو بود و باران گرفته باشد و بهار رونق بود و گوشت باقیمت باشد و ان شاء الله اعلم بالصواب	۵۰
سال میانه باشد بود و نعمت بسیار بود و کسب اندک بود و کار نزرگان نیکو بود و بازارهای رونق باشد و راهای این بود و سفرها اندک اتفاق افتد و مطوعات نیکو باشد و بهار بسیار بود و ارجمیت بسیار گویند و ان شاء الله اعلم بالصواب	۵۰
سال انقلاب بود و بهار نازل سفر بسیار اتفاق افتد و نعمت متلون باشد و میوه بسیار بود و ارجمیت بسیار گویند و بهاری اندک باشد و حال نزرگان میانه بود و باران بسیار آید و بهار نیکو باشد و گوشت بسیار و ان شاء الله اعلم بالصواب	۵۰
و بعضی استادان گفته اند که چون ریل به نیت سال زده باشد از اول حکم نصر مردم کنند و مردم حکم مال را ندانند و از سوم حکم برادران و اقربای چهارم حکم های ملک از پنجم محبوب و از ششم برنج و از هفتم کماح و فقرت مردم و از هشتم خون و از نهم مردم و از دهم سفر خلق و از دهم پادشاه و از یازدهم حکم دوستان اهل عالم	۵۰

انقلاب کینه و قلم
کنند و کار نزرگان نیکو باشد
چشمه کمال کند و بهاری رونق باشد
سفرها و مطوعات بسیار باشد
و بهار بسیار بود و نعمت بسیار باشد
و باقیمت بود و کار نزرگان نیکو بود
و باران گرفته باشد و بهار رونق بود
و گوشت باقیمت باشد و ان شاء الله اعلم
بالصواب
سال گرفته باشد و بهار اندک اتفاق افتد
و میوه بسیار باشد و بهار بسیار بود
و نعمت بسیار باشد و باقیمت بود
و کار نزرگان نیکو بود و باران گرفته
باشد و بهار رونق بود و گوشت باقیمت
باشد و ان شاء الله اعلم بالصواب
سال میانه باشد بود و نعمت بسیار بود
و کسب اندک بود و کار نزرگان نیکو بود
و بازارهای رونق باشد و راهای این بود
و سفرها اندک اتفاق افتد و مطوعات
نیکو باشد و بهار بسیار بود و ارجمیت
بسیار گویند و ان شاء الله اعلم بالصواب
سال انقلاب بود و بهار نازل سفر بسیار
اتفاق افتد و نعمت متلون باشد و میوه
بسیار بود و ارجمیت بسیار گویند و بهاری
اندک باشد و حال نزرگان میانه بود
و باران بسیار آید و بهار نیکو باشد
و گوشت بسیار و ان شاء الله اعلم بالصواب
و بعضی استادان گفته اند که چون ریل
به نیت سال زده باشد از اول حکم نصر
مردم کنند و مردم حکم مال را ندانند
و از سوم حکم برادران و اقربای چهارم
حکم های ملک از پنجم محبوب و از ششم
برنج و از هفتم کماح و فقرت مردم و
از هشتم خون و از نهم مردم و از دهم
سفر خلق و از دهم پادشاه و از یازدهم
حکم دوستان اهل عالم

و دوازدهم حکم چهار پایان و حکم داخل و خارج و سعد و شمس بود و انشاء علم قمری و علم کبر از میل سال نسبت
 که در زمان تحول آفتاب بنیت احوال خود یا سیاهی تار و ز نور روز دیگر مل شد و روزی بر و احکام بنویسد
 که این شخص را هر روز از شمس چنین بود و آنرا تقویم المل خوانند پس برای هر روز باید که انقلاب
 کنند از میل میل و این منتهی اجمالاً چنان بود که شکل اول در ۳۰ زند ۵۰ در ۶ و ۹ در ۱۱ و ۱۳ در ۱۵ و این
 چهار شکل را در شکل کند و دیگر شکل ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و این چهار شکل نیز و کند و این هر دو
 و آن دو چهار شکل بنشیند اعمات سازد و میل تمام کند و گویند که این شکل است که از آن دو شکل که سابق حاصل شده است
 یکی را اول سازد و یکی را دوم و یکی را اول و یکی را سوم و در دو شکل دیگر چنین نماید و اعمات
 سازد و میل تمام کنند و حکم از آن کنند و این طریق بر دست از خواب نصرا المله و الهین
 الطوسی قدسی ص ۵ و اگر اعمات مکرر شود انقلاب کنند با اعمات اصلی در صفحه ناصری گفته است
 چنانکه چنانچه میسر بود سال بسال کرده اند سالان از بهر اکابر و غیر هم حکم روزی سال کنند از غیر و روزی روز
 بسالگاه مانند شمس پس چون خواهند که حکم روزی بر و شمس کنند اگر طالع آن شخص را دهند بطالع طالع و سه میل
 بنیت حال آن شخص زنند و اگر طالع وی زنند بر و زری سعد لطری نیک و ساعت سعد و طالع وقت از
 نخست پاک بر می زنند از آن میل حکم کلی سال کنند از دوازدهم خانه که در آن سال هر خانه چگونه باشد و از
 سعد و شمس و نفع و نقصان چنانکه حکم نفس از اول حکم مال از دوم و حکم برادران و خواهران اقربا و نقل
 نزد یک و شمس از ۳ و علی بنده القیاس و آن کلی بود و در آن سال و آن میل بر و آنچه بنیت کنند بعد از آن اول
 و در ۳ ضرب کنند از ۵ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و این تمام کنند و همچنین انقلاب
 و تداوم کنند و تا غیر میل میل بنیت و چهارم انقلاب کنند و از بهر یک میل یا نزد هم و از حکم کنند و طریق
 حکم چنانست که در جدول نموده ایم که هر شکل در هر روز دلالت هر چه کنند چنانچه از صورت اول حکم روز اول
 کند و از دوم حکم روز دوم و همچنین تا با نزد هم روز حکم کند از یک میل روز ۱۱ و انقلاب میل دوم حکم کند
 بر ترتیب اول همه صد و شصت روز تمام شود و طریق بنادش چنانست که دوازده ورق جدول کشند
 هر صفحه چهار در خانه اول سابع در دوم بنا و غریب و رسوم شکل که آمده باشد و در چهارم حکم روز از غیر و شمس
 چند روز و تا نزد هم بنشیند که در همه مابقی برین قیاس کنند و در دو صفحه دیگر اول یکی یکی در از در خانه
 اول سابع در دوم ایام عرف و رسوم شکل که آمده باشد و در چهارم حکم روز و در غیر و شمس چند روز نمودار
 درین صفحه بنیت کردیم مابقی از بنیت قیاس کنند و در دو صفحه دیگر احکام تمام است چنانکه در ایام با نمودار
 استخراج را و دستوری بود و نمودار

و تقویم اللمع			
الاحکام	الانکاح	الزنا	الکفر
درین روز جمیع باشد و حرکت افتد با غیبار و با اهل صلاح پیوند و فتنه باشد	باز	ب	۱
فتوح و جمعیت بود و مال بقض و تأید و خورم شود و مراد بدست آید	باز	ب	۱
درین روز جنگ و فتنه و دلنگی باشد و گرفتاری خاطر و مردم تنه	باز	ب	۲
و دلیل جمعیت و خوری باشد و شادی روی دهد و رسیدن میرا بود	باز	ب	۳
درین روز خوری و فتنه بود و در وقت از اهل طریقه و خورش باشد	باز	ب	۴
درین روز دلیل غم و دل تنگی و خصوصیت و نومیدی بود	باز	ب	۵
درین روز دلیل غم و اندوه باشد و باطل رسد اما بختی و نیتن مراد از اهل دول بختی	باز	ب	۶
درین روز دلیل سرگردانی و غم و اندوه بود و از خصوصیت حذر باید کرد	باز	ب	۷
درین روز مراد یافتن جمعیت بود و رسیدن خبر خوش میر و دل از غم جمعیت بود	باز	ب	۸
درین روز تردد خاطر باشد اما در شهر روز آخر شود از اکابر و ملوک	باز	ب	۹
درین روز تردد خاطر و دلیل حیرت و جنگ و خصوصیت باشد حذر باید کرد	باز	ب	۱۰
درین روز دلیل بود از جماعت دوستان بخشش بخاطر رسد	باز	ب	۱۱
درین روز دلیل بر غم بود و پراگندگی خاطر بود از اول روز تا آخر سال باشد و بی امید گردد	باز	ب	۱۲
درین روز شادی بود و میرا رسیدن و رحمت یافتن از دوستان	باز	ب	۱۳
درین روز نقل و حرکت افتد و از آن جمعیت باید و مراد حاصل شود	باز	ب	۱۴
درین روز مراد از انقلاب از هر جهت لیکن بخوشی مبدل گردد و مراد حاصل گردد	باز	ب	۱۵

لا	==	ۛ
لا	دلیل بود جمیعت جسمت با خفیا و صحت اهل صلاح	دلیل جمیعت باشد و قبض مال بود و از دوستان خودم و خوشدل شدن با تیار و صحبت اهل صلاح
لا	دلیل جسمت انفس بود استیغ و دستیغ و خبر خوش از غایب برسد	دلیل قدم غایب است و مال از غیب برست آید رزمی و خبر خوش
لا	دلیل تنه رستی و حرکت انفس بود و بایل صلاح و شادوسی	دلیل تنه رستنی بود و حرکت اندر کشتن و شادوسی و کار با اهل آید در حجت بود
لا	دلیل امن و صلاح و پیوستن با اهل علم و قتیق اندک باشد	دلیل امن و صلاح و پیوستن با اهل علم و پیوستن بدوستان در حجت دیدن از ایشان
لا	امن و مراد و تنه رستی و قتیق و پیوستن با فضل و فائده یافتن از ایشان	امن و مراد و تنه رستی و قتیق و پیوستن با فضل و فائده یافتن از ایشان
لا	فراغت و قتیق بود و پیوستن با اهل علم و سعادت و نشاط	راحت و قتیق و قتیق و عشرت و پیوستن دست رفته باشد بدست آید
لا	دلیل تشویش و پرانگندگی و غم و سب اختیاری و زیان و بر بیت المال بے اختیار سب	دلیل تشویش و پرانگندگی و غم و سب اختیاری و زیان و بر بیت المال بے اختیار سب

جمع	ن	م
دلیل تنگی بود و حرکت افسردگی	دلیل فتوح اندک باشد در محافل	
اختیار از مردم خیس آید از	قافیه با اهل علم صحبت آید	
باید کرد		
تشویش و پراگندگی بود از خیس	جمیت پریشان بود و پوستان با اهل	
عذر باید کرد و فرغت بهتر بود	علم و با اهل هنر در احوال بود	
جنگ و تشنه و دل بستگی و گرفتگی خاطر	تشویش خاطر بود و امانچ زیان بود	
از همت پیمان عذر باید کرد	و با اهل علم پیوند	
تردد و غم بود و دشمنی سخت بود از	جمیت و غم بود و پوستان با اهل	
مردم نماند عذر او را	هنر در آید دیدن از ایشان	
حرکت بے اختیار و پراگندگی بی فتوح	فتوح و رحمت از دوستان و پوستان	
لیکن زیان نباشد خیر بود	با اهل هنر علم جستن از ایشان	
غم و پراگندگی و دعوی و گفتگو	جمیت و غم و غیر خوش بود	
و حرکت و در بر اختیار سپید از	پوستان با اهل هنر	
دست دادن		
تردد و پراگندگی خاطر بود و در آخر	پراگندگی و غم و دعوی و گفتگو	
روزی که و از گفتگو کردن عذر کند	با اهل علم در آخر روز	
	بصلاح آید	

الاجزاء	÷	÷
خبر خوش	خبری بود و امید حاصل شود از دوستان و و بعد عارضه	سرگردانی و فتوح اندک و گفتگو بسیار بود
دوستان	فریاد و غم و خبر خوش شنیدن و محبت و قدوم غائب باشد	غم و تشویش بود از بد اصرار حذر باید کرد
دوستان	پیشانی و نشاط و پیوستن با اهل قلم و طب و کسانی که محل شهرت باشد مذکور	تزو و بسیار و بر جث اندک و گرفتگی خاطر و سخن رشت شنیدن حذر را بهتر بود
دوستان	خبر و فتوح و با اختیار یا دوستان تأثیر و طب و عجائب	پیشانی طبع و خصوصیت با هم بستن هم نشینان و در کار حذر به
دوستان	خبر و فتوح و محبت از دوستان و پیوستن با اهل طب و چیزی برسد	غم و پر اگندگی خاطر و خصوصیت و نامیدی از کسی بد اصل حذر به
دوستان	خبر خوش و برادر و پیوستن از دوستان و با قرار پانده بود	غم و پر اگندگی خاطر و خصوصیت و خسین حذر بهتر
دوستان	فتوح بود و خبر خوش شنیدن و پیوستن با دوستان بود *	صحت مزاج بود و خوش دلی و بیرون آمدن از غم و یافتن مراد در است *

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
گفتگو بی منفعت از دشمن شنیدن و سرگردانی و پریشانی و اندوه و رخصت	از مردم و خویش حذر یاری	از مردم و خویش حذر یاری
گرفتگی طبع و غم پیوستن با ناکسان	کم فتوح و تشویش و بار خاطر حذر	کم فتوح و تشویش و بار خاطر حذر
و گرفتاری و دوست دشمن حذر یاری	باید کرد از خصومت	باید کرد از خصومت
تشویش خاطر از اهل صلاح و حذر از	جمیعت و فتوح و پیوستن با اهل صلاح	جمیعت و فتوح و پیوستن با اهل صلاح
ایشان باید کرد	و رحمت و نشاط و خیر یافتن	و رحمت و نشاط و خیر یافتن
جنگ و خصومت و پیوستن با هم نشینان	دل تنگی و نامرادی و بی فتوح و تشویش	دل تنگی و نامرادی و بی فتوح و تشویش
و خصومت با دشمنان حذر یاری	خاطر از سپاهیان حذر باید کرد	خاطر از سپاهیان حذر باید کرد
گرفتگی خاطر و خصومت با هم نشینان	حرکت بی فائده و غم و مراد دل بستگی	حرکت بی فائده و غم و مراد دل بستگی
و لنگی دعوی و نقل بی اصل حذر یاری	از عدد و حذر باید کرد	از عدد و حذر باید کرد
گرفتگی خاطر و خصومت و دعوی حاضر	از بیگ و دعوی حذر باید کرد و از بزرگان	از بیگ و دعوی حذر باید کرد و از بزرگان
باید بود که چیزی از دست نرود	بر اهل صلاح	بر اهل صلاح
فتوح و جمیعت بکام دل پیوستن بدستار	پریشانی و تشویش خاطر از دعوی حذر یاری	پریشانی و تشویش خاطر از دعوی حذر یاری
با اکار و پیوستن مراد و راستی	در آخر روزگار صلاح انجامه	در آخر روزگار صلاح انجامه
اردوستان		

ن	و	ا
نوع و جمیت یافتن مراد و غیر خوش	نوع و جمیت یافتن مراد و غیر خوش	نوع و جمیت یافتن مراد و غیر خوش
رسیدن و پیوستن دوستان	رسیدن و پیوستن دوستان	رسیدن و پیوستن دوستان
رکاب از غم و یافتن و فتوح و جمیت و غیر	رکاب از غم و یافتن و فتوح و جمیت و غیر	رکاب از غم و یافتن و فتوح و جمیت و غیر
خوش رسیدن و شاد شدن	خوش رسیدن و شاد شدن	خوش رسیدن و شاد شدن
غم و پراگندگی و اندیشه از خصوصیت	غم و پراگندگی و اندیشه از خصوصیت	غم و پراگندگی و اندیشه از خصوصیت
کردن عاقبت خیر باشد	کردن عاقبت خیر باشد	کردن عاقبت خیر باشد
فتوح و پیوستن با دوستان و بیرون	فتوح و پیوستن با دوستان و بیرون	فتوح و پیوستن با دوستان و بیرون
آمدن از غم و یافتن مراد بود	آمدن از غم و یافتن مراد بود	آمدن از غم و یافتن مراد بود
کشایش و منفعت و پیوستن با	کشایش و منفعت و پیوستن با	کشایش و منفعت و پیوستن با
دوستان و دستگیری از غم	دوستان و دستگیری از غم	دوستان و دستگیری از غم
کشایش و جمیت بیرون آمدن از غم	کشایش و جمیت بیرون آمدن از غم	کشایش و جمیت بیرون آمدن از غم
دو پیوستن با اهل علم و مضافات	دو پیوستن با اهل علم و مضافات	دو پیوستن با اهل علم و مضافات
منفعت اندک و تردد خاطر بے فائده	منفعت اندک و تردد خاطر بے فائده	منفعت اندک و تردد خاطر بے فائده
و در آخر روز نیکو بود	و در آخر روز نیکو بود	و در آخر روز نیکو بود

ن	ن	ن
تندرستی و جمیت یافتن و برادر رسیدن	تشویش و قبض خاطر بود از جنگ و	ن
و خبر با سه خوش شنیدن	خصوصیت دشمن و حذر باید کردن از اینها	ن
تندرستی یافتن و با امید و مراد رسیدن	غم و اندوه خاطر باشد دلیل بود که با دشمنان	ن
و از غم بدر آمدن	خصوصیت افتد حذر به	ن
دل تنگی و پراگندگی و اندیشه فاسد	تردد و اندیشه بسیار و راجت از نبرگان	ن
کردن از خصوصیت دشمنان حذر به	در آخر و خصوصیت حذر به	ن
گر فتنگی طبع باشد یا دوستان خجسته خاطر	حرکت و پراگندگی از دشمن آید حذر باید	ن
رسد حذر به	کردن در آخر و در مصیبت آید	ن
فتوح و جمیت بود و برادر رسیده و راجت	دلیل جنگ و خصوصیت باشد حذر	ن
از دوستان یا به	کردن بهیست بود	ن
فتح و جمیت بود و پیوستن به دوستان	دل تنگی و بستی خاطر باشد از جهت سوس	ن
و اهل طریق خوشی	و عمل و سبب فتوحی	ن
گر فتنگی خاطر و اندیشه فاسد و پشیمانی	جمیت و کشتن در آخر و پیوستن با	ن
نفس بود	دوستان و باران و بر آمدن امیدها	ن

ج	÷	÷
سرگردانی و زرد بود و در اول و	دلیل ندرستی و جمعیت تمام و از غم	آخر و جمعیت بود
غری و عیش و دل خوشی و پیکش با	و قحطی و مراد و فتوح بافتن و از غم	بیرون آمدن و پیکش بمراد
دوستان و رسیدن بمراد	بیرون آمدن حصول مراد	
غری و عیش و پیکش بمراد و بیرون	گر فکلی و پراگندگی طبع را در آخر و جمعیت	آمدن از غم و فتوح و جمعیت باید
پیشانی و پراگندگی خاطر بود و در اول	مراد و جمعیت باشد از دوستان و	روز و در آخر و جمعیت بود
روز و در آخر و جمعیت بود	مطلوب پسند گردد از دشمنان حد	باید کرد
این روز میانه بود هر ساعت بگونه و در	فتوح بود و مالی که از و خبر ندارد و بدست	آید و غم شود
آخر روز فتوح بود	دلیل کشادگی و پیکش کار باشد و بیرون	آمدن از غم و تشویش
دلیل کشادگی و پیکش کار باشد و بیرون	یافتن از دوستان	
تشویش خاطر و پراگندگی بود از دشمنان	قبض خاطر و تشویش بود و احترام کند	و دوری کردن از دشمنان و حد
کردن اولی	و از عوافتان بد و اصل خبر باید آخر و از غم	رستن و خلاص شود

ج	ز	:
جمیعت بود و میرا رسیدن و خیر خویش شنیدن و با اهل علم پیوستن	نقل حرکت آفتد و از ان جمیعت و مراد حاصل شود	
دلیل تشویش خاطر بود از حاصل دیوان حذر کند اما خسته و ز شادی بود	اندک تردد باشد لیکن از غم بر بد فتوح و کام آنچه می طلبد یابد	
دلیل قبض خاطر بود از جنگ و پیشانی از جهت مردم خسیس	حرکت بے فائده کند و پشیمان گردد از گفتگو سے حذر یابد	
جمیعت و شادی و بیرون آمدن از غم و صحبت و آشنی از اهل علم	دلیل جمیعت باشد و از غم بیرون آمدن و امید حاصل شدن	
دل خوشی و فتوح و بیرون آمدن از غم و ترک و حرکت با فائده بود	دلیل غمی و شادی و عیش و کوشش و بیرون آمدن از غم	
دلیل دل بستگی اندک و جمیعت بود و چرخ از دوستان بشنود و خدمت شود	دلیل حرکت با فائده و منفعت یابد و مراد حاصل گردد	
غم و اندوه و بدگندگی خاطر بود و حذر از باید کرد از احوال و دوستان	تردد باشد که از حرکت هیچ اندر ان نبود اما آخر روز خویش دل شود بد	

فصل در احکام مثلثات

باب اول در احکام مثلث بحران

این مثلث دالالت کند بر ضرورت و حرکت و نقل از جای سجای و کونی عاقبت اندران بود و غیر خوبه
یا فتن و بازگشتن برودی و سب بر بدن و عوا و بغت رسیدن بعد از مدتی پس به دالالت کند بر
کشایش کار و کسب و حصول ضایع شده و گنجینه و کم شده و قدم غائب و مریض و عروسی آمانه
نیاید کرد و حرکت بنید به دالالت می کند بر غیر و خوبی و کشایش کار و کسب و سود و ازین و شره
وزن خواستن و میج شدن بر کارهای خیر چون عروسی و دعوی شرعی به دالالت کند بر ضرورت
حرکت که در آن خیر باشد و اگر از سوال از جمیعت یا از غائب بود میسر شود و بهر سه و اما بعد از مدتی و مراد
و بر آید اما نکاح و خرید و فروخت و شریک را نیکو بود به دالالت کند بر قیض هر کسیر و قیل و قال
و دست و در کار بزرگان زون یا تجارت کردن و انتفاع یا فتن از آن و ضایع شده به دالالت
آید اگر شوهر مد بود و اگر شخص باشد و دلیل بر خصومت بود به دالالت کند بر کشایش و کوفت
عاقبت برادر است دیدن از پادشاه و در خوشی از دوستان و با نیکو امید دارد پرسد و اگر سوال از
ضایع شده و گنجینه بود بدست آید و غائب بسلامت باشد و نکاح را نیک بود و حامله پس از آید خیر
خوبی به دالالت کند بر قبض مال میراث و تحصیل آن و جمیعت با دوستان اما بیار و آید بود
و در سفر خسارت مال باشد به دالالت کند بر ضرورت و حرکت بسبب قبض مال و عوا و منافعه
کردن و چینه ضایع شده حصول نشود و مگر تمام و غائب بسلامت باز آید و خرید و فروخت
نیک بود و در آن منفعت کم باشد و نیز دالالت کند بر جمیعت فضل و کتابت نیز برائی در دیر و یا دروسه
یا کاره نکرده به دالالت کند بر ضرورت و جمیعت که از دوستان باز غائب پرسد و
و لشکری از قبیل زنان و مال ایشان و مقصود شو و بیمار و صحت بود به دالالت کند بر ضرورت
که از آن فائده بود و بر ضرورت حاصل شد و از خرید و فروخت فائده کل و از برای بیایم بود به دالالت
به دالالت کند بر غم و اندوه از برای چهار پایان یا غلام و کنیز یا کوک یا گنجینه یا برای حامله و نیز
زندانی بود و بنگاه و بیست و عوا از قبیل آن برای مال خسارت به دالالت کند بر ضرورت
فروتنی کار و کسب و هر احوالی و بر گفتگوی از جانب غائب و دوستان و برادران یا از بر سر
نزدن فاشتر و اگر سوال از مرضی او را می بود و گری و دیگر نیاید و اگر نیاید و بر بدست آید مضررا کوه بسیار

بودیست به دلالت کند بر شکوفائی عاقبت و کثایش کار و کسب و برادر رسیدن از بزرگان و دوستان
و حصول مال و جاه و شرف و سعادت و تزویج و تنیک بودیست به دلیل بود بر غیر و خوبی و با همی رسیدن
از همه انواع و اگر سوال از قبض مال بود و زیادت آید و حصول جمیع مطالب اقبال مال و از دوستان
و دشمنان به خود رسد بنید و دلالت کند بر غنای و راحت از بزرگان و با شرفگان و این ثلث رسیدن
است به دلالت کند بر شغولی دل از قبیل زمان و امر دان و غلامان و کنیزان و چهارپایه
و حصول صنایع شده و کسب اقبال و بزرگ قدر و کسب شدن بزرگ قدر و مریه و اگر سوال
از غنای قبض مال و سفر بود قبض مال بسیار تنیک و مبارک باشد به دلالت کند بر شغولی دل از قبیل
و گفته اند به رت مال و چهارپای و غلام و کنیز و تنگی از طرف غائب با دوستی غریبه و اگر سوال از
غائب و یا از دوستان بهر سبب و وجه شود یا حکم کند که چنانچه خواهد اگر بیمار بود بیماری در آن می شد و الله اعلم

باب دوم

در احکام قبض المال اهل به به این ثلث دلیل بود بر قبض مال که از دوست رفیق بهر سبب یا مال
و غلام و کنیز و بر کار و کسب و علم و ادب و موافقت و اگر سوال از غائب بود بهر سبب یا مال
خوب او بخیر بود و از دوستان مکرر و رسد و گفته اند که بیمار و حامله اید بود و سفر و حرکت بهر سبب یا مال
سرگردانی باشد در آن و تنگی شده بهر سبب یا مال یا بهر سبب به دلالت کند بر سفر و حرکت و سارت
مال و اگر بختن زیر دوستان و مشرکان و اگر سوال از بیمار بود صحت با بد و حامله آسان بر مید و دلیل بود
به سلامتی نفس و رسیدن بنیام و نامه از دوستان و غائب بهر سبب به دلیل کند بر سفر و حرکت و
دعوی سرس و غیر و فائده رسیدن بنیام و بهر سبب غلام و کنیز و چهارپایان و وزن و حرکت
و عشرت کردن و شکوفائی عاقبت و کثایش کار و رسیدن سلامت و اگر به در اول باشد روز یکشنبه
از احوال و خبر و وقت شود و قبض کردن مال بجهت شغل و عمل و راحت از جانب دوستان و مادر
به دلیل است بر قبض مال و غیر و فائده رسیدن از خرید و فروخت و تجارت کردن و سلامتی نفس
روزی نبودی رسید از کسب و کار و خریدن چهارپایه و میوه تن بدوستان و زیاده شدن محبت
و اگر اقبال در سوم بود روز چهارشنبه و وقت حال خیر شود و عشرت با دوستان و راحت و از روز پنج
و شنبه کسب و حصول صنایع شده بهر سبب به دلیل بود بر شرف و سعادت و تزویج و تنیک و
بسیار رسیدن از دوستان و بختیاری کردن و آمدن غائب با خیر و خوشی و کسب کار و خریدن چهارپایان
علام کند بر غیر و در آن پادشاه و چهارپایه و اگر غائب بود سلامت برسد و نامه عروسی بود و بهر سبب یا مال

و باشد علم و هویت الیه المرجع و الهاب است بـ بـ بـ ولایت کند بر قبض مال و کشایش کار با و رحمت یافتن
 و فایده گرفتن از جوان و ضایع شده بیست آید و بر حسب و شایسته و رسیدن غائب از سفر و شد
 مبارک باشد و رسیدن خلعت از بزرگان جاه و غرت از بزرگان و کشایش کار با و رحمت یافتن
 بر نکویی رعایت کار و روشن شدن حاجات بر حرکت و غیر رحمت از مردم بزرگ و قبض مال و کشایش
 کار با بسته و عشق بازی و زن خوشن و مقصود رسیدن و حامله و محبوس خلاص شود و مبارک شود و شفا
 یابد و اجتماع غائب بـ بـ بـ دلیل بود بر غیر و قوی از قبیل و دوستان و یافتن حاجت با و شایسته
 و دوستی کردن با ایشان و مقصود رسیدن از هر نوع اگر سوال از پادشاه بود یا زن خوشن یا تنگ
 شدن کسی و خرید و فروخت ستور کشایش بود و اگر کاسب باشد از کسب فایده بیشتر و برپا و رفت
 و نکاح و اگر سوال از زن گانی یا بیمار یا از زن حامله بود و خلاص یا بزند دلیل بود بر خریدن غلام و
 کینه و چهار پاییان بـ بـ بـ دلیل بود بر غرت و شرف یا فتنه از بزرگان و شرف نفس و رسیدن
 طالب مطلوب و زیاده شدن محبت و قبض مال و دفع از پادشاه و رسیدن کاسب یا نامه و پیغام
 و اگر سوال از سفر بود نیکو باشد و مرخص تاده بر و بیم دارد و قبض مال منفعت و مقصود رسیدن از
 دوستان و زنان و تزویج و عروسی و نکویی عاقبت و سفر مبارک بود و خاصه بجانب دریا و رحمت از
 اعران و دیدن تاج پیل باید مال یا پاد بـ بـ بـ ولایت کند بر قبض مال از ولایت و چهار پاییان
 و غلام و کینه خریدن و لغت و جاه بر تیره بزرگ رسیدن و بیست آمدن ضایع شده و غرت و کشایش
 طرب با دوستان و غفر بر دشمنان و کشایش کار با و کشایش کسب و کار و اجتماع با زنان و محبوس
 و پیش قاضی رفتن و قدوم غائب با دوستان غیر تر بـ بـ بـ ولایت کند بر غرضات مال
 و فروختگی کار و کسب و ضایع شدن پانیا ن سبب نیانت زیر دوستان و در از کشیدن بیمار
 نکاح دختر باکره حامله زنی را یا بد شواری و خصوصیت میان دوستان و غائب را نیکو نیست
 و اگر بـ بـ بـ در پیغمبر باشد و زنده شنبه و آفت ضمیر خود می شود بـ بـ بـ ولایت کند بر غم و اندوه
 و سهم و سیاست از پادشاه و بیرون آمدن خون از اندام و اگر شواهد باشد دلیل بود بر قبض مال
 از شایع و جاهای ننگین بر ثبات کار با و در همه احوال غرت و رفت و قدر و منزلت و عزت از
 بزرگان و خلاصی زن حامله و دلیل است بر جنگ و خصومت و جدل در میان دوستان و دشمنان
 و بیمار و محبوس ایچ بود و ضایع شده بد شواری بیست آید بـ بـ بـ ولایت کند بر عزت و شرف
 بعضی کشایش کار و کسب و خلاص یافتن از غم و غیره و نکویی از جانب پادشاه و مرتبه یافتن و نیکو

از شرکت دیدن و گویی و خوری از جانب بزرگان دیدن و یافتن و اگر سوال از غائب بود و دلیل باشد
بر غیر و معاشرت و دوستی با دوستان و نزدیکان و معاشرت و معاشرت با نفع و منفعت و اگر در وقت
بیماری شود و فائز یافتن و مشوق و محبوب باشد و دلالت کند بر کشایش کار و کسب و رحمت
در تجارت و غنای عیش و گویی احوال تجارت و خریدن ملک و موسسه و عروسی و دوست و کار و غیره و
و غنای پیشه و دختر و بدست آید و خوشی از جانب مشوق و یاران و مهربان کردن و بیمار و بدست
و حاصله خلاص شود و زنده زاید باشد و دلالت کند بر تجارت مال و ضلوع شدن چهارپایان و دلالت از
جانب زنان و فرزندان و ترس و بیم از جانب پادشاه و نیز دلالت کند بر دوستی کار و از دوست
خیانت و دیدن اما عاقبت بخیر است و غائب است بود و بر سر عشق بازی را نیک بود و امید که
بدر دوستان دارد و بشواری و اگر چه از زمان فاشه و لو اطمینان مقصود و بجهت باشد
دلالت کند بر استقامت کار و از جانب پادشاهان و اگر شود این شش دلیل کند بر جنگ و
محمومت و بریدن اند و دوستان و دشمنان و دلالت کند بر حرکت و غم و اندوه و طلب مال و فرا
اتجاران و فرزندان و ناسازی روزگار و خود و بیمار و بدی عاقبت و اگر علم بالصلو اب

باب سوم

در انکام بعضی اخبار و غایب و دلالت کند بر حرکت و اگر چنین نیکان و دلیل
کند بر نیکان و مال و غنای و محبت و عهدانی از بهر گیر و تفرقه و میان و کشتایش کار و
سبقت و شغل شدن و بهر کاری و حال خود و ضلوع شدن و کجایان و کجای و شرکت مذموم و دلیل
است بر جنگ و محبت و سیاست و بر دیوانه شدن و خون ریختن و گفته اند که سیر و مجوس و
نیاید نیک باشد و دلالت کند بر تجارت و تلف مال و چهارپایان و کینه و بعضی است
که بهر بخاری و پیشه نه و دلیل بود بر مالک شدن اطلاق و دلالت از جانب پدر و از دست روزگار
که بهر سید و مال خلع شده و هرگز نیست نیاید و دلالت کند بر عشق و تماشا با مشوق بازنه
درین عالم و محبت با فتنه بیمار و نزدیک و کجای نیکو بود اما سیر به شد و غیر عروسی و عیش و ناخوش با
حرام و حاصله بیمار و خلاص بود و دلالت کند بر حرکت و گفتگو و شیرکان با بهر گیر از بهر
مال و قبض مال و تماشا و عیش کردن با دوستان و مشوق و خوشه لی از قبیل پادشاه فرزندان
و کشایش کار و کسب و انعام و حسن و از پادشاه و قدر قوت شواهد و دلالت کند بر اخلاص و از
پادشاه و دلالت کند بر تجارت مال و ناسازی و بان زن و شوهر و شرکت گر چنین نیکان

و اگر سختی بنده تواند از مضایق همایون و خسارت مال و ناسازگاری زنان و بنابران و جنگ و
 خصومت از دوستان و غم و اندوه و افتادن از جاه و منزلت و بستی کار با و اگر سوال از غائب بود
 کار او بمراد بود و محنت و مشقت بشد اما بیارزیکو شود و نیز بلیست بدو بخوبی بد حالی غائب بیست
 دلالت کند بر غیر رحمت از زمان و دوستان و چهار پایی ماده و رسیدن از خیال آورد و خوشی و سفر مبارک
 و کشایش کار و رسیدن غائب با نامه از دوستان و سفر سپیده و نیکو بشد بیست دلالت کند
 بر زن حامله و بیمار که بر جامه خوب افتاده بود یا زندانی و عقد و نکاح و بیع و شرکت نیکو بشد و اگر سوال
 سفر بشد مبارک بود و نیز بلیست از مال و خلافت میان دوستان از بسبب مال و بر حمت رسیدن از زمان
 و اگر بیست در باشد بر و نشیند و وقت حال بدتر شود بیست دلالت کند بر غم و اندوه و از مرگ خود
 افتادن و فریبگی کار و کسب و خسارت مال و خوف بیمار و قیامت بنده و ازاد و ترس از مردم بد اصل
 در کار گرفته اند و سفر نشاید که سخت است و اگر سوال از بیمار بود یا زن حامله احوال آنها و شوازش و
 غم و اندوه و فریبگی کار یا و بیست از دوستان بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست
 و رسیدن رحمت و نیکو و نیز بلیست از قبیل زمان و غلام و کنیز و دلیل بود و جنگ و عذر و
 و با مردم فراق افتد و بلیست دلالت کند بر زیان مال از انواع و اگر سختی بنده و مضایق شدن
 حیوان و جنگ و دعوی و بنده و زندان و درازی کشیدن بیماری و تزیج و شرکت بدو و بلیست که حال

و بلیست بر او بود و الله اعلم

باب چهارم

در احکام جماعت و بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست
 مردم در عروسی و شواهد و جوهر و خانه و بلیست با دوستان و امور و بلیست خوشی اما در غیر اینها
 و اثری از او معلوم میشود از روی علامت و بلیست با دوستان و بلیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست
 اطلاق و از شواهد گویند بر قبض مال و سفر بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست
 رحمت از بزرگان و دعوی پیش حکام و بر عروسی و زن خوشتر است و بلیست بیست بیست بیست بیست بیست
 از و شکل بجان بشد دلیل بود بر کشایش کار با و محله و قماش و غیر و بیست بیست بیست بیست بیست
 و بلیست و بلیست و خانه و اهل و بلیست و این بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست
 سفر و نیکو بود و اگر این بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست بلیست
 فریبگی کار و کسب جنگ با مردم بد اصل و بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست بیست

بدو غ و چهار غائب را حال بد بود \equiv دلالت کند بر دو کس در یک خانه خواب و عیش و نشاط
 و نیز دلیل است بر جمعیت احوال خود بر دشمن که در یک جا نمی‌نشینند و خریدن غلام و کنیز و تجارت و
 اگر سوال از بیابا بودیم باشد و دلیل بر نامه پیغام از دوست غائب و نیز طالب مطلوب \equiv دلالت
 کند بر خیره و رست از بزرگان و امید و محاربت و سفر کردن با بزرگان و اهل فضل و نیز دلیل است
 بر دو باد شاه که در میان ایشان خصومت پیدا شود و با صلاح انجامد و این و نکوئی پیدا آید و بعضی گویند که در
 سفر و جنگ با جانب شاه و دعوی از قتل خسارت مال و میکا رستی و شکوه لالت جنگ سختی اما
 غیر باشد \equiv دلالت کند بر جمع شدن با زنان و خریدن حیوانات و رست رسیدن از بزرگان
 اما قدری بیم بود و نیز دلیل است بر سفر و حرکت و پیوستن به دوستان و عشرت کردن از رفعت و مقامات
 خاطر و اهل فضل و اجتماع بر عشرت و بر سفر با نفع \equiv دلالت کند بر خیره و خوبی و روزی حلال که برسد
 و عیش با زنان و عروسی کردن و مقامات از دوستان و مشغول بود و بهار شادمانی و نیز مشغول بودن بطرب و
 نیز بر سفر و یا در آن خیره و رست و نکوئی باشد و نامه پیغام رسیدن و عروسی از آن و دلیل بود بر چهار پیک
 و باغ و گلزار \equiv دلالت کند بر همسوساست با شاه و جمع شدن در تفریه و جنگ و سفر
 یا که در آن خسارت بود و قیل را راه زدن اما در نفس از زنان فاخته حاصل شود و بزرگوار است و بکارت
 بردن و تبلیغ شدن جوانی و فتنه زدن و در میان کارانیز و لیت و اگر این کل غلبه کند هیچ خیره و نیست \equiv نیز
 دلالت کند بر نکوئی عاقبت و خیره و رست اگر در آن کارانیز و لیت و در آن راه زدن و بزرگوار است و بسیار شود
 و شامت و عروسی و اندک و غم و در دو چیز حال بود و نیز دلالت و بر او رسیدن از زنان و عیش و طرب
 با مردان \equiv دلالت کند بر غم و خسارت مال و ضایع شدن چهار پایان مردان و رسیدن
 عیش و طرب با مردان ایشان خیره باشد و جنگ و فتنه و در میان ایشان باشد و در دو جلا و طمعه و آزار
 رسیدن و فتنه و شوق بود و تنگی حاصل شود و مردم بهر حال از راه بر سر چهار زن استن و شقیازی کردن و زن
 خوستن غلام و کنیز خریدن و اگر این کل غلبه کند خیره نباشد \equiv دلالت کند بر جمع شدن زن استن
 و ضایع شده و شوار بخت آید و بر روزی حلال که برسد و عقد و عروسی بین بنظر شود و بر بدی حال نیاید
 و بر روزی و رزق و کجای کردن و خیریک و حاجتیک از باد شاه بر آید \equiv دلیل است بر
 منزل و حرکت و نکوئی کار با معیشت و معیشت و طرب مشغول بودن و پیوستن با زنان و دوستان و بر سفر که از
 جانب باد شاه و کام و فتنه و فتنه و لالت کند بر که چنین نبوده و آزار و تلف شدن بلیسان و ناسازگار
 میان زن و شوهر و انبازان و بر دعوی و ترس بیم از حرامی و در دو \equiv دلالت کند بر جمع و شریک

و قبض مال و کشایش کار و کشیدن نمک فی عاقبت پیش طاعت نان نیز ولایت کند بر خیر و بر بد از جانب بادشاه و
 با لشکر رفتن نشسته و ولایت کند بر غم و رخ و جنگ و خصومت و غیره فایده و لشکر با شکسته شود
 و اگر در حال از زمان بود هیچ چیز نباشد و دلیل بود بر خیر و خوبی و کشایش کار با کسب و قبض
 مال و کوفی عاقبت و رسیدن برادر و نیز دلیل بود بر شقیقاری و زن نیکو سن و نکاح کردن و غائب
 سبلاست بجهت و دلیل بود بر غم و اندوه و خسارت مال و ضایع شدن چهارپایه و گریختن
 بنده و از اینهم برتر چهارپایه که بکارت بر و نیکو سپردن و در این نیز نیست و ان شاء الله تعالی و اسب *

باب سی و نهم

در حکم مشهور و این است که ولایت کند بر جمع شدن و عروسی و پیش کردن اگر شود
 از شمشیر شاه و دلیل بود بر پیشی با شریک و قتل در راه زمان و میان مال و بر زن و غیره و پیشان شدن
 در کار با شمشیر و ولایت کند بر نذر و اسب از کاری شرکاء و شقیقاری نیک بود و عشرت اما خسارت
 مال بود و ولایت کند بر خیر و قبض مال و بریدن آمدن تملک شده و بر خیرین غلام و کنیز اگر
 قبض مال و قتل شاه بود و ولایت کند بر حرکت از قبیل چهارپایان و بیماری و گریخته و بکار بسته بودن
 و عیش و شکر و دلیل است بر قبض کردن مال و کنیز و غلام و ضایع شده و بر بدست آید و نکاح و نیکو بود
 اگر قبض مال و قتل شاه باشد و اگر شود از شمشیر شاه و غلامان آن و اگر بوال از غنایم بود و در انقلاب
 احوال شود زمان بر دانه سپردن و دلیل بود بر زمان قماش و ولایت کند بر جمع و کج و خراج
 مال در این شش و پیشش تماشای عروسی و عتقه و رفع رسیدن و بر و غائب و بر خوش و قدوم
 و دوستان و فقر و حرکت و نقل و جابجایی و زار و باغ و شادمانی و مال و ولایت کند بر فقر
 حرکت و کشایش کار و کسب و کوفی و عیش و طرب با دوستان و چهارپایه بود و حامله خلاص یا بد
 و دلیل بود بر حصول مراد از زمان و امر دان و قبض مال ضایع شده و فریرینندگان که در آن
 فایده باشد و ولایت کند بر قدوم غائب و دوست غریب و محبت حسین با زمان و امر دان
 و حصول مراد از ایشان و تلفت مال بر ایشان و لو الله و زود و شمرخ و قمار و نشسته و ولایت کند
 بر خسارت مال و زود زمان و لو الله و عشرت کردن بیمار و زنده اتی و نیک بود و ضایع شده و شواربت
 آنچه و نیز دلیل بود بر تلفت سلاح و خامه از دست خویش یا از دوست اقارب و سفر بنا بر دیگر رفتن
 و ولایت کند بر فقر و حرکت و قبض مال ضایع شده و رسیدن غائب و دعوی و خصومت میان
 اقربا و دوستان و محبت و حامله خلاص یا بد و دلیل بود بر کوفی عاقبت و کشایش کار

و کسب و قبض مال و رسیدن غائب یزد و دس و کج و شکر کت را بیک است و بیار و دال خلاص
یا بدینه بی بی دالالت کند بر کوفی یا بیک است کار و قبض مال و غائب است بود و نیز بی و غروب
و انیک است و دلیل جمعیت بود با دوستان بی بی دالالت کند بر خبر و حجت و کشایش کار
و غیش با دوستان و بر حجت که باشد میسر شود و مقروضان یا بیک بود و ضایع شده بدست آید
بی بی دالالت کند بر سفر و حرکت و قبض مال و خبر حجت از با و شای و خوشی از طرف بندگان و
چاپایان و غلام و کنیز و بوسات و زنان و خلاص بیمار و زندانی و ملک شده و شود و بدست آید
بی بی دالالت کند بر خبر و خوبی و سفر و خوشی از زنان بی بی دالالت کند بر خسارت مال و جان
چاپایان و غلام و کنیز و گفتگو و بسیار و گریختن بندگان و نیز وستان و خبر و حجت از قبیل و دوستان
و قدوم غائب قبل بنیان و سلاست او

باب سی و ششم

در احکام عقله بی بی دالالت کند بر سفر و حرکت بر زنان یا بیمار یا بی بی دالالت کند بر خبر
خواب افتاده باشد چهار یا و بندگان رسیدن در حجت و زنان و شکر کت و سفر نشاید که در بی بی
بی بی دالالت کند بر سفر و حرکت از قبیل معاش و غلام و کنیز و بندگان و چهار یا خبرین و علم است
ساختن و بنامه و پیغام رسیدن از دوستان و نیز رسیدن غائبان و کج و شکر کت را بیک است
و نیز دلیل است بر دو تن در یکی خوب گفتن و از طاعت اخراج که در بی بی دالالت بود
بر مرد یا فتن از زنان و تباران و سوداگران از بی و مشهور و غائبان و انجمن و رسیدن و بیک است
و سفر و اگر بود و بیمار و او را و غلام را بهیم بود بی بی دالالت کند بر خسارت مال و غم و اندوه
و خبر و حجت از دوستان و تو قفس که از ایشان دار و میسر شود و شکی نیستی و یک است و حال و بیمار
و بی بی دالالت کند بر سفر و حرکت و روزی از زنان یا بیمار که تاگاه بیک است
و گفتگو بود با دوستان و با شریکان بی بی دالالت کند بر خبر و حرکت و قبض مال و کشایش کار و
کسب علم و ادب و رفتن و رسیدن غائب سلامت و دعوی و مناظره کردن با حاکم از سبب مال
و چهار یا باند و او شش سخت بود آخر و رسید بی بی دالالت کند بر خبر و حرکت با سعادت و بر رگه
یا فتن و حجت دیدن و دعوی و مناظره کردن با حاکم بجهت مال یا بی بی دالالت کند بر خبر و رسید
اگر چه در اول سخت بود و بی بی دالالت کند بر سفر و حرکت و خبر و سعادت و قبض مال و کسب کت
و گفتگو باشد از قبیل و سفر و حرکت و قبض مال و چاپایان و بوسات و

جنگ و خصومت و فرقت میان انبازان و زن و شوهر و بر بند و زندان و گرفتاری رسیدن از زنان و دوستان
 و بیست و نه دلالیت کند خسارت مال و گنجینه خدگان و محبت بیمار و دلیل بود بر حق حلال و عیش و طرب
 و خوشه لی از زنان و فقر و تنگدستی و بیست و نه دلالیت کند بر حرکت و دست در کار زن و خریدن غلام و کنیز
 و بیع و شری را نیک بود و سازگاری میان زنان و شوهران و انبازان و آمدن غائب و بیست و نه دلالیت
 کند بر غم و اندوه و سفر و بیابان و بقیع غائب و دلنگی از مردم بزرگ و پست و بیابان و شرکت یا گفتگو بسبب
 خیانت و بیست و نه دلالیت کند بطلب کردن مال حلال و غیر و چنانچه از زنان نیز دلیل بود بر تجارت بنابر کردن و دگرگونی از
 جانب عاشق و دوستان و جنگ و خصومت از بقیع خریدن حیوان و بیست و نه دلالیت کند بر جنگ و خصومت
 و غریبه از بقیع چیزهای دزدیده چون زر و نقره و جامه و امانت آید و عیش و طرب و شقاوتی و زن خوشستن و
 سفر و حرکت از بسبب غائب و نامه و پیام از دوستان رسیدن و بیست و نه دلالیت کند بر زن خوشستن و غم و
 اندوه و بر بند و زندان و خلاص یافتن زن حامله و اگر سوال از گم شده و گریخته بود و پست نیاید و بیست و نه
 دلالیت کند بر فقر و حرکت و قبض مال و کشایش کار و کسب و رحمت یافتن از زنان و عشرت کردن با آنها
 و برادر رسیدن سلامت و اندام

باب بیست و نهم

در احکام نکاح و بیست و نه دلالیت کند بر فقر و حرکت و مکاره و مسافرت حال و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 خسارت مال و گنجینه خدگان و خیانت و در کار و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 اندوه و خسارت مال و فقر و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 بر فقر و حرکت و سلامتی نفس و کشایش کار و از بزرگان و قبض مال و اگر سوال از شرکت و کج باشد
 بر اصل و بد پند و خرید و فروخت حیوان نیک است و غائب سلامت بود و او را و بر سر و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 بود و کارهای بسته و فقر کردن و زن حامله و دعوی و بیمار را و بود و بیست و نه دلالیت کند بر فقر و
 مال و زر و کیم و چیزهای خوش رنگ و اگر بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 بیست و نه دلالیت کند بر فقر و حرکت و قبض مال و زن خوشستن و چهار یا خریدن را نیک است و بر خصومت
 کردن از بقیع مال و اگر سوال از محبت بود و بر سر و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 و خسارت مال و فقر و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و
 بود و در این قوم هیچ غیر خود و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و بیست و نه دلالیت کند بر غم و

که چنین بندگان و ضلالت شدن چهار پا و تزویج بد بود $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود بر جنگ و خصومت با مردم بد $\equiv \equiv \equiv$
 و ناتوانی غائب و بر بیم و غم و بیماری سخت و بطلیم باوشه بر غیبت و دوری هیچ خبر نبود $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود
 و عوی کردن با کسی ناقص از قبیل خسارت مال یا زن فاشه یا کتیزک و بیماری از حال بد بود $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود
 بود بر حصول مال و جمعیت مال و غائب سلامت باشد و اما سفر و حرکت بد بود و خریدن حیوان نیک
 است و فروختن بد باشد $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود بر خبر و نامه از غائب با دوستی برسد و در خرید و فروخت و کار
 و کسب بود و دلنگی از بخت زمان و بدو سات ایشان $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود بر نیکوئی عاقبت و کشایش
 کار و کسب و خیر و رحمت و دوستان و زنان و سفر نیکو و رسیدن غائب سلامت $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود
 بر نیکوئی عاقبت و کشایش کار و رحمت از بادشاه و صاحب دمی و امینی از خوف و اگر شود از شخص
 باشند بر خلاف این بود و سفر و شغل و عمل از نیک بود و غائب سلامت برسد $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود
 بر رسیدن مرادی و مبارکی و خوشی از دوستان و سلامتی نفس و نیکوئی عاقبت و کشایش کار
 و عوی برسد و اما سائل اندکی خالی بود

باب هشتم

در احکام حمزه $\equiv \equiv \equiv$ این مثلث لالت کند بر جنگ و خصومت از قبیل مال چون از سرخ و جامه
 رنگین و برگ ریختن بندگان و می شدن قومی شد آب خوردن و خسریدن حیوان $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود
 بود بر سفر و حرکت لشکر و خون ریختن و ترس و بیم از بادشاه و از مردم بد $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود بر سفر و حرکت
 و جنگ و خصومت بجهت قبض مال یا چهار پای یا غلام و کثیر و بقول اهل عرب ضمیمه از زبان خود از اهل عرب
 $\equiv \equiv \equiv$ دلالت کند بر غم و اندوه از جنگ و خصومت بر وی قبض مال یا چهار پای یا غلام و کثیر و بقول اهل عرب
 ضمیمه از مال بود دلیل باشد بر فرو بستن کار از این جهت $\equiv \equiv \equiv$ دلالت کند بر خسارت مال و دوری از برسد
 میراث و خریدن غلام و کثیر و در نکاح و غیر خبر بود و غائب را امینی رسیده باشد و غیر بد باشد اما شرکت و شریک
 است $\equiv \equiv \equiv$ دلالت کند بر نیکوئی عاقبت و کشایش کار و بر ترسیدن و با فتن مراد و سفر مبارک بود
 بر خیر و رحمت از بادشاه و بر سفر و نقل و حرکت از جای بجای و منفعت و عیش و تماشا و عشق بازی و غائب
 زود برسد و هر کار که کند مبارک بود و چیزهای قیمتی خریدن $\equiv \equiv \equiv$ دلیل بود بر سفر و حرکت و غیر و خوب
 و رحمت از زنان و دوستان و زود و رسیدن و بر کشایش کار و کسب و مقصد رسیدن $\equiv \equiv \equiv$
 دلالت کند بر سفر و حرکت و خیر است از زنان و دوستان زود و رسیدن و کشایش کار و کسب و مقصد رسیدن
 رسیدن $\equiv \equiv \equiv$ دلالت کند بر بیخ و شرمی و نکاح و طعن شد و بدو بدست آمد و غائب زود و

چون ملکیت بر خریدن غلام و کنیز و عشرت کردن با این قوم --- دلالت کند بر جمعی شدن با زنان و مقبض
مال ایشان و عیش و مطرب کردن و شراب خوردن و بر سفر مختلف سلامت بود و دلخواهی از جانب پادشاه
و کشایش کار کا بسته و شادی از جانب فرزندان --- دلالت کند بر نکوئی عاقبت و محض
مبارک و تجارت و بر زن خوشن و ترتیب فاش ایشان و خریدن غلام و کنیز چهار یا و حصول مراد او و خوش
و غائب سلامت بود و تلفت شده که خجسته بدست آید --- دلالت کند بر نقل و حرکت و خسارت مال
و گنجین بنندگان و فروشی کار از انواع و خوف و بیماری و گفتگو و بر جنگ و نصیحت برای میراث و کارگاه
زن و مرد و انباز --- دلالت کند بر غم و اندوه و خسارت مال و خیانت کاری زیر دستمان و اگر
سوال از تزیین بود در آن زن هیچ غیر نبود و دلیل بود بر عشقنازی با زنان و حشر --- دلالت کند
بر قتل و سیاست پادشاه و ترس و بیم و غم و اندوه و ناسازگاری رفیقان و زبان و مال و این
باب در همه کارها بدست --- دلالت کند بر سفر و حرکت و گنجین بنندگان و ضایع شدن چهار پا
و بیماری را حمله و شپانی در همه کارها --- دلالت کند بر بیماری حمله و بر آنکه سپهر بر آید و هیچ
شر و عقد و تزویج و ملک و غلام و کنیز بسته بدن و رسیدن غائب سلامت --- دلالت کند
بر نکوئی عاقبت و قرض مال از زنان و عیش کردن با ایشان و بر سفر و حرکت و کشایش کارها و کار راسته
فرزندان و جود چون بسیار شود و دلیل جنگ است ---

باب پنجم

در احکام بیاض --- این مثلث دلالت کند بر حبس و زیان و عیش و تماشا در بایع و مغرور کردن
و اگر گشت همره بود همه در حرام باشند و اگر گشت بدقبضه اقل بود و اقل باشد بر قبض مال و مراد یا حقن ---
 --- دلالت کند بر سفر دریا که در آن نعمت بود و خوشیدن غلام و کنیز و چهار پا و نیز بنامه و بنام که آبشیر
وستان بسد و از آن شاد شود و بر سر زن جمع شوند --- دلالت کند بر سفر و حرکت و عیش
و چهار پا خریدن و عیش کردن با زنان فاحشه و خسارت مال و خیانت زیر دستمان --- دلالت
کند بر دعوی و جنگ و قصوت با زنان و شد بکان و رسیدن غائب و بر نامه و بر نامه و لواطه کردن
و غم و اندوه از سبب دوست و ترس از بزرگان و بر نیاید کارها --- دلالت کند بر گنجین
غلام و کنیز و ضایع شدن چهار پا و اگر سفر کنند زیان مال شود و شقیان زی را نیک است و بیماری صحت یابد
و فروختن از خریدن بهتر بود --- دلالت کند بر محالیت و ضلوع شدن بلبوسات و غم و اندوه
از قبیل فرزندان و بیای شفا یابد و زمان مستور مانند --- دلالت کند بر مباشرت با زنان و اگر

پیش با او بود و شاه بود دلیل حشمت و زبان و جنگ و خط و کت بود و غائب را نقد می زبان شده باشد
 ۱۰۰ دلالت کند بر زن خوشگن و از دل بکارت بردن و جمع شدن زنان بر سر رنجور و زن حامله و بر
 سفر و حرکت و عقب غائب با گرگینه و بر خرید و فروخت حیوانات و آتش و چهار پای بیست و دلیل بود بر جنگ
 و کشایش کارهای بسته و دغوشی از مشوق و دوستان و امید بر آید و ضلای شده بدست آید بیست و
 دلالت کند بر سفر و حرکت و منفعت و عیش و نشاط و عروسی کردن و جمع شدن با زنان جمیل و غیره و در
 از زنان دیدن و کشایش کار و کسب و این باب در همه کارهای است بیست و دلالت کند بر زنان
 و بیماری با استیمن بد حال زن و خسارت مال و گرختن بندگان و ضلای شدن چهار پای و عشقها شده
 و بر عشت کردن با زنان فاحشه بیست و دلیل بود بر سفر مکرره بی اختیار و خریدن غلام و گینه و
 غمخواری ملک و غنائم و زن خوشگن و بازی کردن بیست و دلالت کند بر سفر و حرکت از
 جانب پادشاه و کشایش کار و کسب و رحمت یافتن از حیوان و ضلای شده و شوار بدست آید مگر
 با عانت و غنایت از وی بیست و دلالت کند بر مرتبه یافتن از پادشاه و عمل گرفتن و بر زن خوشگن
 و عشقهازی و مقصود رسیدن و حامله سپردن بیست و دلالت کند بر غیر سعادت و کشایش کار
 و کسب و خریدن حیوان قیمتی و زن خوشگن و شرکت کردن و دیدن زود بدست آید بیست و دلالت
 کند بر قبض مال و کموفی عاقبت حامله و شرکت و تجارت و نقل و کشایش کسب و غائب زود بدست
 و گراشته که میان دوستان پشته زود بخینه و

باب دهم

در احکام نعره و سخن ۱۰۰ این مثلث دلالت کند بر سفر و حرکت و برادر رسیدن از بزرگان و
 سلامتی نفس و غائب را کار نظام بود و کشایش کار و کسب بیست و دلالت کند بر سفر از جانب
 پادشاه و غیر در رحمت از بزرگان و فائده از خریدن و فروختن حیوان و غلام و کنیز و برادر رسیدن
 ۱۰۰ دلالت کند بر سعادت و جاه و مرتبه یافتن و صلاح کار و کشایش کارهای بسته و فائده
 در رحمت از خریدن غلام و کنیز و چهار پا و برادر رسیدن بیست و دلالت کند بر سفر و حرکت
 و عیش و طرب با دوستان و ضلای شده و شوار بدست آید و بر بزرگ بودن گشتن و شدن
 بزرگان و قبض کردن مال از ایشان و برادر رسیدن از آن گشتن را بدست بیست و دلیل بود بر سفر
 و سعادت و کشایش کار و کسب و غیر و رحمت از سفر و برآمدن امید و محبت بهار بیست و دلیل
 بود بر سفر و حرکت و قبض مال از پادشاه و عیش و طرب و دعوی کردن و دوست کار خریدن بیست و

دلیل بود بر طاعت منفعت کردن از بادشاه و ملک و چهار یا خریدن وزن خوشتر و میرا رسیدن
از شریکان و قبض مال کردن چنانچه دلیل بود بر نامه و پیام از دوستان و خبر از بزرگان و سفر و
حرکت با فائده و کجای کردن مبارک بود و خریدن غلام و کنیز و کنشایش کار و کسب و صحت بیمار چنانچه
دلیل بود بر منفعت و نیز شد لی از بزرگان و کنشایش بعد از شدت و میرا رسیدن و سلامتی نفس
و سفر مبارک چنانچه دلیل بود بر ترس و بیم از بادشاه و خصوصیت میان زمان و دوستان و خبر کمال
و خدایت مال و بیم بر غلبه و غلبه را اسی رسیده باشد چنانچه دلالت است بر قبض مال و غلام
و کنیز و وزن خوشتر و میرا رسیدن بعد از شدت و کنشایش کار و کسب و سفر و برتره عالی رسیدن
و غلبه سلامت آید چنانچه دلالت کند بر سفر و حرکت و جنگ و خصوصیت و دعای مال و
بر بکارت بدون از حرام و عیش کردن با مشوق و اگر بخت و ضلالت شده بدست آید چنانچه دلالت
کند بر شادی و عیش و کنشایش کار و کسب و قبض مال و رسیدن مقصود و جنگ و خصوصیت با مردم
بیگانه چنانچه دلیل بود بر غم و اندوه از بزرگان و ناسازگاری میان زن و دوستان و قبض مال
و خرید و فرخت و مقصود رسیدن از مشوق چنانچه دلالت کند بر سفر و حرکت و برتره یافتن و کنشایش کار
و کسب و قبض مال از بزرگان و غم و اندوه و اگر بخت بدست آید و خرید چهار یا و ملبوسات و نیکو بود
چنانچه دلیل بود بر شادی یافتن از بزرگان و قبض مال و خبر است و نگوئی از زبان و طفره و دشمنان
و غلبه سلامت بود و سفر و نیکو باشد و هر دو حال شود

باب نهم

در احکام نصرت الدخول چنانچه این شلث دلالت کند بر سفر و حرکت و نامه و پیام از غائب یا
از دوست و خبر و رحمت و میرا دیدن بزرگ رسیدن و قبض مال و کنشایش کار و کسب و طفره یافتن بر
دشمن و حصول مراد چنانچه دلیل بود بر دولت و بزرگی رسیدن و کام یافتن و بر جیانت زیر دستان
و خلاص یافتن بهر حال چنانچه دلالت کند بر بشارت و رسیدن از غائب و رسیدن مسافر و جمع شدن
دوستان و قبض مال و خریدن حیوانات و نگوئی عاقبت و کنشایش کار و کسب چنانچه دلالت
کند بر خیر و رحمت و از نزدیک و منفعت از خرید حیوان و نگی دیدن از زمان و عشرت با دوستان و
کنشایش کار بعد از شدت چنانچه دلیل بود بر نامه و پیام از غائب یا از بزرگان و کنشایش کار
سخت و ضلالت شده باز بدست آید چنانچه دلالت کند بر رسیدن غائب با فائده و قبیل و بیایان و
رحمت از حیوانات و نباتات کار با و جمع شدن با زمان و غم از برایشان و فرزندان و سفر و حرکت

مذموم بودنیست. دلالیت کند بر حصول زور و نفقه و خریدن چهارپا و کارسازی زنان و عیش و تماشا
و شراب خوردن و حامله سپردن است. دلالیت کند بر تجارت و عمارت ملک و دست در کار
خیر زدن و ضلوع شده و اگر خفته بدست آید و سلامتی غائب و از دوستان مقصود رسیدن است. دلالیت
دلالیت کند بر سفر و حرکت و چهارپا خریدن و تلفت شده بدست آید و رسیدن غائب سلامت
و برادر رسیدن و عشق بازی باز نهایی نموده و فایده از زنان دیدن است. دلالیت کند بر
خسارت مال و اگر خجتن نیکوگان و ترس از همت بیمار و غائب سلامت برسد و کجای مبارک بود
و دلیل بود بر دعوی از میراث است. دلالیت کند بر حج شدن با دوستان و بر یافتن و
قبض مال و کشایش کار و کسب و حج شدن با زنان و کجای کردن و صحت بیمار و بدست آمدن
صلوع شده است. دلالیت کند بر قبض مال و خریدن غلام و کنیز و حج شدن با زنان و رسیدن
غائب سلامت و غلام و بامید رسیدن و سفر مبارک کردن و یافتن رحمت از بزرگان است.
دلیل بود بر رسیدن غائب کشایش کار یا می بسته و مگوئی عاقبت و خلاص یافتن از غم و شکر
و کجای رانیک بودنیست. دلالیت کند بر سفر و حرکت و غم و اندوه و فرستگی کار یا خسارت بلوسات
و دلنگی از زنان و ضلوع شدن چهارپا و دست در کار اگر آن زدن و پشیمان شدن دعوی باغ کردن
است. دلیل بود بر خسارت مال و اگر خجتن بنده و رنجوری حامله و خریدن حیوان و زن خواستن
و باز پشیمان شدن است. دلالیت کند بر سفر و حرکت و ضلوع شدن بلوسات و رسیدن غائب
و قبض مال و کشایش کار و خصوصیت بیان شوهر و نیاز

باب دوازدهم

در احکام عتبه انجلیست. دلالیت کند بر خجتن بیان چهارپا و غلام و کنیز و اندوه و فرستگی
کار یا جمع شدن نزد و بر زن حامله تا بکار و بر خسارت و در سفر شدن است. دلالیت کند بر سفر و حرکت
و دعوی و ناسازگاری میان دوستان و زن و شوهر و شراب و بر رفع حکام است. دلالیت کند
بر غم و اندوه و خسارت مال و اگر خجتن نیکوگان و چهارپا و ترس و بیم از همت و خوف بیمار و غائب
الم رسیدن باشد. دلالیت بود بر سفر و حرکت و نقل از جای سجای و خسارت مال و بلوسات
زنان و فرستگی کار یا کسب بے موجب است. دلالیت کند بر خجتن از جانب فرزندان یا دوستان است.
دلالیت کند بر حج شدن با بزرگان و غیر رحمت از ایشان و تحصیل مال و علم و خدمتیدن غلام
و کنیز و رحمت و حرکت است. دلالیت کند بر اجتماع با دوستان و طلب حاجت و برادر رسیدن

وزن خوشستن و عشق بازی و منفعت از غلام و کنیز خریدن و رحمت یافتن از پادشاه وقت بیست و نه
 دالالت کند بر غم و اندوه و فرستگی کار با از انواع و فرقت میان زن و شوهر و انبار و جنگ و خصومت
 در میان مال و خیانت بندگان بیست و نه دالالت کند بر فقر و حرکت و ضایع شدن چهار پا و گریختن بندگان
 و دعوای سبب میراث و برکات بدون حرام و ترس و بیم از بزرگان بیست و نه دالالت کند بر فقر و حرکت
 از جانب پادشاه و رحمت رسیدن کار با و کسب و کثایش و غرت و مرتبه یافتن و نگوئی عاقبت و قبضه
 و رسیدن بامید بیست و نه دالالت کند بر کثایش کار و کسب و رحمت از پادشاه و زمان
 بزرگ و مقصود رسیدن و عیش و طرب و صحبت و یار بیست و نه دالالت کند بر خریدن چهار پا و رحمت
 رسیدن از زنان یا از مردان و ترتیب یافتن و حاصل و یار و محبوس و زندانی زود و خلاصی
 بیست و نه دالالت کند بر جمعیت و شیش و بر خریدن چهار پا و سعادت و کثایش کار و کسب و نگوئی
 عاقبت و دودخوشی از غائب که سلامت برسد و مراد حاصل شود بیست و نه دالالت کند بر غم و اندوه
 بسبب قبض مال و گفتگوی کردن و دودخوشی از زنان و ناسازگاری با ایشان و ضرر اید بود بیست
 و نه دالالت کند بر سلامتی نفس و دودخوشی از زنان و دوستان و خسارت مال ایشان و بیماری
 دراز کشیدن و از زیر دوستان خیانت بیند بیست و نه دالالت کند بر فقر و حرکت و یارهای بسته و زن
 خوشستن و حاصل زود و خلاص یا بد و بیماری دراز کشیدن بیست و نه دالالت کند بر سعادت و نگوئی عاقبت
 و کثایش کارهای بسته و خرید و فرقت و زن خوشستن و سفر انیک بود و بر گفتگوی شیش
 بزرگان و ترس و بیم اما عاقبت خیر بود

باب سی و نهم

در احکام نقلی احمد بیست و نه این مثلث دالالت کند بر خسارت مال و غم و اندوه از مردم به حال
 و جنگ و خصومت و نه میت لشکر یا در زنان و لواط و دوست در کارهای بکری و زدن و دشمنی
 و عیش و طرب بیست و نه دالیل بود بر فقر و حرکت و گریختن از دوستان و غم از قبیل زنان یا پادشاه
 یا غلام یا کسی غائب که دیرتر برسد و عشق بازی زود و پیوستن و دوران زن بیخ خیر نبود بیست و نه
 دالالت کند بر بخت شدن مال و غم و اندوه و فرستگی کار و کسب و یار و لواط و در همه کارها بسیار
 بهت بیست و نه دالالت کند بر گریختن بندگان و زنان و غم از قبیل و سفر بسیار و
 بدی حال غائب و از از زنان پس بیخ خیر نبود و زنان را بد پادشاه بیست و نه دالیل بود بر پیوستن
 برای قبض مال یا طلب غائب و گریختن زود بدست آید و موانعت دیگران و گفتگوی از قبیل سود و زبان و

و خرید و فروش است بچه پنهانی دلیل کند بر سلامتی نفس و زیان مال و تلفت حیوان و بیمار صحت
 یابد و اگر سفر نزد یک کند زیان متوجه شود و گفتگو بود از قبیل زمان و امر و ان بچه پنهانی دلیل بود
 بر شغلی از سفر و زیان مال و قبض مال اگر بچه پنهانی دلیل بود و اگر بچه پنهانی کان و زیر وستان و
 تخلفات ایشان بچه پنهانی دلالت کند بر خسارت مال و جنگ و خصومت و بیمار و بیم بود و حال
 غائب نیز بد بود و اگر بچه پنهانی دلالت کند بر بخت و بخت برون نیک است و باقی بچه پنهانی
 دلالت کند بر نکستی عاقبت و سفر و میان بود و با امید برسد بخیر و مبارک باد و بچه پنهانی دلالت
 کند بر کشایش کار و کسب و خریدن غلام و کنیز و پست آمدن حیوان و رسیدن بامید و
 عشق بازی با زن جمیل و خج در آن کردن بچه پنهانی دلالت کند بر عروسی و عشق بازی
 با زنان و کنیزان و تلف شدن عمر و زمین و کشایش کار یا می بسته بر آمدن مقصود با انواع
 بچه پنهانی دلالت کند بر زن حامله و بیمار که بر ترسند و سفر و زیان زن خوشن و عشق بازی
 و قبض مال را نهایت نیک است از انواع بچه پنهانی دلیل بود بر سفر و خیر و رحمت از پادشاه
 و بزرگان و قبض مال و دست در عمل زدن و ضایع گشته است بچه پنهانی دلالت کند بر خیر و رحمت
 از زمان و بزرگان و بر عیش و عشرت با این قوم و حامله زنیه زاید بچه پنهانی دلیل بود بر رحمت
 زنان و عشق بازی و رفتن نزد پادشاه و غائب زود برسد درین باب نیست بچه پنهانی دلالت
 کند بر نکستی عاقبت و کشایش کار یا قبض مال و سفر و مختلف بی اختیار و اگر حمزه بچه پنهانی بود
 دلیل است بر جنگ و خصومت و خون کردن و اگر شاهره بچه پنهانی دلیل بود بر بخل و سادت و جور
 و عیش و طرب و اندام علم

باب چهاردهم

در احکام عتبه انداختن بچه پنهانی این مثلث دلالت کند بر سعادت و کشایش کار یا
 کسب و قبض مال و عیش و تماشای باد وستان و جمع شدن در عروسی و شادی با انواع
 بچه پنهانی دلالت کند بر سفر و حرکت و تجارت حیوانات و غلام و کنیز و جمع شدن از بزرگان
 قسمت مال میراث یا مال زنان و گفتگو بدین سبب و اگر شاهره بچه پنهانی بود جنگ و رق شود بچه
 بچه پنهانی دلالت کند بر گفتگو از قبیل مال بضاعه اما بعضی بدست آید و اندوه و فروستی کار یا و
 ناسازگاری میان زن و شوهر و نیاز و دوستان بچه پنهانی دلالت کند بر خسارت مال
 و خیانت بندگان و غیره و بیماری و از کشیدن و گفتگو بسبب زنان فاحشه و اندام علم

بیشتر دلالیت کند بر غیر و سعادت و کثایش کار و کسب و صحت بیمار و زن خوشتن و غلام و
 بیمار پیاپی خریدن و دعوی برای مال مضاعف و غائب را کار نظام بود اما قدری زیان رسیده
 باشد و سفر را بد بود و دلالیت کند بر سفر و حرکت و خسارت حیوان و خرید و فروخت را نیک
 بود و نکاح و شرکت مذموم بود و بیمار را بیم بود و زود دیده بدست نیاید و دلالیت کند بر سفر و
 حرکت و جنگ و خصومت اگر سبب بلوغ است و نکاح را نیکو بود و دلیل بود بر سلامتی نفس
 و خوشی از جانب زمان و معشوق و رسیدن برادر و شرکت را نیک بود اگر نقی اینها بیمار بود و جنگ
 و خصومت و زیان مالی بود و دلالیت کند بر قبض مال از سفر و بر خریدن حیوان و بر خرید و دست
 دیدن از ترکان و برادر رسیدن از زمان و دوستان و دلالیت کند بر قبض مال و روزی که
 بمایل رسد و کثایش کار و کسب و غیر بیمار که بیع و شریعت اینها نیک بود و شرکت و نکاح
 خوب باشد و مضایع شده بدست آید و دلالیت بود بر غم و اندوه و خسارت مال و اگر کمتر
 نندگان و خیانت کاری زیر دوستان و زمان و فروستی کار و کسب و ترس از پادشاه و دلالیت
 و دلیل بود بر سفر و حرکت از جانب پادشاه و بیمار را بیم بود و خریدن حیوان و قماش را نیکو بود و زمانها
 بدست و دلالیت کند بر بدی حال غائب و بیمار و فروستی کار و غم و اندوه از انواع
 و خسارت مال و اگر کمتر نندگان و مضایع شده بیمار پیاپی اگر زن خواهد بهر اصل بود و تمام نشود و دلالیت
 و دلیل بود بر سفر و حرکت برای قبض مال و دعوی از قبیل بلوغ از زمان و ناسازگاری از
 انواع اما عزت و ملک را نیکو بود و دلالیت کند بر زیان مال و بدی حال غائب در
 سفر و خسارت حیوان بود و غلبه از بی و عیش کردن نیکو بود و زن خوشتن مذموم بود و دلالیت
 و دلیل بود بر غم و اندوه از قبیل بیمار و دشمنی از کار کرده و ناسازگاری از انواع واقع شود و
 خصومت پیش حکام و تلف شده اما بعضی بدست آید و بعضی

باب مائز و هم

در احکام اجتماع و این مثلث دلالیت کند بر دار جمعی خلافت بیان دوستان و
 بدی حال بیمار و خریدن زر و نقره و غلام و کنیز و قماش بقدر شواهد و مضایع شده بدست آید و
 زود بود و دلالیت کند بر صلح کردن دوستان و کسب که صاحب غیر بشود و عیش و طرب
 با زمان و امر دان و کوفی شرکت و خلاصی بیمار و کثایش کار و کسبها و دلالیت کند بر
 شرکت و تنزیح و خریدن غلام و کنیز و مضایع شده بدست باز آید و غیر نامه و پیام از غائب یا

دوستی اغریزی بی بدای سفر باز آید ۱۱۱ دلالت کند بر غم و اندوه و گفتگوی و ناسازگاری از
انواع و خیر از پادشاه و بزرگان و رسیدن غائب و دل شغولی از برای فرزندان و کج اندوم
بود ۱۱۱ دلالت کند بر سفر و حرکت و کشایش کار و کسب و مرتبه یافتن و دعوی بسبب
قبض مال و بیار صحت باید و غائب سلامت برسد و کج پسندیده بود ۱۱۱ دلیل بود
بر سفر و حرکت بسبب قبض مال و حیوان و کشایش کار و کسب و سعادت رسیدن بکام
دل و اگر خفته بدست آید ۱۱۱ دلالت کند بر سفر و حرکت و رسیدن غائب و خرید ثروت
از انواع و کشایش کار و کسب و نکوئی عاقبت و مبارکی کج و عیش و طرب و عشق و
۱۱۱ دلیل بود بر زیان مال و بیرون آمدن خون از اعضا و خریدن زر و نقره و جامه
زنان و رسیدن غائب سلامت و پیغام از دوستان ۱۱۱ دلیل بود بر خریدن جامه
و حبس ساختن و قبض مال و رسیدن غلام و کنیز و غائب سلامت بود بر دلیل بود بر
سفر و باز ۱۱۱ دلالت کند بر جمع شدن زنان و مردان و کار راستی و عروسی و دعوی
مال و میراث عمارت کردن املاک و سازگاری میان دوستان ۱۱۱ دلالت بود بر سفر و
حرکت و خیر و رحمت و کشایش کار و کسب و عشق و نسی و جمع شدن با دوستان و عشرت
کردن و طاف یافتن بر دشمن ۱۱۱ دلیل بود بر سفر کردن با زنان و عقد و تزویج و بیع و شری
و خیر و رحمت و طفره یافتن بر دشمن بیار صحت باید ۱۱۱ دلالت کند بر سفر کردن بسبب دل ماندگی
از پادشاه و بر و لشکر فرزندان و ضایع شدن چهار پا و ملبوسات ۱۱۱ دلالت کند
بر خریدن چهار پا و خیر و رحمت از پادشاه و خسارت از استمال و دیگران و بر عیش و طرب
و عشق و نسی و بکام دل رسیدن و صحت بیار ۱۱۱ دلالت کند بر سلامتی نفس و قبض
مال و کشایش کار و کسب از خریدن حیوان و رسیدن غائب یا کسی نزد دیگر و عشرت کردن
با این قوم و نکوئی دیدن از زنان ۱۱۱ دلیل بود بر حرکت و سفر و خیر و رحمت و کشایش کار
و کسب فرو بسته و کج و شرکت و معامات پسندیده است

باب شانزدهم

در احکام طریقی ۱۱۱ این مثلث دلالت کند بر غم و مرتبه و اقبال و سعادت و نکوئی
عاقبت سفر و برادر رسیدن و سلامتی نفس و نظام کار غائب و قبض مال ۱۱۱ دلالت
کند بر سلامتی مسافر و غائب و تحویل مال زنان و کار راستی ایشان و بیع و شری و بیرون
رفتن مال از دست بی اختیار ۱۱۱ دلالت کند بر غم و اندوه و فرو بستگی کار و کسب و باطل
افتادن مقصود و ناسازگاری با دوستان و دلشکلی از قبیل زنان و فرزندان

رسیدن فائز سلامت و گم شده پیرست آمد و بیمار را بد بود یعنی بیست و دوازده سالست که بر جرح شده
 بر سر زن حامله یا بیمار که بر ترسند و غریبند غلام و کنیز و برشتی نشستن بند و زمان و غیره و بستگی
 کار را به بیست و دوازده سال بود بر جرح شدن باز زمان و عیش و طرب و محصل مال و شرکت و نکاح و غیره که از
 دست نیت آید و سفر مکرر بود و دعوی سبب میراث با حیوان کند و باشد علم نوع دیگر در وقت
 انواع استخراج نقطه در بری و آن از آن گویند که نقطه بریزند و در شکل استخراج کنند و مطلوب شکل اول در
 خانه سوم نهند و مطلوب شکل دوم در خانه چهارم نهند و در مل تمام کنند از دایره اربع و بعضی به ابره خدا
 آفرین این عمل کنند و این عمل از لیس زنا فی علیه الرحمة نقل کنند اما در مل سلطانیت است که از آن یک شکل
 نقطه بریزند و تیر تیر از دایره اربع یا بروج آن تمام کنند و این از استاد این نقل کنند
 و در مل هوای نیست که چون دو کس باشند رمال یکی را بگوید که نیت کند یا خود نیت کند یا بگوید
 یا دو یا آنچه خواهد بود یا بدارد چون چهار نوبت نیت شود و در آخر و زود و زود و این را نیز
 تسکین اربع عمل کنند تا تمام شود و این طریق اهل مغرب است و بعضی رمل و زیری برین قاعده استخراج
 کنند که چون دو شکل بکار نهند اول و دوم و باد اول و دوم شکل سوم سازند و آب اول و دوم و خاک
 اول و دوم شکل چهارم نهند و بعضی عکس شکل اول را در سوم نهند و عکس دوم را در چهارم و در عکس
 و در قول است یکی آنکه عکس بیست و دوازده است و از بیست و دوازده دیگر آنکه عکس بیست و دوازده است و عکس بیست و دوازده
 و اول را قوی داشته اند و اکنون استادان متاخرین قریه قرار داده اند از جهت پریشانی خاطر از
 کاهلی چه در محل ریختن نقطه طریق نیست که بیست و دوازده یا بیست و دوازده تمام شود و در مل موافق آید و آن
 درین روزگار بیشتر پس بر قریه بیست و دوازده بیست و دوازده قرار داده اند نوع دیگر چهار نقطه نهند
 و از فرد و زوج آن طور شکلها پیدا سازند و به بیند که آن شکل چند عنصر دارد و بعد از آن عنصر استخراج
 اسکنات اشکال شکلی بگیرد و در دوم وضع کند و همچنین به بیند که شکلی دوم چند عنصر دارد و بعد
 آن عنصر از شکین اسکنات شکلی بگیرد و در چهارم وضع کند و عنصر شکل سوم به بیند که چند است بعد
 آن عنصر از شکین اسکنات شکلی بگیرد و در چهارم وضع کند چون اعمات تمام شود شانزده اشکال
 استخراج نماید و حکم هر چیز از هر خانه موافق قاعده که مشهور و معروف است نماید و این را ضابطه
 عنصری گویند و تلف برهان باشد و آورده که اگر رمل زند و شکل اول بجان باشد و خواهر که از یک
 شکل تمام زایچه را استخراج کند پس جوابی تسکین بدین نوع نباشد بیست و دوازده اگر چه آنها را
 استخراج رمل می خوانند که بسیار خوبیم اما رمال را غیر از تماشا خانه نیست و بر آن

فحال باشد و چند نغم از کلون رسیده باشد و اگر نه باشد بگو که نشانی برکت و پیشانی چون که قبضه
استخرج بگفت تعلق دارد و اگر پرسند که چند است بگو که چهار است و شکل چون نارسیت شاید که نشانی
از تنهش شده و اگر جماعت باشد بگو که نشانی بر دست و بازو و عدد نشان از گلو و چون شکل
خاکستری است شاید که از سنگ و کلون رسیده باشد و اگر فرج باشد بگو که نشانی بر کم و سپرد دارد
و اگر پرسند که چند است بگو که هفت و شکل چون بادست شاید که از دندان شده باشد و اگر نه نقله
باشد بگو که نشانی بر شکم و نان دارد و اگر پرسند که چند است بگو که پنج است و شکل چون خاکی است شاید
که چون کلون رسیده باشد و اگر نه آنچنین نیست همین باشد و عدد نشان چهار باشد و شکل چون خاکی است
از سنگ و سنگریزه باشد و اگر جره باشد نشانی بر پتین و عدد نشان دو باشد و اگر نه باشد
نشانی بر زانو است و عدد نشان سه بود و اگر نه بود دلیل نشان بر ساق است و عدد نشان
سه بود و اگر نه باشد نشانی بر پاشنه پا بود و عدد نشان هفت باشد و اگر نه بود نشان بر قدم
بود و عدد نشان شش باشد و اگر نه بود نشانی بر سدر بود و عدد نشان هفت بود و اگر نه بود
نشانی بر دست و بازو بود و عدد نشان نه باشد و اگر نه باشد نشانی بر خستین بود و عدد نشان
پنج بود و اگر نه باشد نشانی بر ساق بود و عدد نشان ده باشد و اگر نه بود دیگر اگر پرسند که سایل
پای راست یا قاسق اگر در خانه اول شکل دهد یا راست و اگر شکل نفس بود قاسق باشد

فصل اول از اصول

اگر سوال کند که بی غرض و کاری بروم چگونه باشد بعد تمکیل رسل نظر کند در خانه اول در میان
اگر بی بود آن کس خوش باشد و از تو بگردد و در اختیار نکند یا آنکه مجبور است یا بجای باز نشسته
آید اگر بی نیست نه هستند ملاقات و غرض مجبور آنجا به و در مدت مراد از وی تمام بیانی و اگر
بیاید به آنکه از تو پنهان شود و اگر بی آید و در میان راه بینی و اگر نکند بی آید و در بخور و
بیماری و اگر بی آید از جای خود بیرون آید و اگر بی بی بود و در بیماری و انگلیس و اندک دیگر
سبب چیز است که گم شده است و اگر بی آید به آنکه نکند بی بی فتنی بی آید از راه باز نگردد و در دیگر
آید بعد از مدت ملاقات خود و اگر بی آن کس بیانی و ملاقاتی دیگر نشسته باشد و اگر بی آید
آن کس که می طلبی پلاک شده است و او را هرگز نیانی و اگر چنانکه زیان راه باز کردی و او را
نه بینی و اگر بی آن کس بیانی و او در شغل گران مصر و فتنه یا بلوی بفرمانده بداند که هر شکل در
سکن خود صاحب منوبات استخانه است اگر به پاسه دیگر و به شهاب و خود همراه بردار و در شهاب

اشیاء استخوانه هم هستند چنانچه در دایره ابرخ فی نفس و حال فی مال فی حرکت فی مقام و عواقب فی
فرزند و محبوب فی شیخ فی زن و شریک و صد فی مال غائب فی سفر فی عمل و سلطان فی اسیر و جاسوس و
و بنده و زندان فی نفس و مطلوب فی اصل شجره و عقل کل فی نهایت نفس کل و چنانچه بگوید و ابره دایره که کل است

الفصل منقول از انوار خواج صاحب مرحوم

این بیان غیر از بیان اول است که در شرح کتاب حواله علم کرده ام و بعد بگوید در بیان علم نموده
پیشتر می بود که اورا در نیال گفتند که صلوات الرحمن داد این علم را بنام خود است و اگر خواند این علم را
علم را می گویند و برین نام شهر گشت و بسبب عالم و وحی که برین تعمیر منزل شد بعد در حروف اسم
و انیال بود و عدد و اسم و انیال نمود و شش است باید که این علم را برین نام خوانند که عدد و شش
و جمله مردان این علم را بی نسبت علم را می خوانند از آنکه عدد و اسم و انیال نمود و شش است و عدد
اسم را می گویند و مقنا دست موازین هر دو عدد مخالف اند و زل از ریگ پیش نیست و در ریگ
علم نیست و پیش ازین نیست که در وقت ضرب نقطه با سه نقطه در کمال را محفوظ دارد و اگر این چهار
بر کاغذ ضرب کنند هم محفوظ دارد و پس این را نیز علم کاغذی توان گفتن و این علم نه در کاغذ است
و نه در ریگ اما معدن این علم از اسم و انیال است و عدد و این اسم برین قسم است چنانچه من اقدم
بر منوم و من ۵ و ۱ بن پنج صورت را ضرب کردیم بر اسم عدد و انیال موافق آمده اند
و چنانکه بر این صورت گفتیم فانیسم و میباید دانست که علم نواز اسم و عدد و اسم
و انیال است علیه السلام و بعد بگوید چنانکه این کتاب استخوان و عثمان شیخ الکروری
الا کانی استخرج رحمة الله که بنا و این علم بر زوج الفرد است و این به قسم است اول فرد است
دوم زوج است و سوم زوج الفرد است و شکل فردان اینها اند $\text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---}$ و این
فرد است و شش و یک چنین آید $\text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---}$ و این شش شکل زوج الفرد است و دو شکل دیگر
چنین آید $\text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---} \text{---}$ و این دو شکل زوج است چون این شکلها را بیدستی منزل زوج الفرد زوج فرد جدا اند
اول خانه فرد است و سوم خانه فرد است و پنجم خانه فرد است و هفتم خانه فرد است و سیزدهم خانه
فرد است اکنون خانها را زوج فرد چنین بود و دوم ششم و چهاردهم و بیاز خانها زوج چنین بود
چهاردهم و دوازدهم و شانزدهم و خانه پانزدهم و بیست و پیش یعنی زوج الفرد است
و در پیش یعنی فرد است اکنون این خانه پانزدهم را بیان کنیم که چون بود که اگر از شکل فرد آن
در سیزدهم و چهاردهم آید هر چه در میزان شکل زوج است ولی آن شکل فردان آمده است آن

میزان را فردا دیم و باز اگر در سیزدهم و چهاردهم از شکل زوجان و فردان نباشد میزان را هم شکل
از زوجان شماریم پس ازین سبب مختلف باشد و این قدر که درین باب نبودیم تمام است

باب در بیان نمودن شش نقطه

که اورا بنویسیم و این نمودن شش نقطه را چهار قسم کرده اند و قسم اول را چنین صورت بود
اینست و این نسبت و چهار نقطه است زوج و فرد و مجموع دو نقطه آتشی فرد است و دو نقطه بادیه
فرد است و دو نقطه آبی فرد است و دو نقطه خاکی فرد است مجموع نقطه فردان نسبت است و زوجان
را نژده نقطه است و نسبت نقطه راوشا نژده نقطه را جمع کنی نسبت و چهار شود و این چهار شکل و
نقطه که نبودیم اینها مشرقی اند و مثل این سه جهت و دیگر آتیه و نسبت و چهار نقطه و شکلهای جنوبی
این چهار شکل اند $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ نسبت نقطه فرد و شش نژده نقطه زوج و با شکلها و نقطهها و این چهار شکل چنین
است $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ و این نیز نسبت نقطه فرد است و شش نژده نقطه زوج مثل اول است مغربی و با شکلها
و نقطهها چنین اند $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$ و این نیز نسبت نقطه فرد دارد و شش نژده نقطه زوج شمالی این است
نمودن شش نقطه و شکلی که بر چهار ربع قسمت کرده شد این قدر درین که نبودیم کفایت است

باب در بیان شکلهای فرد و شکلهای زوج

که کدام اند شکل چهار نقطه باشد چون در تقصیف کنی که نصف وی و دو باشد این شکل را زوج
خوانند و با شکلی که نسبت دارد تقصیف کنند چهار چار شود این شکل را زوج خوانند و دیگر شکلی که پنج
نقطه دارد و یا هفت آن شکل را تقصیف کنی کسیر بیرون آید از جهت کسیر این شکل را فرد خوانند و دیگر شکلی
که شش نقطه دارد و این شش نقطه را تقصیف کنی هر نصف باشد بود این شکل را زوج و فرد
خوانند و دانستند که علم نمور به قسم است بهر هر قسم علم جدا گانه است چون در اول گفته شد

که میزان مختلف است

باب در بیان اشکال

که در هر خانه به شکل خدمت می کنند یعنی هر شکل در هر خانه چه قوت دارد و خدمت این را گویند و در
خانه اول $\frac{1}{2}$ یکسان است این شکل را دو قوت است قوت اول سکون دارد و قوت دوم لغت کردن
دارد و در اول و با شکل دیگر $\frac{1}{2}$ زوج و در اول عدد دارد و با شکل دیگر چنین $\frac{1}{2}$ در اول می دارد و با
شکل دیگر چنین در اول $\frac{1}{2}$ زوج دارد و با شکل دیگر چنین در اول $\frac{1}{2}$ زوج دارد و با شکل دیگر
شکل $\frac{1}{2}$ در اول چنین $\frac{1}{2}$ زوج دارد و با شکل دیگر $\frac{1}{2}$ زوج دارد و با شکل دیگر $\frac{1}{2}$ زوج دارد و با شکل دیگر $\frac{1}{2}$ زوج دارد

باب در بیان راندن نقطه

از میزان تا برشته این راندن نقطه بر چهار وجه اند و هر وجهی با ششم بر دوشم اول راندن نقطه از میزان است تا با مهابت در راندن دوم از میزان است تا بنیات که بجای آید این نقطه و سوم راندن نقطه از طالع تا بر کجای آید آن نقطه و بر کدوم شکل بند و مثال اول چنین بود
 آتشی طالع در خانه پنجم رسد و آن بخانه یازدهم رسد و از یازدهم بخانه چهاردهم رسد و از خانه چهاردهم بر میزان رسد یکی راندن نقطه بنیت و وقتی باشد که این نقطه آتشی از طالع پنجم رسد و در خانه یازدهم بند و دوشم باشد که این نقطه از خانه یازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بند و وقت باشد که از خانه چهاردهم درگذرد و در میزان بند و وقت باشد که در میزان بند و یکی راندن نقطه بنیت و راندن نقطه دوم چنین بود که نقطه آتشی طالع در خانه نهم آید این نقطه درین خانه بند و حکم او گفته شود و یا زبمان نقطه از نهم درگذرد و در خانه سیزدهم رسد اگر آنجا بند و حکم دیگر بود و اگر آن نقطه از خانه سیزدهم درگذرد و در میزان رسد و بند و این را نیز حکم دیگر بود و اگر این نقطه در

میزان بند و حکم دیگر بود

و راندن نقطه بلون و دیگر

باز نقطه با دمی از طالع بخانه ششم رسد و ششم آتشی شود و اگر این نقطه یازدهم بند و حکم دیگر بود و اگر از یازدهم بگذرد این نقطه در خانه چهاردهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه از چهاردهم بگذرد و در یازدهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر در میزان نه بند و کشت و مانده حکم او دیگر بود

و باز راندن نقطه بلون و دیگر

چنین بود نقطه آبی طالع در خانه ششم رسد آنجا آتشی گردد و اگر این نقطه در دوازدهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه از دوازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه از چهاردهم درگذرد و در میزان بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر در میزان نه بند و کشته مانده این نقطه دیگر بود

و باز راندن نقطه بلون و دیگر

نقطه خاک طالع در ششم رسد آتشی شود نقطه کور خانه دوازدهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه از خانه دوازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه از خانه

چهارم در گزند و در میران بند و حکم این نقطه دیگر بود و اگر این نقطه در میران کشاده ماند حکم دیگر دارد

باب در میان احکام نقطهها

که در هر موضع بند چون نقطه آتشی از طالع بخانه پنجم رسد و باز نقطه باوی در خانه ششم رسد نقطه پنجم و آتشی خانه ششم در خانه یا زویم بند و اگر در یا زویم نصره الد اخل بود دلیل کند که در اول وقت می کشد و در آخر بادن کار یا بود و اگر نقطه یا زویم در گزند و در خانه چهارم نصره الد اخل بند و دلیل کند که از زنان و بنده گان و مال قرض دل تنگی بود و اگر این نقطه از چهارم در گزند و در میران بند نصره الد اخل دلیل کند که از جهت سفر یا غائب از جهت زنان دل مشغولی بود و کار با تاخیر آید و باز این نقطه آتشی طالع و خانه دوم در نیم بند و با نصره الد اخل دلیل کند که سفر استعدا کند و خواهرهای مختلف بنیده و از جهت عمل و علم اندیشه مند بود و از زنان خطر بپسند و اگر این نقطه از نیم در گزند و بخانه پنجم بند و دلیل کند که از جهت زنان خصومت شود و دعوی پیدا آرد و سفری اختیار شود تا اگر نشان ملوک دل تنگی رسد و اگر این نقطه از پنجم در گزند و در میران با نصره الد اخل بند و دلیل کند که از جهت زنان و شرکا و ستور با غایت دل تنگی رسد و دعوی پیدا آید اگر دو یا کس را اهمیت کنند و یا از مقام خود بر و ن شود و از جهت فرزندان دل مشغولی

باز لون دیگر

نقطه آتشی طالع و پنجم رسد و باز نقطه باوی طالع در خانه ششم رسد این دو نقطه در خانه یا زویم بند و قبض الد اخل دلیل کند که از جهت مال نفع رسد و عنایت رسد و امید کار یا بر آید و از ملوک نگرانی رسد و اگر این نقطه از یا زویم در گزند و بخانه چهارم بند و دلیل کند که بر آمدن کار یا رسیدن مراد و غایت کشیدن بر دشمن و اگر این نقطه از خانه چهارم در گزند و در میران بند و قبض الد اخل دلیل کند بر توقفت کار یا و تاخیر و دعوی ظاهر شدن در کار زنان و شرکا

باز لون دیگر

نقطه آتشی طالع و نقطه آتشی خانه دوم در خانه پنجم بند و در قبض الد اخل دلیل نفع و سود و مال یا از سفر باشد یا غائب رسد و هر کاری که باشد نیکو بود بر آید و اگر نقطه آتشی در گزند و در خانه پنجم بند و قبض الد اخل بند و از هفت بنده گان و زنان نگرانی بود و غائب است آید

باز لون دیگر

نقطه آتشی در خانه پنجم رسد و باز نقطه باوی طالع در خانه ششم رسد از نقطه پنجم و ششم نقطه الد اخل

در خانه یا زود هم بنده و دلیل کند بر آمدن کار یا رسیدن خبرهای خوش و از جهت زنان و خویشان نکو می
بود و از بنده گان و بیماری و تنگی باشد و اگر این نقطه از زمین در خانه در گذرد و در خانه چهارم بنده و
و دلیل کند که از جهت بنده گان نکو می بود و بدست آمدن غائب و از ملوک نفع بود و بر آمدن کارهای پادشاهی

باز لون و دیگر

نقطه آتشی طالع و خانه دوم و در نیم عقبه الهه اهل بنده و دلیل کند بسیار است رسیدن از سفر
و حاصل شدن مال و نعمت و بر آمدن کار یا از بنده گان و رسیدن غائبان و اگر این نقطه
آتشی از نیم در گذرد و در خانه سیزدهم عقبه الهه اهل بنده و دلیل کند که از خوف زمان دل
مشغول گردد و از تجارت نفع رسد و سود رسیده شود و اگر بخینه و تلفت شده بدست آید

و چهار بر نقطه بود

باز لون و دیگر

نقطه آتشی طالع و پنجم رسد و بان نقطه با طالع در ششم آتشی شود و نقطه آتشی ششم و ر
خانه یا زود هم در بیاض بنده و دلیل کند بر سید شدن کار یا سفر و بر آمدن کار یا سه زنان و
سازگاری این شرایط با شوهران و اگر نقطه از یا زود هم در گذرد و در خانه چهارم و در بیاض
بنده و دلیل کند که از جهت مال یا از غائب یا از سفر دل مشغول بود و کارهای عمارت و درخت

پیدا گردد و از زنان دعوی پیدا شود

باز لون و دیگر

نقطه آتشی طالع و نقطه آتشی خانه دوم اگر در نیم بنده و در بیاض و دلیل کند که علامات سفر
پیدا گردد و از مقامی نقل کند و از جهت بیماری یا بنده دل مشغول گردد و از عمل و علم و نصیب
گردد و اگر این نقطه از نیم در گذرد و در خانه سیزدهم و در بیاض بنده و دلیل کند از جهت زنان
دل مشغول گردد و از جهت ملک و اسباب نفع رسد و انقدر علم با صواب

باز لون و دیگر

نقطه آتشی طالع و نقطه آتشی دوم در حجره و در نیم بنده و دلیل کند که از جهت سفر یا از برای غائب
اندیشید می باشد و از جهت عاقبت دل مشغول شود و اگر از نیم در گذرد
و بر خانه سیزدهم بر حجره بنده و دلیل کند که از جهت زنان دعوی بر خصمان بود و نیز
دلیل شرکت و تجارت باشد

باز لون و سگر

نقطه آتشی در خانه پنجم آید و باز نقطه با دوی طالع در خانه ششم آتشی شود و این دو نقطه در خانه یازدهم بندد
بر نگیس دلیل کند که از جهت غائب شده یا بیمار و یا از زنان دل تنگی بود و بضم مقالات شود و اگر این
نقطه از خانه یازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بر نگیس بندد دلیل کند که از جهت خصمان و غائب
و از زنان دل تنگی بود

باز لون و سگر

نقطه آتشی طالع و نقطه آتشی خانه دوم در خانه نهم بر نگیس بندد و دلیل کند که از جهت زنان و دیگر کار
و یا از مال میراث دل مشغول گردد و یا از غائب و یا از فرزندان یا بیماری گفتگو بود و چون از خانه
نهم این نقطه درگذرد و در خانه سیزدهم بر نگیس بندد و دلیل کند که رسیدن غائب بود یا رسیدن
نتیج باشد و بر آمدن کارهای مشکل بر آید

باز لون و سگر

نقطه آتشی طالع و پنجم رسد و باز نقطه با دوی طالع در خانه ششم آتشی شده و در خانه یازدهم بندد
بر حمره دلیل کند از جهت گنجینه و غائب شده از بیم و ترس و اندیشه باشد و از جهت نهان خصوص
بود و عوسه و باز اگر این نقطه از خانه یازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بر حمره بندد و دلیل کند
که غائب را خوف بود و غلبه و زودان بود و کارهای بد ظاهر گردد و نهیت متلا شود و از غلبه بود


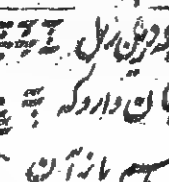
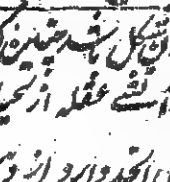
باز لون و سگر

نقطه آتشی فرد طالع در خانه پنجم رسد و باز نقطه با دوی طالع در خانه ششم رسد آتشی گردد و این
و نقطه آتشی در خانه یازدهم بندد و بر اجتماع دلیل کند بر آمدن حاجت و طلب کردن چیزی
و انصال بر یافتن اگر این نقطه از یازدهم درگذرد و در خانه چهاردهم بندد و بر اجتماع دلیل
کند که اجتماع پیدا گردد و بر زنان یا گفتگوی خصمان یا تجارت کردن بود

باز لون و سگر

نقطه از خانه چهاردهم درگذرد و در خانه یازدهم بندد و بر اجتماع و این اجتماع را درین مقام سخن
است نظر کند که در سیزدهم از چه شکل آمده است اگر در خانه چهاردهم حمره بود و در خانه
سیزدهم بیاض بود در خانه چهاردهم بنمود امن بود و از جهت زنان اجتماع
طلب کردن بود

باب در حال راندن نقطه

که از میزان تابش کجا بند و در شک و سخن که در آن کل شد چندین که درین دلیل  و در اجزای نظر که دیم و میزان عقده آمده بود نقطه آتش عقده از میان دارد که  و خانه سیمین و هم است باز آن نقطه آتشی از نقی اخذ دارد از دهم باز آن  نقطه از چهار دهم و در آن عقده اخراج آتش و این نقطه بر عقده اخراج است و بر نقطه آتشی در خانه پنجم خاکی گشت و باز آن نقطه در خانه یا از دهم بر عقده اخراج سیمین حکام و ضمیر درین کل است که نمودیم

و باز نقطه خاکی عقده

که در میزان است از گیس دارد که در خانه چهار دهم است و باز نقطه فرد گیس از طریق دارد و از خانه دوازدهم و طریق آن نقطه که در خانه نهم است و باز آن نقطه را از خانه چهارم دارد که در دهم عقده اخراج است و باز آن نقطه را بر نقی اخذ دارد و در خانه دهم و باز آن نقطه آبی بر میان است در خانه سیمین و هم که نقطه آتش عقده بر عقده اخراج است و خاکی نقطه عقده بر میان است و احکام ضمیر ازین و شکل گفته و راندن نقطه چندین بود که نمودیم اینقدر کفایت است و درین باب

فصل

درین فصل حالات نقطه را بگویم در اجزای اول نقی اخذ آمده بود و نقطه اول و خانه پنجم آتشی بود و نقطه آبی نقی اخذ و پنجم رسید آتشی شد و باز نقطه خاکی طالع در طالع خاکی بود و در خانه نهم رسید آتشی شد و پنجم رسید بر میزان می رسید آتشی بود و آن یکی نقطه است از آتشی طالع در پنجم آتشی بود و همان نقطه بر خانه یا از دهم است آتشی بود و همان نقطه در چهارم رسید نیز آتشی بود و باز چهارم نقطه بر میزان رسید آتشی بود و این یکی نقطه که سیمین کند تا برسد

و باز از طالع نقطه آتشی

طالع دهم است آتشی بود و باز در خانه سیمین و هم رسید آتشی بود و این یکی نقطه که سیمین کند تا بر میزان رسید و باز بر طالع یا در خانه ششم رسید آتشی شود و این تا بر میزان آتشی بود و این نقطه را یاد می آید که گویند و باز نقطه آبی طالع در خانه نهم رسید آبی آتشی بود و از نهم رسید آتشی بود و باز از دهم رسید آتشی بود و باز از دهم رسید آتشی بود و باز از چهار دهم رسید آتشی بود و باز از چهار دهم رسید بر میزان رسید آتشی بود و در آن که این نقطه در اصل آتشی نیست اینجا رسید آتشی شد این نقطه را آبی آتشی گویند و باز نقطه خاکی که طالع در خانه اول خاکی بود و در خانه ششم رسید آتشی شد و این تا بر میزان رسید آتشی گویند و آتشی

این نقطه خاکی آتشی بود و این نقطه بخیا با کار آید و نیز در همه حکما بکار آید و بخیا یا تو

فصل

الکون چند کلام از حالات نقطه و عکس نقطه بگوئیم
مثال در طالع جودله آمده بود و نقطه آتش او در عرض پنجم آمده بود و اینجا آتشی گشت و این نقطه باز
 در طول پنجم آتشی بود و طول خانه نهم و سیزدهم و نیز در این خانه با طول گوئید این نقطه آتش تابیران
 سه عکس نباشد و باز از پنجم این نقطه تابیران باشد این نقطه آتشی را عکس نیست و نقطه با سه
 و آبی و خاکی طالع را عکس شد و دیگر نقطه سه خانه دوم را و نقطه های خانه سوم را و نقطه های
 خانه چهارم را عکس باشد چنین کرد و باز چون جودله در خانه اول نقطه آتشی شد و پنجم و نهم
 او در پنجم و خانه سیزدهم و سیزدهم بر نقطه آتشی و نیز در این پنجم و نهم و سیزدهم و سیزدهم
 نسبت با نقطه خاکی جودله که طالع است و در خانه پنجم رسید آتشی گشت صورت
 شد باز نقطه آتشی بجهان و در خانه دوازدهم رسید با قبض الخارج و باز این نقطه از خانه دوازدهم
 به خانه چهارم رسید و اینجا در نیز این نسبت بر آتشی نصره الدخول یک نقطه آتشی بود و در طالع و از
 جودله تابیران و یکی نقطه خاکی جودله در پنجم رسید نیز این نقطه خاکی آتشی است و نقطه آتشی طالع
 نیز این آتشی نصره الدخول و خاکی و آتشی از یک استم بودند و الله اعلم بالصواب

فصل

درین اصوات با دی نقطه جودله در طالع و در خانه ششم شد و باز نقطه آتشی از شکل خانه سوم آبی
 نقطه پنجم شد و باز نقطه آتشی شکل خانه چهارم خاکی نقطه پنجم گشت و پیشتری علم و عکسها نقطه است
 اینقدر که درین باب گفتیم کفایت است و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب

باب در پیرون کردن خمیر از هر کون

تا با بقیه پیرون کردیم خمیر در جدول با نهادیم که با بقا موده شد اما اول خمیر از گفتمای پتادان بگوئیم
 گوئید که نظر کنیم در اصوات که چند نقطه و داده است آن نقطه را شمار کنیم و در خانه پنجم تقسیم کنیم بیک
 خانه که سببی شود و خمیر در آن خانه بود یا در شکل یک طرفی را نسبت نوع دیگر نیست که بگیرد از شکل اول
 اصوات نقطه آتش خواه نریخته باشد خواه فرو از شکل خانه دوم با دی و از شکل خانه سوم آبی و از شکل
 خانه چهارم نقطه خاکی و از این نقطه یک شکل و این را در خانه پنجم ضرب کند و یک شکل پیدا آورد
 پس خمیر در آن شکل بود یا در آن خانه که او داده باشد و اگر خمیر روشن نشود آن شکل را که از پنجم

پیر آمده باشد بدین که چند نقطه در آن نقطه را بخانه بخش کن بهر خانه که سه ضمیمه از آن شکل یا از آن خانه
گوی نوع سوم در ضمیمه گفتن بگیر نقطه های شش تیره خانه را از نوب و فرد و مضاعف کن بر وجهی چندین
دیگر و از این مجموع دو دوازده کان طرح کن و آنچه باقی مانده نقطه کم از دوازده یا دوازده بود بخانه بخش کن و هر که از آن خانه
که سه ضمیمه در آن خانه بود یا در آن شکل نوع دیگر بگیر از منطقه از شکل تم بود و خواهد نقطه آشی خواهد بود و خواهد فرد و دیگر
از شکل و هم نقطه بادی و دیگر از شکل یا از دهم نقطه آبی و دیگر از دوازدهم نقطه خاکی و یکی شکل کن که ضمیمه در آن شکل
بود یا در آن خانه نوع دیگر در بیرون کردن ضمیمه بگیر از آن شکل فردان نقطه نه چنان از شش تیره و پنج کن و
دوازده کان طرح کن هر یک که نقطه تمام شود ضمیمه در آن شکل بود یا در آن خانه نوع دیگر بگیر از شکل طالع را
و سه نیز دهم ضرب کن و بخانه اول نه و آن شکل طالع را در چهارم ضرب کن و بجای دوم بنده و باز شکل طالع
و سوم شکل ضرب کن و بجای سوم بنده و باز شکل طالع را با شکل چهارم ضرب کن و بجای چهارم بنده
و از این چهار شکل اوقات ساز و در مل تمام کن و از منطقه یک شکل بیرون کن بر آن طریق که از خانه
نهم نقطه آشی بگیر و خواهد نوب و خواهد فرد و از دهم نقطه بادی و از یازدهم نقطه آبی و از دوازدهم نقطه
خاکی که یک شکل شود و این شکل را طلب کن تا یک یا بی ضمیمه در آن شکل یا در آن خانه بود و نوع دیگر طالع را
با شکل هفتم ضرب کن و آن شکل را در پنجم ضرب کن و دیگر که این شکل در یک آمده باشد ضمیمه در آن خانه یا در آن
شکل بود نوع دیگر بگیر شکل دهم را و در شکل شش تیره ضرب کن و دیگر که این شکل را در یک یا بی ضمیمه در آن
شکل بود یا در آن خانه نسبت بیرون کردن ضمیمه را از قول استادان

فصل

در بیرون کردن ضمیمه از قول ملا سید قضا اول باید که علم نوب و الفرد بداند شد اجماعت نسبت نقطه
دارد و این شکل نوب است پس از مجموع این نسبت دو نقطه گرفته و با یکدیگر جمع است از
مجموع هفت یک نقطه گرفته برای آنکه نوب شده بود و فرد یکی و این کلمات شش تیره اند و نسبت
شکل ایشان فرد و نسبت شکل دیگر نوب از شکل زوجان و دو نقطه می گیریم و از شکل فردان یک نقطه
می گیریم اکنون نظر برای نموداری نوب و الفرد و اوقات نهادیم بدین صورت جدول است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

 و در این شکل از نقطه نوب و فرد گرفته و دو بار دوازدهم و دو بار
 کردیم قبض الحاصل آمده بود و ضمیمه در آن شکل نوب است از و سه
 نیز دو نقطه گرفته و نوب و یازدهم سوم نقطه کردیم قبض الحاصل
 آمده بود از وی نیز دو نقطه گرفته و نوب و یازدهم چهارم که عقبه انجاری آمده بود

فصل در بیان کرب و کرم

باب دیرپرون کردن ضمیر بلون دیگر

[illegible]

زوج بود و باز در خانه دو و از هم نظر کردیم که یکس بود و یکس درین خانه قوت ندارد و زوج بود از چهار شکل
منطقه یکی شکل پیدایش چنین باشد باز در خانه یکس نیز هم نظر کردیم اجتماع آمده بود اجتماع در خانه قوت ندارد
در سینه هم زوج بود باز در خانه چهار هم نظر کردیم نصرة الد اخل آمده نصرة الد اخل درین
خانه قوت دارد و سه بود

قریبا در خانه پانزدهم نظر کردیم قبض الد اخل بود قبض الد اخل در پانزدهم قوت دارد و فرد بود
نظر کردیم قبض الخارج آمده بود قبض الخارج در شانزدهم قوت دارد و فرد بود و از چهار موازین این
یک شکل پیدایش چنین باشد از اتمات و نبات و منطقة و موازین و ازین شانزده شکل چهار شکل بیرون
آمد چنین باشد ۱۰۲ این عدد و دو دست این عدد و دو دست
په عدد و عناصر قبض الد اخل قسمت کردیم بیرون آمد چندین ۱۶۱ طرح کردیم با و تا دو اگر ۱۲۱
طرح کنیم باز مانده و این عدد و شش است این شش عدد و بر خانه ششم است کردیم بر خانه ششم تا ششم
در خانه ششم بماند آمده بود و بمان درین خانه صادق ضمیر و ششم است درین سلسله این قدر
که درین باب که نموده ایم تمام است و الله اعلم فائده اگر شکل ۳ در خانه سعد آید دلیل خیر و حصول
بود و اگر شکل شش در خانه نحس آید دلیل شر و فساد و قوت مقاصد بود و اگر شکل سعد در خانه نحس آید
در اول حال بد بود و آخر نیکی انجامد و اگر شکل نحس در خانه سعد افتد اول حال نیکی شد و آخر بد بود

باب در عدد و عناصر

از هر شکلی پانزده شکل آوردیم الا آن که از یکسان کنیم بماند یک نقطه آشی است و نقطه آشی چندین است
۹ عدد و عناصر بود چندین ۳۶ عدد و عناصر قبض الد اخل چندین ۲۶ باز عدد و عناصر قبض الخارج
چندین ۲۳ باز عدد و عناصر نقی الخ چندین ۳۹ باز عدد و عناصر غفله چندین ۲۵ باز عدد و عناصر غفله
۱۶ باز عدد و عناصر حمزه چندین ۱۱ باز عدد و عناصر بیاض چندین ۱۳ باز عدد و عناصر غفله چندین ۲۵ باز عدد
غفله یکس چندین ۱۶ باز عدد و عناصر حمزه چندین ۱۱ باز عدد و عناصر بیاض چندین ۱۴ باز عدد و عناصر
نصرة الخارج چندین ۲۵ باز عدد و عناصر نصرة الد اخل چندین ۳۵ باز عدد و عناصر غفله الخارج چندین
۲۴ باز عدد و عناصر اجتماع چندین ۲۵ باز عدد و عناصر غفله الد اخل چندین ۱۴ باز عدد و عناصر غفله
۵۵ عدد و عناصر پانزدهم شکل چندین ۳۵ و این چهار عدد است که نموده ایم عناصر مجموع پانزده شکل و جماعه
را عدد و عناصر نیست

باب در بیرون آوردن ضمیر از چهار

[illegible]

گفتن رخ شوی و هر استادی در دست چیزی گفته است و باد و نور و کیفیت یک نوع است
بگیر نقطه آتشی زوج یا فرد از خانه سیم و چهار و بار نقطه آتشی از خانه چهار و پنجم زوج یا فرد و بار نقطه
آتشی از خانه باز و پنجم زوج یا فرد و بار نقطه آتشی از خانه شش و پنجم زوج یا فرد و ازین چهار شکل شکلی
که در و باز از پنجم چهار شکل بگیر نقطه فاکشیان زوج یا فرد و یکی شکل دیگر باز و ازین دو
شکل یک شکل پیدا کن و بگیر و درین شکل اگر ایامی هست ایام گونی اگر شکل هفت است هفت گونی اگر
شکل ده است ماه گوی و اگر شکل سالی است سال گونی و شکلهای دوازده ماهه است که در
چهار شکل روزهاست و در این چهار شکل هفت است و در این چهار شکل ماههاست
و در این چهار شکل سالهاست و در این چهار شکل برهین ترتیب است و در
شکل این چهار شکل هر یک با یک رنگ زین اند و باز این چهار شکل و در هر یک
سهیل اند و ازین چهار شکل یکی نیم فرسنگ است و یکی نیم فرسنگ و یکی نیم فرسنگ
و یکی نیم فرسنگ و در این چهار شکل هر یک با یک رنگ و در این چهار شکل
شکل هر یکی و در این چهار شکل و در این چهار شکل و در این چهار شکل

در باز این دو شکل اگر یکی در بقعه بود و یکی در خانه پنجم بود و این مدت سی سال و پنج ماه و پنج روز بود
و اگر صاحب طالع و آن شکل که استخراج کرده ایم در او تادیه کنند این مدت در از گرد و بسیار سالها
در آید و نیز حیوان دلیل کند که آن کس را نام نشان و اثری پیدا نکند و تادیه نسبت و هفت سال
یا قریب سی و دو سال و سه ماه و هفت روز باشد و اگر ازین و تادیه در و تادیه چهارم آید این کس درین
مقام نرسد و الله اعلم

فصل در بیان غایب

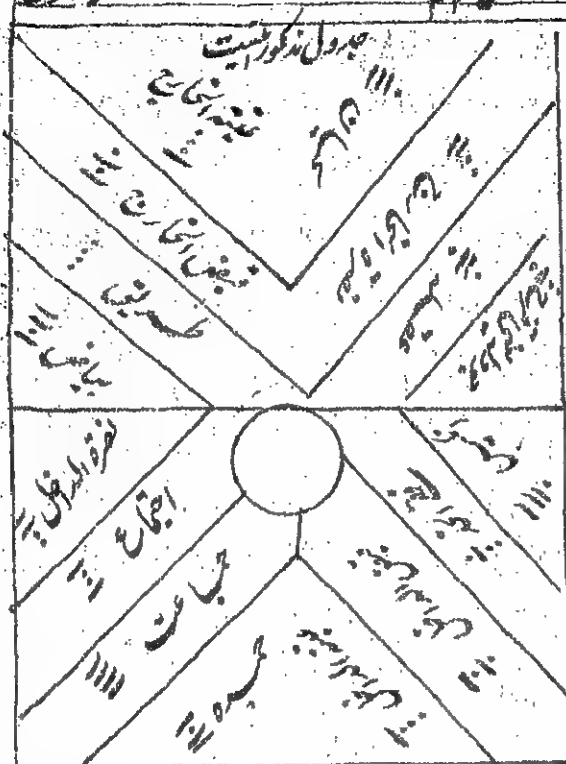
اگر کسی هوای کند تا یکس که غایب شده است و زنده و زنده است یا مرده است یا مرده است یا زنده است
بند و نگردد که در خانه سوم یا در طرف تبات اگر مطروکس را یابی نکند زنده است و اگر نیابی زنده
نیست و محرم را مطروکس گویند این قدر که نمیدیم در مدت گفتن تمام است * * * * *

باب در بیرون کردن و فین از قول و ستادان

و قول هر او ستاد و سیم یا آن کنیم او ستاد و زمان را نام زمان می گویند که ضرب نمو
کنی و شانزده شکل را ترتیب کنی و نگردد که در خانه اول و خانه چهارم و خانه پنجم و خانه دهم درین خانه
اشکال شود و اخلان و عقده آده است یا فی اگر بود دلیل کند که در آن مقام و فین است و اگر ازین
شکلهای و اخلان پیشانی در آن مقام و فین نیست که معلوم شود که و فین است آن گاه بگیر از
خانه چهارم و از خانه چهار و پنجم ازین دو خانه یکی شکل متولد کن آن شکل دلیل جهات است آن
شکل متولد را بجهت اول بری بهر طرف که آن شکل را یابی جهات بر آن طرف بود بر آن خط و چون جهات
معین شد آن خط را شانزده بخش باید کرد و باز ازین نمود تادیهات سازد و شانزده
شکل ثبت کند و از اول و چهارم تولد کند و از شکل دوم و از شکل ششم تولد کند و نگردد که از
شکل در جهت اول بجهت است در آن جهت و چون و فین است نگردد که شانزده شکل را که از
او تادیه می جهات آخر که بیرون کردن نگردد در خانه سیم و پنجم اگر از شکل دوم است یا فی این شکل را
نگردد که او صاحب چندین خانه است از یکین امد و چندین بخش بود و فین و اگر از شکل هر دو
بود در خانه سیم و پنجم و در خانه پانزدهم نگردد که صاحب که ام خانه است از یکین امد و چندین بخش
است و خانه آن شکل که در پانزدهم آمده است و فین در آن بخش است و در آن شکل که در پانزدهم آمده است

باب در بیرون کردن و فین

از قول ما اول نگردد که درین مقام که کمال است و خود و فین است یا فی اول در آن مقام نشین



و ضرب نوکن و شانه شکل را ثبت
کن و از چهارم و چهارم ششگوشی متولد
کن و دیگر که در واره این شکل در کدام
برج نشسته است آن برج را نشان کن
و باز تسعیر نقطه

آتش میزبان کند اگر نقطه آتشی دارد
نگردد در میزان آن شکل که آمده است
نقطه خاکی اگر در آن نقطه خاکی را
تسیر کند از میزان تا به آتشی و اگر نقطه
آتشی دارد آن شکل که در میزان است

اگر این نقطه از سین و دهم دارد باز از
نقطه آتشی سین و دهم از نهم دارد باز

این نقطه آتشی نهم از طالع بود و اگر شکل شرقی بود آن دین در طرف شرق بود باز شکل که از
چهارم و چهارم ششگوشی متولد شده است غربی بود و تسعیر نقطه میزان بر طالع رسد شکل ششگوشی
این دین در میان طرف شرقی و غربی بود و اگر تسعیر نقطه از میزان طالع رسد این
شکل در طالع بود شرقی بود و از چهارم و چهارم ششگوشی که متولد شده است شکل جنوبی بود باز
دین بر افق شرق و جنوب بود باز اگر تسعیر نقطه بر خانه دوم رسد و در خانه دوم شکل جنوبی
بود و شکل از چهارم و چهارم ششگوشی متولد کردیم غربی آمد این دین در عین افق و جنوب بود
باز تسعیر نقطه میزان در خانه سوم رسد و در خانه سوم شکل جنوبی بود یا شکلی که متولد شده است
غربی بود این دین در افق مغرب و جنوب بود باز تسعیر نقطه میزان بر چهارم رسد و شکل شرقی
بود و متولد شکل شمالی بود این دین در افق شمال و غرب بود باز تسعیر نقطه میزان بر چهارم رسد
و در چهارم شکل شمالی بود و آن شکل متولد شمالی بود این دین در عین شمال بود باز تسعیر نقطه میزان
در خانه چهارم رسد و در چهارم شکل شرقی و شکل متولد شمالی بود و این دین در افق شرق و شمال
بود باز تسعیر نقطه بر خانه چهارم رسد از میزان بر شکل شمالی و متولد شکل جنوبی این دین در عین
وسط شمال و جنوب بود باز تسعیر نقطه میزان در خانه سوم رسد و غربی بود و شکل متولد شرقی

و اگر بر ششم رسد شمالی بود

مثال بر اسی بیرون کردن جهات و دین ضرب نوکر دیم چنین صورت باید کشیده است
 نظر کردیم در میزان نصفه الداخل آمده بود و در نقطه نصفه الداخل
 کشته شده بود و فرود زیرین را که خاک کی گویند آن نقطه از عقده دارد
 و باز عقده آن نقطه را از نقی اخذ دارد و باز آن نقطه را نقی اخذ

از طریق دارد از خانه چهارم و جهت چهارم شمالی بود و طریق شکل جنوبی است باز از شکل چهارم
 و چهارم شکل متولد کردیم این شکل می کشید به جهت این شکل غربی و تشریف نقطه بر شمالی رسیده
 بود و شکل متولد مغربی بود و نه شده که این دین و در غرب و شمال است باز از او تا داهیات

کردیم چنین نظر کردیم در خانه سیزدهم نصفه الداخل آمده بود و باز
 نظر کردیم در میزان قبض انخارج آمده است قبض انخارج
 غربی بود و در مقام دین را از قبض انخارج طلب کنیم مقام
 قبض انخارج و در غرب و شمال است و بخش قبض انخارج از حساب جدول در چهاردهم

است این قدر که در بنای بنو دیم تمام است

باب در بیان کشیدن نقطه

این باب بر ششم است نظر کردیم در اوقات در طالع قبضه انخارج آمده است نقطه آتش
 عینه انخارج در ششم رسید آتشی باشد باز نقطه با دمی عینه انخارج از طالع در خانه ششم رسید
 آتشی شد باز نقطه آبی عینه انخارج در خانه هفتم رسید آتشی شد این سه نقطه قبضه انخارج
 سه خانه از نقطه آتشی شد پنجم و ششم و هفتم را آتشی باشد باز از زیرین سه در نقطه که در پنجم و
 ششم و هفتم رسیده است در خانه یازدهم باز نقطه آتشی چهارم که طریق است آن نقطه
 در پنجم رسید خاک شد باز نقطه با دمی حمزه که در خانه سوم بود و در خانه ششم رسید
 آبی گشت از زرد آبی نقطه زون جدول در خانه پانزدهم و شانزدهم نقطه آبی
 بیاض است باز این نقطه بر آبی قبض انخارج رسید در خانه چهاردهم از زرد آبی کمان باز آن
 نقطه قبض انخارج بر آبی نقطه نصفه الداخل رسید و در میزان از زرد نقطه زون عقده در میزان
 در سیزدهم بر نصفه الداخل رسید این نقطه در میزان است و بر آبی نصفه الداخل اکنون موانع
 این نقطه را طلب کردیم نصفه الداخل شارت می کند در خانه عدد و در خانه سکن خود را اول این

این نقطه یکین نصره الد اخل بریم در خانه بسکن او بیاض آمده بود بیاض نصره الد اخل و اجتناع
است پس جنس سماع بطایفه نصره الد اخل از بیاض و بیاض صاحب چهارم است چهارم بر غایت
وزین تعلق دار و بدن این نقطه از حمزه است و حمزه در خانه سوم صادق است و حمزه صاحب هفتم
و هشتم است و در هفتم عقیده آمده بود و عقیده صاحب و فین است و یکس صاحب غایت است سوال سائل
از و فین بود این مقدار که نمودیم تمام است

باب در بیان مهمانی رستمن

اگر سوال کند که مرا مهمانی بر ندانم یا ننگر که پیش من چه نهاده است نظر کند در خانه و مهمانی که شکل افتاده
و اگر شکل و اخل شکل $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
بر طعام بسیار و اگر شکل و اخل شکل $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
بشد شکل $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
و چیز شیرینی نذیرد و اگر $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
و اگر $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
دلیل کند بر چیزهای تلخ و گنده و گلوگیر و مانند آن و اگر $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
نعت ماسه گوناگون و اگر $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
و اگر $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
نظر کند تا در خانه و مهمانی که شکل افتاده است و اگر در دریا کرده است در تبریع است یا تالیست
نگار کرده باشد آن طعام از دعوت آورده باشد و اگر در مقابل و مقارنه نگار کرده آن طعام
از تغزیت آورده باشد یا از خانه آورده باشد یا از جانب مرده باشد و اگر شکل اول و دوم شکل
مخرج ایشان خارج باشد دلیل کند که آخر شب دمی از مهمانی بیرون آمد و اگر سبب باشد حکم کند
بر هادیه و اگر خشن باشد حکم بر نخوست خاطر و ناخوشی نمود مگر اگر سوال از مهمانی رفتن بود
ضرب کند و شانه زده شکل رتبت کند و نظر کند در او تا اگر شکل مسنود آمده باشد در او تا جمعبیت
و محاسن ایشان نیکو و خوش بود و مردم بحسب اشکال باشند اگر و سبب ان مهمانی نشاید و اگر
در او تا از این نکله یا بد $\text{پیش من چه نهاده است}$ و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است و اگر بیاض صاحب چهارم است
اشکال و اگر در اول دور خانه و مهمانی باشند سائل را سلامتی بود و اگر نه مرد در ان مهمانی و اگر
خواسته که بدانی که این مهمانی براسه چه معین است از شکل طالع بگوید و بد آنچنین است و ا ر و

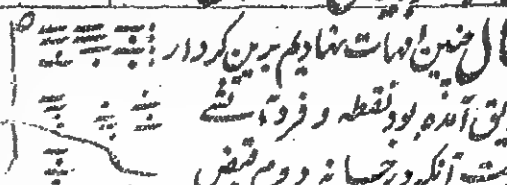
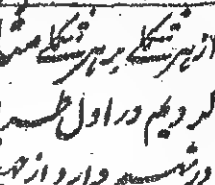
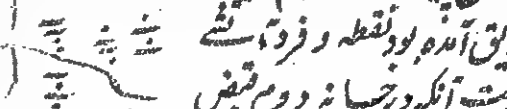
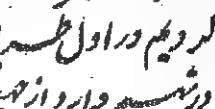


آن کو با ظرف ما که در آن طعام خوردند آنچه بر آن شکل دوم نسبت دارد آن کو باز بساطها که در آن
خاکسترده باشند از شکل سوم گوئی و کسائی را که در آن جمیت خواهد آورد از شکل چهارم گوئی
و کسائی که درین جائے یا خانه حاضرند از نسبت آن شکل که در خانه چهارمست یا از طعام و
شمار آب که در آن مجلس خوردند از سیر و خوشی و ناخوشی از شکل پنجم گوئی و باز در آن
مجلس و مهمانی و نقصائی و عیبه بودیانی از شکل ششم گوئی و آنچه نسبت دارد بدان
شکل گوئی و باز آنکه دشمنان سایل در مهمانی بودند یا نی از شکل هفتم گوئی و آنچه نسبت
بدان شکل هفتم و باز در آن مهمانی سایل را نیز و دهند یا نه بنگر و از شکل هشتم و آنچه نسبت
دارد به ششم گوئی و باز سایل از آن مهمانی خوشدل یا رگزدیانی نسبت از شکل نهم گوئی و
باز سایل در آن مهمانی خوشدل بود یا حرمست بود یا فی نسبت از شکل دهم گوئی و آنچه
و سینه و باز در آن مهمانی دوستان سایل بودند یا فی نسبت از شکل یازدهم گوئی و باز در آن
مهمانی دشمنان اگر بودند تازه رو بودند یا ترش روی از نسبت شکل خانه دوازدهم گوئی و باز
اگر در او تا و یا در پنجم اجتماع یا جماعت آمده باشد در آن مهمانی گوشت یا سه مرغان بود و اگر
و پنجم طریق آمده باشد در آن مهمانی جوهرات یا گوشتها سه مرغان باشد و گرنه سینه و باز
و در آن مهمانی سایل را دوستان یا دشمنان از که هم حبت باشند از شکل چهارم و پنجم
و چهارم شکل متولد کن و نیک که این شکل را در او تا و یا سینه یا نه اگر در طالع آمده باشد در آن
مهمانی پنج دشمن نیست چه دوستان اند و اگر در دهم چهارم باشد دوستان پیر سایل بودند
و اگر آن شکل در دهم هفتم بود در آن مهمانی همه دشمنان سایل بودند اگر آن شکل در دهم آمده باشد
در آن مهمانی دوستان مادر سایل بودند بحسب نسبت شکل و اگر آن شکل در سایل آمده باشد که
خانه دوم است در آن مهمانی دوستان و کارگذاران سایل بودند بحسب نسبت شکل این قدر
درین باب که گفتیم تمام است

باب در ارجمیت و خیرهای ناخوش

که چون باشد با این حالها و جنبش باشد یا سه و آمدن و رفتن و مصافقائے ایشان که باشد یا
نباشد همه را در بعد اول گفتیم اکنون نیز درین باب چند کلمه گفته شود و بنگر در خانه دوم و در خانه
چهارم و در خانه هفتم و در خانه هشتم و در خانه دهم اگر درین خانه شکل سعد افتد و دلیل کند که امن و
امانی بود و اگر درین خانه یا که یا که در دهم نکال سخنان آید و دلیل کند که ناامین و در ارجمیت بود

بجسب اشکال باز نمودیم مگر نظر کن در خانه چهارم و پنجم و ششم و هفتم و دوم اگر درین خانه اشکال
 سجد ان بنید دلیل کند که اسن و انانی باشد بجسب شواهد و اگر درین خانه که گفتیم اشکال نشان
 باشند دلیل نا اینی باشد بودیم مگر نظر کند در خانه دوم و چهارم اگر در دوم شکل سجد بود و در
 چهارم شکل شمس بود از مقام بیرون شود از ترس و زیان مال نشود و اگر در دوم شمس بود و در چهارم
 چهارم شمس مال از زیان سجد و از مقام بیرون شود از ترس و اگر در دوم سجد بود و در چهارم شمس در خانه
 هفتم و ششم سجد بود ازین مقام بیرون و دور ان که بود نکونی بود و اگر در دوم شکل سجد بود و در
 هفتم و ششم اشکال شمس بود ازین مقام مال را سلامت را دور ان مال از دوست سائل بیرون
 رود و زیان که در زیان اکل و شرب اگر چه که در ان مجمع چه طعام بود و شکل اول نظر کند
 اگر خارج بود طعام بسیار بود و اگر شکل داخل بود یک لون بود و اگر ثابت بود و لون و اگر
 یا هم مزاج او بود دلیل بود که خیر یا می شور بود و اگر چه بود یا هم مزاج او دلیل شرتی و شیرینی بود و اگر چه بود یا هم مزاج او
 دلیل بود که خیر بود بسیار بود و اگر چه بود یا هم مزاج او دلیل بود که شتی در ان مجمع بود و اگر چه بود یا هم مزاج او بود دلیل کند
 که در ان مجمع شور می و غنی بسیار بود و نگاه کند که شکل کجا مکر شده است و مزاج او سبک که اگر
 از شمس منفرد و سجد متصل است از تربیت یا مقابله آن طعام نه از خداوند هماغه بود بلکه از
 نبایع آورده باشد اگر چه باشد یا هم مزاج او دلالت کند بر پاکی طعام و خلالت بسیار اگر چه بود
 دلیل بر غلبه مردم بود و دلیل کند که در ان طعام گوشت مرغ بود و اگر چه بود یا هم مزاج او بود دلیل
 بود که طعام بسیار بود و ماسه و خیر یا می که از آب بیرون آورده باشند و اگر چه بود یا هم مزاج
 او بود دلیل بود که در ان محاسن شور و جنگی و خصوصت پدید آید اگر توانی عهد کن در ان
 دعوت نباشی اگر ترا بهمانی خوشه رل ضرب کن اگر چه بود یا هم مزاج او بود یا هم مزاج او بود یا هم مزاج او بود
 یا چه بود دلیل کند که بهمانی که در پیشانی و سی و اگر در چهارم شمس بود تا بدرفت اگر سجد بود بخلاف آن
 حکم کند خانه اول از همانند آری باشد و هفتم از همانان و ششم از دوم و عاقبت کار ایشان از چهارم
 و کار بطیعی از نهم و از بزرگ همانی از بازو هم در مقام بجسب شکل ان قدر که درین باب گفتیم تمام است

باب در میان کشادن نقطه

از هر شکلی بر هر شکلی مثال چنین اوقات نهادیم برین کردار :  
 کردیم در اول طریقی آمده بود نقطه و فردا نشی  
 در ششم دارد از جهت آنکه در خانه دوم قبض  

آید و بود نقطه زوج قبض الداخل آن نقطه آتشیه پس بی رادفع کرد و به پنجم
و ششم فرستاد و در محل نقطه قبضه الخارج وجود له استیاد و این دو شکل که
در این خانه قوت دارند این چهار شکل را در این خانه شازده و هفتاد و نوزده خانه
طلب کردیم که در کدام خانه آمدند وجود له در این خانه نبود یا در شکل دوم که در خانه نهم قوت داشت
نصفه الخارج بود نهم نصفه الخارج را در خانه ششم و در اینجا قوت وار و صادق است و
در خانه هفتم است یعنی از هفتم بود و در نهم که نقطه طریق دار و آن شکل قبض الخارج است و شکل
هفتم است یا از آن نقطه قبض الخارج و در نهم داد و از آتش نقطه زوج نصفه الداخل
بود و در نهم و این نقطه اعلی بر چهار نقطه نفس رسید اینجا استیاد یا از نقطه این نقطه در
میران رسید از دو نصفه الداخل که در چهارم بود این نقطه طریق آتش نقطه نفس در گذشت
بر چهارم نقطه نفس است این یکی نقطه نسبت نفس اتصال که در بخش چهارم نسبت و یا به این نقطه
طریق در مقام ششم نقطه نفس در گذشت و به شکل اتصال که در چهارم شکل نسبت است این
تسیر نقطه در طول بود دلیل کند که سوال از مال غائب شده می نماید یا از کارها و هفتم
یا از نوع دیگر تسیر اول نقطه طریق که در طالع است این نقطه آتشیه طریق قبض الداخل
گشاده و در نهم رسید و باز همان نقطه قبض الخارج شد و در نهم باز از نهم آن نقطه نصفه الداخل گشت
که خانه چهارم بود این نقطه بر میران رسید قبض الخارج شد باز از آن نقطه را طریق قبول کرد
نسبت قبض الداخل شد و در خانه شازده و نهم اول قبض الداخل گشت و از قبض الداخل نسبت
دلیل کند که سوال از مال بود یا از نوع دیگر این تسیر را که گفتیم در عرض گوئیم باز نقطه که دیدیم
در طالع طریق آمده بود نقطه ناری طریق بر خانه پنجم رسید و اینجا ششم نقطه وجود له و آتش و عقله
بود وجود له طلب کردیم نبود و نفی نیز نبود و عقله آمده بود و عقله به شکل هفتم است یا از نقطه با و
طریق در خانه ششم آتش شد و نصفه الخارج گشت یا از نقطه بادی قبض الداخل ششم رسید
بر نقطه با و نصفه الخارج یا از نقطه آتش بحیان که در پنجم بود یا از نقطه آتش نصفه الخارج
در یا زوهم نسبت با از نقطه بادی نصفه الخارج را نقطه با و نسبت بحیان گشاده که در هفتم گشت در ششم
و هفتم شد که سوال از مال بود یا از آبی طریق که در طالع است و در خانه پنجم رسید و عقله شد یا از
نقطه خاکی پس بی رادفع شد و در ششم رسید عقبت الخارج شد این دو نقطه نسبت در دو از و هفتم نسبت الداخل
شد باز نقطه آبی بیاض از خانه چهارم به پنجم رسید خاکی عقله گشت این خاکی تسیر کرد

بر میزان رسید نسبت بر قبض الخارج اما شاده و شستن گیلان نقلا تسیر کردیم بر سه شکل رسید
اول نقطه آتشی طریق بطول انماست بر قبض الخارج میرسد بر میزان این نقطه طریق در نیم رسید
بر قبض الخارج باز از قبض الخارج بر عقده رسید بر خایه تسیر و هم باز آن نقطه در میزان رسید بر
قبض الخارج آن نقطه بر خانه شانزدهم نسبت بر قبض الداخل تسیر نقطه آتشی طریق قبض الداخل
نسبت در خانه شانزدهم اول این نقطه را قبض شاده آخر قبض الداخل نسبت و دلیل کند که
سوال از مال است این قدر که نمودیم درین باب است و شرح خاص کردیم
این نقطه را درین باب بگوئیم

باب در بیان بستن نقطه

و تسیر و وقاص کردن و حکم از اشکال سعد و حسن چنانست که درل رویم و آنچه این است
اول نظر کردیم در میان $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$
طریق در طالع $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$
و نقطه است با دس و
این و نقطه در نیم نسبت این نقطه زوج را در خانه نهم موآرت کردیم در نیم موافق این نقطه
بیاض بود و موافق نقطه نکسین بود باز نقطه بادی قبض الخارج که دهم بود باز نقطه
آبی بیاض که در چهارم بود و نقطه آبی نصره الداخل شد آن آبی نقطه قبض الخارج و آبی نقطه
نصره الداخل که در دهم بود این و نقطه بر عقده نسبت در خانه تسیر دهم باز نقطه خاکی نکسین که
در خانه دوم آمده بود آن نقطه بر خاکی نصره الداخل رسید باز آن نقطه بر عقده رسید در خانه
تسیر دهم باز آن نقطه خاکی عقده از تسیر دهم و نقطه خاکی نصره الداخل که در چهارم است هر دو
خاکی در میزان نسبت خاکی قبض الخارج گشت و مجموع نقطه فردان زوده خاکی نقطه بود و
این شش نقطه جمله بر شکل نشان نسبت دانسته شد که سوال از معرفت است این قدر

که نمودیم درین باب کفایت و تمام است

باب در بیان تبدیل نقطه

و حالات ایشان چنانچه درل رویم و آنچه نسبت $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$
یا فتمیم بجان را در چهارم آمده بود آن نقطه $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ $\frac{1}{13}$ $\frac{1}{14}$ $\frac{1}{15}$ $\frac{1}{16}$ $\frac{1}{17}$ $\frac{1}{18}$ $\frac{1}{19}$ $\frac{1}{20}$ $\frac{1}{21}$ $\frac{1}{22}$ $\frac{1}{23}$ $\frac{1}{24}$ $\frac{1}{25}$ $\frac{1}{26}$ $\frac{1}{27}$ $\frac{1}{28}$ $\frac{1}{29}$ $\frac{1}{30}$ $\frac{1}{31}$ $\frac{1}{32}$ $\frac{1}{33}$ $\frac{1}{34}$ $\frac{1}{35}$ $\frac{1}{36}$ $\frac{1}{37}$ $\frac{1}{38}$ $\frac{1}{39}$ $\frac{1}{40}$ $\frac{1}{41}$ $\frac{1}{42}$ $\frac{1}{43}$ $\frac{1}{44}$ $\frac{1}{45}$ $\frac{1}{46}$ $\frac{1}{47}$ $\frac{1}{48}$ $\frac{1}{49}$ $\frac{1}{50}$ $\frac{1}{51}$ $\frac{1}{52}$ $\frac{1}{53}$ $\frac{1}{54}$ $\frac{1}{55}$ $\frac{1}{56}$ $\frac{1}{57}$ $\frac{1}{58}$ $\frac{1}{59}$ $\frac{1}{60}$ $\frac{1}{61}$ $\frac{1}{62}$ $\frac{1}{63}$ $\frac{1}{64}$ $\frac{1}{65}$ $\frac{1}{66}$ $\frac{1}{67}$ $\frac{1}{68}$ $\frac{1}{69}$ $\frac{1}{70}$ $\frac{1}{71}$ $\frac{1}{72}$ $\frac{1}{73}$ $\frac{1}{74}$ $\frac{1}{75}$ $\frac{1}{76}$ $\frac{1}{77}$ $\frac{1}{78}$ $\frac{1}{79}$ $\frac{1}{80}$ $\frac{1}{81}$ $\frac{1}{82}$ $\frac{1}{83}$ $\frac{1}{84}$ $\frac{1}{85}$ $\frac{1}{86}$ $\frac{1}{87}$ $\frac{1}{88}$ $\frac{1}{89}$ $\frac{1}{90}$ $\frac{1}{91}$ $\frac{1}{92}$ $\frac{1}{93}$ $\frac{1}{94}$ $\frac{1}{95}$ $\frac{1}{96}$ $\frac{1}{97}$ $\frac{1}{98}$ $\frac{1}{99}$ $\frac{1}{100}$
در خانه پنجم خاکی شد آن نقطه بر میزان رسید
استاد و این نقطه

آتشی

آتش خاکی بود باز همان نقطه بحیان که در چهارم است آن نقطه بر دهم رسید آتش باز همان نقطه بر نهم رسید
 آتش بود باز همان نقطه بر نهم رسید و این یکی نقطه دور که در نهم نقطه آتش شد و دهم نقطه خاکی شد و نهم آن در بیج جا
 نه نیست این نقطه دیگرش از نهم نقطه فرو که در اجزای نبات آمده است این از نهم خانه و از نهم نقطه بختند
 در چهار نقطه که ده مانده است نقطه آتش بحیان است که طرف پنج خاکی نقطه آنکس شد تا بسینه و آن
 آن نقطه خاکی بود و در نهم آن آن نقطه استادی یکی این نقطه که جنبیت با و نهم نقطه آتش بحیان
 که در چهارم است در دهم رسید آتش بود و باز از دهم بر نهم رسید آتش بود و باز از نهم بر دهم
 بر نهم رسید آتش بود و شکل آتش استادی و این یکی نقطه بحیان است که از دهم طرف در نهم آن
 استادی بر طرف آتش و طرف خلکی باز از نقطه بادی عبته الد اخل که در سوم آمده بود آن بادی
 در خانه ششم رسید بر بادی عبته الد اخل باز از آن نقطه بر بادی طرف رسید باز از آن نقطه
 در چهارم بر بادی عبته الد اخل رسید باز از آن نقطه بر طرف بر بادی نقطه نهم آن استادی این نقطه
 بادی عبته الد اخل در عرض بود و باز از نهم نقطه بادی عبته الد اخل در طول چنین بود
 نقطه بادی عبته الد اخل در خانه دهم بر بادی رسید باز از نقطه عبته الد اخل
 در خانه سیزدهم بر بادی عبته الد اخل رسید باز از این نقطه بر بادی طرف رسید در نهم آن استادی
 استادی و این چهار نقطه است که نسبت اصل این چهار نقطه که نسبت از دهم شکل بود بادی نقطه
 از عبته الد اخل و آتش نقطه بحیان است و دو نقطه بودند در اصل و در سوم و در طرف چهار نقطه رسید
 در نهم آن یکی نقطه آتش شد و دهم نقطه خاکی شد باز بادی عبته الد اخل که در خانه سوم آمده بود
 آن یکی نقطه بادی در دو طرف رسید کرد و در نهم آن رسید یکی نقطه بادی طرف شد در نهم آن و
 یکی دیگر نقطه آب به طرف شد در نهم آن و این دو نقطه بودند در اصل که در نهم آن چهار نقطه شدند
 و یک چند کلمه از احکام این دو بگویم و آن چنانست که دلیل کند بر آمدن کار با سه بزرگ و حاجات
 از ملوک و ملوک و احوال مسافران و غرض و خلاص یا من مردم از بند و زندان و خوف مرگ و بیماریها
 و اندک تاخیر شدن طلب و زندان و زن و خوشتر نیکی بود و خریدن بنده و باغ و زمین و نیکی بود
 و مردم را بر یک جایی قرار نباشد و خصوصیت در میان زن و شوهری و انباران بود و نیکی بود و در
 فروختن کردن و بیماری زمان فاما زمان حامله را خوف نباشد و رسیدن غائبان بود و اندک
 قیمتی گرفتن و حیواناتی که غلامان باشد و باران سپاه بوده و بیماریها و در حرکت شکرها بود و
 ناسازگار رسد ملوک و ملوک با یکدیگر که آن دلیل که نقطه آتش بحیان معکوس گشت و ضد بحیان شد

تک کردن و ناحق پیش گرفتن و خیانت اندیشیدن و بهتان دروغ کردن این علامت ها
 باشد که عکس نقطه آتشی نفعی بخند و تحسین نکس گشت این چندین کارها بود ازان نقطه عکس کند
 نکس شود و اگر قبض الد اهل در فتنه بود بسیار کارها می رسد و سایل را پیدا شدی و در سیزدهم
 نظر کردیم چو آله آمده بود نقطه زون آبی چو در از خانه منتهم دارد و نقطه خاکی نکس که در چهاردهم
 از نفعی بخند دارد که در خانه چهارم است دلیل کند که سفر کردن میانه بود و تجارت کردن بد بود و
 سخن را بر بلوک عرض کردن نیکو بود و شد کت نیکو بود و زن خوشتر نیکو بود و بنده خریدن میانه باشد
 و اگر بخینه و زود دیده بقیه بدست آید و بعضی نیاید آغاز کارها کردن میانه بود و رسیدن غائبان دیرتر
 بود و بسبب نکال و احوال بیار میانه بود و بیماری دراز کرد و مردم بندی و زندانی دیر
 بمانند و در بند و زندان و آخر خلاص می یابند و احوال آب و باران میانه بود و نرخ غله ارزان
 باشد و این مقدار که درین اوقات نمودیم کفایت است و باید که نکال ها به صادق و کاذب
 را بدانی تا تراره نوگر و در کاه درین علم نوعی دیگر باز نشان زده نکال میانه بودیم
 برای این سینه که چهار اوقات نهادیم و نقطه آتشی در شکل چهارم آن نقطه در خانه پنجم خاکی باشد
 و چهار شکل فرو که نقطه آتشی در خانه پنجم خاکی گشتند و این اوقات است که نهادیم و نقطه شکل
 فصد و که در خانه چهارم و باز پنجم شکل  
 نکال و کند و باز پنجم شکل است از 
 که نقطه خاکی و از آن یک شکل در 
 و زمانه پنجم آن نقطه در میزان رسد آتشی بود و 
 بود و اگر از پنجمین اوقات بود آن یک شکل را احکام گفتم و نیز این اوقات را احکام چنین
 گفته شود نظر کردیم در طالع قبض الد اهل آمده بود نقطه با دخی قبض الد اهل پنجم آتشی شد
 و نقطه آتشی در یازدهم است و از روز و آتشی نکس و باز نقطه خاکی طالع قبض الد اهل
 سینه پنجم پنجمه احوال رسید آن نقطه باز نقطه در یازدهم و در دوازدهم پنجمه آتشی چهاردهم دلیل
 کند که سوال از سفر بود یا از بنده و زن و خوشان نکوفی بود و بر بلوکان حاجت عرض و از بنده قبولی
 شود و چو آید بر آمدن حاجت باشد و از بنده کان و تنگی بود و از پدر و ام گشتگو شود و از
 جبهه میراث نفع رسد و از بنده زمان ندمت و خوار می رسد و بیمار را خوف باشد و اگر بخینه و زود دیده
 بدست آید و مردم که در بند و زندان باشند خلاص می یابند و خریدن چهار پا و ستور نیکو بود و نکست

کردن تیر نیکو بود و درین روز وقت کردن نیکو و زمین و خانه و بارخ خریداری و فروش نیکو و باغی و شکار
نیکو بود و عمل کردن نیکو نبود و آغاز کار با نیکو بود و در خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن و خوردن
و خانه نو پوشیدن بد بود و وقت کردن فرزند آن نیکو بود و شکار کردن نیکو بود و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا و دنیا
و عمارت نیکو نبود و درخت نشاندن نیکو بود و قصد کردن بد بود و حجابیت کردن نیکو بود و تیر اندازی
میانه بود و در شکار با حجت میانه بود و عشرت کردن بد بود و اگر نجاسه رفته شود خوف بود و
بیمه باز کرد و در شکار میانه کند بحسب شواهد با زمینان اہمات اول را آوریم و نمازیم چنین
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه
نقطه  بر آتشی کجیانی که در خانه چهارم آمده بود آن نقطه

بر آید از جهت مال نام دعوی پیدا کرد و از طرف فرزند ان زحمت و غم دول تنگ بود و در میان زن و شوی خصوصیت و دعوی و سوگند خوردن پیدا کرد و در دیده و گر بخت ویرانه تر بدست آید و بیمار را خوف باشد و احوال مردم نشت که زندگی را غلبه باشد و حجت و کتب بگیرند و در میان خویشان و برادران از جهت زمین یا ملک دعوی باشد باز قوطه دیگر اموات نهادیم بدین امر و در وقت نیم در طالع نکیس آمده بود نقطه خالی نکیس در خانه ششم آتش گشت و نقره اخراج شد باز نقطه آتشی نقره اخراج در خانه دوم از دهم آتشی اخراج شد و باز آن نقطه در خانه چهارم و دهم نقره اخراج گشت باز در خانه سوم قبض اخراج بود آن نقطه آتشی باز در خانه سیزدهم قبض اخراج شد این نقطه و نقطه آتشی چهارم و دهم در میزان سبت و نقطه خالی نکیس در چهارم و دهم آتشی شد و در میزان نقطه آتشی سبت اجماع شد دلیل کینه بر آمدن کارها سه بزرگی از جهت سفر و زن بخواند نیکو بود و از خصمان خصوصیت و دعوی پیدا کرد و مال غائب یا از جهت مال بر ملوک رسند و خصوصیت در از کرد و بعد از خصوصیت صلح کرد و در خانه بود و مال از دست غائب ضایع شود و شرکت کردن نیکو بود و از جهت فرزند دل تنگ بود و کارها سه ف و از فرزند پیدا کرد و بیمار را خوف نباشد و آفر سلاست بود و بیمار سه حمل را خوف بود در وقت زادن و حاجات اگر طلب دارند و در تاخیر افتد از ملوک ان و حاجت بر نیاید و خوف باشد سائل را از ملوک و نشاید بر ملوک حاجات رفع کردن لقطه خالی نکیس در ششم آتشی شد و نقره اخراج ازین گفته آمد این احکام و این چند اموات نهادیم برای پوشیار بقدر تمام است

جدول این است

عدد عناصر خانه اول چندین ۱	عدد عناصر خانه دوم چندین ۱۸	عدد عناصر خانه سوم چندین ۱۲	عدد عناصر خانه چهارم چندین ۱۴
عدد عناصر خانه پنجم چندین ۲۱۲	عدد عناصر خانه ششم چندین ۱۴۴		

عدد عناصر خانه هشتم چندین ۱۳۲	عدد عناصر خانه چندین ۲۵۴
عدد عناصر خانه دوم چندین ۲۱۱	عدد عناصر خانه نهم چندین ۱۸۱
عدد عناصر خانه دوازدهم چندین ۱۶۱	عدد عناصر خانه یازدهم چندین ۱۰۱
عدد عناصر خانه چهاردهم چندین ۱۰۱	عدد عناصر خانه سیزدهم چندین ۱۰۱
عدد عناصر خانه شانزدهم چندین ۱۸۱	عدد عناصر خانه پانزدهم چندین ۱۰۱

چنین هیچ که دیم شکل بار اور خانه نسبت هر شکلی که در هر خانه قوت داشت اول شکل را
سکن بست و دوم عدد است سوم باقی چهار رقم و در هر شکلی که در هر خانه قوت داشت
از شکل در هر خانه نهادیم و هر بولگی که قوت داشتی آنرا در آن خانه ثبت کردیم و عدد عناصر
هر شکلی در آن خانه قوت دارد و عدد عناصر راجع که دیم پیش آن خانه نهادیم تا ضمیر و احکام
ایشان باشد چون ضرب نمیکند و شانزده شکلی را ثبت کنند و نظر کنند نقطه آتشی میز آن را
و تسکیر کنند این نقطه را و نظر کنند که بر طرف سیزدهم می رود یا بر طرف چهاردهم می رود اگر
بر طرف سیزدهم می رود این شکل که در سیزدهم است در خانه سیزدهم قوت دارد یا نه اگر قوت
دارد عدد عناصر سیزدهم را در نقطه نمید باندازیم بآن خانه نقطه آتشی و با وی و باقی
را جمع کنند این را بر عدد عناصر آن خانه قسمت کنند که تسکیر نقطه میز آن بر آن شکل تسکیر که صواب
است و در آن خانه آنچه از قسمت بیرون آید چند عدد که باشد آن عدد را بگیرد اول را یکی و دوم
دوم را یکی و هر دو سوم را یکی و بده تا آنجا که این عدد تمام شود ضمیر احکام از آن شکله گوید اگر
تسکیر میز آن نباشد و این شکل را نقطه خاکی باشد آن نقطه را تسکیر کنند بر هر که ام طرف
که رود بر شکل رسد و آن نقطه و آن شکل صواب بود و عناصر آن خانه را در نقطه نهم عدد چهار طبع
فرد بآنزده خانه راجع کنیم و بر آن عدد قسمت کنیم آنچه از قسمت بیرون آید بگیریم و اگر از قسمت
کسر بماند بحد اول بریم بر هر شکلی که آن کسر عدد در احکام و ضمیر در آن مشتمله

ششم است این قدر که گفتیم درین باب کفایت است باز خاکی نقطه عقده در میزان است تسعیر این
 بر پنجم میسر در باب هشت عدد این خانه را بر تخته نهادیم چنین ۵۵۵ عدد و عنصر عقده را برین
 عدد او قسمت کردیم از قسمت بیرون آمد چندین ۲۲ کسب بماند چندین ۵ بر طریق اول اشکال
 طلب کردیم بر یکجا آن پس بر سه و مثلثه عقده می شود این قدر نمودار کفایت است و حساب
 اقیس اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم دهم یازدهم و بیستم اگر نقطه میزان بر او
 رسد آن چهار عدد در این تخته نهند و اگر تسعیر بر خانه سوم رسد علامت سوم را بر تخته نهند اگر تسعیر
 نقطه میزان بر خانه چهارم رسد علامت عدد چهارم را بر تخته نهند و بر عدد و عناصر میزان قسمت کنند
 همچنین تسعیر بر پنجم و ششم و هفتم و هشتم رسد بر هر کدام خانه عدد و علامت آن خانه را
 بر تخته نهند و عدد و عناصر میزان قسمت کنند بر طریق اول و الله اعلم بالصواب

باب در بیان چگونگی وقوع

هر شنگه در محلی از اجزای نژده گانه رمل و دلالت ایشان بر امور و احوال فی الجمله بدانکه
 منجمله از اهل رمل و دوازده مرتبه مقدم بر آنچه رمل را بدو دوازده بیت از آنچه طالع نسبت نمود
 مدلولات این مراتب را همان دستور مرتب داشته اند و چهار بیت زواید را در اشعار حال
 و تاداریه گردانیده هر یک متناسب طبع خود را و اگر چه مناسبت بیان غلیکات و منسوبیات
 عالم سقلمه واقع است قاطب چون مراتب رملیه شانزده است و مراتب بیوت طالع و دوازده و نیز
 طبایع منسوبه بر وجه ترتیب دیگر و نیز در مراتب رمل نیز کنی و تولیدی و امتزاجی است که در
 مراتب منسوب نیست و اشمال این تفارقات بسیار است تسعیر بر این مقایسه نموده مدلولات
 این مراتب را بدین مختصر در مدلولات بیوت طالع و شش تن از کمال و کسرتن بید می نماید
 و تحلف بسیاری که در احکام ظاهر گرد و وجودش است نبط این منتهی و لهذا قبل از
 تصنیف مدلولات وقوع و خواص اشکال و بیوت بیان مدلولات بیوت بر وجه مناسب گستم
 تا احکام اهل و بوجه صواب اقرب گردد و بعون الله العلیم الحق و الصواب

حیثه تار اول

ولیل حرارت غریزه و روح و خون و حیوة و بدن و نفس و عقل و حس و دماغ و پیشانی
 و حاجب و کیمه و دل و ابتداء امور و طالب بودن اشیا و کیفیت قدم سایل بر الی و
 و محل و کیفیت و عاقبت متعل و عمل و منصب البون و احوال ماضیه و طرف شمس و راسخه

مقداران بنامیت نخست دست از درج و نزع و هلاکت خرق بود

و چیز نیا و دوم

دلیل چش و صغرا و آنچه محبوب و ناگزیر است از آغذیه و شرب و آب و زوج و متقابل مال و سنائی و دلیل دخل و خرج و عوان و صاحب و فرس و محارم و شرکاء و معاملات و قدوم غائب و آنچه بسته گیرند و محل کیفیت و عاقبت شغل و عمل و منصب و اولاد و اجاب بود

و چیز آب سوم

دلیل جسم و غم و همایه و حماسه و شقا و باغبان و غیره ذلک و خوشیانی که بر و با وجود باشند و قدوم و خوشی و شریک ابوبن و حمام و قتل و حوض و درون سراج آب کرم معاون و دانات که در طرقت چینی باشد و مثل این است از آنج و دلیل معاش و روح و صاحبان سائل

و حال امر سلطنت بود

و چیز خاک چهارم

دلیل بدو مقام و منزل و ملک و مسکن و وطن اصلی و کجینه و نهانی خانه و خلوت گاه و جای خراب و بیخ و طرقت و آلات و احوال و فرس و کتب و فرس و سودا و بین و روی و هرار و عاقبت سال و ماه و محل زخوت و کسب سائل و محبوبات و مطالب و شرب و خوشی و همایه او بود

و چیز نار پنجم

دلیل شست و رخ معشوق و غیر مطلقا و پیغام حکام و ارکان و هدیه و تحفه و سیل و هر اسل و شخص احوال و عیش و طرب و لهو و لعب و نوازندگان و فرج خاطر و لذات و سوارسی و نقل و حرکت نزدیک و نفس صغرا و فرزندان و دلیل خوشی و کم نفرت و باد و دست جوان و دخل و خرج ابوبن و نامه و پیغام بود و تحفه به بر حکام و لالت نام دارد

و چیز نیا و ششم

دلیل آنچه ضرورت نام غریب است از خدم برونی و عبید و چهار پاسه خورد و دلیل گردن و دوش و حمل و مرض و طبیب و علاج و سحر و تعبیه و فرار و گریخته خوانندگی و عیاری و مجمع برده و غم و دار اشقا و آنچه محبوب و ناگزیر است اولاد و اجاب و خوشی و بازنه که اولی است احوال کار خیر و مال و عاقبت آن فائده چنانچه هر که دریم به نقطه شش و دهم که آتش قبض است و راج است

و آنرا در سیزدهم رمل پنجم آتش در آتش دروند الوتد جمال قوت و مطلوب آتش غایت انجارج
 است که در چهاردهم رمل و آتش در یاد مرکز مصداق پس احوال و احکام عاقبت العاقبت
 همان است که قبل ازین مذکور شده در بیان احکام استقبال لکن شکل خانه شش نزدهم گواه خوش
 بود بر احوال عاقبت العاقبت جمیع کارها دور انجامی در خانه شش نزدهم شکل عتله داخل است
 که متعلق بر هر دو عهد است و منسوب بخیر و خوبی و صلح و صلاح و بعاقبت بودن قیام حکم پس
 گوئیم که نشا الله تعالی بفضل الهی عاقبت العاقبت جمیع همای منجر خوشی و خوبی و خیریت
 باشد و تواند بود که بعد از جنگ و جدل یا بقیه سیف صلح و پیغام سلوک بیان آید لکن جواز
 در خانه چهاردهم که خانه عتله داخل است عتله است که شش منقلب و از ضرب عتله غایت خارج پیدا
 می شود که شش خارج مستحق بر سیم خور و اگر صلح بیان آید خیریت شود زیرا که در خانه پنجم
 رمل که خانه خصم است شکل حمزه است که شش است و منسوب بجنگ و جدل است و از ضرب او
 قبضه اخراج پیدا می شود و باز عتله انجارج که شکل خانه پنجم است خانه عتله داخل می شود و این حکم بود

چهارم مقام

و دلیل دستها و قدم و عدد و وزن و معارض و مدعی و عقد و بیع و شهادت و ازدواج و عتله و
 نکاح و قاضی و محبت و نوب و قصاصات و دوا و قضا و نفس غائب و اجداد و باغات
 و در از مقام و گدائی و از دانی زرخ و حال شده کاسه میراث و آنچه سائل از ان بغایت تمیز
 است و ثنای زعم و مجاریه و غرق و هلاکت بوی بقصد و دلیل خرج خدم و عتله و عتله بود

و چیز خالک

و دلیل سینه و قبر و مقبره و حبس و قید و غنم و مکر و غش و زینت و ذلت و غربت و نیت
 و کدورت و خوف و مقام غائب و اجداد و داندان قاضی و میراث و مال غائب
 و محل تسبیح و جاس و فن چیزها و چاه و کار نیز و فرار و اطلاق دور از مسکن و کارکنان
 و ضابطان و محسوس و فراموشی و سائل و محبوبات و مطالب اعدا و اطلاق ابوبین و
 خوشان و اولاد و اجاب بود

و چیز تار

و دلیل سبیل و نیت و حال افکار و معاللات و آنچه بدست آمده یا آید و باز رفته از دست
 و بعضی گویند که دلیل علم و مسلم و فلسفه و خوب و ثنای زعم و محبت و همچنین از زن و صاحب

آداب و دلیل مرض ابومین و مرغوبات ایشان بود

و چنانچه بخواهید

منجھل صید و دوا مرگاہ

خیز آب باز و هم

و عبید و علم و خواب و سفر خوشیش و همسایه

و خیر آب و وانه و هم

سائل و دلیل گم شده و نمکیت و سقوط و شقاوت و مہنت اہمال بود

وَجَبَّ

و آثار حکام و تغیر خواب بود

مونیخا و چپا روهم

دلیل جمع اسید با و مطالب و زانو با و حال مجنونان و ما یکنج سگش و حال از مزاج و عوان و اصحاب و شمشک و نتایج حیوانات بزرگ و خلاصی از محن و قیود و شرور و قدیم غائب و رسل و غلت و کثرت تزویج و معاملات و عسرت و عمل و شغل و دولت اولاد و اجاب و رسل و خوشتر سائل دولت و مشوق و اطمینان حکام و سفر و علم و خواب و خدمت و عیب و بود و اندر علم بحقیقت احوال

و خیر آب یا نزد هم

دلیل سابقا و قرار و فیصل پیور و عفو و دعا و سوس و استناد و ملی صمدت و حروب و صلح و مطالب و دلیل خیر و شمش و انتفاع از خیر با و کل حال مجموع مقاصد رمل و دلیل دیوان و در اصداب و حال قوم و قبیل و اهل شهر و روادین و سمارک و نتیجه افغان و نفس سح و خزار و اعمال و احکام و مرض حکام شرع و معرفت و نقل مکان و قرار و سکن و منزل این ملک بود

و خیر حال یا نزد هم

دلیل قدم با و عاقبت العوایب و حال سعاد و اما خیر یا نعمت از موقوفات و سنن و آنچه میراث و غیره گذارند و شهر و ملک و خانه و ملک که در ملک و در بود و بقا و ثبات امور و بنا و مکنوزات و ابوبین سطلق و ملک و دلیل طرق و خزین و نعمت بادشاه و کج و انتقام امور و انتفاع از ملک و صلاح و فنا و آخر عمر و صحاری و لاسیت او بود و اسلام فائده چون مدلولات بیوت نفعی بکلیه مبدین گشت اکنون تفصیل حالات اشکال درین بیوت نیز فی الجمله کرده شود و چون شد تمام سیمیه بیاورن طالع بسبب نقطه نشین منظر و سرگردان حال بود و پیروز و کنگر و از ملک باغی پشیمان شود و لیکن در اول نقش ظاهر است و این مرتبه بسکن او و مقر حجت و حرف اول درین مقام بد و مخصوص است و دلالت می کند نیز نوع دیگر در خانه اول حرف الف و ف و ا و ر و چون در رمل مکرر نشود و ال بود بر عزت و قضاای حاجات و حصول مناصب رفیقه بهولت و اطمینان و شفاای مرض و خلاص مجوس و سهولت وضع حمل و قوت طبعیات و اگر یک بار تکرار کند و ال بود بر حرکات ضروری و مدت طبع و عقب و اصراع و بر ملا و شمع از بدنی نسیف و ظهور شرکای منصب و عمل و حرف و توقف در حصول مطلوب و اسید و چون غلبه کرد و ال بود و بکثرت و غلبه و غوغا و اجاب و دعا و می شد بهی و گرانی های دروغ و اندیشه های غیر صواب و کار عتیف و طلب خیر یا که از دوست رفته و ضائع شده و کار یا که دور و دراز و افشاای اسود و انتشار از حقیقت و ضعف طبقات و سوس و وحشت از ان طائف و تقوی

و حصول مطالب و نیز تعلیم بر ترویج و فطرت و حرارت ثمرها و گرمی و خوار و غلبه السحاب بر طبع و استیلا
 غضب و بر شور و زور و بسیار و میل تمام و بر وقوع اشرف و رفیع اقوات و تسبیب
 چیز نامی و الله اعلم بالصواب بالذات بر فوق حال و خوشحالی منوبات و می و دد لولات
 این خیر و سعادت یافتن از آنها و با تخصیص از آنها و امور و طلب از جانب شرفی و از شهرت
 و بر ظهور و بطنه دد لولات نقطه ناری بر وجه نافع مسائل را و با نسیان صمیمت بر فرشت یا نر
 خاطر از امر و بر تمام و طول حیات و صحت و نیک نامی شایسته و نیکو و مبارکی قدم و بر نوز
 و ملاوت قرآن و برگزیدن عمر خوش و بر سیل با نور لایقه و در و دم خوش حال است صحت
 قوت کیفیت فاعله مد حیات و تقدیر پیش و می و درین مقام سه عدد دارد یعنی واقف
 می گرداند مسائل را بر حال معلوم بعد از در کتابان عدد معلوم را محمول می کند و در جمله
 عدد در چنین و از نه که دلالت کند و الله اعلم بالذات است بر یکی حال منوبات و دد لولات
 این خیر و منفعت یافتن مسائل و نیز تعلیم بر حرارت هوای و هم و طبیعت بر گفتگو و معاشرت و بسیار
 تخیل و ملاقات دوستان و اقارب منقول و اشیا و بر ظهور بطنه حرارت نافه و ره و
 و طباع فاعله منقول از کتاب ابوالمشهد یعنی اگر کسی سوال کند که طالع من چون
 است باید که بوقت طلوع آفتاب مقدار یک یوم گذشته در مل زند و یا لوح بیت از د
 و شانزده شکل استخراج کند بعد از شکل اول آن رمل و شکل خانه دهم آن رمل و از شکل خانه
 دوم آن رمل و از شکل خانه دوازدهم آن رمل گرفته از هر چهار شکل آنها را سازد و رمل تمام
 کند یعنی هر شانزده شکل بیرون از دهم و شکل طالع این رمل را با شکل سیم و دهم این رمل
 ضرب کند و شکل ۴۰ این رمل را با شکل چهاردهم این رمل ضرب کند و شکل سیم این رمل را با شکل
 پانزدهم این رمل ضرب کند و شکل دهم این رمل را با شکل شانزدهم این رمل ضرب کند و از آن
 چهار نتیجه و شکل پیدا کند و از آن دو نتیجه یک نتیجه پیدا کند و این نتیجه شکل را او ستاندان
 اهل فن از وراج الرمل می خوانند و اگر این شکل یکی از اشکال ششتری باشد یعنی شش و چهار
 نیک است طالع آن کس و اگر یکی از اشکال آفتاب بر آید مثل این شش و چهار نیک است
 اگر یکی از اشکال قمر بر آید یعنی شش و این ثابت و معتدل است و اگر یکی از اشکال عطارد
 یعنی این شش و چهار نیک است و اگر سعدان بر آید بنای شش نیک است و اگر کیمیا بر آید هم
 نیک است و اگر نیکس یا عطل بر آید بد است و اگر قمر یا خراج یا قبض یا خراج بر آید نیک است

اکنون تفسیر این کلام است که اگر نتواند کور شد یا بچه باشد دلیل است بر صحت بدن و شادمانی
 و دل خوشی و یافتن مراد از نقل و حرکت و سفر بهر جانب نیک است و زندگانی با فرح بگذرد و
 چند آن نعمت بدست آید که از خلق نفع رسد اما البته یک بار بسوی شرق سفر و دی کشد و از
 عالمان و از مردم قصبات غرت و حرمت یابد و هر گز کسی را وقتی نشود و ازین سال بایشان سال آئیده
 بهتر خواهد شد و زیان را دوست دارد و نقل و عمل بزرگان بوی رسد و از آن عمل خرمی بسیار رسد
 و با هر که امید دارد و در او مقصود برسد و چیزی به قوت از غیب بوی رسد اما نهی او بشود و آن
 در سینه او بود که بدر است و در خود او دوست دارد و با پنهان و شمی و از دستار از نکر او این نیک باشد
 که در سخن او کلماتی بود و نشان این شخص است که بپرسد یا باز نشانی دارد و با یک چهره و او و
 دعوه دارد و در چشم و سفید پوست و گرد لب و فرخ پیشانی دارد و باید که سخن او قبول گردد
 که او شب و روز در بر می تو مشغول است اما از وی ترس زیان خواهد رسید و او مقهور خواهد شد
 آخر و در روزی تو کشا و است خانه خویش تو آبادان است و در بندگی و غیرت اهل نکند هر
 و گفته که از بندگی و غیرت تقصیر آید یقین است که آن وقت چیزی به خیزد و اگر قصد است و غیرت
 و سلامت داری و در کبریا که شایع تو رسد اگر است و اگر نفعه انخارج یا قبض الی اقل غلبه آن
 نتیجه نیکو را بود دلیل کند که تو طالع نیک داری و نیز ولایت محبت نفس سعادت ثروت حصول مراد و سفر و در
 استقامت فائده بود و با او شهادت و اقربا ملاقات گردد و آنچه مستطیع می خواست و کسیه تو
 از مردم و دیار بر پاد و در میان دوستان و خویشان هر افزاگر دے و دل که در بند مراد و در آن
 آن مراد بسیار بیکسان است که در دنیا بپرسد بپرسد بپرسد اگر گوئی که حال من چیست خاطر جمعی را
 هر چه در دل تو هست سخن مالی میریزد و یک بار بمقام محمود رسد و یک فرزند از فرزندان
 زینند آید و یا گنبدی بزرگانی بستان و نه گمان ملاقات گردد و از فرح کمال پاسبی
 و دولت مند شود و یا برادران اعتبار بناید که و تو او را می خواست و او ترا می خواهد و شب
 و روز در بر می تو بپرسد اما تر با بد که دست مرمت از مرض فرو نیاری و نگردد خود را از همه
 و بیرون ندری و تو بپرسد اگر شاد را الا از خدای جل شانه چه که طالع تو بلند است و فیض حق
 سبقت تملک ترا و کار است و در عبادت و سخاوت تامل نکند تا بمراد برسی و اگر نتیجه نیکو
 طبیعت الی اقل یا فرح آید باشد دلیل کند که طالع تو بلند است و پسند داری و تو تفسیر
 و در وقت که در سفر و یا اختیار و اشکلمات شکیب و دلیل بر ترو دمی کند الا بهما

طالع را هیچ غم نبود و دولت مند گرد و دوازده فرزند آن خوشا و شود و از میراث خور مگرد و خواب با سه
 آه و رست بودند و دو کلاه کنی و از عشق و سوز دل یک زن نگاه داری و امید که از دوستان
 داری یا با شاه بر آید و از چهار پادشاه بزرگ فائده بینی و با دشمنان مسلح کنی و هر که ترا نکو می پسند
 تو او را نیز می خواهی اما اکثر بر روی تو نیکی کند و پس پشت تو بدی خواهد اما از کمر زنی سپاه رو
 خود را نگاه داری و زود بر پیر کن و از سوی مغرب ملاحظه است درخت و بخت بر ابر است و در
 نبدگی حق تعالی مشغول باش و اگر نیتی ندکور جماعت یا اجتماع یا جمع و دلیل کند که طالع تو با این
 است که شش بکن از شنب کار با سه خود از جهت حاجت کار خود چیران مانده ثابت قدم باش
 و صحت بلند از این جهت و آن و اندیشه را در دل آید که در کمال دولت پس با خانه مالی بخت چند انگه بر است
 رسد خیر شود و از مردم محرر ملاقات داری و از طرف یک محرم بتان رسد و یا بتان عامه
 شنب و در و چیران و طیران بر اندیشه بسیار بماند و باید که دل را بیداری راهی ندی و ثابت قدم
 باش و سفر بر تو قسم دارد و از بزرگان چیزه نعمت یابی و خست عمر تو نو نگردی اما خطر ما در
 زندگان تو بسیار می ماند و جماعتی با تو در بر می می کشند و از ایشان غافل باش و در
 خیر و عبادت تقصیر نکن تا مطلوب برسی و اگر نیتی ندکور طریق یا بیاض یا سیاه باشد دلیل کند
 که طالع بلند داری و در سفر ملاحظه حق تعالی بسیار بود و در غریب و فرخت فائده بسیار بینی
 و از جاس بزرگ تعلقه خوب رسد و کسبه تو از مردم و دینار پر گرد و دو یک خانه کلان رست کنی
 و املاک خرید شود و از چیزه نیکی پدید آید و در سفر بهر ادا کمال یابی و بجانب شمال که رو
 قلت بسیار است از آن جانب ملاحظه از آب باید کرد اما ثابت قدم باش که جمله کار با منیکو
 بر آید و دل تنگی در کار تو نپزشته است از جهت یک امید که ترک آن نیتی دانی که دن و
 اگر ترک دهد فائده ندارد و در نماز و خیرات کا ملی کن تا برادر برسی و اگر نیتی ندکور عقده یا کسب
 پیچید دلیل کند که طالع تو بد است و تفرقات داری از شنب کاره ام کا بسیار شومی که مکی انفس و
 بر نیانی لا و رست یا تجارت ستم گافته و از دوزخ کج کنی و از آن کج پناه جوده بودی که گفتار الاستی
 و آن و خود را نگاه داری و از کلاه او این بهاشی و از شنب چیران مانده و در حال خود پریشان باش
 اما طالع سال تو و طالع که چند می کنی که نجات تو نیست آخرش اگر دی و اگر طلب مال کنی خواهی یافت
 و اطالع تو چنان ستم افتاده است و اگر خواهی که سفر کنی توانی رفتن کسبه تو تنی ماند و هر چه
 اندرون کسبه داری خیر کن و در بندگی باش و اسم یا خود نگا برار که مقصود برسی و اگر

نتیجه مذکور قبض انخارج یا غلبه انخارج باشد و دلیل کند بر صحت درج و مقابله نفس و برزق شیکه
و سبب برادران و خواهران و اقربا و حرکت در پیشانی طالع سائل و بدعالی و نقل و حرکت بی اختیار
و سفر و زودی و خونریزی و شکایت بآب و دران و خواهران و اقربا و در پیشانی خاطر و تشویش و سرگردانی
نفس از سبب مال غیر و بیست که در بدن سائل خیالی است که پیشه و لای کند و نیز در حیل گری می کشد از آن می کند بگر
ولای حیوانات کند جنگ و کد و عاقبت حیران و پشیمان شود و بدو اوقات نشود آخر الامر بر خطر و تغییر مانده
و عا حیر شده ترک آن کار می کند و اگر نتیجه مذکور حمزه یا پنهانی اخذ بر آید
و دلیل کند که طالع بد بود و بیست نامی برستخ کشیده و خونریزی و قاطع و دوستان و غلبه صفر با صاحب
طالع دارد و سخن تلخ و دل تنگ و بد حال و حرکت ناک و ناقص العقل و ناقص حرکت ایشان
کند و بایک زنی ششک دارد و شوهر او می راند زن با و همراه کند و سپاهی گری را دوست دارد
و جماعت در به می می گوشتند و قصد کنند که می رسیم یا میرانیم خاطر خوش دارد و که صاحب سپاه
جود و ترا هیچ بری نشد و از خوف او این گرسه و اگر نیت سفر داری بدست صبر کن بمقام خود
اگر بر پیشانی او شی از تنگ بند و باز و بند و انگار تا این شوی است الله تعالی الرضی به دباخی صحت و بیست
بر صدقات و خیرات و مهمانی نبوع لایق و نافه نیز بیست بر اخرونی صفر و نجات نمیده و سبب
رزق و برکت مال و حسن معاشرت و مشارکت و برادر و یا دغرت از دواج و قدم غائب تبوت
و بر ملاقات اکابر و لذت مطوعات و حصول محبوب جمیل و صاحب دین و متعهد و و رسوم
ضعف نفس ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر صفت حال متوبات و
و دلالات این خیر و ملائت و مفرات یا فتن سائل از آنها و قدر بعضی مدلولات ناری بر وجه
تا ملائم و یا کما صحت بر خام ماندگی کات و عدم غفر خویش در می صمت و طفا یا فتن حرارت
و فتن بوجه گریه و غریب با ضرورت و ظهور موانع حضور و طرب و بر تملاط اقر با کبر است و بر تصور
از حکم و برکت کردن در شیرین و بر تغییر دل حکام و خدابی باغ و محال و در حیا رم
متوسط احوال است جهت قوت پیش و تعدیل حرارت و دلالت می کند و الله اعلم بالذات
بر توسط حال متوبات و می و مدلولات و مدلولات این چیز و فی الجمله نفع بودن سائل را
از آنچه پیش رای سبب بود و در ظهور بعضی خشکیها س نافه در طبایع و افزون و شیا و یا سخی صحت
بر قلت اعتقاد از پدر و بر ملائت از جانب سکن و ملک نزدیک و سنا رت و اهل علم و شاه میر و
اشهد ان و تغییر منزل و خا و نفوذ نور و مسخ غیر و نیز بیست بر صفت و تبار و دران و نهادن و ستار

و امثالهم بر زمین و منزل در اوضاع و بی صفاتی عمارت و بافتن طریقی و انشای شهر و حرکت
و نقل از منزل و مقام با اختیار و تعیین عمر و طلب کج و در خیم ظاهر است و دلالت کند و الله
اعلم بالذات است بر قوت و نیکی حال منوبات و می و مدلولات این غیر و انتفاع سائل از آنها و
بر حصول سینه از مدلولات ناری سائل را با حسن وجه یا نجا خصیت بر ازدیاد و اولاد و دوستها
و بر وقوع طرب و فتح فرخ ناگاه از حصول مقصود و بر عثرت و دوستی اهل صلاح و بر بلا عید و پیران
یا اولاد و دوستان و مصاحبان چیل و بر پاکی معشوق و فرزند و خویش و صحبت پیران نیز و ملکیت
بر بلوغ فرزند و خوشان و بر تشنار اخبار نافه و رسیدن خبر حکام و در خانه ششم ظاهر است
و درین مقام فراموشی و بختی و صبح و شب و دار و دین و وقت شدن سائل بر حال معلول
درین آوان بود و فراموشی و این و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است
بر نیکی حال منوبات و می و مدلولات این غیر و منفعت یافتن سائل از آنها و آنچه بجزارت
هوای مناسب بود و وقوع بعضی از مدلولات هر یک بر وجه نافع و لایق و یا نجا خصیت
بر رفع مرض و از دیاد و خدم و چهار پاسه خورد و سهولت وضع حمل و مطلقان سحر و دین از دیاد و غیر
علم و از دیاد و محبوبات و مرغوبات اجباب و اولاد و ضائع خویشان و بر صلوة خیاره و ناسخ
بنو و نوجو غائبان و ازادی زندگان و مجوس و رفع محاصره و رفع بیج برده و گوسفند و بر سار
پیشینه و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر منفعت حال منوبات
و می و مدلولات ناری غیر از این نقطه و منفعت و شست سائل از اینها و بر تصور بعضی از مدلولات
ناری و غیر محمل خوف و خشت و یا نجا خصیت بر تشنه و اسه و اجناس و غرت و غرت و غزل
قصصات و کثرت فتح نکاح و عقید و ابتداء غائب منازعت و بر وقوع دعاوی تا سجان و
احکام نافع و بر ملاقات اجداد و خشت و بر قلت حساب و پاکی و کسب فتن و حرارت و بر
سفا و بیت و رضای خصم و سائل بصلاد هم فرق شده و خط و ملاکت و حرب و بر عاجز شدن دشمنان
و اشراق بهشت اهل جبال و حجام و بد حال و دزدان و رسو شدن آنها و در خانه ششم
ظاهر است و درین مقام حرف غایب و مخصوص است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است
بر توفیق حال منوبات و می و مدلولات این غیر و نقل سائل از غیر و تشنه و از آنچه پیشتر
نراییه نسبت بود و ظهور کشف نافع و در اشیا و شکی مفید و بلایع و افزاید و بر ششم و لیست
که از خوف و نکیت و بیماری کلافه می گردد و در سن چهل سالگی یا نود و اگر از چهل سالگی بگذرد و حافظ شود و در سن

یک شبهه چنانچه خوف دارد یا نجا صییت بر سوخته شدن آنچه در تونر نهند و بر بن خرد قید
و تبس و غیانت و انحطاط و غصه و غم و اصلاح و تمت و کدورت و حسد و برگم شدن فرض
و بر بنی نسقی اطلاق و ذر و گفتگو میسر است و فکر تعمیر مقبره و کی آب کاریز و چاه و رستی رعایا
و کارکنان و ازدیاد نخل و قوت نفع از مال غائب و وصول بطلوبه بمبادت سپاهی نمک طار
و و محقق ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر یکی حال منوبات
می و مدلولات این نیز و انتفاع سائل از آنها و حصول بعضی مدلولات تاری سائل را بر حسب
اراده یا نجا صییت بر وقوع سفر مبارک خصوصاً بر جانب شرقی و حصول علم شده است و
میل نمودن بر یارت و دیدن خوار بهای که اثر آن فی الفور ظاهر شود و نیز دلیل است بر
حسن آثار و مدونیات و بر ازدیاد مال و وسعت معاش و بر رسیدن نفع از شغل متعصب
اولاد و محابیت و ابوبین بسائل و بر صلاح و پاکی از و اوج و فرزندان و شرکا و اصحاب او
بر وقوع کتابت نافع و تقصیر حکام

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر یکی حال منوبات
می و مدلولات این نیز و انتفاع سائل از آنچه تجارت هوای مناسب بود و هنوز بعضی حرارت
نافعه در طباع و از نجه و یا نجا صییت دلیل است بر ازدیاد غنای ملکومت و خطاب یافتن و افزونی
توقیر و رتبه و کدو کار زینمان و رفتن بر بلندی یا سواری کردن و بر ارتفاع عمارت بزرگ و پیشین
علاوه وجه و بسکن خود قایم و بر قرار ماند و از عهده خود معزول نشود و نیز دلیل است بر نیکبختی و از پیر و اقربا
و پوشیدن و ستار و نفع بنیز و نیز از یاد خود نفع یا بد و نیز دلیل است بر ملاقات شدن با دوستان
و استعاده با قوت عدلت ایشان و نفع تمام از حاصل باغ و املاک سلوک یا از باغ و غیره
و در خانه یا زو هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر یکی حال منوبات
می و مدلولات این نیز و این نقطه و عدم انتفاع سائل از آنها و هنوز خوش و قصور بعضی
مدلولات تاری بر وجه مفرد یا نجا صییت بر تمت بر تصرف مال حکام و بر مفارقت صفت
و مضرت از عشق و تونر محبتها و زنیه بودن محل و بجران ناقص و نزاع با قسم اولاد و اجاب و تقصیر
حکومت حکام و بر قرآن خواندن و گریه بر سر مرثیه و رسوا شدن صاحب و نیز بهر شده ن
گو سفندی و کی شیر و بر بی اختیار به چیز مضمون نامه و مرسله و قلب خطر و کسب اولاد و اجاب
و بودن تحقیق چیز کم و خوشش

و در خانه دوازدهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال تنویر است
 وی و دلالات این خیر و نفع اگر فتنه سائل از آنچه پیش رانی نسبت بود و ظهور بیست
 طبع و انفرجه پانجا صیبت بر خیر سراج و جیس شد است و قسمت موازین و خیر چهار پاس
 بزرگ و کیاب نمودن مرغ و صحت اجداد و اشداد و بر نفع قیده جیس اولاد و اجاب و بر خاله
 شدن زندان یا تعمیر مقبره و پرخاش شدن دشمن است در میان بطره و نیز دلیل غدر و بر پیرو فتنی ملک است
 محصول ملک دور و بر وصول اطلوبی از وجهه و قلب گشت و نیم سقوط خواندن اسماء و ملاکیم و نیست
 و در خانه سیزدهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال تنویر است
 وی و دلالات این خیر و نفع سائل و فرزند زاده پاس و از دلالات ناری و ظهور بعضی از آن
 بر وجه مفید و پانجا صیبت بر حصول عنایت و رعایت حکام و در شان سائل و فرزند زاده پاس
 و غیره و پانی تخت و مرگب او و از دیا و شهرت او و منصب و حکومت ابوبین و شهرت تدوین
 و انتشار آثار و کسب او و سعادت غایم و نبات او و وقوع حرکات نافه و سائل از تمام امور
 و حصول فتح او و نصرت ملازمان حکام و بر خلاص مغلوب و غایب و متسابه کاران
 و در خانه چهاردهم ظاهر است و در این مقام اهل بربر و اورا شهرت عدد داده اند و الله اعلم
 بالذات بر نیکی حال تنویر است وی و دلالات این خیر و نفع است این نقطه و سعادت خیر
 سائل از آنها و از آنچه بجزارت هوای مناسب بود و پانجا صیبت بر حصول مقاصد سهولت
 و خوبه و بر آمدن اسید از دوستان و بر تبدیل محن برحت و عشرت و بر خلاص مجبوس و صحت
 مرض و سهولت وضع و رفع و با و قسط و خوف و اندوه و شکم و بر آزادی زندگان و بیع حیوانات
 و زینت و برترین و صلاحیت و امانت از خون و مصاحبان و رستی شرکا و دوست معاشر
 و وقوع خیرات و فیصل دعا و سه و مهمات و از دیا و دولت اولاد و اجاب و
 و در خانه هجدهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال تنویر است
 و دلالات این خیر و نفع و ظهور بعضی بر سائل غیر مضر و بر طبع و انشیا و پانجا صیبت
 بر دعا و صحت و در دار لقضا و دیوان شهر و بر مقرر داشتن اطلاق و مقام دور و شهر و ملک و دیگر
 بر بهن و اجاره و کرایه و بر خستی شدن و عواقب بخیر و نفع و بر شکار شدن و کنواریت و وفود است
 و بر کیاب و میل کجاست و ملت شفاع از ابوبین و بر توسط و بر تبدیل سرکار و بر تعمیر آثار و طریق و ترمیم
 اسباب نزع و تنش طبع و تعمیر و طاعت

اما قبض الادل در خانه اول متوسط الحال است جهت قوت و کسر یک کیفیت از هر عنصری و درین مرتبه
 این پنج جنبه و آخر و زیاده شنبه دارد و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط
 حال منسوب است و می دهد دلالت این خیر و فی الجمله اتقاع سائل از آنها و از آنچه مناسب بود و باقی
 بر قبض خاطر و قوت تحمل و کثرت میل کج مال و قوت معاملات و میانی و محاکمه و بر تحمل و حرص و
 قوت از خصم و قوت فراخ و تغییر لون بشیره و غلبه توجیه بحال از دواج و شکر کا و مصاحبان بر امر شکر
 و بر تنگی مفراط و اشتها می صادق و بر مبارکی شب و روزند کورنیه الجمله بر سائل . . .
 و در خانه دوم خوشحال است جهت قوت نفس هوای مجبوس او این مرتبه سکن او مقرر
 است و حرف کاف درین مقام بد و مخصوص است و دلالت می کند و الله اعلم و بالذات است
 بر تنگی منسوب است و می دهد دلالت این خیر و ظنور یعنی از دل دلالت هوای بر وجه نافع و باقی
 بر مضبوطی ام و شش و مرقه و خیر و شوش مال حلال و شبیه و کفایت نمودن از دواج و
 شکر کا و مصاحبان و قدوم غائب بر روی و حصول و ام و بهای منع بخوبی و نظام حال از دواج
 و مصاحبان و دواج و معاملات و سهولت بدخل و یافت از دوست رفته و منفعت از معامله
 سعد نیات و بر ملاقات اهل قبول و بر پاک کردن قوت و الله اعلم . . .
 و در خانه سوم ضعیف است جهت ضعف قوت حیات و بقا و دلالت می کند بر حصول مطابقت
 با تقصیر آنچه در طلب آن سعی کرده و رنج شده باشد و بر یافت شدن گم شده و زود دیده و
 گنجینه و بر زیاده شدن مال و سنال و سایر عقود و عهود و معاملات و بر قبض خاطر و تسبیح
 و بر تنگی رنج و شکر و کثرت و شکر و کثرت و توفیق و بر تنگی سفر و خیر سکون و روح مقدّمات
 و لیکن مجبوس ایاز دارد و معاملاتی بهم بود و مضرب بر امر مضرب و غائب را ویر آورد
 و اگر کم آید همه این امور بهتر بود و بدان امورند کورنیه می رسد و الله اعلم بالذات است
 بر توسط حال منسوب است و می دهد دلالت این خیر و تصور یعنی از دل دلالت ناری بر وجه منصف
 و باقی حقیقت بر آوردن آب جهنم غسل و غسل و کثرت آن و تمتع صرف آب و نقصان
 صاحب حمام و تجدید آب و بالباب طرقت و معامله با اقربا و جنت از رنج و بر قنات
 نقل و حرکت و بر قبض خاطر خوشی و همسایه و بر استمال آب راک و شان و عطریات و در و نو
 حکومت حکام و وجع بین لکثین و حکم نمودن شانه برستی
 و در خانه چهارم متوسط الحال است جهت قوت ترابی و ضعف هوایی و دلالت می کند و الله اعلم

بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خیر و ظور بعضی از ترخیص بر وجه مفید
باختصاصیت بر حصول مطلوب از باب مقام و حکمت و از پدر توقفت و بر وفن و منان
کردن آئینه و نقود و قوت و برکتوم مانند اسرار و برقرار در مقام و برتر و در طریق و نقد صید بر
و خریدن ملک و خانه نزدیک و بر آمدن چیز بابتار و بر ضبط در پاس بیوت و ضمان معلمان و
رعایت خوری یا و بر ازدیاد عمارت و کتب

و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منسوبات
و مدلولات این خیر باختصاصیت بر حصول اخبار و رسل و تحفه و قدوم خویش و دوست
و از دیاد محبت و طرب وی را و انتفاع از اولاد و احباب و از مال البین و بر آرام گرفتن طینت
و بر ملاقات اهل لہو و غنا و تبیین خاطر اولاد و احباب و بر خریدن شیر و آئینه و ساز و زیور و بر بند
و بر ارتقاء اہلک قریب و سازگار می عشوق فرزند

و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال منسوبات
و مدلولات این خیر و ظور بعضی مدلولات ہوئی بر حسب نافع باختصاصیت بر طول حشر
و حمل و رقیبت و مرض یا خیر عاقبت و عسر و لاوت و از دیاد خدم و عبید و چهار پاسه کوچک
و بر خوف آن خسر و کید و بر ملاقات جو گیان و گدایان و بستن بار و گرد و گوسفند و دیدن دم
زرگری و احتمال تو ابلق و گرسنه شدن خایین و افزونی ضیاع خوشان
و در خانه هفتم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم و بالذات است بر توسط حال منسوبات
وی و مدلولات این خیر باختصاصیت بر عقود و تزویجات باسماج و تکلف و ثبات آن
بر میل مر حبت غائب و بر سینه عسر معیشت خلق و بر خطر و خوف سائل از آمدن او و ترسانه
نصم ببال دغم و بر کثرت مدافعه و دعاوی دار القضا و جشت و آسمان و دروغ و غلبه شراد
بر شمشیدن خصم و قبض خاطر و محاسبه اهل نزویا و یقاع اخیر و اہل حشام و جبال و طلب
آن و قوت و زده و دهنده علم

و در خانه ششم ظاهر است و بعضی از استادان متاخران او را و برین بنیت علاج خانه مذکور داده اند
والله اعلم و بعضی گویند که در خانه ششم و بیست و یکست که خوف و خطر و کسبت این گرداند و قریش در
سبت سالگی بود اگر گزید و در دو سال برسد و میراث پاد و الله اعلم بالذات است بر نیکی
حال منسوبات وی و مدلولات این خیر باختصاصیت بر شمشیدن سائل و کارکنان

و بر انتفاع سائل از مال غائب و میراث و املاک و در بر استقرض و مقید شدن بامرهای باکره و بر
سبیل تسلیس کردن دیگر دایمالک و گیر در ملک و دیگر و بر سبیل غائب میراث و بر سبیل غائب
به تنوع بخت و بر تعمیر جاه و دفن و بر کدورت خاطر و اندوه و بر معالجه بافتنات و سپاهی و بر خریدن چیز
سخت و بخت قبور و زرع

و در خانه محکم ظاهر است و درین مقام حمل و پنج عدد دارد و حرف ظاهر درین مرتبه بدو مخصوص
است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات و بی و مدلولات این
و پانجا صحت بر حصول علم نافع و دیدن خواب های نیک و مبارک و بر توقف دوری و شکر
و پیوسته آمدن از دست رفته و بر سیر شدن بیداریک مایا بعد عدد و نیکو و بر طول مرض البون و بر
زیاده بودن دخل از خرج و سلامت اولاد و خیر تدبیر و معاملات و بودن وجهه شاکس اکثر از
معامله و نقل قوت و تحفه پیر شدن بیوه و بر بخت سیر و برین و شکر مظهر و در بود و دعا و معذرت
و ضبط و تیار آنها

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر تنگی حال منسوب
و بی و مدلولات این خیر و پانجا صحت بر ازدیاد حکومت و منزل و منصب و نبوغت از حکام
و مادر و معاملات و برادر و خواهر و طول مرض اولاد و اجاب باخیر عاقبت و بر تعمیر و خانه و
مخاطبت سبع و بر حصول خیر و مطلقا یا زلفیت و مطالب اولاد و نفع از معاملات و بیوانی
و ضبط حاصل باغ و ملک و منکوحه و بر قرار سائل در مقام و نیات ملک نزدیک و سکن
و بر بالاشدن غسل

و در خانه یا ز و هم ظاهر است و درین مقام نیز حرف کاف بدو مخصوص است و دلالت می کند
و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوبات و بی و مدلولات این خیر و پانجا صحت
بر بدی بجران و دشمنیدن حیوان و نهادن بار در شتی و زیاده از سبب و تعمیر ساجد و
خیر عاقبت اولاد و اجاب و خوف ایشان از صند و بر وقوع سحر و هوس سرورق و عشق و حمل
و صحت خبر حمل و بر مجامعه و ضبط مال با دشمنی و بهای حیوان و بر پیداشدن بنده زاده
و بر کردن خردن گله و پیچیدن آن و بر یافت شدن گنجینه و بودن تحفه خیر و سبب
و در خانه و و از و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر تنگی حال
منسوبات و بی و مدلولات این خیر و پانجا صحت بر طول مرض اجده و اعدا و بر صبح اندوه

و مشقت اولاد و حجاب و زیادتی چهار پایه بزرگ و تیرنجای فرخ و فقر و بیاض و کینه دشمن در حق
سایل و قصد مال او و بر بنیاد نه یا بنیت المال می و یافتن گم شده و بیم سقوط و نفع بسیار از حاصل
اطلاک و پرور و انعام فقر و تصدیق بابل زندان و حجت مرخصی و دانش علم بالصدای غنای ام الکتاب
و در خانه شیر و هم ظاهر است و دلالت می کند دانش علم بالذات است بر توسط حال منوبات
و سی و دلالات این خیر و پانجا حصیت بر ارتفاع از علم و فقر و اخوین و تفتش کاران و برکت از
دست اعدا و ظهور تیر خوب بخیر و بر ثبات غرایم و بر ملاقات ارکان دولت و ریاض و رخت
و بر اندک خاطر و خوف و حجت مهمات و یونانی و امر مالی و بر خیر آثار اولاد و مهابت سایل و توقف سفید
ایشان و بر سیاحتی گری و دلالت و تکبیر و اساک و بر نیکی آثار حکام و اخوین و برکت
و در خانه چهار و هم ظاهر است و اهل بر بر درین مقام و بر تفتش عدد داده اند و دلالت می کند
و دانش علم بالذات است بر نیکی حال منوبات و سی و دلالات این خیر و پانجا حصیت بر حصول
از دست رفته مطلقا و قد و غایب و بر سی کی و وقوع معاملات نفع و نیر کجات و عقود
ثابت و زیاده بودن دخل از خرج و ارتفاع از میراث و مال غائب و بسیاری بی نفع و زیاده و بر
غیر داری و فراخی و بر افزونی و طویل و خوف از دوستان ضد

و در خانه پانز و هم ظاهر است و دلالت می کند دانش علم بالذات است بر توسط حال منوبات
و سی و دلالات این خیر و پانجا حصیت از دلالات مالی بر وجه فقر و پانجا حصیت بر غلبه نازک
و دعاوی و در دیوان و در اقصای مسکن و استخوانا و بطلب و کوشش مخفی و جملات و بر پشتمان
و ترود و بر حصول مطلوب و امید بوجه گری و مدبری و بر یافتن گم شده و زیاده و مشقت و در طول مرخص
جس و رقت و بر خوف از دعاوی و بر بسیاری رشوت مستند حکام و قضات و بر تکی جسم
منودن و بر مصاحبه کردن و بر انجام معاملات پس و بر نیت ملک و بر رونق معارف و اهل شمشیر
بر تیرگی بود و بر اندک دلالت خاطر

و در خانه شانز و هم ظاهر است و دلالت می کند دانش علم بالذات است بر نیکی حال منوبات
و سی و دلالات این خیر و پانجا حصیت بر خیر آمدن عواقب و غنای شهرستان و کثرت ارتفاع
از ترود و شهر و ممالک و مستقل و ابوبین و جستن معاملات و مشارکات با روسا و ملوک و بر ثبات
و تکی که سائل کند و غیره که جاری کرده اند و ارتفاع چنان و از ان و بر حصول ملکی و سکنی مجد و در طول
نکات سائل بر توسط احوال محاش و غیره و بر قریب یافتن مناصات بر جمیع و بر ملاقات رسول و

ویک و سایر بزرگواران است و عمارت

اما قبض الخارج در خانه اول خوشحال است جهت قوت تاریخی و مطلق لایزال میکند بر خوبی
 و چون در اصل اندک آید نکاح را فاکاره دهد و صلح انگند و فروختن حبسیند یا میسر شود و از دست رفته را
 امید یافت بود و حرکت و علاج را نفع باشد و اگر یک بار تکرار کند دالی بود و بر ضعف حال منسوب
 و س و ابتدا اسه فتن و دیگرها و بودن چشت فوطه اکابر و خوشش و مطالب و تمسکات و بیم
 مسرت از درون و بد فخلان و اگر غلبه شود و دلالت کند بر گزشتن شهر و صدار و غارت و خشک و فتنه و
 آشوب و سارت و پیشانی خوششان و اقربا و حرکت آید و شته ثنائیان ملاقاتیان و بد فخلان ظالم
 و دندان عربی و منع و کم شدن چیزها و دوستی و جدائی و کشت و آتش و ظهور و رحمت و دعا و سوز و
 و غلبه و رونق و تعلقات و حرقات و مطالبات و بدی حال منوبات و می و زبونی طلب نعمت
 و اسفار لیکن محبت مرغین و حامله و محسوس نیک بود و کم شده و دزدیده و گزینده بدست نیاید
 و غائب را دیدار و حرارت در هوای پدید آید و بعد و برق و آتش و علم با لذت است بر توسط حال
 منوبات و می و دل لولات این چیز و ظهور و غیبت و بارها بر وجه نافع و باطنی صمیمیت بر رونق ضعیف
 مسقط و قلت غم و محبت و قوت و میل حرکت نافع و استقامت و گرفتار شدن عد و نیکبخت و تردد خاطر
 از جهت کینه خصم و بر عیبت بجز و طلمات و بر افروخته شدن حرارتی و شانه کردن کشیش و احتمال
 و در بر ایله و بر کسبت خاطر از خوششان و بر صمد و تنوع بر تفریح و تنبیه بون

و در خانه دوم توسط اعمال است جهت قوت طبیعت حیوة و ضعف طبیعت لقاد و دلالت می کند
 و آتش علم با لذت چنانچه حال منوبات و می و دل لولات این چیز و ظهور و غیبت از دل لولات
 هوای بر وجه مضرو و باطنی صمیمیت بر کم شدن چیز و وفالی شدن کیسه و غنیانت همسایه و
 بر فروخته شدن چیز باستانی و فریدن چیز به باستانی و زیاده بودن دخل از خروج و ناسازگار
 از دوا و صاحبان و قلت سعادت اخوان و برگزیدن قرض و اداس مال حکام و بر عدم
 حصول از دست رفته و عدم قدم غائب و قتل اولاد و اجاب او و بر بیرون رفتن شانه
 از جاسه و دریدن جاسه به محل

و در خانه سوم خوش حال است جهت قوت فطری و مانی و این مرتبه بکن و مقرر است و دلالت
 می کند و آتش علم با لذت بر تکی حال منوبات و می و دل لولات این چیز و ظهور و غیبت از دل لولات
 مانی بر وجه نافع و باطنی صمیمیت بر تکی بر تکی و غلبه فتن و غلبه از خوشش و همسایه

و در حق شست و شوی و اصلاح جراحات و برترتیب قروض و حساب و تجدید یا انقضاء و آب و حوض و حمام و حمام و حمام
آب سداون و قبول حریفه و عدم منفعت قطع این حق و تصور این حق است

و در خانه چهارم منفعت حرارت و غلبه یس و برود و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است
بر منفعت حال منسوب است و می وند لولاست این حق و تصور یعنی از آنچه سبب است این حق بود و بر وجهی خوش
و با نسیان حقیقت بر خانه نزول بر تبدیل کن بنیر اختیار و عدم انتفاع از پدر و مادر و یک و بر یک
عاقبت سبب این شقت بهمار و بر قبول بیوت و ظروف و ادائی و بر بیع اطلاق و خانه و کتیب و تبدیل است
و خوش و بر کتیب است و بر وجهی خوش و پاک کردن ادائی و رفتن بلند یا سبب خانه و الله اعلم به
و در خانه پنجم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط منوبات و
مدلولات این حق و تصور یعنی از مدلولات ناری بر وجه نافع و با نسیان حقیقت بر وقوع ارجیف
و نزاع فرزندان و فرج خاطر از خبر نامه و از بازی طفلان و بر تصور و بر حسن و فضیلت و هرگز
ارسال و تلف حاصل ملک نزدیک و مال ابوبن و بر وقوع و بر موجب و حرکت و بر نسیان

و بر سر کشتی و نافرمانی محبوب و خوشی

و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر منفعت حال منوبات
و مدلولات این حق و تصور یعنی از آنچه سبب است بر قبول بود و بر وجهی خوش و با نسیان حقیقت بر
و رفع امراض عالم و خلاص عالمه سبب و عدم حمل و از ادوی نندگان و بر نسیان علاج یا بهار
کرم و حریفات و بر تبدیل خدم و بیع بر اه و چهار یا سبب و قران و تلف یعنی و بر فضیلت عیار و
ساح و بر زبونی سبب اولاد و اجاب و نسیان کار یا سبب و شکستن بند و پله و رفع سحر و چشم بزم
و در خانه هفتم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منوبات
و می وند لولاست این حق و تصور یعنی از آنچه سبب است بر وجه نافع و با نسیان حقیقت
بر وقوع طلاق عقود و بر حشمت رسیدن از معارضان اعدا و امن او و خطر و رفع قوط و تنگی و محبت
خلق و عیسی دل قضات و تحشبان و فضیلت دزد و سرگردانی قاصب و اضطراب زندانیان و
طلب بندی و مشارفت شرکاء و میراث و حرکت اعدا و بالعزورت و بر اطلاق دعا و سکه و

بر قلت احکام حق و بر مرض یا

و در خانه هشتم ظاهر است و درین مقام ختم روز مجبه تا نماز صفتن شب است و در دو حرف
حالا و بر وجهی خوش و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر منفعت حال منوبات و

و بر یافت نشدن کم شده و پریشانی حال بقایا و بقایا

و در خانه سیمین و هم ظاهر است و دلالت می کند چون در ۳ ام دارد چون در ریل اندک آید و مکرر اندک کند برنج بود در فضا مقاصد و دال بود بر نیکی عقود و موهومات و معاجات و تحصیل علوم و حال مرضی و مجوسان و حصول از دست رفته و بر قوت و فرقت عکس و وقوع شکاکات و بخت و بر عام و نیکی و طیب بیع و مناصب و بر قدم غائب و وصول نامه و احکام بزرگان و اگر غلبه کند دال بود بر توفیق کثیر در مطالب و حصول بعد از یکس و بر برمی و سلاستی از دست رفته و غائب و بر برمی و خوبی و بد حالی مجوسان و مرضی و ملوک و عیشها و بر از و عام خلق در امور چون شطرنج و دعوت و غر و پشت و سرکه و اشال و اینها آنچه شرکا به آن گواهی دهند و بر پریشانی خاطر خست و شغل و مهلت و بهر ویرا شدن قروض و قطع غنیمت سفر و برنگی سکون و حصول و بر بستگی راه و بر بر بونی احوال و رسل و مسکاتبات و طلب مناصب و بیوع و شازگان و عقود و موهومات و بخت با علمای و در تحصیل علوم و طلب کتب و بیع و شرای آن و از و جام اهل دیوان و موالی بر قبض خاطر و بستگی و مهلت و از دست دادن و این شغل و بخت جنگ و خصومت بد بود و از دست دادن علم بالذات است بر بخت حال و شوی و در دولات این خیر و ظهور و بعضی بختها بر وجه نافع و با کمال صیفت بر سلاطین و وجود و بی نفقه سفر و علم و عمل و پیشه و پریشانی از نبات و اتمام مهلت و وقوع حرکت تبیب و بر تر و دخال از بخت حرکت اهل مصالح و بر بی نفقه شغل و عمل ابوبن و بر شادی ناگاه و غلبه نزل و بر زخم و شوق شدن و خشم خویش و منافق و بدی و سفر و علم و اولاد و بر نجام نهاد و بر کثرت علم حکام

و در خانه چهارم و هم ظاهر است و درین مقام نزد جمهور صد و پنجاه و دو دال بر بر جمل عدد و دلالت می کند و از دست بر بخت حال و شوی و در دولات این خیر و ظهور و بعضی از آنچه بر بخت است بود بر وجه خوش و با کمال صیفت بر عدم حصول مطالب کلیه و از بابت دخول و انا از بابت خروج چون از عدد و نکر و نکر و نکر سال بر آید و بر بخت و نطالیه حکام و قرض خواه و خلاص از مرض و این و نیت و قید بفرار و نقل مقام و بر کثرت بیع و بخت و بر مفارقت از ازواج و مصاحبان و زبونی احوال و نزاع باشد کاذب خویش و بهایه و تلف از دست رفته مطلقا و نیا مد غائب و بخت گندم بر بخت و طرب

و در خانه پنجم و هم ظاهر است و دلالت می کند و از دست علم بالذات است بر توسط حال و شوی و در دولات این خیر و ظهور و بعضی در دولات مالی بر وجه نافع و با کمال صیفت بر تبدیل مکرر

و مشرک بالضرورت و بر بنا برستی حکام در کم و استقامی دعاوی و مخاصمات بصلح و بر وقوع تاویبات
و سیاسات و قصاص و خلاص از قیود و عیس و مرض و سهولت وضع حمل و یکی علاج تشن و داغ
و قصد و قی و بر پیش شدن امور و بر غل قضات و شکسته شدن معارک و محافل و صرفه خود بدیگر
دادن و تغیر و میل بر شد امور مطلوبه و فتح عقود و عدم مضرت شلخته از عداوت ضد و بر بر یک
قبایل و اهل شهر و ملک و بر توب عام و بی نظامی امور و احوال عالم و برکت دادن و اوقات بر وقت
باشش و کشاده شدن در پاس بسته

و در خانه ششم ظاهریست و دلالت می کند و باشد علم بالذات بر ضعف حال شویا
وی و دلالات اینچیز و تصور بعضی از آنچه بهو افس بود بر وجه ضرر و یا نجا صیبت بر اتمام
نیافتن جهات و بدیشانی سال از قصد دشمن و استقامت عواقب امور و احوال سید گردانی و نقصان
و بیجای اصلی آثار و بی ثباتی موقوفات و طاعت شدن ستور و مکتوزیت و بر بدام عمارت و ملت و بر آید گ
انچه سایل میراث گذارد و انجام مال مخاصمات و تمیت و بکم و بدست نیامدن ملک و سکن دیگر دور
شهر و بریم افران یافتن از شهر و ملک و مقام و اشد عسکرم با مصوب و عنده ام الکتاب
اما جماعت و در خانه اول متوسط احوال است جهت کسب اندک عداوت و از زیاده پس دلالت
می کند و باشد علم بالذات بر ضعف حال منومات وی و دلالات این چیز و یا نجا صیبت
بر استقامت مزاج و افکار و میل ثبات و قرار و ثبات دلی و اندرون داری و سبب طلب جمعی
و حرص عمارت و املاک و کتاب و بر بخیل و بسیاری خیالات و محاسبه و فکر مالد ملک و غیره و گرفتگی
خاطر و قرار غفل متعصب و عمل ابوبین و بر عدم فقرت و خصم

و در خانه و دوم متوسط احوال است از جهت تعدیل سطح فی الحقیقه و دلالت می کند و باشد علم بالذات
بر متوسط حال منویات وی و دلالات اینچیز اما یا نجا صیبت بر پریمی کسبه و قرار بیت امان سایل
و بر صرفه تمام و خرج و برگزند امیدن معاش بر وظیفه و در سوم کسب بر تعدد از احوال کم اصل و از زیاده
و هو ان در شد کار و معاصیان و لبکس و بر ملاقات ابوبین و بوالی بخوبی و بر کثرت معاملات و شتغال
و تناول ملغمه مخلوطه یکسره و بر قرار منصب و عمل او تا دو ده باب و بر محاسبه و جمع مال و سنال و قدوم
غائب و بدست آمدن بیست رفته

و در خانه سوم خوش حال است جهت کسب اندک طوبت فرج شب یکشنبه و آخر روز چهارشنبه و اردو لا
می کند و باشد علم بالذات بر نیک حال منویات وی و دلالات اینچیز و یا نجا صیبت بر خوش

از اقربا و همسایه و زن پدر و برادر و داماد ایشان و برترین و بزرگترین و عمارت حمام و قریبیت آب
چکان و عزرباغات سایل و جمعیت در حمام و باغ و آب معان و برشته شدن و راق درخت و شست
حمام و استقرار دولت ایشان و بر شدن درخت و تعمیر مرتب ایشان

و در خانه چهارم متوسط الحال است جهت از دیار و نقل و این مرتبه بکس از مقررست و بعضی از متفقان
متاخرین او را درین محل فراتر طریق داده اند و ولایت می کنند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال
مشروبات و دلالات اینچنین و ظهور بعضی از تربیب به وجه نافع و یا نفع صمیمیت بر سکون و بر مقام و
فرخت و مبارکی سکن و شبات ملک نزدیک و زیادتی مقامات آنها و غیره و برادر و داماد همه تعمیر و غیر
بر سلامتی و غیر غریب و مخفی مانند آن است و محلی این و ظروف و آلای خانه و افزونی اعمال و اقبال و
کتب و امانت مردم بر ساحت امارت نزدیک و عز حاصل آن و بر سلامتی ابوبن و خوشحالی ایشان و
بر ترتیب جاسه خواب

و در خانه پنجم ظاهرست و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات و
دلالات اینچنین و با نفع صمیمیت جمعیت فرزند آن و حباب و رسیدن کتاب و خبر مشوق
و پوشیدنی و رسول و دیدن معارک و محافل و ملاقات اهل لود و طه و سب و جمیل و مشغول و خوشایان
دوست و قلت نقل و حرکت و بر دل مشغول تمام و بر اخذ تحفه و هدیه و بر کس اخبار و احوال و بر تین
سجل و یافتن شطرنج و غنیمت لعب و بر دوختن لباس و بر مهر نمودن کتابت و انشال آن
و در خانه ششم ظاهرست و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات و
دلالات اینچنین و با نفع صمیمیت بر از دما و مرض و بیم بر جور حمله و وجود حمل و قوت بچه و شکم و دودام
رقیت و غلبه فتن قیود و دما و کثرت محرم و سرق و مخفی ماندن ساحر و گدایان و از دیار خدمت و عبید
و چهارپایه کوچک و حمله غله و بر کثرت طبیب و ملائت او و برادر و داماد بهر مرضی و عموم امراض و دل
مشغول به طبابت و بختن چهارپایه جهت بر و از و بر هجوم گدایان و غیره و از و حمام برده و گوسفند و
نزد طبیب و عطار و بر پرستی و از اشغال و بر نیکی معاش و اولاد و حباب

و در خانه هفتم ظاهرست و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال مشروبات و
دلالات اینچنین و کثرت عقود و محمود و تزویجات و اصلاحها و بر ملائت خاطر سحر و ضر
و ضد و اقامت غائب و سفر و کثرت تردد و خلق نزد قضات بعد از ایشان و بر نوشتن بجلان و عمدت آنها
و بر کتابت دار القضا و حساب ترکان و سوارش و بر خوف از هجوم اعدا و از ترود اهل حساب و حال و

و بر طول حرب و منازعه و بر بیم از زود و غلبه آنها و سلامتی اجداد و گران فرخ و خوشبختی از خاک و میراث
 و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات و
 و در لولات اینجور و با کمال صمیمیت بر نباتات اطلاق و در ترتیب قریب و نبار گور خانه و هم در بعضی و غلبه یا ندان
 در غربت و بیم و اندوه و خسارت و میراث و از آن غلبه قریب و طول قید و حبس بر شتم شدن و کدورت طبع و صبر و در آن است
 شدن کایز و پناه و پر شدن مدفن و محل و خایران و جود و قوت و تصرف کارکنان و طلاقان و توقف حال غالب و در چنگ
 و بر از دام و در مکان خصایص است گاه و الله اعلم و بقول بعضی در خانه و دلیل که از خط این گردد و بر در حاکم و بر
 و در خانه ششم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات و می مدلولات
 این نیز و با کمال صمیمیت بر بستگی سفر و تردد رسیدن ب مقام و کثرت تعلیم و تسلط و اثر دام مولی و در ادراک
 و خلق و در دکان شیر و پالوده و پیری و غلبه و فروشی و دیدن خوب مای نشو و نشو و عجب و بر نفیست
 از و از و مصاحبان و از و اولاد و بسیار می گفتابت معاملات و وقوع تصانیف و منافع و نیکو و سیل
 و تر و بر است موثره و بر طول مرض ابوبین و بر کثرت شال و کثرت با علما و بر گفتن قیسه غریب
 و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات و
 و در لولات این نیز و با کمال صمیمیت بر این از حاکم و قریب و تسلط و عمل و در حاکم و سکون
 مرض اولاد و یا هم صلب حاصل باغ و ملک و سکون و سلامتی و مطروقات و کمالات و بر نزول و
 اولاد و تمیز و نظر و با لافانها و بر کثرت و زرد و نیکو و شصت و عمل و متابعت اخوین و سیل
 را و بر قرار حال حاکم و خوف او از چند او و بر ملاقات پدیر یا چند و با حکام و نیکو و خیر و
 و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکو حال مشروبات
 و می و در لولات این نیز و با کمال صمیمیت بر خطر مرض و می سیه مال پادشاه و ضعیف شدن
 و بر از و یا از تکیه گویند و عشق و بر بودن محل و حقیقت و بر بیم آن و بر بودن بحر و کتب و مدفون
 و بر سلامتی که نیکو و مسروق و مدفون آن و بر سزگارسه و شوق و اولاد و خوشان و قلمبه
 از آن که ایشان و بر طول محبت و شدت ایشان و بدون تحقیق و بر اعتبار خیر و
 مضمون نامه و بر بودن کتاب با خبر

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال مشروبات
 و در لولات این نیز و با کمال صمیمیت بر غلبه و تعدد اعداد و از و یا چهار پاسه و بر کمال حاصل
 اطلاق و در غلبه آن و بر می زند آن و طول غم و حس و اولاد و حباب و آفر با و مرض اجداد و وفات

و بشکی سفر ابون و حصول گم شده و محاسبه میراث و نزاع بابت اموال و موافقه کارکنان و
 مجامع مرغ و دواب و برایت ولایت و انشاء علم بالصواب و عنده ام و کتار ب
 و در خانه شاهر و هم ظاهر است و درین مقام حق بیمه و مخصوص است و ولایت می کند
 و انشاء علم بالذات و درین حال بشوایات و می و در ولایت این نیز و پانجا حمیت
 بر اهلینان خاطر و کثافت طبع و کدورت نفس و عمل سایل و بر رضای جمیع و بر غایت صحبت حکام
 و بر از ویاد و افتاد و این از ضد و بر غم تجارت و علم دایره و بر مباشرت امور دیوانی و توسط عمل و
 منصب ابون و بر عدل حکام

و در خانه چهار و هم ظاهر است و درین مقام نیز و مخصوص است و نزد اهل بر بر درین مرتبه
 به فتاد و در ولایت می کند و انشاء علم بالذات بر توسط حال بشوایات و می و در ولایت
 این نیز و پانجا حمیت بر حصول مطالب و آنچه از دست رفته بسبب و کدورت و دست مال شیت
 و کثرت دخل و بسلامتی و کمال مجد و نافع و بر موافقت از و اوج و مصاحبان و کثرت اعانت اهل
 و کثرت خدمت ریاضت و نجوم و ترتیب و در تقویم و مباشرت صنایع غریبه و استعانت باطلت و
 ضبط اموال و جهات و بر حصول مناصب دیوانی و مضامین

و در خانه شاهر و هم ظاهر است و درین مقام صد و بیست عدد و در ولایت می کند و انشاء علم
 بالذات بر بشکی بشوایات و می و در ولایت این نیز و پانجا حمیت بر این شده از جمیع و کثرت
 شرف و بر افتادگی از پادشاه و قضات و پیش بر دین و عوس و بر حصول مطالب کلیه و در عیان
 و تمام فئات البته بعد تمامه یا تمام عدد و کوریا و کثرتش سال بلا شبه و بر سلامتی حکام و محل رونق
 دیوان و در انقضای حکم و غلبه نصب و در احوال و حمیت قبیل و قوم و بر ثبوت و در مقام و حمیت
 موالی و کثرت علمی و بر بطلان اعدا و در مل و بر تغییر هوا و تیرگی هوا و بارش و شرف و میل تیر گسکه
 اشغال و تسکین و بر بسیاری کتابت احکام شریع و غیره و دعا و دوسه در دیوان و غیره و موار که
 و محافل و از دهاست اما چون از دو قضی الدخل حاصل شده و احوال و بر بریدن و غیره

و در خانه شاهر و هم ظاهر است و درین مقام صد و بیست عدد و در ولایت می کند و انشاء علم بالذات بر توسط حال بشوایات
 و می و در ولایت این نیز و پانجا حمیت بر انجام یافتن امور اصلاح و غیره و تمامی و بر مملوک و ختن
 طروف و ادانی و نماز و انبار و بر یکصد زرع و در وقت شهر و ارتفاع از شهر و ارتفاع از شهر ستان
 و دهنای ماندن خیرت چون بقاء خیر و غیره و در سایل و بر سامی ملک و مضابط شهر و محافل از دهاست

و بر پیشانی مجکوس و بر یاقین تنور و غیره و نهادن و گردن و زن و غنیمت جاسه بود و الله اعلم
 و در خانه ششم ظاهر است و درین مرتبه حجت طاهره علیه السلام و مخصوص است و چون تسبیح شد در خانه ششم
 و در روز دوازدهم در ملکه شد و دال بود بر افزونی شادی و رسیدن خبر خوشی و صادق از دوستان و
 حال فرزندان و اجاب و بر آمدن مقاصد و بهولت و صحت مرض و خلاصی مجکوس از دانه ایمن و برود
 و خوبی و وقوع فتح و نصرت و چون یک نوبت تکرار کنند دال بود بر پیدایش دانه از جبهه و بر استوار
 خصوصیات و بر سواری بی لطف و تشرار اخبار مرضی و تردد و خواطر و حدت افزاینده مثل سفر حجاز و بزم غایت
 بنیر محل و مضر و مباحثه با اولاد و رسول اهل عباد چون درین آمده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر
 در مل غلبه کند دال بود بر پیدایش دانه فریاد و غوغا و آشوب و سفر و بیماری نزد و دشمنان و فساد و
 عورت و اهل عناد و ظهور مبارک زیادتی باران و ریسمان بازان و تشمیر بازان و بسیاری تنین و کله
 و اندیشه های ضعیف چون گرفتار شهر و قلعه و لایت و گشتن زن و فرزندان مردم و بر سفرهای
 حقیر و خشت طرب و سرگردانی و غلبه حرات و خشت مجکوس و نزاع فرزندان و غلبه محبوبان و ظهور
 و گشت و غوغا و خشت و لیکن جهت زنا و لواط و فتنه و طلاق و زن حامله و زنا و فریاد بسیار پندارید و از دست رفته
 بدست نیاید الله اعلم بالذات و لیست بر یکی حال منسوب است و می و مدلولات اخیر و ظهور بعضی نایتها
 بر وجه نافع و پانجا صیبت بر وقوع اسفار بخوبی و بر تعلیم و تعلم و علم موسیقی و بهاء و آنچه مناسب
 و بود و بر غرت بدست آید و از دست رفته نیز بر آید و اولاد و بر دیدن خوب خوب مفرح و بر آید
 اما خیر و لطافت و بر ولوع بر مباشرت و بر رفیع مرض ابوبن و کثرت افرجات و بر بودن و چه ساش از
 سنا که پیشیم و ساز و انعام و بدیه

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر یکی حال منسوب است و
 و مدلولات اخیر و ظهور بعضی از آنچه بحرات است و بر وجه نافع و پانجا صیبت بر تبدیل مثل و
 محل و منصب بار اوت و بر سیاست و عدالت پادشاه و بسیاری بخل و غل و انتفاع از پسر
 و داماد و مادر و بر زینت مناظر و رفیع مرض اولاد و سرور از مقام بخوبی و نفع از ملازمت حکام و بر یکی
 یافتن اولاد و اجاب از حکام و تبدیل مظلوفات و مکنوزات بار اوت و بر رفیق فرزندان و
 اجاب بر مواضع رفیع و تفریح و تفریح

و در خانه یا زو هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر ضعیف حال منسوب است
 و می و مدلولات این خبر و ظهور بعضی نایتها بر وجه مضر و پانجا صیبت بر آید شدن اولاد و

سکن خاصه و بر امارت خود و خفیات خود و صلحت و میل و فتنه و خیر و بر قلت انتفاع از پدر و
 با سکون و بر خشک ساختن قوت و بر غلبه مورچه و میل کنه و سکن و زیوت و بر خرید و فروخت
 خیانت و بر سختن اسب

و در خانه ششم ظاهر است و درین مقام فرج روز شنبه و صبح چهارشنبه دارد و درین مرتبه جوت نوز
 بر و مخصوص است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است برینکی حال منوبات وی و دلالات این
 اما با نجا صمیمیت بر وقوع اسفار و در وقت نقل و حرکت و بر ارتقاء الماک و با نجا رس
 اولاد و مشوق و دوستان و سلامتی ایشان و بر ظهور و انطباق و وصول چهره خیر و محبوبان
 و عرصه آشتی و محابان و ستم دیدار و تقصیر نامه و تقید شدن جاسوس و سرگردانی
 رسول و سلامتی وی و غیره نیست بدین

و در خانه ششم ظاهر است و این مرتبه سکن او منفر شده و ولایت می کنند و الله اعلم
 بالذات است برینکی حال منوبات وی و دلالات این و با نجا صمیمیت بر ازدیاد خدم و
 عبید و خیانت ایشان و بر وقوع امر افسان مختلفه و کثرت قیود و اسباده و کمر و خنجر و شمشیر
 و چهارپایان و کویک و طبابت و وضع حمل و حرکت تا بروت و مسایق و احوال و گداز و خجسته و ناو و بر رجا
 بازار برده و غم و غمها و فلاح و غیره صمیمیت خویش و اولاد و ارباب و الله اعلم با مصواب
 و در خانه ششم ظاهر است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است برینکی حال منوبات وی و دلالات
 این و با نجا صمیمیت بر کثرت غنود و نمود و زیجات بلا نفع و مخبر و گردانی غائب و ولایت
 و غلبه و کید و خنجر و ضد و معاند و زرد و بد مرض اجداد و خط و گدازنی سرخ و خطر و صفت سایل و وقوع
 ستم از نعمات و ابواب ایشان برضمان که ارباب و سالوسان و ستم شریک و غلبه و خبر ارباب
 سبائین و سریر سایل و ابوبین او و در اندکی نعمان و سازگاری اهل جهان با هم یکدیگر
 و در خانه ششم ظاهر است و ولایت می کند برین امور است که از دشمن خدیه که در خانه
 باشد و صاحب رطل خوک بود و در چهل سالگی اگر بگذرد تا هفتاد سال برسد روز شنبه فوت بود و الله
 اعلم و بالذات است برینکی حال منوبات وی و دلالات این و با نجا صمیمیت بر
 فروخته و در فتن و محل طبع و تربیت و ارباب نزع و اکنه و اعزیه و بر اندوه و غم و پشیمانی و غرض و کید
 و غلب و خنجر و کد و دشت و تهمت زدگی و نزاع و شرک و ارباب و قضات و بر تصرف کارکنان و
 سرکاران و قلات انتفاع از مال غائب و میراث و بر پی زندان قاضی خوانی و فتنه و قصور

حاصل الماک دور و سلامتی مدفن و مدخر

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم یا لکه است بر توط حال منسوب است و
 و دلالات این خبر و یا سخا صیبت بر شقت سفر و بطلان غم آن و بر یکدیگر و در علم دفع قلیل و در شنگ
 خواب تلخ و در طراوت و یا صحت و صبر و بر زبونی اعتقاد و بر قناعت عبادت و پاسک و آداب و بر وقوع
 مرض ابون و سلامتی از دست رفته و نالایسته مسلم و سبکی در اندیشه و نبات و بر ناقابل فرزند و
 نارسایی از و احوال و مصاحبان

و در خانه و هم ظاهر است و درین مقام پنجاه و پنج عدد دارد و که از ان پنجاه و پنج عدد و ضایع هم
 است و چون در ریل مکر نشود و ال بود و بر قوه مدلوله خود شس و بر یکی سکون و توقف در مطالب
 و در وضع محل و طولی پس و مرض و بد حالی مولود و حمل مانند هم بزرگان و قصور از دست رفته و اگر
 یک باز تکرار کند و ال بود و بر حصول مہمات آمدن فائز بانند که توقف خصوصاً که درین آمده باشد
 و بر یکی حال رمضان و جوستان و قبایل و سلامتی طفل و حامله بعد از وضع و ظهورش و امور بسته
 و بر ضعف حال اعدا و غیر کا و از مزاج و امید خیر و قناعت شش و یکی حرکت فی الجمله و سلامتی از دست رفته
 و اگر در ریل غلبه کند و ال بود و بر حصول مطالب و قدوم غائب و خلاصی از جنس و قید و مرض بزوجه
 و خوشه ملی و یکدیگر می نرود و پیشانی اہل جام و بر ملک عد و نکبت خصم و شرکا و بر ضعف حال
 منوبات و تر و د اہل صہبها و شش قلمیے مشہور و شہر یاسے مشہور و بر قناعت رزق و جوع و صحت
 و بر آیدن امید مہمات و شہبها و سہار کی شس و بر امید و غلبه قوت و کثرت و بر شرای اشیا و سہار
 حیوانات و رو شدن سحر انا یا لکه است و لیلیت بر یکی حال منوبات و دلالات این شہبها
 یا سخا صیبت بر قوت حکام و اخوین و سلامتی مفروقات و مکنوزات و بر وقف و یا مہمات
 شدن بنحی از و احوال سکون و انتفاع از فروحام و حاصل باغ پدر و ملک قریب و کر ائیم و بر
 و بر نقل از مقام جہت امر دیوانی و قوت مادر و ضد پدر و طول مرض اولاد و جناب و خوشان و در پانصد
 رسل مہمات و از دیات و نقل و منصب و عمل سائل و کند وی نخل و انجام منہ بعد سہ ماہ خواہ از عدد
 و در خانه یا ز و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم یا لکه است بر ضعف حال منوبات و
 و دلالات این خبر و یا سخا صیبت بر زبونی و اندکی تخف و کثرت خیر و زویر نامہ و بدی گردان و ضد وضع
 محل و ذکریت مولود و بر بد فعلی مشوق و اولاد و سبب و کسین و مغرت از دزد و سر و شوق و علاج به قصات
 و از منصب و سلامتی تلخ و دزد و بد و بر طول قریب و سبکی و مغر خوشانی و سہار و کثرت مہمات

و در خانه و در هر دو هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منسوب است و
 و در دلالات این نیز و با آنجا صمیمیت بر بنیاد قنای و سطور و قوت دشمن و بیم کید و کد او و بر تصور و از این
 مجبوسان در اول پس ایشان و بقا و قرض و افزونی مقابله و سلامتی در فوئات و نیکی حاصل اطلاق
 و با غایت و در معاملات اجداد و اعدا و قصصات و بر خیزانست ششم کلایان و از این و بقا و کسب
 و به هم خویش و اولاد و حباب و غائب و مخفی ماندن جان و غله و بدست نیامدن گم شده و بیگانی علم و غیر اینها
 و غلبه شد است بسم از لنگه حیوان

و در خانه و در هر دو هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منسوب است
 و در دلالات این نیز و با آنجا صمیمیت بر قوت مزاج و منفعت معارض و ضد و تر و در غرایم
 و مطالب و بر سبیل ریاضات و صید و افعال شاقه و قلب منافع سفر و علم و پیشه و منصب و عمل و
 بر قرار پائی تحت و زبونی آثار اولاد و علما و حکام و اخوین و کثرت صیاد و احکام قصصات و علم و
 دعاوی ناص و سلامتی اخفاء و بسیاری زانو زدن نزد سلاطین و اکابر و الله اعلم بالصواب
 و در خانه و در هر دو هم ظاهر است و درین مقام اهل برابری و اینجاده و دوده اندادین تربیه
 صریحت نون بد و مخصوص کرده اند و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال منسوب است
 و در دلالات این نیز و با آنجا صمیمیت بر حصول بعضی از مطالب و امید توقفت و اندک
 که است و قلب و وقوع بهانه و در دو نیم و مبادله نقد و بر آمدن چیز و بقرض و بر سر کشی از و از
 و نیکی عقد و شدت و از دیار و تاج حیوانات بزرگ و ستم شریک شریک و سلامتی صحاب و سلامتی
 از من و شد و بر بر می و بر توسط معاش و امید قدم غائب توقفت و بر سر و غنیمت و قلت الله
 مطومات و بر تر و در این میان بودن بر باطرات

و در خانه و در هر دو هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منسوب است
 و در دلالات این نیز و با آنجا صمیمیت بر سفر و مشقت و خفتن و لغو و یک جا نموده و بهجت و عشرت
 نالاین و وقوع عقود و سوختن و مراد و بات نامرضی بجهت نفع و بر سلامتی بیاد و محسوس البته و حامله و
 بر قصه خوانی در معارک و می است و به طمانی و کثرت نجا صحت و در دیوان و دار الصدراة و احکام حکام
 شریع و غیره و منصب در حکم و ناز استی و بر قدم غائب توقفت و بدست آمدن بعضی از مطالب و از
 و شدت و گرفتاری و زنده و گر خفته و سحر و عیار و تلف چهار پایی و این از خصم و بر اتفاق و مبارک و بیچاره
 و خشت و حرکت ایل و اگوس و چشم و کوه بیابان

ویدیو مرکز و اشعار

حيوانات و روش صيادان

و توجہ غائب بہر بہت و بہر قورع و سہل کی کشتہ

و در خانه ششم ظاهر است و درین مقام می گویند که در روز نهم و درین مرتبه و در

و در خانه دوم ظاهر است و دلالت می کند و باشد علم بالذات بر یکی حال منسوب است و
 مدلولات این نیز ظهور بعضی از ترتیب بر وجه مفید و پانجا صمیمیت بر وقوع خرابی در سه پنج
 و قوت دشمن و قلب اتقاع از حاصل باغ و املاک و در برابر از یاد چهار پایی بزرگ و پیری زندان
 یا و شاهی و سهولت قید و رونق زدایا و بقیاع اخیر و بستگی سفر ابوبین و سلاطین گم شده و اسیر
 یافت و بر سپید خلاصی اولاد و حبیب از غم و قید و بر وقوع زیارت و نذر و صدقات و فرستادن

بیت المال و ثبوت قضا و قضاء و ادا

و در خانه سیم ظاهر است و دلالت می کند و باشد علم بالذات بر توسط حال منسوب است
 و مدلولات این نیز و پانجا صمیمیت بر غالب شدن در معارضه و غنی صحت و دشمنی و تیرگی
 و اسیر ظاهر و طلب اسیر غیر حصول و وسوسه خیر و سلاطین فرزندان و منصب از سفر و
 قوت نفع علم و غلبه و صدور احکام ناحق از قضات و غلبه و نهی است از حکام و بر جوش و غلبه
 و حکام شیع و بر بی نفعی عمل و خشت پایی تخت و نامبارکی قدم سایل و بیه اولاد و بر
 خطه دشمن از آتش و تیغ

و در خانه چهارم ظاهر است و اهل بر بر درین مقام اور نشانداده اند و دلالت می کند
 و باشد علم بالذات بر غلبه حال منسوب است و مدلولات این نیز و قصور بعضی از ترتیب بر وجه
 سفر و پانجا صمیمیت بر حصول مطالب و امید با بوجه گریه و غنق پیری و بر قلب معاش
 و ناراحتی از دواج و مصاحبان و شد کا و قوتی و جوان و آفت تلخ حیوانات بزرگ و بر
 قدم غائب و ابلج حکام و وقوع تیر و تیغ و بیخاطره خواه و بر طول قید و دشمن و دشمن و موافق طلب
 عشرت و سفر اولاد و دوستان از عمل و منصب بستگی سفر و علم و خدم و عبید و گز قماری که کینه و ادا

و پیشانی با و اهل بقاع و خانه های قدیم

و در خانه ۱۵ و ۱۶ ظاهر است و دلالت می کند و باشد علم بالذات بر یکی حال منسوب است
 و مدلولات این نیز و ظهور بعضی از ترتیب بر وجه نافع و پانجا صمیمیت بر اتمام همت و پیری
 نزارن و سلاطین و قاتل و انتقاع از خیر بایستی و بکله و بر طول در آخر عمر و بر بقا و ثبات سوار پیش
 و مکنوزت و املاک و موقوفات و دشمن مدتها پدید و پیری ابوبین بسیار و ابا و اسیر
 شهر و مملکت و بر از یاد املاک و حصول ملک و سکن جدید و دیگر و بر وجود کس و دوفینه و
 امنیت جبال و صحاری و باشد اسلم

اما حمزه در خانه اول خوشحال است و قوت حرارت و قوت بلطوبت و درین مقام قوت
و بر و مخصوص است و دلالت دارد بر اینکه علم بالکمال است بر یکی حال منویات و در دولالت نیز
و یا یکی همیشه بر آمدن چون از خوشی و یا آلودگی در جای بخون یا سرخی و بر خوش زندان
و تر و جیوانات و قضا و می و قضای و نشان و ذرات کجاست و اشیاء و بر غلبه خون و قوت فراخ
و صفائی روح و قوت سیاست و حکومت و زبونی و قوت بر ابواب و حسیه و ضد و معارض و مدینه
و اندک شوریدگی طلال یا شربت و قوت عقل از عقل و شیب و هم آن

و در خانه دوم قوتش ظاهر است و دلالت می کند بر اینکه علم بالکمال است بر یکی حال منویات
و در دولالت نیز و در قوتش از بر و قوت بر وجه و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و یا گوشت و یا خیری و یا قوتش و بر قوتش و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و قوتش بر یکی شکر کاخ و درون او و گویا کم و نیز در اوقات و در میان سپاهی و پوشیدن جامه شیری
و بر سبقت و بر جان و بر خوردن طعامی و رنگ و بوی و درون و بر جان و بر سبقت و بر
و وقوع بحالات روزی و در وقت حال و بسیاری خرید و فروش میوان و بر دزدی کردن و درم نمودن
احد است که قوت و کثرت عقل و اولاد و کثرت آن از شیب و عقل

و در خانه سوم متوسط الحال است و قوت حرارت و قوت بلطوبت و درین مقام قوت
و بر و مخصوص است و دلالت می کند بر اینکه علم بالکمال است بر یکی حال منویات و در دولالت
نیز و یا یکی همیشه بر آمدن و قوتش از بر و قوت بر وجه و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و یا گوشت و یا خیری و یا قوتش و بر قوتش و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و قوتش بر یکی شکر کاخ و درون او و گویا کم و نیز در اوقات و در میان سپاهی و پوشیدن جامه شیری
و بر سبقت و بر جان و بر خوردن طعامی و رنگ و بوی و درون و بر جان و بر سبقت و بر
و وقوع بحالات روزی و در وقت حال و بسیاری خرید و فروش میوان و بر دزدی کردن و درم نمودن
احد است که قوت و کثرت عقل و اولاد و کثرت آن از شیب و عقل

و در خانه چهارم قوتش ظاهر است و دلالت می کند بر اینکه علم بالکمال است بر یکی حال منویات
و در دولالت نیز و در قوتش از بر و قوت بر وجه و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و یا گوشت و یا خیری و یا قوتش و بر قوتش و یا یکی همیشه بر آمدن و خوش سر
و قوتش بر یکی شکر کاخ و درون او و گویا کم و نیز در اوقات و در میان سپاهی و پوشیدن جامه شیری
و بر سبقت و بر جان و بر خوردن طعامی و رنگ و بوی و درون و بر جان و بر سبقت و بر
و وقوع بحالات روزی و در وقت حال و بسیاری خرید و فروش میوان و بر دزدی کردن و درم نمودن
احد است که قوت و کثرت عقل و اولاد و کثرت آن از شیب و عقل

و بهیم و حبس و زجر و قید و مطالبه طلبه و برانداده و مکاره و سنازعت و مطالبه قرض خواه و عدم ارتفاع
از مالی غائب و میراث و خرابی املاک و در دام رادی عدو و سناز و پریشانی کارکنان و سرکاران
و پریشانی زندان قاضی و قصور قذرات و وحشت مقام اجداد و گرفتاری غائب و در دشت یا گل و یا
پهلوی و بکبت اهل سلاطین و تقصیر از دوستان

و در خانه حکم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال سنوبات
و بی مدلولات این خیر ابا پاشا صیبت بر رخ کردن کاغذ و سلامی از دست رفته و بر
مشقت و بستگی سفر و حصول علم فساد و حجامی و دغاوی و نیکار و صیادی و بدی آشنا
سائل و ازواج و اصحاب و افراط و تفریط و در تقاضای عبادت سائل و بر قلب تعلیم علوم دینی و آداب
کثرت سیاست پادشاهی و نا امانی راه و بر سر کشی فرزندان علی باغبان و شان و مرض بون و کثرت
بسیارشان و بختی کردن و تغییر هوا و بر علت پستان و امانات و نزع و امان

و در خانه حکم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال سنوبات و
مدلولات این خیر و ظهور بعضی از بختی و بر وجه نفع و پاشا صیبت بر نیکار و بدین و حکام و سناز
از و یا در فرائض و کثرت و حاصل باغ و ملک سکون و از و یا در دولت و در سایل و غنیمت
حکام و بر روستان و ستم عمال بر رعایا و رشوکت مایه و بر تقاضای حکام از حصول املاک نزد یک سائل
بار اوده و بر رشوکت پادشاهان و شکرها و بر مرض فرزندان و دولت و بر بختی و زجر و سلاطین

و در خانه حکم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر متوسط حال سنوبات
و بی مدلولات این خیر و پاشا صیبت بر بختی و بر رشوکت و بر رشوکت و بر رشوکت و بر رشوکت
طبیعت و زجر و حکم و نیکار و بختی و نیکار و بختی و نیکار و بختی و نیکار و بختی و نیکار و بختی
و خوششان و بهیم و زجر و کید و ثبات و رفیق با صیبت و بر بختی و بختی و بختی و بختی و بختی
خوابشان از زجر و اهل سلاطین و بدی سفر خویش و بهیای و بسیار سیاست از بختی و بختی و بختی
مال حکام صیبت بر اثنای لشکر حروب

و در خانه حکم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر ضعف حال سنوبات
و بی مدلولات این خیر و ظهور بعضی از بختی و بر وجه نفع و پاشا صیبت بر نیکار و بدین و حکام و سناز
و بر عدم اتقاع از حاصل املاک و باغات و در و وقوع ظلم بر اهل زوایا و بقاع انگیخته و غنیمت و
قید او و از و بختی و بستگی و بدی سفر بون و امانت چهار پاشی بزرگ و بختی و بختی و بختی و بختی و بختی

خود و بزرگ شدن چیزها و گسترش شدن طغیور و مردن آنها و بزرگیت مد و خشم و تلف مکان های خشم
 حاصل معاملات اعدا و قصد او و قضاات و نوای و بر سقوط دوستی از چهار پاس بزرگ
 و در خانه سیر و جسم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بزرگی حال منوبات
 وی و بدلولات اینجیز و با کجا صیبت بر از و یاد و سلاستی نفس و عدم بین قدم و ثبات نباش
 و غزایم و غیبت خاطر و دم نجا صمت و اعیاد و زبونی طلب و بر میل ملامت حکام و سپاه گرس و
 بر ارتفاع از اهل صلاح و سفار و بشفقت بسیار و بر بعد و دوزخ جمیع اهل شمس و بر غائب شدن
 بر ضد و بر قرار تخت و کثرت ضد کردن احکام شرمی بوجه سیاست و تقاضا و توسط منصب
 و بر عمل ابوبین و بر شیوع ظلم و جور

و در خانه چهار و هم ظاهر است و دلالت می کند و درین مقام اهل بر او رانه عدد داده اند
 و الله اعلم بالذات بزرگی منوبات وی و بدلولات این چیز و ظهور بعضی از جهولیت بر وجه نافع
 و با کجا صیبت بر حصول مطالب و اسید باده و حکمی و سپاهی و بر قدم غائب و بر طول قید و
 محن و بر خلاص از شر و بر رسیدن تختها و بر ایمان بطلبت و بر ظالم و بر قیامت و تر و تیج
 و معامله و بر بستگی زنان و خیانت مصاحبان و قوت احوال و ستم شرمی شرکا و نیکو گذشتن
 سناش از ملازمت حکام و ظلم بزرگ و بر از و یاد و تلای حیوانات بزرگ و بستی سفر و علم مردم و عبید و ثبات
 منصب و دولت و اولاد و حباب و خوشان

و در خانه پانزدهم و شانزدهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بزرگی حال منوبات
 و بدلولات این چیز و تصور بعضی از جهولیت بر وجه مضر و با کجا صیبت بر مضمون غریب امور
 و سخر شدن مهات بخوابی و اتمامی آخر عمر بقصد و حربه و امر اضقیمه و بزرگیت امرای پامی تخت
 و تخصیص از دوستان سائل و بزرگ شدن خیرات یا فته سایل و بدی سنن و تلف آنچه میراث
 کند از و بر پریشانی مملکت و شهر از باغی و بر مردم بناها و تلف مکنوزات و بر مضر ترخیزه از و و عدم
 انتقاء از چیزها و نا ایمنی خیال و صماری و خطر پذیر از مرض و قصد

اما بیاض در خانه اول ضیق ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بزرگی
 ضعف حال منوبات وی و بدلولات این چیز و تصور بعضی از جهولیت بر وجه مضر و با کجا صیبت
 بر ضعف و مانع و فراموشی و غلبه و زکار و بر تنهال با موربیه انجام و بزرگیت ضد و بدی
 سحارقه و بر مخلوبیت و زنی و دعاوی و بر دوام مثل و عمل و منصب ابوبین با قنلت نفع و بیم مضر

و توسط قدم سایل برابوین و بر مضاف و سپیده و در جم عورت و پیچ و بر افتادن لک سفید بر تن قنوت شیر

قصور کاغذ و سفیدینه و غنیت تعطیل و بر کثرت بخار تپسی

و در خانه و دم شویط احوال است جهت کثرت برودت و قوت رطوبت و درین مقام را امله

بد و مخصوص است و بعضی از متاخران محققین در او درین خبر فراج فرج داده اند و دلالت می کند

و انکه علم بالذات بر توسط حال منسوبیات وی و دلالات این خبر و یا نجا صیبت بر آن

چیزه سفید و اندک بقیض و بر کثرت تناول لبنیات و بر جمال و پاکیزگی ازواج و مصاحبان و بحارم

و بر زیاد بودن دخل از خج و بر رستی شرکاء و قدوم غائب و غنیت سفار ناش و بر خرید و فروخت

سفیدینه و غیره ای سفید و بر قرار عمل و منصب اولاد و جناب و بر ملاقات با نده و یکی و بر استعمال

آلات پینه و بر پوشیدن لباس و ریختن چیره بر خاسته و انکه علم

و در خانه سوم قوتش ظاهر است و دلالت می کند و انکه علم بالذات بر یکی حال منسوبیات

وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از مائیت بر وجه ناش و یا نجا صیبت بر است و شویط

رغوت و تن ساز گاری بیان پذیرد و رونق حمام و قدوم همسایه و خوشی با نجه و بر تجدید آب حوض

و حمام و یا نجات ظرف و کثرت بلغم و آب و رطوبات و شیر و فواکه و بقول ماکوله و بر تشنه در امر

سلطنت بخوبی و بر ارتفاع از حمای و تقا و باغبان و بر مرکب مال و کثرت دخل ازواج و در آن

و اصحاب و شرکاء و بر دوستی و علت حسد خویشان و بر ازدیاد باغات نزدیک و حمام

و در خانه چهارم خوشحال است و درین مرتبه فراج آخر و در و شنبه و شب جمعه دار و دوده عدد

نیز و در و در و دال مملد نیز درین مقام بد و مخصوص است و دلالت می کند و انکه علم بالذات

بر یکی حال منسوبیات وی و دلالات این خبر و یا نجا صیبت بر غنیت مقام و منزل و رونق

حال پذیر و بر نفع از ضد قوی و منفی مانند آن که در خوشی عاقبت سال و ماه و بر ازدیاد مملک

نزدیک و بر زمین بیوت و سفید کاری و بر تمیز خلوت خانه و گنبدینه و اشال و بر ترتیب جائه خوب

و تباران و بر حصول طاعت مسایه و خوشی و سبوت رزق لشیان و بر تجدید ظروف و آلت خانه و بر یک

بهره های زحمت و سبوت با سفیدینه و افزونی اعمال و بر بارگی روی مذکور سایل

و در خانه پنجم ظاهر است و دلالت می کند و انکه علم بالذات بر صفت حال منسوبیات

وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از مائیت بر وجه مضروب و یا نجا صیبت بر مرض کودکان و با

و خوشحال و بر کثرت ضد و ظهور موافق طرب و لهو و عشرت و بر مفرات از فراج و شنبه و در آن

نقل و حرکت و بسیاری نامهای بی اعتبار و پندارهای زیون و خیال و روغ و ارجیف و بر و قوس
از خانه های حرام و سفر و برگشتاری رسل و جو آپس و بر رسیدن تفتیه نیکو سهل و یا چیز
سفید و قلت و حمل ابون

و در خانه هشتم ظاهر است و دلالت می کند و انشد علم بالذات و نیست بر حصول فزاید
از بندگان و خوشی و رسیدن غائب و دلیل مرض و دل تنگی از احوال خود و سفر ضروری و نیاز
گم شده و بنای مراد و بیمار را بیم بود یا ویرش بیماری وی و زیاده و غلام و کنیز و جوان یا صفت
و دلیل نکاح و شمار است و مبارک و قواید از زنان مجزیه و خانت شتر کا و خصوصیت که آخر آن تکلیف انجام
و بار نهادن حامله زودی و آمدن غائب و زود گذشتار شود و انشد علم

و در خانه نهم ظاهر است و دلالت می کند و انشد علم بالذات است بر توطئه حال منسوب است و
بدلالت این خیر اما با نجا صیبت بر قوت خمداد و مبارضان و بر روح کار قضا و بر قوت
عمودنا استوار نافع و بر قوت و زود و امن وی و سلامتی غائب و کثرت نکاحهای مبارک و بازار
گدانی مرغ و شوکت و خمداد و شتر کا و میراث و از و یا دباغات و در و بر قوت از ضد بلا ضرر و رونق
کا طیب و خوشی او و بسیاری دخل و معاملات نافع خدم و عبید و بر غلبه شدن آنها و
نفع سفر و بر تفتیه و دلالت و انشد علم

و در خانه دهم ظاهر است و دلالت می کند و انشد علم بالذات است بر تنگی حال منسوب است
وی و بدلولات اینچیز اما با نجا صیبت بر بیم هلاک رنجور و بر توقف مال غائب و قلت اتفاق
از میراث و از اطلاق و در و بر از و یا دباغات و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت
قبر و مقبره و بر تفتیه و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت
و بر ادانشان قرض و بر وقوع غریب و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت
دوستان خوششان و بر پیشانی آفتاب و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت
گویند که در خانه دهم دلیل کند که از غم و اندیشه خلاصی یابد و خطر صاحب مال و نسبت و بر قوت
وسی سالگی بود اگر بگذرد تا صد سال روز دوشنبه خوف بود

و در خانه نهم ظاهر است و این مرتبه بکن و مقرر است و دلالت می کند و انشد علم بالذات
بر صفت حال منسوب است وی و بدلولات این خیر و تصور بعضی از مائیت بر وجه مضر و با نجا صیبت
بر مرض ابون و اطفال سایل و بی ناکامی و در سفر و بستی سفری و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت و بر قوت

نافع و برزخونی خواب کردن و برضای شستن از دست رفته و بی نقی بدست آمده و آئینه و
نامقبولی آثار سایل و از ازواج و اصحاب و احوان او و برکت خند و عدد و زبونی او بدست سائل
و برقلت عبادت و تعلیم آداب و تعلم و بر بد حالی سر پوشید با و طفلان

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و
و دلولات اینخیز و بانجی صیبت بر بسیاری غلج حال و ارتفاع سایل از عمل منصب و دوم آن
و از حاصل املاک و باغات و بیوت سکون و از حاکم و اخوین و بر خط مریض و بر غلج مسیت و تکفیر
او و بر بیانی ملک و ترجم حکام و بر زیر و ستان و بر سلامتی مطروقات و مکنوزات و مذخرات و تنجیه
اعمال و آثار پدید و اقربا و بر بودن سایل در سکن بخوشد لی و بر طول مرض اولاد و جناب
و بر رسیدن خط حکام و الله اعلم

و در خانه یا ز و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر یکی حال منوبات
وی و دلولات اینخیز و ظهور بعضی از نایبیت بر وجه نافع و بانجی صیبت بر شوکت خند و بر وقوع
آثار از اولاد و جناب و خوشان و روح احتساب و بسیاری سفیدینه و نینیات و بر بی بی مال
از ترکات و کثرت کفایت عمل حجت حکام و یکی بجران طهمت و بسیاری مکاتبات و مهادت
و مهادت و تحلیف و بر رسیدن از عشق و بر لذت مولود و فائده علاج بسر دی و تری و از زیاده تاج
حیوانات و بر ارتفاع سائل از ضد و عدم سحر و زردی و سهولت قییب

و در خانه و از و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر یکی حال منوبات
وی و دلولات اینخیز و بانجی صیبت بر سهولت قید و حبس و خلاصی مجوسان و توفیق ان مقبول
و بر بسیاری حاصل باغ و ملک دور و بر تعمیر جای طیور و قبور و غلج و تکفین با دران و بر تزیین
زوا یا و بقیع اینخیز و بر قلت مکر و خصومت خند و عدد و دوستی معارض و مدعی و بر کم شدن غشم
اولاد و جناب و سهولت حبس ایشان با غیر عاقبت و بر حصول چهار پایی بزرگ سفید رنگ
و بر سلامتی گم شده با امید حصول

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر ضعیف حال
منوبات وی و دلولات اینخیز و تصور بعضی از نایبیت بر وجه مضر و بانجی صیبت بر مرض
سائل و کم و کمان و بر بدی طلب و سستی نبات و دشت و نقی و فقر و غلج و غلج و منصب و بر فقر
از حکام و اخوین و بر غلبت و زنازع و دعاوی و بر کسبت عدد و بر پیشانی پای تخت و کثرت

غزل و ناروانی احکام حکام شریع و غیره و بر بدی عمل و منصب ابوبین و قیصر خوب و بر کندی تیغ و زبونی
 بهر تاش و بر بسیاری قوت ضعیف و طفلان مردم و بر بدی آثار احکام و بنامی ملکیت
 و در خانه چهار و هجدهم ظاهر است و اول بر درین مقام اورا بقا و عده داده اند و ولایت
 می کنند و انکه علم بالذات است و لیست بهر توسط حال استیجاب و بی مدلولات اینچیز و با نخی صیبت
 بر حصول مطالب و امید و بر دست مکاشف و زیاده بودن و خل از خیر و بر امید بخد بزکاج و
 کثرت معاملات نافع و زیبایی زن و صاحب و رشتی شریک و از دیاد و تنایج حیوانات بزرگ
 و بر قلب سخن و قیود و شکر و رعد او بر قدم غائب و بر سل و ایلی حکام و خوشن و بر دق و
 عشرت با محارم و بر دوام منصب و عمل اولاد و اجاب با اتفاق و تسکین مفر خدم و عیسید
 و در خانه یازدهم و شانزدهم ظاهر است و ولایت می کنند و انکه علم بالذات است بر نیکی حال استیجاب
 وی و مدلولات اینچیز و با نخی صیبت بر تخریدن جمیع عوایب امور بخیر و خوبی و صلاح و در قضا
 آخر عمر خست تمام امور بر وجه مرضی و بر پیری خست این حکام و اجرای آثار خیر یافته و استقرای سن
 حسنه سایل و بر بقا و ثبات امور و نایا و کمون است سایل و طول عمر ابوبین و رونق حال
 و ملکیت و بر حصول سکین و ملک و در و بر بنیت و در و بر بنیت جناب و محارم
 اما نصرت انخارج و در خانه اول قوی است جهت قوت حرارت غالیه و بد و بیست معتدل
 و درین مقام فراج روز یکشنبه و صبح پنجشنبه دارد و ولایت می کنند و انکه علم بالذات است
 بر نیکی حال استیجاب وی و مدلولات اینچیز و ظهور آنچه بجزارت ناری است بود و با نخی صیبت
 بر قوت حرارت دیدن و دیان و افزونی صفراء و مدت زمین و کمال عقل سایل و مطالب بودن
 با سربارک و همت عالی و بر سعادت ابتدای آن و بر بنیت قدم سایل بر ابوبین و بر بنیت
 و عمل و شغل ابوبین به اعلا و بر ارتفاع از جانب شرقی و نیکی حال ماضی و بر بدلت خید و بر گذشت
 اوقات عمر سایل بر فاقیت و حکومت و غضب و تحکم کردن سایل و بر ارتفاع از کارش و
 بر مبارکی روز مذکور بر سایل

و در خانه و هم خوشحال است قوت حمل حرارت غالیه و در و بیست معتدل و ولایت
 می کنند و انکه علم بالذات است بر نیکی حال استیجاب وی و مدلولات اینچیز و ظهور آنچه بجزارت
 هوای است بود و بر وجه نافع و با نخی صیبت بر سایل یاد اوت و مصلحت و حرکت غلط
 صفراء در افزون و بر تطهیر از واج و از دیاد و بر تبه مصاحبان و شوکت اخوان و حسن شرکت شده کار

و بر محفوظ شدن از دعوت بادشاه و حاکم مملکت اکابر و ملاقات ایشان و بر ملاقات اغذیه
و شکر و نفع از این تفالیس و علویات و بر دست سگش و قلب دله و بر توقفت غایب
و از رفتن عمل منصب اولاد و اجاب و خوششان دوست و یافتن رحمت از بزرگان و دهانه

کردن ایشان و اشد اعلم

و در خانه سوم ضعیف است جهت ضعف نقطه ناری و حرارت هوایی و درین مقام حرف شیر
مجموعه بد و مخصوص است و دلالت می کند و اشد اعلم بالذات بر توسط حال بنسوبات و سه و
مدلولات این خیر و با نجا صمیمیت بر استقامت با خراط و بر خوش و همسایه و حمایه
و ستاد و کناس و باغبان و بر غوغای حکام و در حاکم و آب گرم دوستان و باغات سیل و بر
غای شدن خوش و بخرج یافتن با نیات طروف و دخل مستراح و بر خوش خاطر حکام از عدم
نقاط علمی و بر مرض چشم و بر رفتن معیشت از وراج و اخوان و مصاحبان و محارم و بر کسر دست با
و تصور دولت با شکستن گرد ما

و در خانه چهارم متوسط الحال است جهت ضعف نقطه هوایی و قوت بیس ناری با تعدیل
حرارت و دلالت می کند و اشد اعلم بالذات بر توسط حال بنسوبات این خیر و با نجا صمیمیت
بر دلالت و خوش محبوب و خروج از مقام و منزل با تردد خاطر و غضب حاکم و پدر و بد حال
عبد و نزار و غوغای بیع ملک و خانه و نزول حکام در سکن و ملک نزد یک سیل و بر کشان
و بر نیاز و گنجینه و بر ملاکاری طروف و کتب و بیوت و بر نشانی هزار بویچو و بر قلب حال و تقار
و بر رفتن بر فعل خوششان و همسایه و بر مباله در تکلف سده و خوش و بر خرق و مواسسه
و در خانه پنجم ظاهر است و درین مقام حرف باید و مخصوص است و دلالت می کند و اشد اعلم
بالذات بر نیکی حال بنسوبات و دلالات این خیر و ظهور آنچه بنابر است نسبت بود و بر وجه
نافع و با نجا صمیمیت بر حصول مراد از محاببت و بر از و یاد اولاد و اجاب و خرمی از ایشان و
از خوششان و بر وقوع طرب و لهو و شادی از اخبار خوب کوشیدنی اتحاف و اهدای و مرسله و بر
نوازندگی و عشرت و بعلیه کردن و ممشق و طرب و بر وقوع نقل و حرکت نافع و بر دست سگش و بر
و بر بر آمدن جوایس و بر ظاهر شدن بازیران و مردان نیکو و بر بر آمدن بخوش و سه
و در خانه ششم ظاهر است و در مقام حرف دوت بد و مخصوص است و دلالت می کند و اشد اعلم بالذات بر نیکی حال
بنسوبات و دلالات این خیر و ظهور آنچه بنابر است نسبت بود و بر وجه نافع و با نجا صمیمیت بر رخ و حال و بر

سهم کثرت شکر و تفرق و خوانندگی و سهولت دفع محل آذادوی نیکان و برادر با خدم و بسبب
و چهارپای خود و بر خشمی اهلایان و زرگران و اهل حال و بر افتخار از ساطع برده و غنم بر دست
رشتی و بیکی سعادت اولاد و باب و رسل و خوشان و بر جت و از دیا و دوطمین و امراض عام
و بر خالی شدن دار اشفا

و در خانه بیستم ظاهر است و دلالت می کنند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و سه
و در دلالت این نیز و با نخی صیبت بر فتح آنکه نقص عهد و موافق و عدم افتخار و بر دتوع
سماضات و دعاوی و بر صد و تندی و تندی و خست خاطر از دزدان و بر ستن ملک و حله با
و بر ازانی نرخ و منازقه با شرکای میراث و بر توقف غائب و عدم افتخار از تقفات و توابع
و اجداد و بر قلت دخل خدم و عبید و طیب و بر بیع باغات و در و زبونی احکام و بر نقصان و نویسی
از مشاغل و بر رخ و سوز و سنا زعات

و در خانه بیستم ظاهر است و دلالت می کنند برین امر در خانه بیستم که از مکر و غم و محف
ایمن گردد و میراث یا نیز تر نشی و بی و نه سالگی بود و اگر بگذرد و و صد و سبت سال رسد و در روز
یکشنبه که در و الله اعلم و با نخی صیبت بر توسط حال منوبات و سه و در دلالت این نیز و با نخی صیبت
بر فتح حبس و قید و غم و مکر و و قرض و زجر و خوف و نیت و کد و ریت و بر برون آمدن غائب از مقام
عبیت و بر سر گردانی کشیدن سایل و در غریب با خیر عافیت و بر خالی شدن زندان قاضی و بر
افتخار از مال غائب و میراث و بر نفع املاک و در و بر نازقه کارکنان و سرکاران و بر تمام پنج
و ظاهر شدن جائی دفن خیر و بر بطلان آن و بر برون آمدن جاسه کار نیز و ترک کار بیستم و قلب
آن و بر بطلان کاری گورخانه

و در خانه بیستم ظاهر است و دلالت می کنند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منوبات و سه
و در دلالت این نیز و ظهور آنچه بجهت ناری نسب بود بر وجه نافع و با نخی صیبت بر از دیا و دولا
و خرمی از ایشان و حصول اطمینان و وقوع اسفار بسیار و بیجا نبش و بر سلاتی از دست و بر
و شتر و آنچه بدست آمده و یا آید و کثرت نفع معاملات و صواب و غیره و دیدن خوب های غاسل و
برپاکی دین رفته و ظهور قوانین و سنن و سایل و بر کثرت رعایت آداب و بر رخ مرض
ابوین و بر بقا و آثار خیر

و در خانه بیستم ظاهر است و این مرتبه سبک و مقرر است و دلالت می کنند و الله اعلم بالذات

بر نیکی حال مشروبات دمی و مدلولات اینخیز و ظهور آنچه بکرات هوای سبب بود بر وجه تاف و اشد اعلم و
باختصاصیت برسط و تنظیم حکام و بافتن مناصب رفیه و عنایت از حکام و برهتقاع تمام از حاصل
و ملک نزدیک یا بقاع و غیره و بر ملاقات نادر و نفع و از یاد حرمت حفظه اولاد و سایل و بر نهان
املاک و بر ازدیاد و دل و قلب سکون و در سکون و حرکت سخن شد لی و بر رف مرض اولاد و حجاب
و بر همین شدن پدر از همداد و بر این چیز عمارت نمودن منظر و بالا خانها و مواضع رفیه و اشد اعلم
و در خانه یا زویر هم ظاهر است و دلالت می کند و اشد اعلم یا لذت بر توسط حال مشروبات
دمی و مدلولات اینخیز و باختصاصیت بر قلت تناسخ و شیر حیوانات و دفع سحر و حرکت مجتنبان
و در قوع بدر بران بر بیت المال و بر سهولت بکران و بر غیری تحفه و مفاخر مضمون نامه و صاحب اختیار
و نیکی مرا سکه و خریدن از عشق و ذکورت مولود و معرفت وضع و عشق و عموم امراض یا خیر و عنایت
و سلامتی و زوید و یا امید حصول و تعطیل زندانیان و بر خوف اولاد و حجاب از ضد بلا ضرر
و بر بخش کردن حلوای سبب غریب

و در خانه دوازدهم ظاهر است ولایت می کند و اشهد علم بالذات بر توفیق حاصل
منسوب است و می و مدلولات این نیز بواسطه صیبت بر ترک دشمنی و دشمنان بزرگ غالب و
خارج چهار پاسبان بزرگ بار او و بر قلب آفتاب و حاصل املاک دور و بر بفارقت بعید از دوستی
و بر آرزو شدن بیدنیان و گم شدن عیور و بر پیشانی اهل نوایا و بقل و بر و نفی آنها و بر قلت
غم و قید اولاد و حبای خوششان و علم و خواب ابوین و بسیار سیطره و بر بدست نیادن گم شدن
ولایت بیت المال حی و بر قلت موسی و قوت

و در خانه سیر و هم ظاهر است و دلالت می کند و انچه علم بالذات بر نیکی حال مشروبات
ومی و در دلالات آن نیز ظهور آنچه بجزارت منسوب بود و بر وجه تافع و با نیا حقیقت بر قرع ظاهر
و طلب بزرگی با و انتفات یافتن از حکام و نفع از خونین و از سفر و عمل و منصب و لیکن که کپیها
آموزد و یا اعمال طلی و عملی ساختن و غیره و بتعلی تغییر و ظهور آن بخوبی و بر از دیا و قدرت فرزند ز او با
و مبارکی قدم سایل و صحبت و وقوع تشراف عدل و انصاف و به سعادت سائل از طرف شهرت
و ملازمت حکام و بزرگواران و عد و وضد و محارض و بر رفاهیت پائین تخت و نفوذ حکم حکام
شهر و غیره و انچه علم بالصواب

و در خانه چهارم ظاهر است و در این مقام اهل برجه او را مشاهده نمود و دولت

می کند و الله اعلم بالذات بیشکی جبال منسوبات وی و مدلولات اخیر آنچه تجارت هوای سبب
بود و بر وجه نافع و بانجا صیقل بر حصول مطالب امیل از در باب اخراج و دفع و بر خیز
از از مزاج و عروان و مصاحبان شهر کا و بر بهشت مشاش و از رویا و تاج حیوانات بزرگ و
بر خلاصی از محن و قیود و مشرب و وی و بر توقفت غائب و بر ملاقات بزرگان و شمیرانان و زکاران
و بر کثرت عشرت و قلب معاملات و از رویا و دولت بر تباب

و در خانه پانزدهم ظاهر است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال
منسوب است و ولایات این خیز و بانجی صیبت بر رف خط رفوت و قرار بنافتن عقود و پیوست و
کثرت دعاوی بلا فیصل و فرزدوب و مقامات بر ص و خیر کل حال و بر وقوع منازعات
بسیار در دیوان و در اشباع و بر بنی لغت اهل قبایل و قشربایک و دیگر و بر هم خوردن سوارک
و محاس و بر تر و غلط و افراد و گان و بیا و با زو یاد اموال حکام و بر رف مرص حکام و
بر وقوع نقل مکان باراده و خوشی و بر بنیت مملکت نسی و بر رف ابر و تیرگی و بر جد و گرا
و در خانه شانزدهم ظاهر است و درین مقام یک صد و سی و شش عدد دار و ولایت
می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منسوب است و ولایات این خیز و بانجی صیبت
بر خیر عافیت عمر و ممت حرکت با اختیار و مغارت از دوستان و طلب بقا و مشغول جانب امور
و اریه عقل حرام و آنچه پیش گذارند و بر پیش شدن هم چون از عدد و مذکور گذر و بعد و سال و بر
خراج مکنوزت و بیع و ابلاک دور و برین و اجاره دادن آن و نزل شدن سکن دور و
بر بسیاری از اجات حکام و بر ظهور گنج و کان طلا و قلت ارتفاع از کشیا و بر بنیت خیال
و صماری طنن و ولایت

اما نصرت الد اخل و رخانه اول ضعیف است جهت ضعف نقطه مانی و بدودت سر پیکر
و بعضی از متحققان متاخرین اورا درین مقام فراخ نصرة انما خارج داده اند و دلالت می کند
و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منوبات و سه و یا نجا صییت پس استی فراخ
و احوال و ضعف و کسب و ثمنان و معاندان و خند و بر خوری از عدم منفردی بطور و ششستن سه ما
و سستی افکار و طلب و می قدم سایل بر ابوبین و بر ملازمت حکام و عدم نقاشی و بر ارتفاع ابوبین از عمل
و نصب مقرر و بر یافتن مجبوی که نه اور و شومی که ارتفاع محمود اذ ان شکل بود و به منزل مرتبه قضات و رجوع
الشان بصدد و ر و استغاثه نمودن

و در خانه دوم متوسط الحال است جهت ضعف قوت خاکی و قوت رطوبت مائی با تقدیر برودت و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر توسط حال منسوب است وی و در لولات این صیغه و با نخی صیغه بر ملاقات صلی و متشرعان و پلیمان و بر قدم غالب و شخصی که بحیث دوست خود علامی و یا اندوی جوید و بر رطوبت افندی و پاکیزه ازواج و اصحاب و رستی شده کار و بر سر داشتن و زیاده بودن دخل بر فروغ و بر آمد معاملات و بر قلب مساوت و اعوان و بر وقوع مصاحبات و تناول طعام عرس غیزه و بر ارتفاع اولاد و جناب از عمل و منصب مقرر و بر تمیز و پاک داشتن لباس و انشد اعلم

و در خانه سوم قوی است جهت برودت غالبه و در رطوبت معتدل و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر نیکی حال منسوب است وی و در لولات این خیر و ظهور آنچه برودت مائی انبب بود و بر وجه نافع و با نخی صیغه بر ارتفاع از خویش وزن و پدر و همسایه و حامی و باغبان و بر قدم اینها و بر قلب بلغم و شدن آنها و میوه ها و بر عدم رونق حمام و بر پیشه حوض و از دیار و با لغاب طرقت و کثرت ارتفاع از آنها و بر حصول مراد و خواتین و بر زفا هست سلاطین و حکام و بر بسیاری دخل و معاملات ازواج و شرکا و مصاحبان و محارم و اعوان و بر تمیز حمام و حوض و متسل و انشد اعلم

و در خانه چهارم خوشحال است جهت قوت و برودت غالبه و برودت معتدل و درین مقام حرت تا کسین فوقانی بر مخصوص است و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر نیکی حال منسوب است وی و در لولات این خیر و ظهور آنچه برودت ترابی انبب بود و بر وجه نافع و با نخی صیغه بر رسیدن بایات و بسیاری تعمیراتی فعل و بر از دیار ملک و کتب و رفعت و طرقت و آلات بیت المال و اقبال و کثرت مدخل منافع در آن سال و ماه و بر حصول پیش کلک و ثواب و بر نیکی مانند امرار و تحقیقات بوجه مرضی و مبارکی وطن و مقام و منزل و بر پیری و تقیید و انبار و طرقت و ارتفاع از پدر و وقوع خلوت با اجباب صعب و نخواه

و در خانه پنجم خوش و خوش است و دلالت میکند بر بالذات بر توسط حال منسوب است و در لولات این خیر و با نخی صیغه بر رسیدن خبر عشوق و نکست سه و دو فرزند و اجباب و خویش و بر قلب نقل و حرکت و بر ملاقات اجباب با و غنچه خاطر و بر وقوع امور و صعب و طرب و نوخت قانون بر حسب و نخواه و بر آمدن شغف و هدیه سهل و پیغام و کتاب قصصات و اهل علم و

[illegible]

و در خانه مقتدر ظاهر است و دلالت می کند و بشد اهل بالند است بر یکی حال منوبات و
و دلالات آنچیز ظهور آنچیز بر و ت مانی نسب بود بر وجه نافع یا نفعی صیت بر قوت اعدا و
معارض و مدعی و در دویم مغر و تعلیه ایشان و بر وقوع عهود و آنچه نافع مطلوب به سهولت و تسلط
تقدمات و شوکت اجداد و زیادتى کردن شرکاء بر پیرست و ارتفاع بسیار از باغات دور و بر ایشان
نرخ و بر نکبات باقیه عنایت و بسیارى دعا و سحر در ارض و اثار ضعیف و عدمت در احکام
و بر قوت غائب و پیل و جبریت و بر کثرت و خلط طیب

و در خانه هشتاد و هشت می کند برین است که از خوف ایمن شود و
نکبت نباشد و میراث یا بد و فروش در پانزده سالگی و چهل سالگی بود اگر بگذرد صد و ده سال
در درخت بنه بود و شد عالم بالذات است و بیست و پنج سال سنوباشی و در ولایت این غیر و هنوز نجیب
ببروت ترابی نسب بود و در جوانی و پانچاضیت بر دو قرع تمت و قرض و ولایت و حصول مطلق
صد و معارض و بر جمیع بلاضرر و بر تعمیر قبر و رفت که در است و مکاره توقفت و خوب و بر سکون
قائب و غلبه میراث و بری زندان قاضی و بر تجدید قنوت و چاه آب و مدفن و قنایر و بر تعمیر آنها و بر
احداث فراغ و حیاء از ارضی و از دیوار ملاک و در و راستی و پاکیزگی سرکاران و مکره و از دیوار ملاک و

مسکن و عمارت ابون و خوشان و اولاد و احباب
و در خانه متهم نه هجرت و ولایت می کند و باشد علم بالذات بر توسط حال مشروبات و سی و
مدلولات این خیز و بانجا صیبت برودین خواب های رست بی نفع و بر حصول علم شرعی فی الجمله
و بر توقفت در جوع و سبلاست و بر حصول از دست رفته توقفت و بر پاکی دین و اعتقاد و بر کثرت
طاعت و شکر و بر طهارت ادب اسلام و مرض ابون و نیکو سپهری و اولاد و کثرت تعلیم شرعی است

مقبولی آثار در درجه اکیقوه از ارواح و اصحاب او و ثبات آنچه بدست آمده و با آید و باشد علم
و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و باشد علم بالذات است بر توسط حال مشروبات و
و دلالات این خیر و یا نجا صیبت برضعت حکام و بر حصول منصب و عمل و کم نفقه و برپاکی اخوین و
حفظ اولاد و نیکی حال باغ و زبونی حاصل ملک قریبی و کرایه پیریت و چه باشد ن بعضی موقوفات
و موقوفات و نذرات و برپاکی ملک و وقت شدن بعضی و بگریختن اسل و ضبط آن و بر آثار خیر
اقربا و همسایه و بر سکون و بر سکون با و غده و برضعت مادر و غده و بر طول مرض اولاد و احباب
و خوشان یا خرافت و باشد علم

و در خانه یا زو هم ظاهر است و این مرتبه سکون او مقرر است و دلالت می کند و باشد علم بالصوره
بالذات است بر نیکی حال مشروبات و می و دلالات این خیر و ظهور آنچه بدست آمده و با آید و باشد علم
نافع و یا نجا صیبت بر کثرت نفع از تجارت بحر و بر مشروبات لایقه و ظهور اثر حیران و بر پیر
بیت المال اسلام و بر سلامتی بحران و ظهور افعال حسنه اولاد و احباب و برسل و خدم و عبیده و
بر خوشان و بر غیر وضع باخری و انوش مولود و کثرت تبلیغ حیوانات خواجه و غده و ادما و بر عدم
سحر و سحر و قیقت و بدست آمدن دزدیده و بر قوی غده و احباب و بر خوبی تحفه و مضمون نامه و
و در خانه و زو هم ظاهر است و درین مقام شتاب و شتاب و در بعضی گویند مفتاد و شتاب
عدد و دارد و دلالت می کند و باشد علم بالذات است بر نیکی حال مشروبات و می و دلالات این خیر و
ظهور آنچه بدست آمده و با آید و باشد علم بالذات است بر نیکی حال مشروبات و می و دلالات این خیر و
ساختن مدار و زمان و منافقان با اعدا بر حصول تمامی مقصود چون از عدد و کور بگذرد و بعد ده ماه
و بر ارتفاع از حاصل باغ و ملک و در برپاکی زندان با سهولت قید و برپاکی کبوتر خانه و خوشی خانه
و تعمیر آنها و زو یا و ثبات و رونق آنها و کثرت نفع معاملات غده و ادما و نیکی آثار خوشان و بر عدم
قید و غم اولاد و احباب و سفر و برون باز و یا حصول چهارپایان بزرگ و رهاوار

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و باشد علم بالذات است بر توسط حال و
دلالات این خیر و یا نجا صیبت بر سلامتی نفس و عفا و ضعف عدد و مراض و بر توجع شک و زحمت
و بر نیست قدم سایل بر دوستان در غدا ایم و نبات و طلب و بر ارتفاع از سفر و علم و عمل و شیب و
نیکی نیکی افعال و قلب نفع از حکام و اخوین یا این شدن از خوشان و بر دلالت اهل پاست
سجده بر زبونی اتفاقا و حکام و ظهور آثار مسلمانان از اولاد و حکام و بر صلاح و خریدن اسل و رونق

بازار صلاح و اصلاح جوهر و ستم

و در خانه چهاردهم ظاهر است و درین مقام اهل بربر و است و دو عدد داده اند
و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منسوب است وی و دلالات این حسنه و
با نخاصیت بر حصول تقاضا و امید با اگر می و بر سنگاری از دواج و پاک صواب ضیافت
اعوان و راستی شکرگاه و بدست آمدن اگر می و یا بهی و بر طول من و قیود با خلاصی و خیر و بر
قدم غائب و مهمانی و بر کثرت تزیین و معاملات بر حسب اراده و بر زبونی عشرت فطرت و قلت
انتفاع اولاد و جهاب اشرف و عمل منصب

و در خانه شانزدهم ظاهر است و تجربه بقوت تکمال نیز نیست و دلالت می کند و الله اعلم
بالذات است بر نیکو حال منسوب است وی و دلالات این خیر و ظهور آنچه بر دست مائی نسبت بود و بر وجه
نافع و با نخاصیت بر انجام پیوسته و عقود و انگاه تا فقه سبب پیوسته و بر اتمام دعاوی و قوت
یا فتن و معارض از حکام شیعی و حرمت و رواج اسلام و کثرت صلح و اصلاح و بر حصول صلح
از دخول بهرست و خوبی و بر بازگشتن امور بخیر و وقوع انتفاع از اشیاء و بر رونق دیوان و
دار اقتصاد و در جویت قبایل و عشار و معارک و مجاسس دین و اهل شهر و دهرتی مسلح و
قرار محال و صحت حکام و قرار و منزل مسکن و امنیت مملکت و یدری حال مرض مرغن و آمدن
حمل سبلاست و خواندن قرآن در مجالس محافل و بر وقوع بارش تیرگی هوا

و در خانه شانزدهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکو حال منسوب است
وی و دلالات این خیر و ظهور آنچه بر دست تری نسبت بود و بر وجه نافع و با نخاصیت
بر غیر عرق امور و خیر شدن او یا خیر غیر نفع است و حضور و لیکن با کرمی متانتان و احسان او
بود و صرفه بخشش کند و بصلاحیت گذارد و بر وقوع آثار غیر یافته و سبب منتهی بشود و بقا و بقاء
ببیند و کمالات و میراث که گذارد و قرار حال شهر و مملکت و بر ازدیاد خانه و ملک و در و بر پیری مادر و پدر
و پیری خزینه و وجود گنج و حصول انتقام امور و این جبال و محارمی و طرق

اما عقبه انحراف در خانه اول خوشحال است جهت قوت حرارت و تیزیل رطوبت چون
و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکو حال منسوب است وی و دلالات این خیر و ظهور
آنچه سحر است و دای نسبت بود و بر وجه نافع و با نخاصیت بر سنگاری و فرخت از غم و کثرت
و بر قوت حرارت و طول حیات با ستم اندک و عیب و بر تصور افکار و تاه و انیان و بر ختم بر امر

مخلط و بر لبونی ابتدا می آید و بر طلب شقیقها و میل حرکات عینیت و زبونی قدم بر ابونین و تبدیل
منصب و عمل ابونین با علا و منفرت ازان و بر پریشانی طالع بانصرت و غلبه نمودن بر صند و اتلاف
و هرزه و تند می بر خفا و خاصه داری و بر ظهور علامات شقیق

و در خانه دوم قوی است جهت قوت هوا و غالب و دلالت میکند و الله اعلم بالذات است
بر نیکی حال مشروبات و می و دلالات اینچیز و ظهور آنچه بود بر وجه نافع و باطنی است
بر حصول مال طلال و تحفه نیکو و اندک با نسیت و بر تجدید نسیت و ناسازگاری از و انوار و ناراستی
مصابجان و در ساختن و دوستان با خنداد و بر زیاد بودن خرج از دخل بنا خوراست و بر عدم
ذوق و غیره و حیره و بر زبونی اندیشه و کشید به با سازگاری و بر تناول مسلمات و وقوع
بیرون نافع و بر قدم غائب و زیاد شدن شغل و عمل و منصب و شهرت اولاد و احباب
و خوشی ان با منفرت یافتن ازان

و در خانه سوم متوسط است جهت قوت رطوبت هوای کسبه حرارت و می و دلالت
می کند و الله اعلم بالذات است بر ظهور بعضی از رطوبت بر وجه منفربا نسی صیفت بر مشرق و خوشی
و بر سیاه و باغبان و اهل حمام و دیگر شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن شستن
سبتان و باغ و حوض و درون بر او تا نبات و عراب و مستخرج و تغییر و دل و عشرت معاشیت
از و انوار و مصاحبان و تلفت اموال ایشان و بر مفارقت از خویش و همسایه و بر وای کار گران
و قصور کار سفائی و بر فروختن باغ و فالیت و حمام و پاسک و بر رفتن و شستن و تحریفات
و بیوت و رفوت و الله اعلم

و در خانه چهارم ضعیف است جهت ضعف هوا و غالب و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است
بالذات است بر ضعف حال مشروبات و می و دلالات این چیز و قصور بعضی از بهو ایت بر وجه منفرب
و باطنی صیفت بر خطر و در خارج ملک و مسکن و بنابر و نجینه و بر قصور اوانی و دلالات خانه و احوال
و فرشت و کتب و خرج و تاراج و تلفت بعضی و بر فاش شدن کسب و بر وجه قبیح و بر حرکت از مقام
بر حشت و بر سرگردانی در آخر ماه و سال و بر بی نفی از پدر و تلفت اموال و رفوت خویش و همسایه
و باغبان و سقا و حامی و بر نندم شدن عمارت و بر نیات فرشت و پیدا شدن شترات و غنا
و در خانه پنجم ظاهر است و بعضی از محققان متاخرین او را درین چیز فرج انگیس و اوده اند و دلالت
می کند و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال مشروبات و می و دلالات و ظهور آنچه بجزارت هوای

الشیب بود بر وجه نافع و باطنی صیبت بر غرخت خاطر اولاد و جناب و خوشی آن درسل و بر ناز
معتشوق و بر صدای سوسنقار و عشرت تا از ازل و وقوع لهو و سواری و قنطاریت و بر ششیدن
پیغام ناسه سهل و انبار دروغ و از جات و بر رفع غم و طرب و لب و چون تکرار کرده باشد
بر رسیدن تحفه و پیک و نامه و الا بر هر سکه نقیب و بیکم و بر بسیاری اخراجات البون بار آورده
و ضرورت و سهولت معاش ایشان

و در خانه ششم ظاهر است و درین مقام نسبت و یک عدد دارد و حرفت عاجز به و مخصوص است
و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منسوبات وی و دلالات این غیر و ظهور بعضی
از بیوالت بر وجه بقید و خوبی و باطنی صیبت بر رفع مرض و سهولت وضع حمل و کثرت سحر و شجده
و قرار و عیاری و بیست نیاید که بخیمه و خج مال در مرضی از دار اشتقا و از دیا و برده و غم و خشم و
سرعت از او و به و خوبی سلاح بد لغ و سهل و حقنه و شمایات و سر کشی و عروس و بر بیست و شش
اجباب و اولاد و خوشی آن و بی صرنگه در رخ ایشان و بر بسیاری قتل صید و حرکت صیادان
و بر حصول مهم و کسبه بهفته

و در خانه هفتم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توکل و حال منسوبات
وی و دلالات این غیر و ظهور بعضی از رطوبات بر وجه فقر و باطنی صیبت بر تنزل نمودن بود
اضداد و غلبه معارض و دزدی و بیم از در و ننگ و بر فتح بیج و آنکه و غنود و عود و بر غزل قضایات
و نواب ایشان و بر پیشانی غائب و اجداد و بر بیج باغات و در یکبار و در ازانی مرغ و یکبار
و بر کثرت دعاوی و در نه و نزع ایشان و بر وقوع در همالاک بلا خطر و بر آئینه که در نیمه درق سائل و
بر عدم ناسه تنازعات و بر بدی دخل خدم و عید و طیب و بر غزل و غنود

و در خانه هشتم ظاهر است و درین مقام نسبت و الله اعلم بالذات بر توکل و حال منسوبات
بر وجه مخصوص است و دلالت می کند برین امر که خوف باشد از دشمنی و عذر بکینه
و ترش در دوازده سالگی اگر بگذرد تا نو سال رسد و در ششینه و الله اعلم بالذات بر توکل و غنود
حال منسوبات وی و دلالات این غیر و ظهور بعضی از بیوالت بر وجه فقر و باطنی صیبت بر
سرگردانی در غربت و ناکامی و بر رفع غم و قرض و جز و خوف و کد و دت و قید و سیر
و بر خالی شدن زندان قاضی و عدم نفع از میراث و مال غائب و بر فلکند چاه و کاریز و بر فروغ
املاک و در از تصرف و بر پیشانی کارکنان ده و صمد و محبوبات اعدا و غلبه و تنوع البون و

ساعات چند و واجد او چهار پای بزرگ و بیست سقوط و مغرت از ستور و برود فتح نم و مید و
اولاد و اجاب و انشد اعلم

و در خانه سیر و هم ظاهر است و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر یکی حال نشو و بات
وی و دلالات این نیز و ظهور بعضی از تالیف و ناسخ با نسیجیت بر سلاستی سائل و فرزند زاده
و بر توجیه حکام برین ستم با و بر زبونی قدم و فرایم و نبات و بر کثرت تقاضات و بر قلت ناسخ سفر و
منصب و علم و عمل و انحال کتب و بر حاضر جوابی و نیرانی و کثرت ضحاک و غزل ابونین از منصب و ترک
عمل با اختیار و بر ناسمیدی از احکام و بر وقوع حکام ناسخ و بر وقوع پریشانی و بر پایی نشت و بر مقام
حکام سنن و بر این سائل از خوشی و فرقت از نشت و بد حالی چند و ناملایبی ثار اولاد

و در خانه چهار و هم ظاهر است و درین مقام اهل بر بر او را چهار راه داده اند و دلالت می کند
و انشد اعلم بالذات بر یکی حال نشو و بات و دلالات این نیز و ظهور بعضی از تالیف و ناسخ با نسیجیت
با نسیجیت بر حصول مطالب و امید از باب دفع و خسرو و بر قدم غائب و آمدن خیر
بقتضی و بر تفرق بودن و چهره سکش و با محتاج و معاملات و بر ناسازگاری از وراج و همایاب
و بر پیشانی و بر بیوع و بیع و بر خلاصی از محن و قیود و دوش و بر یکسان و بر از دیا و مناصب و علم
اولاد و اجاب یا نشت و بر اکران گرفتن

و در خانه نهم و هم ظاهر است و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر نشت حال نشو و بات
وی و دلالات این نیز و ظهور بعضی از تالیف و ناسخ با نسیجیت بر بسیاری گزند و از
ماور و زور و درایت و بر عدم انتقام امور و انتفاع از اطلاق و بر قوت و آخر عمر و بر خالی شدن خست این
بوختن و بر پلاک قسم ملک و بر مغرت خلق از و بر عدم بقا و ثبات امور و امید و مکنوزت و نذر و
و ابونین و اطلاق و بر خرابی شهر و ملک و آثار باقیه از موقوفات و موایسب سائل و بر ناسمیدی
صحاری و جیل و جسدی ملک و خانه دور ازین ملک از تصرف سائل و بر پریشانی
از مقام بوختن و انشد اعلم

اما نشتی از خانه اول متوسط الحال است جهت که بر دوت خاک غالب و قوت بسیار
آن درین مقام حرف با نشتی بر و مخصوص است و دلالت می کند و انشد اعلم بالذات بر توسط طهار
نشو و بات وی و دلالات این نیز و ظهور بعضی از تالیف و ناسخ با نسیجیت بر سلاستی سائل و فرزند زاده
نفس و غالب شدن بر نعم و فرقت یافتن از محنتی و غمی و خوشی و بر عدم ثبات و نبات

و طلب با و بر تر و دو خاطر و توهمات زاید و داندیشهای فاسد و فکرهای دقیق و تنیدی فرج و میل
صید و نزاع و قمار و فسق و سیاه گری و سفر و حرکت پریشقت و خطرناک و بر بدل و تغیر یافتن مرتبه
ابوین با نزل و برز بونی ابتدا آب و قدم سایل برابوین

و در خانه دوم ضعیف است جهت ضعف خاک غالب و دلالت می کند و الله اعلم بالذات
بر ضعف حال بنسوبات وی و دلالات این چیز و قصور بعضی از ترتیب بر وجه مضر و با نجا خصیعت
بر وجه ظهور و برتری گی هو و جبر و غلبه بالضرورت و برین کسبه و زیاده بودن تسبیح از دخل و
ناسازگاری از و اوج و مصاحبان و محارم و بستن شریکی شرکا و بر در ماندگی اخوان و بر استمال
اغذیه خشک و شور و بر پریشانی معاملات و دخل و خرج سایل و بر توقفت غائب و بخت و بر تنفر
عمل منصب اولاد و حجاب و خویشان و بهرست یافتن ایشان از ان و بر دیده شدن لکس
بنی محمل و مایه و الله اعلم

و در خانه سوم خوشحال است جهت قوت ترابی و تدبیر و پس آن و دلالت می کند و الله اعلم
بالذات برینکی حال بنسوبات وی و دلالات این چیز و ظهور بر مفید و آشیاء و با نجا خصیعت
بر کثرت دلالات و بر پریشانی نیک و در جام و خانه خویشان و بر رحمت یافتن از نیست
و شوق و پاسک و بر نفع از باغات نزدیک و فالیز و حماسه و باغبان و خویش و همسایه و
زن پدر و از بیع باغات و خیانت و تیمار محراب و حوض و بر سلاح و صید آب و بخت امر سلطنت

از مخالفت امر او بر کثرت خرج از و اوج و مصاحبان و اخوان

و در خانه چهارم قوی است جهت قوت خاکی غالب و دلالت می کند و الله اعلم بالذات
برینکی حال بنسوبات وی و دلالات این چیز و ظهور بر بعضی از ترتیب بر وجه مضر و با نجا خصیعت
بر سلامتی و حدت فرج پدر و ارتفاع سایل از و بر قلب سکون در مقام سایل و بر ارتفاع
از بیع املاک و خانه مستقل و پرشاد و گنجینه و آبنما و نهانی و ظاهر شدن اسرار سایل
و بر نقل اجمال و انتقال و آلات بیت و نزع و تمیز و بر کندن خزنها و مواضع جهت عمارت و
بر گذشتن عاقبت سال و ماه بخیر و ثروت و خاطر و حرکت و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
و در خانه پنجم ظاهر است و درین مقام پانزده عدد و دلالت می کند و الله اعلم بالذات
بر توسط حال بنسوبات وی و دلالات این چیز و ظهور بر بعضی از ترتیب بر وجه مضر و با نجا خصیعت
معم بعد یکم هفت یا بعد عدد مذکور و بر سلامتی اولاد و حجاب و خویشان با ترود و خاطر و نزاع

ایشان و برسانت نامی مردم و میل طرب و کثرت لهو و لعب و تمار و فندی و ملاقات فحش
و نمشتان و برینگی مرسله و بر رسیدن حبس و بر قنات لذت و بر خوف و حرکات و بر آواز نفیر و سرها
و زیاده بودن خرج ابوبین از و قتل و بر وقوع و شست

و در خانه ششم غایب است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات حضرت حال شویات
و در ولایات این چیز و تصور بقیه از ترتیب بروجه مضرو و یا نجات طبعیت بر رفت چهار پای کوچک
و کثرت قتل بسدی آنها و فرار عبید و خدم و حرکت جلایان قصاصی و قتلانی و بر صوبت امرض و
بحران انتقالی با سهل و بر بیم حامله و خوف طبعیت و بدی علان و بر سیاست فحیره و عبارات
و بر خالی شدن دارالشفا بوجه گریه و بر بسیاری قتل عبید بر مجرمان بقصاص و بر تقریر فقه و کثرت

منافق و بر فتح قلاع و فتح سورها و عصارها و غزای و در آنها

و در خانه هفتم غایب است و درین مقام فرار روز شنبه و پنجشنبه دارد و ولایت می کند
و الله اعلم بالذات برینگی حال شویات و می و در ولایات این چیز و تصور بقیه و در وقت نافه و یا نجات
بر وقوع محاربات و محاصرات و منازعات خصوصاً میان جبال و بر قوت و قنات و
سوارضات و عدم خطر فوری کلی از ایشان و بر کثرت سیاست شرعی و حکم و قیام قضات و
محبان و اجداد و بر بیخ باغات و در منازعه یا شکر کار داشت و کوهیان و بر غلبه و قوت و زردان و بر
ارزانی نرخ بکرم و بر پیشانی و خوبی در قتل و خدم و عبید و بر توقفت و تخریب

و در خانه هشتم غایب است و درین مقام حرفت و عدا و محجبه و بر مخصوص است و ولایت
می کند برین یکی که از خوف این گرد و بر دشمن غفله یا بد و فرارش در پانزده
سالگی و سی سالگی بود و اگر بگذرد تا صد سال در روز شنبه و آن از خوف شکم باشد و الله اعلم
بالذات و کثرت برینگی حال شویات و می و در ولایات این چیز و تصور بقیه ترتیب بروجه نافه و یا نجات
بر کندن قبر و فرار مجوسان و در ایشان و بر زخم حبس و قید سایل و بر نزاع و بر وقوع خوف
بلا خطر و بر قنات غم و زجر و غربت و سرگردانی و تمت بلا ضرر و خالی شدن زندان قاضی و بر عدم
انتفاع از میراث و مال غائب و بر جواز علیه بر اطلاق و در سایل و بر احدث کار بر فرزد و
بر پروانج کار شستن کاران و قصاصان و مطلق خونریزان و کثرت قطار اطریق و زردان و
بر اندر یافتن سرکاران و کارکنان و سرسویج مال ابوبین او و در هجده شویان
و در خانه نهم غایب است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال

منوبات و دلالات این خیر و ظهور یحیات مفروضه و بانجام صیبت بر بنی عقاد و القاب و
 آثار سایل و برزبونی بیست آمده و آنچه آید و بر پیشانی افکار و خوب و کثرت تحت و علم و نظم
 و کثرت نفع و حصول علم سپاه گری و صید و قبی و کسرت تراشی و تیش کاری و بر وقوع منفه
 با مشقت و ناگاه و مر حبت برزودی و بر قلب آداب و صوبت مرض ابون با خیر عافیت و بقدر
 امر دین و بر نقصان و رسالت و در مال و بر حشمت اولاد و قلمت بستان جوان

و در خانه و هم ظاهر است و دلالت می کند و اشد علم بالذات بر بنی حال منوبات
 و اشد علم بالذات است بر صفت حال منوبات و دلالات این خیر و ظهور بعضی از ترتیب بر
 مفروضه و بانجام صیبت بر بلاک سلاطین و حکام و بر صفت یافتن از منصب و عمل و بر غیر دل
 و بر غیر اما که در آنکه و بر حشمت و صفت از داد و از جمع ندکور و بر خراب شدن مناظر و
 یا لا خانه و عمارت رفیع و مطروقات و مکتوبات و تدرت و بر عدم قرار در مسکن و منزل و بر حشمت
 پدر از هند و و بر بنی مرض اولاد و حباب و خوشی و برسل و بخت مطالبه حاصل باغ و اجرت
 حمام و دخل ملک سکون بر حشمت نخل

و در خانه و و از و هم ظاهر است و دلالت می کند و اشد علم بالذات بر بنی حال منوبات
 و دلالات این خیر و ظهور بعضی از ترتیب بر وجه نافع و بانجام صیبت بر بنی مال بیت المال
 و بر حشمت و زودیده و قلب رقیب و طلبان و بر صفت بحران و بر بنی علان بقصد و حجامت و فزید
 و برزبونی تحفه و مضمون نامه و صحت خیر و بر کد و غل و در سله بر صفت از عشق و بر سهولت وضع حمل و
 بهیم مولود و بر حشمت تنایج حیوانات و شیر و هم برزبونی آثار و اولاد و حباب و خوشی و
 خدم و عبید و بر صفت خوشی و بایه و اشد علم

و در خانه و و از و هم ظاهر است و دلالت می کند و اشد علم بالذات بر بنی حال منوبات
 و دلالات این خیر و ظهور بعضی از ترتیب بر وجه نافع و بانجام صیبت بر آمدن خیر خوشی یا
 اسپ نیکو بقض و بر خلاصی زندانیان و بر قوت لاشی و مار بازمی و وسیع داری و دفع شرارت
 با فسون و قتل و بر غلبه نزل در بقیع و زودیا و بر قوت مند و مناق و قلمت صفت از ایشان و بر
 رفع غم و قید اولاد و حباب و بر غیر ابون و بر نفع نکبت سایل و بر هم سقوط از ستور و بر سلامتی گمشده
 با امید یافت و بر روح باز از ستور و شیر و گاو و استر

و در خانه و شیر و هم ظاهر است و این مرتبه بکن و در صفت و دلالت می کند و اشد علم بالذات

بر توسط حال منسوبات وی و دولوات این خیر و ظهور بعضی بیسایات نافه و یا نجا صییت برنگ
نفس و افتاد وحدت مزاج و رفع غم و غالب شدن بر معارض و ضد و برترود و فراخیم و نبات
و برین قدم و برکت منافع سیر و علم و پیشه و منصب و عمل و بر خوت از حکام و بر عدم اتقاع و شیع
علم و جور و بر پاست تخت و بر کثرت احکام سپاسی و بر زبوانی قنیر خواب و آثار اولاد و مسلم
و آخرین و دایم و دانشد اعلم

و در خانه چهارم ظاهر است و اهل بر بر درین مقام اورا سی و دو عدد داده اند و دلالت
می کند و دانشد اعلم بالذات بر صفت حال منسوبات وی و دولوات این خیر و ظهور بعضی از
ترتیب بر وجه مضر و یا نجا صییت بر قطع امید با عدم حصول مطالب نافه و بر طلب نتائج
حیوانات بزرگ و بر عیشیت و مفارقت ازواج و مصاحبان بوشت و بر هلاک منافق و عدو
بر خلاصی از محن و قیود و شر و بر وجه تسبیح و بر توقف غائب منتظر بر زمان ماضی و تخیل شدن و بر ترود
ایلیان بقصد مردم و نقصان و بر غزل و اولاد و جهاب و قوت و کثرت خواتین

و در خانه ۱۵ و ۱۶ ظاهر است و دلالت می کند و دانشد اعلم بالذات بر یکی حال منسوبات
وی و دولوات این خیر و ظهور بعضی از ترتیب بر وجه نافع و یا نجا صییت بر بر انجام امور بخیر و
گذشتن از عجز و کجک طفر بر اعدا و غلبه شدن حده و محسود گذر زیندن و بر اقیاد و انار خیر با برادر
حکام ترک و غیر هم و بر آبادانی شهر و مملکت و بر نفع از خانه و ملک که در ملک دیگر دارد و بر کثرت
مضر خلق از قطع الطریق و بر مروت خزان جهت شکر و بر ظهور گنجها و دیشها و بر پستی
الوین و توسط بقا و نبات لنبیه و کنوزات و همت و بر بنا اینی طرفت جبال و صحار
اما عبثه الداخل و در خانه اول ضعیف است جهت ضعف آب غالب و دلالت می کند
و دانشد اعلم بالذات بر صفت حال منسوبات وی و دولوات این خیر و ظهور بعضی از نبات
بر وجه مضر و یا نجا صییت بر پستی قوی و فراخ و دماغ و حرارت غریزی و بر کثرت ضد و
بر عدم جد و طلب و توسط سایل بر ابوین و بر میل صییت نس و بر قبض آوردن خیرها و بر همت
عاقبت عمل او و منصب ابوین و بر یافتن بدی از نیکان و بر این و میان بودن سخت و طلع
و بر قلب شده و کثرت میانی گدی و توسط حبتن و را سور و بر بی غیره و دانشد اعلم بالذات
و در خانه دوم توسط احوال است منسوبات و دولوات این خیر و ظهور بعضی بر وجه
نافع و دلالت می کند و دانشد اعلم بالذات بر شست و شوی رخت و بر قدم غائب و بر

زیاده بودن دخل از تنه و سهولت معاش و سازگاری ازواج و رستی مصاحبان و
شکر و یا نخی صییت بر لذت اغذیه و شکر و فائده معاملات و قلت معاشرت احوال و برودت
محارم با غیر و برگشتن عصا به بدست و با علم و طوق و یا زبان و امثال اینها و بر قلت منفعت
اولاد و حجاب از غسل متعصب

و در خانه سوم قوی است نایب غالب و درین مقام شش عدد دار و دولالت می کند
و الله اعلم بالذات است برینکی حال منسوب است وی و دلالات این نیز و ظهور یعنی از نایب بر وجه ناش
و یا نخی صییت بر از و یا آب و در طو بات و تفاوت از خوشی و همسایه و حامی و تقار و مرده
که با آب هم داشته باشند و بر چیدن سیوه یلغ و بستان و بر قدر و خوشی و همسایه و بر استقرار
در سلطنت و قدرت حکام و بر تعمیر حوض و عمر آب و بستان و حمام و باغ و بیفتت زن و بر بیست و هشت
ازواج و مصاحبان و بر ترتیب با لیاات طر و دت

و در خانه چهارم خوشحال است جهت قوت و بر دانی و تدبیر و طو بات آن و دولالت می کند
و الله اعلم بالذات است برینکی حال منسوب است وی و دلالات این نیز و ظهور یعنی بر وجه
نافع و یا نخی صییت بر دلالت از جانب پدر و رحمت از خواهر و بر بلین مقام و شرف و بر ترتیب تمام
بیوت و مخازن و بر نفع از ملک قریب و بر مرمت و پاکی و تکلف ظروف و آلات و فرش و بر بیست و هشت
کتاب و تزیین و تصویران و بر تجدید و یا نخی خوب و تعمیر محل طرب و عشرت و بر تخی مانند آن سرار و در فو قی
و در خوات و کنوزات و بیعت معاش خوشی و همسایه و بر کثرت عیش و فرقت و در آخر سال و ماه
و بر سلامتی پدر و افزونی ملک

و در خانه پنجم ظاهر است و درین مقام حوت تا و شلش فوقانی بد و مخصوص است و دولالت
می کند و الله اعلم بالذات است برینکی حال منسوب است وی و دلالات این نیز و ظهور یعنی
از نایب بر وجه و یا نخی صییت بر پریشانی فرزندان و حجاب و خوشی آن و در قمار و
رسل و جوکس و رسیدن نامه زبون و اخبار و پیغام خلافت و تفرقه تا اوراق و بر خطر و بیست عدد و
صند و بر فرج خاطر از آن و بر تصور آغانی و ظهور نافع طرب و عیش و بر بیست و هشت و حرکت و
مضرت سواری و برینکی معاش ابوبین و بر قلت انتفاع از محاببت و یا و عشرت و بدنامی و بیست
از تحقیقان تا آخرین اورد و درین مقام فرج عقل داده اند

و در خانه ششم ظاهر است و دولالت می کند و الله اعلم بالذات است بر نوسط حال منسوب است

وی و مدلولات این خیر و تصور بعضی بر دوت بر وجه مفروض و پانچا صیغت بر درازی مرض با هم
عاقبت و بر افزونی خدم و عبید و چهار پایی خود و در ملائت نسبت مرضی و پیری دار الشفا و بر رنج
حامله و غلبه پسر وی و بر سلامتی خدم و کثرت سحر صیغت محبت و در ظهور شیده بازان و گرفتاری گریختن
و قلعه قرار و غلو و در دکان عطاران و مطلب و بر بسیاری صفیا و مرغان میکو و مراعات اینها و بر نیکی
سعیست اولاد و حجاب و خوشان

و در خانه هفتم ظاهر است و در مقام حرف نه چنانکه در مدلولات است و در خصوص است و دلالت می کند
و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات این خیر و ظهور بعضی از نمانیت بر وجه
نافع و پانچا صیغت بر وقوع عقود و نمود مبارک و بر قوت و شوکت و از دیا و صند و عدد و پیم از
ایشان و بر غالب شدن معارض و مدعی و بر تسلط قضات و محبتان و بر روح دین اسلام و عقاید
اسلامیه و بر سلامتی غائب و اجداد و بر اصلاح منازعات و حروب و بر خوشحالی دزدان و در سبقت
ماندن و در زوی و توسط رنج و غلو و در دار القضا و سعت معاش خدم و عبید و کثرت و قل طلبیب و

بر از دیا و باغات و در وزن سبب بر آب
و در خانه هشتم ظاهر است و دلالت می کند بر این است که از خوف و خطر این
شود و بر دشمن طغنه یا بد و ترشش در روز جمعه بود و در سبت و یک سالگی اگر بگذرد هشتاد سال بر
و الله اعلم بالذات است بر نیکی حال منوبات وی و مدلولات این خیر و ظهور بعضی بر برود است نافع
و پانچا صیغت بر تمیز قبر و مقبره و چاه و مدفن و خایر کاریز و فراج و ادا اطلاق و در قسب ضر
و خوف و همت و غم و مکر و در دفع زجر و سیاست حاصل شود و در دفع و غریب و انانی غایت نیز نفع و شرف
بر سهولت حال محبوبان زندان قاضی و بر اینی سبب کاران و جمعیت کارکنان و رعایای
سایل و بر انتفاع البین و اولاد و حجاب اذ اطلاق خود و بر حسنات فرعه و قبول و بر

حصول مطالب ضد و الله اعلم
و در خانه نهم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات است بر خف حال منوبات
وی و مدلولات این خیر و تصور بعضی از نمانیت بر وجه مفروض و پانچا صیغت بر بی نفعی افکار و نفع
مسامحات و بیکی سفر و ناکامی و در سفر و سعادت سکون و طلب علم و صنعت و ادراک و در نفع تعلیم و تعلیم
و خواب و بر پیشانی حال اولاد و دوستی اعتقاد و رنج آداب و تصور امر دین و قضاوی و نمانیت و
و غلط و صوبت مرض البین و نمانیت و آثار سائل و از واج و اصحاب و بر سبب بر سبب

رطوبات بروجه نافع و یا ناسخا صمیمت بر حصول مطالب و امید با توفیق و توسط و بر از دنیا و متاع حیوانات
بزرگ و بر خلاصی از محن و قیود شر و رجحانیت و توفیق و بر کثرت فرا و قیود و نسیان و طرب و معاملات
و بر قدم غائب و ایچے حکام و بر نیکی عمل و منصب و دولت اولاد و جناب و خوشی ان و منافع
سفر و علم و خواب خدم و عبید و بستگی مسافرت ایشان و بر گرفتاری گر بخفته و بدست آمدن
چیزی که از دست رفته است و بر نیکی و نسل

و در خانه شان نزد همه ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منویات
وی و مدلولات این خیر و ظهور بر و دت نافع و یا ناسخا صمیمت بر انجام عاقبت امور و نجات
و از غیر بیشتر و زخمی می رسد و نیکو است بر باقی ماندن جرات سائل و وصول میراث از و ارثان بدخواه
و بر ثبات کارها و ارباب و کنوزات و ملک و قاضی و و روز دیک و بر کبر سن ابوبین و انتفاع از
ایشان و بر پیری خزان و وجود گنج و سعادت و نیت طرق و جناب و معاری و بر نفع گرفتن
از خیرها و الله اعلم بالصواب

اما اجتماع در خانه اول متوسط احوال است جهت ضعف رطوبات غالبه و قوت حرارت هوا
معتدیه و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منویات وی و مدلولات این چنین
و یا ناسخا صمیمت بر میل جناب و تعلیم و قدیمی حکام و عمل داری و جمع برده و تدابیر لائق و ثبات
و بر مطالب و غریز و در خلوتی و شیرین کلامی و قصه خوانی و اندرون داری و حیل سازی با دشمنان
بمعاذ و ساختن و معارض و بجزای زبون کردن و بجزای از معافات و بجهت حسب و خواه و بر گذشتن
اوقات بطلان و طلب علم و کسب و تجارت و بر ثبات منصب و عمل ابوبین

و در خانه دوم قوی است جهت قوت رطوبت غالبه و حرارت هوای و دلالت می کند و الله
اعلم بالذات بر نیکی حال منویات وی و مدلولات این خیر و ظهور بعضی بر و دت بر و نفع
و یا ناسخا صمیمت بر کثرت معاملات و سازگاری و قابلیت از و از و معاصیان و حسن شرکت
شرکا و بر گذشتن معاشن تجارت و کسب و تعلیم و کتابت و عمل داری بر ثبات منصب اکثر اوقات و بر
توسط اغذیه و لیسبه و بخت معاونت احوال و بر تعلق محارم بغیر و بر ثبات دوم غائب و بر ثبات عمل و
منصب اولاد و جناب بخوبی

و در خانه سوم قوی است جهت قوت رطوبات غالبه و درین مقام نفع شب یکشنبه و آخر روز
چهارشنبه دارد و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر نیکی حال منویات وی و مدلولات این خیر

و نظائر طبوبات تا فہم بایضا صیغہ بر حقیقت و قیمت آب و از دیار طبوبات و تعمیر بستان و بلغ و حمام و حوض و قلب آب و ترتیب باغات و ظروفات و جنگ و تقانی و وزیر می بر ارتفاع از خوشی و ہمایہ و حاکم و باغبان و سقا و زنج پیر و برقد و نم خوشین و غائب و برقرار اگر سلطنت و حکومت حکام و بر توسط حال معاش از عروج و احباب و احوان و محارم و شرکاء سایل

و در خانہ چہارم ضمیمہ است جہت صفت رطوبت غالبہ و قوت را ضد حیوۃ و دلالت می کند و اشہر علم بالذات است بر زبونی حال منسوبات وی و مدلولات این خیر و بایضا صیغہ است بر محاسبہ بای اطلاق و خانہ کہ نزد و میرشدن بتوقف و بر عمارت خانہ و ترتیب کتاب خانہ و در و ہجرہ آن و بہتیمہ جای خواب و خلوت و ظروف لایق و بر قلب فرش و اعمال و افعال و آلات بہت و بر بنابر مدرسہ و مطلب و کار خانہ نسخ و دوکان عطاری و بر خریدن کتب و بر خالی بودن کعبتہ و انبار و پیدا شدن خانہا در زمین و بر کثرت قرار در سکن و منزل و بر بعضی ماندن اسرار و نیکی مہمات پنهانی کردہ و بر قلت آفتاب از پیر

و در خانہ پنجم ظاہر است و دلالت می کند و اشہر علم بالذات است بر توسط حال منسوبات و مدلولات این خیر و بایضا صیغہ است بر رسیدن پیام و نامہ وقفہ و خبر و کثرت مرسلہ و تشق و بخش و بر بستن نقش و عمل و صورت و بر وقوع ملاعبہ و لعب از ہر نوع و نظیر و زدن و صداسہ و ہل و کوکہ و طینگ و بر قلت نقل و حرکت و بر خوشدلی از اولاد و احباب و خوشیان و ملاقات و اجتماع ایشان و بر دوستی با اہل طرب و لعب و لہو و سحر با و بر صلہ رحم و بر نیکی معاملات ابوین و در خانہ ششم ظاہر است و درین مقام حرفت بین مملکہ دار و دلالت می کند و اشہر علم بالذات است بر نیکی حال منسوبات وی و مدلولات این خیر و تصور بعضی برودات بر حسب زمانہ و بایضا صیغہ است بر پیچیدن و حرکت نقش و پیدا شدن خدم و عبید قابل و بر کثرت ترتیب تہ و تمیہ و دام و ہب و باد و علان و دار و قوس و دار و شلت و از دیار چہار پای خور و بر کثرت وقوع خر و شہدہ و ادعیہ و غیاری و خوشاندگی و بر رواج بازار برودہ و گو سفند و بر رونق حال اہلبا و بر عدم حمل و بر صوبت وضع و بر عدم تسرار و بر قید گر بختہ

و در خانہ ہفتم ظاہر است و دلالت می کند و اشہر علم بالذات است بر نیکی حال منسوبات و مدلولات این خیر و نظیر بعضی رطوبات تا فہم بایضا صیغہ است بر کثرت عقود و عہود و تجارت و حرکت تجارت و چگونگی مبارک و حصول معاملات مطلوبہ و خطوطا شرعی و دعاوی و رونق دار و رونق

وی و مدلولات این چیز و چنانچه و با آنجا حصیت بر فیصل و قرار یافتن مهمات و دعاوی و عقود و
عمود و آنکه بر حسب اراده و بر انجام خوب و صلا و بر حصول کل حال و بر انتفاع از چیزها که سیله خطوط حکام
شهرت و غیره و بر رونق دیوان و دارالشروع و مداکس و بر کثرت خز و سلامت و کتابت و شهر و صنایع
و بدایع و بر قرار دادن ملک و بر آید و قبایل و جمعیته اهل شهر و معمار و کثرت سکون در مقام و منزل
و طول اهل و کثرت حصول لود و لود و تقو و خشونت و بر قوت ضد و ایگله و بر حصول مطالب و کم شده
بگشگو و دزدیده و الله اعلم

و در خانه ششانه و هم ظاهر است و ولایت می کند و الله اعلم باله است بر زبونی حال بنسوبات
وی و مدلولات این چیز و با آنجا حصیت بر ثبات و بقا و آثار خیر سایل و اذنی و مکنوزات و ثمنیت
یا فتن میراث و امور شهر و رتبه و بر توسع و ایون و بر خلوص و خیریه یا شاه و عدم گنج و بر اتمام یا فتن
امور و غیره ایگله و بر ضمیمه حکام و بر انتفاع از ملک و خانه و دور و بر این جهان و معاری و بر حرکت
کار و آنها و بسیاری نقل میوه و حیوان و بر تعمیر بویست و محاطه املاک و شتم و الله اعلم با هوایا
و عند الله ام الكتاب و الله المرجع و المآب

اما طریقی و در خانه اول متوسط احوال است جهت کسب اندک حرارت و ولایت می کند
و الله اعلم باله است بر توسع حال بنسوبات وی و مدلولات این چیز و با آنجا حصیت بر تردد
خاطر از جهت اعتدال و بر عدم خیم بر امور و در نیات و طلب چیزها خوف و نوسیدی و بر مبارکه
قدم سایل بر ایون و بر کثرت غنیت حرکت و سفر و بهرعت و در حدکات و تنگ و در مهمات و
بر لاغری بدن و بر صفائی و بین و خون و بر ترک ایون بنصب و عمل را بار آورده و بر قصد هند
سایل را و عدم ضرر بایشان و بر کسبت اعدا و بر اخراجت مزاج و آرزو و اعانت ال
و وضع اصلی و الله اعلم

و در خانه دوم متوسط احوال است جهت قوت و طویرت و ولایت می کند و الله اعلم باله است
بر توسع حال بنسوبات وی و مدلولات این چیز و با آنجا حصیت بر اخراجات پریشانی و
تحی بودن کسب و تساوی و فعل و تخرج و بر پاکی لبه و لذت و خذیه و شهرت و بر برقراری از رواج
و مصالحان و بر قلت و عدا و بر بهر صلاحت که در کان و دار و ملاقات شاطران و ملوک و روسا
و بر شمران از رفید و بر توقیف و کسب و نظر و بر شمر و بر ترک او و او و جاس و خولش و عمل
و بنصب را بار آورده و الله اعلم

و در خانه سوم خوشحال است جهت قوت مالیت و دولالت می کند و دانشد اعلم بالصواب
 بالذات برینکی حال تنوبات وی و دولولات این خیر و باطنی صمیمیت بر او و یا در طوبی است
 و میوه سبزه تر و بر نصارت باغ و رحمت آتش است و شوی و استقام و بر نفع از صید آب و بر سبزه
 آب در جوئیهای و بر تفتیه باغات و بر ارتفاع از خوشی و مسایه و کانی که راه گدازی باشند و یا
 باز بسد و کار داشته باشند و بر رونق سقایی و حمام گرمی و ملاجی و مایه گری و شاطری و بر اهل
 اسطبلت و حکومت حمام

و در خانه چهارم متوسط الحال است جهت کسب تنانت و پس و درین مقام مزاج روز
 چهارشنبه و صبح جمعه دارد و دولالت می کند و دانشد اعلم بالذات است بر توسط حال تنوبات و
 و دولولات این خیر و باطنی صمیمیت بر عدم قرار در سکن و منزل و بر رحمت از ملک قویب و ابر
 و نقل مقام و بر طاهر شدن اهرار و بوجیک و بر حرکت بسیار با اختیار و از خواب و سال و بر خالی بود
 گنجینه و خانه و از باز و طوف و محل رخوت و کتب و بر قلت اجمال و انتقال در مسکن و بر تیز رفتن
 و آلات و بر پیشانی تنوبات و ملال لب خوشی و مسایه و بر ساختن گل و بر حرکت نمودن

ابوین و دانشد اعلم بالصواب

و در خانه پنجم ظاهر است و دولالت می کند و دانشد اعلم بالذات است بر توسط حال تنوبات
 وی و دولولات این خیر و باطنی صمیمیت بر رسیدن خبر و پیغام از دور و یکی مرسلات و بر کثرت
 تشاو و حرکت سایل بر فرزندان و جناب و خوشان و بر صدای وسیل لهو و طرب و نشانه
 خاطر و بر پیشانی رخ ابوین و بر بلاغیه پاک و دکان و بر تشبیه آب و جیوانات آبی و بر تردد مردم بر
 کوستان و بر وصول تحفه چون مایه و مرغ آبی و بر پوست و خیارد باقی و غیره نیز با آب و آب باخته
 و نیزه بازی و کند اندازی و تیر اندازی و دویدن و جیدن و پیاده روی

و در خانه ششم ظاهر است و دولالت می کند و دانشد اعلم بالذات است بر توسط حال تنوبات و
 و دولولات این خیر و باطنی صمیمیت بر خلاص بخور و از دیا و غلام و کنیز و عدم سلب و چهار
 پاسته و دو ستم گافه و بر خالی شدن در اشقا و بر بر رونق بازار و حیران و بر کثرت قرار و اهل
 آب و بر سلامتی و امن گنجینه و بر عدم مل و بر دولت وضع و عدم تح و عیارسه و بر بر خوش شدن
 اهل انجیا و برینکی حال طبا و کثرت خوانندگی و بر تصور دایم و تله و شسته و و شسته و نهمدم
 و عصبیه و دانشد اعلم بالصواب

و در خانه نخست ظاهر است و درین مقام حرف عین مملکت و مخصوص است و دلالت می کند
و ائمه علم بالذات است برینکی حال منسوب است و دلالات این خیر و بانی اصیبت بر قوت
اضداد و دزدان و مصادفات و عدم منفرت از ایشان و بر مروت قاضی منتظر و امید و حصول
نزد و دی و برنتج بیع و نمود و بر بر و نفی دار لقتضا و احتساب و بر ارتفاع از باغات و در و سبزه
بر نقل و حرکت اقصای و محبتان و بر قوی اجداد و شرکاء و ارث و بر ازانی ترنج و کاد و شمشیر و سیم
عرق و سبیل سفر و بر و ترنج و حب و دعا و بی بصل و بر توسط معاش خدم و عبید و قلت نقل و سبیل
و دزد و عیار و سحر و شعبه باز

و در خانه نخست ظاهر است و دلالت می کند برین امر که همیشه در خدمت می باشد و از نگیت خدا صیانت
و بقولی آ واره گرد و دوزخش و سبب و سبکی بودیاسی و بیج سبکی و لگن گداز و در وقتا و سالی برسد
بروز و شبانه و ائمه علم بالذات است و دلالت بر توسط حال منسوب است و دلالات این خیر و بانی اصیبت
بر بیم رنجور و حاله و بر حرکت و در مقام و برکت و در کتب کار و چاه و بر رفع مبین و قید و غم و کمرده و
تتمت و خوف و زجر و قرض و کدورت و بر وقوع غیبت و سرگردانی و بر خالی شدن زندان قاضی و مقام
قائم و اجداد و جایی و دفن خیر و بر قلت نفع از میراث و مالی غائب و املاک دور و بر خراب کردن گویا تالار
و بر پشانی کارکنان و سرکاران سایل

و در خانه نخست ظاهر است و دلالت می کند و ائمه علم بالذات است ظاهر است و دلالت می کند
منسوب است و دلالات این خیر و بانی اصیبت بر وقوع اسفار و دور و با نفع و بر عدم ثبات
کینه گاه و عدم حصول از دست رفته و بر قلت نفع معاملات و علم و بر قلت خواب و بر کثرت حرکت
و نقل اولاد و بر قریبی معلوم و بر کثرت وقوع نطفه در ارمای و پاکی اعتقاد و برستی دین و قلت
تعلیم و آداب رسی و بر تغییر رسوم و بر صحت ابویج بر فوج مال بخت سفر و بر کثرت تجارت

و در خانه نخست ظاهر است و دلالت می کند و ائمه علم بالذات است بر توسط حال منسوب است و
و دلالات این خیر و بانی اصیبت بر دوحی سلطنت و خوشان پادشاه و بر حکومت زیاده و روزه
روسا و ملوک و بر ارتفاع و امن از ایشان و بر قلت نفع شغل و عمل و منصب و حاصل باغ و ملک و کوزه
و اخوین و زینج شدن مطروحات و مکنوزات و در خدمت و بر وقوع باران و ابر و برف و
کما رسه مناظر و کوشک و بر رفع مرض اولاد و اجاب و خوشی و بر معافی املاک و عدم بیم بوز
از ضد و ائمه علم بالصواب

و در خانه ناز و هم ظاهر است و دلالت می کند بالذات بر نیکی حال منوبات وی و دلالت
این خیر و یا حتی حصیت بر سعادت و از او می و بر امید واری می نمودن نامه و خبر و غرت تحفه
و از دیا و عشق و تلای حیوانات و سلامتی مولود و غلبه آب و سبزه و بر حرکت شسته تا و بر بطلان و بر
نیایدن شیای در دیده و گر خفته و بر خالی بودن بیت المال سائل و بر قوت اعتماد اولاد و اجاب
و هم ایشان از قصد و غرق و بر سفر خوشی و همسایه و بر ظهور افعال حسنه از اولاد و اجاب و
خدم و عبید و الله اعلم بالصواب

و در خانه و از و هم ظاهر است و دلالت می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال و
منوبات وی و دلالت این خیر و یا حتی حصیت بر خالی شدن زندان و مقام طوبی و نگاهداری
و بر پیروفتی زو یا و بقاء و باز از حیوان بزرگ و یکبیت و شمن و منافق و سود و بر دست از
چار پای بزرگ و بقیع حاصل الماک و باغ و در و بر پیوسته و بر مرغ غم و قید اولاد و اجاب و
بر سفر و برین و قلعت علم ایشان بر نیت نشدن گم شده و بر بیت المال

و در خانه و هم ظاهر است و درین مقام خود و یکی و در و بعضی گویند نوزده تا دلالت
می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالت این خیر و یا حتی حصیت
بر حصول نعم چون از عدد و کور بگذرد بعد تمام سال و برین قدم و برستی در افکار و ثبات و طلب
و برین کبیر و غنبت بجوم و از ازل و بر کثرت حرکت و تردد و در حکام و امانی و بر این از شر عالم
و قلبی نفع از عمل و نصیب و از آخرین و دانا و خوف و بر قلب علم و بر امانت و برست گویی و یکبیت
باشد او و بر بجوم عدل و انصاف و بر غنبت ملاقات امدان و کوه و کان و بر سلامتی احمق و بر کثرت

نوسه نوزده اهل عیش و بر لاغری و نیزه سیاحت

و در خانه چهار و هم ظاهر است و درین مقام اهل بربر و بر کسیره و دوده اند و دلالت
می کند و الله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالت این خیر و یا حتی حصیت
بر حصول مطالب از باب خروج بسوالت و بر از دیا و تلای حیوانات بزرگ و بر ملاقات پیکان و
پایان بزرگ و کوه کان و کم امدان و بر خلاصی از قید و محن و شر و بر سعادت و بر توقف غائب و نظر
و بر قیامت و برین و بر ملاقات و بر وقوع عثرت تا سه نالایق و بر ترک اولاد و اجاب و شغل و عمل
و بر نصیب و بار اوده و بر وقوع سفر سعید و خدم و قرار و شغل و بر قیامت و بر قیامت و بر قیامت و بر قیامت

گر خفته و گم شده و الله اعلم

و در شیران خانه یا نزد حاکم ظاهر است و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است برین حال
 منوبات وی و ولایات این سینه و با نجا حصیت بر حصول بیم مطلوب و اتمام امور الهیه توفیق
 و قوت بر مقصود و بعد عصر نیمه خفته و یا بعد از یک ماه و گسری و بر این از وحشت بای منتظر و
 مترقب و بر بلبلان اعدا و بر قرار دعای و حروب و مخاصمان صلح و صلاح و بر دفع شر و در کثرت
 فتنه و فخر و بر بقوا محل و ترکیب اهل شرف و فتنه و بر سیر و نفی دیوان و در انقضای و بر غیر کل حال و بر
 متفرقی شدن قبایل و اهل شهر و دیوان و معارک و مجالس و ناروایی حکام و بر عدم قرار
 در مقام و کثرت حرکت خلق و بر این مملکت و بر تفسیر هوا و بارش نبیون و با نزال عظیم
 و الله اعلم بالصواب

و در خانه شانزدهم ظاهر است و درین مقام خوف نه کور و از دهان خوف نیز است و نیز سیر
 مقهور و ولایت می کند و الله اعلم بالذات است بر توسط حال منوبات وی و ولایات این سینه
 و با نجا حصیت بر غیر حواقب و گذشتن خست و بر سیر و حرکت و سفر و بر عدم بقا و آثار
 سائل و تلفت بعضی از میراث او و بر رونق شهر و مملکت و طرق و بر عدم نفع از ملک که در ملک و دیگر
 بود و بر عدم ثبات امور و اطمینان و کمالات و مدفوعات و بر کوتاهی عیسی ابوبن و بر خالی شدن خزانه
 حکام و بر عدم گنج و عدم اتمام امور و بر قلت تنقاع از خیر با قلت مضرت نیز و چنانچه خصم با دشاه
 و حاکم و اسلام علی من اتبع الهدی

باب در سیر مل

بدانکه سیر مل بنایت نیکوست اگر کسی سیر مل در نیاید در حکم عاجز بود و از سیر مل یکی سیر است
 و سیر مل از دوازده خانه بگذرد و باز اول گیرد و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و در سیر
 نیاید شش چنان است که کسی سوال کند از دوست حکم کند از یازدهم و اگر از دوست و دوست
 سوال کند از یازدهم یا از دهم و آن خانه نهم است چون سیزدهم و اگر سوال کند از شریک از خانه
 میفهم حکم کند و از شریک از خانه سوم گوید که نهم میفهم است و اگر سوال کند از پادشاه از خانه دهم
 حکم کند و فرزند پادشاه از خانه دوم که نهم است و پسر پادشاه از خانه سوم که ششم است
 و قضا با پادشاه از چهارم که نهم است و جمله ابرین قیاس کند و نیک فهم کند که اگر این باب
 در یابد در جواب فروماند چنانکه کسی سوال کرد که چرا خانه چهارم است و دهم یا در نهم میفهم
 چهارم است پس قضا باید باشد

فائده در دستن احوال هر روزه خود

اول باید که بر روی ترند و نگاه کند در خانه و اگر در یک سه خانه مسدود اخل باشد حال او در روز
مسدود باشد و خوش گذرد و اگر شکل خارج باشد در هر خانه ازین خانه مفتوح نباشد و اگر داخل باشد
مفتوح باشد و اگر ثابت باشد بتوقف افتد و منقلب شود و اگر شکل مسدود
باشد بآسانی و بخش بدشواری و اگر در ۱۴ و ۱۵ هر یک برگردد باشد آن روز بد و کس حال بگذرد
و اگر در داخل باشد مفتوح باشد و اگر در خارج باشد مفتوح باشد و اگر در منقلب بود آمدن و رفتن
بود و اگر در ثابت باشد در توقف افتد و اگر شکل مسدود باشد دلیل نیکی بود و اگر بخش بود دلیل

بدی و هو اسلم بالصواب

فائده اگر کسی ریل نه بجهت آنکه امروز هر کار که بکنم نیاید باشد یا شکل اول را در یازدهم زند
تا چه بیرون آید اگر مسدود آید نیاید است و اگر وسط باشد میان و اگر بخش باشد بد بود و اگر ضد شکل
بیرون آید خصومت باشد اگر شکل سوم بد باشد و اگر مسدود حرکت نیاید باشد و اگر کسی ریل
بزند بجهت آنکه او در کار عاقبت من چون باشد شکل اول در مضمون زند تا چه بیرون آید اگر مسدود
آید نیک باشد و اگر بخش بود کارش بد بود و الله اعلم

فائده در بیان عدد حاجت گفتن بطریق رؤسان

اگر خواهی که بدانی چند مدت حاجت سائل خواهد رسید بآدمان بنگرد در خانه تا آنکه شکل آمده است
و عدد آن شکل چند است اگر آن شکل جای دیگر باز آمده باشد چند آن عدد بر آن افزائی مثلاً اگر
در پنج آمده است پنج عدد دیگر بر چهاردهم افزائی که عدد است باشد اما باید که بدانی که در چهاردهم
هر شکل را چند عدد است برین ترتیب در خانه چهاردهم هفت عدد و در پنج چهارده و نه هشت
پانزده و نه نوزده و نه هفده و نه پنجاه و نه هشت و نه صد و نه چهل و نه پنجاه
و نه شصت و نه شانزده و دو اکنون حکم کردن این باب چنان باید که بنگرد تا در خانه چهاردهم چه شکل
آمده بود چند عدد در حکم بر آن عدد کند و اگر تکرار کرده باشد آن عدد بر آن نهضد و این چنانکه گفتیم
مثلاً شش در چهاردهم قبض الی اخل بود و عدد چهارده روز دارد و در نهم تکرار کرده بود پس نه
بروی نه و دهم جمله سبت و سه روز شد پس حکم کنیم که مدت سبت و سه روز این شغل بر آید
و الله اعلم بالصواب

فائده و ضمیر گفتن اگر خواهی که ضمیر بگوئی بشمار نقطه ریل هر چه فرو بوده باشد از اول

تا پانزدهم آنچه حاصل آید نگاه دار پس نگاه کن تا شکل اول رمل فروست یا زوج اگر فروست آن نقطه در جدول فرد طلب کن و آنچه یابی از باقی بر دار و در مقابل وی آنچه یابی هر خانه را یکی بدو اینجا که برسد اگر آن شکل فرد باشد مطلق ضمیر بود و اگر زوج باشد در اول ضرب کن آنچه بدو آید ضمیر است و اگر نقطه زوج باشد حاصل نقطه در جدول بر دار و در مقابلش باقی بر دار و هر خانه را یکی بدو اینجا که برسد اگر شکل زوج باشد ضمیر است و اگر آن شکل را در اول ضرب کن و جدول مذکور است

جدول فرد				جدول زوج			
نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه	نقطه
۴	۳۱	۴	۸	۴	۳۳	۴	۸
۹	۳۲	۲	۱۰	۲	۳۴	۲	۱۰
۱۱	۳۵	۹	۱۲	۱۲	۳۶	۱۲	۱۲
۱۳	۳۶	۶	۱۳	۱۳	۳۸	۱۰	۱۴
۱۵	۳۹	۵	۱۶	۱۶	۴۰	۸	۱۶
۱۶	۴۱	۳	۱۸	۱۸	۴۲	۶	۱۸
۱۹	۴۲	۱	۲۰	۲۰	۴۴	۴	۲۰
۲۱	۴۵	۸	۲۲	۲۲	۴۶	۲	۲۲
۲۳	۴۶	۶	۲۴	۲۴	۴۸	۱۲	۲۴
۲۵	۴۹	۴	۲۶	۲۶	۵۰	۱۵	۲۶
۲۶	۵۱	۲	۲۸	۲۸	۵۲	۸	۲۸
۲۹	۵۳	۹	۳۹	۳۹	۵۴	۶	۳۹

مثلاً گفته آمد گفت برای من رملی زن چون ضرب کردیم حاصل آمد این
 ۴ ۳ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰
 در جدول زوج زوج بدویم و در جدول فرد
 عطفه بود و او نیز زوج گفتیم سوال از
 چهار پایان و دشمن است و همین بود
 نیکو احتیاط کند تا بر او برسد و بعد از
 را قیاس برین جمله توان کرد و الله اعلم
 فائده نقطه های رمل از اول تا پانزدهم
 حاصل آمد بست و پنج در جدول فرد بدویم
 یستیم باقی شست و در ششم قبضه که اول
 بود و زوج است در اول ضرب کردیم آمد
 بی گفتیم ضمیر از روزند معشوق است

گفت مراد این آید یا گفتیم ترک از معشوق کن بر نیاید بدان دلیل که پنجم و چهار و پنجم و شش از دهم خارج است گفته تا چند روز نقطه رمل آنچه فرد بود از اول تا شش از دهم شمر دیم بست و پنج بود ۱۶۵ از ۱۶۵ رفتیم باقی ماند ۹ در خانه ششم عطفه بود و در پنجم خانه نکر از دهم است در جدول حاجت عطفه در خانه ششم ۴۴ عدد داشت گفتیم تا چهل و شش روز دیگر ترک این معشوقه کن که از فائده نیستی و جمله بکند بدینان باید کرد

از خانه نیند و هم گوید تو عهدیگر باید که طالع را برای مطلوب مرد و یا چهارم ضرب کنند و نتیجه آن طالع
نماید و از تمام طالع حکم کنند و اگر خوشوقت بود باید که اول را با نیند و هم ضرب کنند و از آن
حکم کنند و باشد علم با هوای

فصل پنجم در بیان دو کار در صورت دارد و گوید که در هر بهترین است بد آنکه شکل خانه دهم آن کار است
که سائل می کند و شکل خانه چهارم آن کار است که خواهد کرد در هر خانه که سعد داخل شده باشد آن کار
بهتر باشد و اگر سوال کند که مرا که ام بهتر است و بهتر سازد شکل خانه دهم در چهارم ضرب کند
و شکل بیرون آورد و نظر کند تا آن شکل بکشد که کوکب تعلق دارد و حسب آن کوکب حکم کند چنان که
اگر داخل باشد از پشت در و اگر شتری بود هر چه تعلق بعمل دارد و برین قیاس حکم کند فایده و در
حکم خانه ششم و چهارم و یا نزدیم و یا نه نزدیک و یا نه دور و یا نه میان و یا نه بیرون و یا نه بیرون
بیرون نبود یا از آمدن باشد یا از رفتن آن آمدن مثل مالی که بیست آید یا زنی که در نکاح آرد
یا معشوقی که بدو وصل شود یا امید یانغابی و این جمله تعلق بدخول دارد و از اقبال گویند اگر سوال
از دخول بود و چهار انگشت دارد که بکشد ام خانه تعلق دارد و در آن چهار خانه که شرح دادیم پیشه اویم او
و اگر داخل شود و اگر خانه که در خانه مقصود آمده است و سعد داخل باشد امید بر آید
و اگر خارج باشد و فائز باشد و اگر ثابت باشد و بر آید و متقلب بعضی بر آید و بعضی نه و چون باشد
بودن آن بر آید و خوش و دشوار و اگر بعضی داخل بود و بعضی خارج شکل خانه مقصود را با چهارم
ضرب کند آنچه حاصل آید باشد شکل یا نزدیم ضرب کند آنچه بیرون آید حکم مطلق آن بود و مثل آنکه
و سوال که در از زن خواستن و در هفتم عقبتی اخرج آمده بود و در چهارم عقبتی داخل و در یا نزدیم
جماعت چون هفتم را در چهارم ضرب کردیم عقبتی بر آمد عقبتی او را یا نزدیم ضرب کردیم هم عقبتی آمد و جماعت
در رمل در خانه ششم حاضر شد سائل اعم صبر فرمودیم زیرا که خوف است درین رمل از آن سبب
که جماعت میران رمل بود و اول در بیت الحرف آمده است پس بدین دلیل صبر فرمودیم و نیز جماعت
شکل ثابت و محبت است پس همه بدین گونه حساب کند و اگر سوال از سفر باشد و بیرون ران ازیم
و زنده ان و آنچه تعلق بدین دارد نظر کند بخانه مقصود اگر خارج بود و در او اخرج سعد بود و دلیل
باشد بر آن که مراد بر آید و داخل بر نیاید و ثابت بصبر بر آید و متقلب چیزی بر آید و چیزی نه و اگر
بعضی خارج و بعضی داخل عمل چنانکه در باب دخول گفتیم بعضی مقصود را در چهارم ضرب کند آنچه
حاصل آید و یا نزدیم ضرب کند آنچه حاصل آید حکم بر آن کند

مشکل اسخاں مسائل از سفر بود و در خانه نهم قصره استاج آید و در خانه چهارم عقبه الد اخل و در باجم
ضرب کردیم نقی ایخ بیرون آید و در میان انصره الد اخل بود پس ایخ از نهم و چهارم بیرون آمد
که نقی ایخ است یا قصره الد اخل زدیم بحیان بیرون آمد و او شکل سید خارج است پس رفتن نیکو و
بارحت بود باید که در همه کارها این شد انطو کاها رو تا حال معلوم شود و درین باب که شرح دادیم تمام
و تمام و نیکند که لا بد در مل درست باشد و خطا نکند

فائده چون خواهی که بدانی که سفر بهتر است یا حضر نیک اگر در مل طریق آمده باشد و بیرون
نهم ضرب کن و از آن دو صورت صورتی بیرون آر خواه داخل و خواه خارج اگر آن صورت در اول چهارم
بود حضر بهتر باشد و اگر در دوم یا یا در نهم باشد هم ضرب بود و هم حضر و اگر آن صورت جاسی دیگر آمده باشد
بجز این خانه که گفته شد آن صورت نهم در صاحب نهم ضرب کن اگر داخل متولد شود حضر بهتر بود اگر خارج
متولد شود سفر بهتر باشد اگر خارج نهم متولد شود در آن سفر نخی بوی سید و اگر داخل نهم شد در حضر
بوی سید و اگر در مل طریق نیامده باشد از اول و چهارم صورتی بیرون آرد و از سوم و نهم صورتی
بیرون کند و از آن دو صورت صورتی بدانی پس نظر کن که اگر صورت خلق معبود و سفر بهتر باشد و اگر نهم
در حضر رنج رسدش و اگر داخل سید باشد حضر بهتر بود و اگر نهم شد در حضر رنج رسدش

فائده در بیان بر آوردن اسم

چون ضرب کنند آن گاه نقطه های زوج را از مرتب آتشی و خاکی اشکال شان زده گانه جمع کنند و ۱۲
۱۲ طرح کنند اما ندیا کمتر آنگاه بقدر عدد باقی از خانه اول طرح کنند بدانجا که رسد نشان کنند آنگاه
از آن شکل که نشان کرده است آغاز کنند و نقطه های فرد را از مرتب آتشی و خاکی تا آخر اشکال جمع کنند و
۱۲ طرح کنند آنجا که رسد نشان کنند آنگاه حروف شکل اول را با حروف شکل دوم جمع کنند حروف
آن نام بود و نیکو و اگر همه اشکال دو حرفی باشد همه حروف را بگیرد و هیچ طرح نکند و اگر بعضی از
اشکال یک حرفی بود و بعضی دو حرفی نیکو و اگر غالب یک حرفی بوده باشد از شکل دو حرفی حرف
اول پیش بگیرد و اگر غالب دو حرفی بود همه حروف را بگیرد و آن گاه آن حرف را از چند آن که بود
جمع کند حرف آن نام مقصود باشد آنگاه نقطه های شکل اول را بشمارد و بقدر عدد آن از اول
خانه طرح کنند و آن شکل را که در خانه دیگر باشد به مینه اگر حیوانی بود آن نام جانور باشد و اگر نبات
بود نام آن نبات باشد و اگر معدنی بود نام آن معدنی باشد مثال آن خوبستیم که حروف ناسه
استخوان کنیم بعد از اقامت شهر و تمام ضرب نقطه های زوج را از مرتب آتشی و خاکی اشکال

باشد بر نیاید و ثابت در بر آید و ثقل بعضی نه اگر بعد باشد تباستانی و اگر نخس باشد بدستوری و اگر بیست
خارج باشد بیست و داخل مقصود با شکل چهاردهم ضرب کند آنچه حاصل شود با شکل پانزدهم زنند آنچه بر آید
حکم مطلق اودان باشد

مثال اگر سوال کند از زن و در هفتم و در چهاردهم و در هفتم و در چهاردهم ضرب
کردیم باز آمد ثقل بی و ثقل در هفتم بود گفتیم صبر و خوف درین سه مرتبه و اگر سوال از سفر ویران آمدن (۲)
ریج بود و زن داند و آنچه تعلق بر فتن دارد و باشد نظر کند در خانه مقصود اگر خارج باشد و نیزان و چهاردهم
خارج باشد دلیل کند که مراد بر آید و داخل مراد بر نیاید و ثابت بصیر بر آید و ثقل بر آید و درود و سند دلیل
کند بر نیکی و نخس بر بدی و اگر بیست خارج باشد و بیست داخل همان عمل کند که در باب داخل گفتیم بیست
شکل خانه مقصود و در چهاردهم ضرب کند آنچه بر آید خارج باشد نیکو بود و اگر داخل و ثابت بود بد بود
و ثقل بر ساعی نوعی باشد و اگر بعد بود نیکو بود و اگر نخس بد بود + + + + +
مثال اگر سوال از سفر بود و در هفتم و در چهاردهم و در هفتم و در چهاردهم ضرب کردیم و بیرون آمد و نیزان و
پس چرا که از هفتم و چهاردهم بیرون آمده است در چهاردهم ضرب کردیم بیرون آمد و او کلی است و خارج
گفتیم رفتن نیکو باشد و بار است بد بود

فائده در استخراج اسمی و در ترکیب اسم که خواج صاحب مرحوم را بر آن عمل بود و گاه است
خطا نکرد و این بنامیت و سوار است و تا کسی اصول این نداند محال باشد اسم گفتن اما چند
اصول که درین علم بکار آید بیان کنیم
اصول اول نشت که بدانند که اسم چند حرف است و این از مرتبه عنصر اول و اگر نیند و هر چه
از او بعد و بیش بود ۱۰ بیند

اصول دوم نشت که بدانند که بچه زبان است -
اصول سوم نشت قطر کند که حرف این اسم یک است یا نه و این از تکرار اول گوید -
اصول چهارم نشت که آن استخراج است و این چنانست که اول درم اضر ب کند حرفی باشد
و درم اضر ب کند حرفی باشد و اول درم اضر ب کند حرفی باقی معلوم توان کرد اگر شک که از ضرب حاصل
شود و تکرار کند حرف بدیاب باشد و اگر در خانه نخس تکرار کند حرف ساقط شود و چون این قدر نشت
و صنعت این رمل اسم نشان بود و اکنون بنمایش روشن کنم تا بر بیندستان بود و
رمل این است

شکل اول دو مرتبه دارد و شکل ۲ و شکل ۳ که تقسیم این اسم پنج حرف است اول
دوم ضرب کردیم چه حاصل شد گفتیم که این اسم نیز باقی کانتست و این شکل مکرر بودیم
حرف این اسم مکرر است و دیگر اول ۱۰ و ۱۳ ضرب کردیم حرف ادب بود
و اول ۱۳ ضرب کردیم چه در مرتبه بی توت بود با صاحب سکن ضرب کردیم چه حاصل شد هم پ بود
حرف اول ۱ بود بار اول با ضرب کردیم چه شد و دوم بود حرف غصیری بود و بنام ششم موجود که
خانه چه است ۱۱ و در چهارم مکرر بود حرف او اعن شد و چون حروف جمع کردیم توالی این بود ب ل ب
ان و اشد اعلم اما مکرر از طرف حرف نیکو نگاه باید داشت تا خطا نماند و بعد مکرر در سهای و این قاعده
از این ابی عید شد ز تالی است و بنیاد او بر ماست و اگر در نقطه طرح بخانه رسد و شکل را در آنجا خط
نباشد با صاحب خانه عدد آنجا ضرب کند تا شش نقطه براند آنجا که حرفی و نقطه با ب نیز براند آنجا که رسد
و هر چهار نقطه همین کند تا شش هم از این ریل نقطه شش ۱۰ بود و درین خانه ن صاحب کو آب اما قوت خانه
راست و شکل حرف صاحب بجان و حروف شکل اول و نقطه با د با صاحب خانه ضرب کردیم چه شد چون
حرف ب و نقطه اب ده بود و دریم چه خطی شد است با صاحب عدد و ضرب کردیم چه شد و حرف ل دارد و
نقطه خاک هم شش با صاحب سکن حرف ادب است چون جمع کردیم ب ل ب ان شد
و این عمل مکرر باشد بطریق اخلاق فافتم و تامل فاحفظ و تکرار و اشد اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
و منتهی ام الکتاب

فما کده بد آنکه بنویسند بیست و هفت احتیاج بنویسند بیست و هفت خانه حال بنویسند خود
است و شکل سه قبل بنویسند و شکل ماضی ماضی بنویسند و نیز آنکه نواید عدد بیست و اند اول
ایشان نیز دریم است از اسم سعادت گویند و نموده اش را دوست اگر این سه خانه باشد شکل سه باشد
حکم بر مادت سایل و حصول مراد بر دوی و ستانی گویند و چهارم که دوم زو اند است از اسم نصیب
گویند و شش از دریم و یا ز دریم شش را دوست اگر در آن سه خانه شکل سه طوی کرده باشند که حکم سعادت
حصول به عاست اما معارضه و تمنع دارد پس حکام هم سعادت بر شش نوع است اول آنکه شکل سه باشد
چنانچه گذشت و اگر تخم شش بود و سیر دریم و یا ز دریم حکم کنند که اول نسبت در آید آخر نیک بود و اگر
پانزدهم تخم بود و دریم عدد بود و شش کار و بعد از حصول به عاست شش و شش آن شود و اگر تخم و پانزدهم تخم
باشند در اول کار پنج و در عایدت آرد و آخر از دست دهد و تخم و اند و پیش آید و اگر سیر و دریم تخم بود
و تخم و پانزدهم عدد بود سائل و طلب است بود اما بعد از عی و حاصل آید و آخر این بخوبی گذرد و اگر

ملوک شهر روی و فرزندان و جاسوسان و خجری عیش و عشرت او و طرقت و خوشدلی او و در ایل و دیار
امور جاه و سلطنت و شکل

ششم شتتای و رعیت هشتام و ستران بارکس و دوخان و قزاقان و جهات و انوار
و بسط و روزگفتن و امر و اض و اندوه و علل و اندیشه و قدره و غیر اینها درت بسیار و تات و کلمه و
ستور خود وزیر و ستان و شکل

[illegible]

و بهم حال سلطنت و اہمیت و دوام دولت و پائیداری ملک و ثقل و ثقل و عیش و سعادت
و شقاوت و ترود و در ملک از آنجا بنیزد

یا زو حسم حصول مقاصد و قصد آن که از چه بود و وزیر ای عالی قدر که در قوت و شجاعت و قیام
و مستقر و بیچ طریق بتقدیم رسانند و احوال عجزه پر دازند و با تقابل و تواضع بحال رعیت پیشین آید و دیگر
تکرار از ارا تو ان دید و موافق آن باید گفت و فکری

و و از و هم حال مجزّه ولایات و دیگر مستوران و فویشان داعی و فنی و ضم نبرگ و تیشد و خوش
گشتنه و نبرست و و هم در خاطر ابد او و غنّه و شمن و در حاسه جسم و کل

چهارم و پنجم قوت بادشاه را دلیل بود شکل
چهارم و پنجم بر حصول مقاصد و تا بطریق که سابقا گفته شد از حصول خشنودی و اختیار
و بیه اختیار و اندک اعلم شکل

پانزدهم و سیم بر تقدیر است از ملک و سلطان در آنجاست و سیم
نهم و سیم بر غایت است از آن سلطان از غیر خود است. ان کار یاد در آن سال و الله اعلم

شکر بهشت و اگر در پیش رو آید و تا سود بهشت لشکر اوت بسیار باشد و اگر شکل اول سود آید و اگر در
پایه آید این لشکر اوت نیست و لیکن خوف بهشت و اگر در اول نفس آید و در جایهای مذکور نکرار
نشد بهشت لشکر و اگر در دوم و آید بهشت از پیش شکر و اگر در چهارم آید بهشت از پیش پادشاه و اگر در پنجم
باشد و درین جایماند کورتکرا کند اندکی بهشت ولی خوف نیست و اگر در ششم شکل سود آید و در هفتم بهشت
نشد قوت پادشاه باشد و اگر در هشتم و آید بر پیش شکر بهشت از جای پادشاه و اگر در نهم با صواب
فایده حال سپاسیان و سایر طبقه باقی و از رسوم و مبارزان را از شصتی و حال فرزند اکی طاهر که
بودند از چهار دهم باید گفت از ثبات بر استقامت حال این طبقه و از داخل بر بیادنی ایشان
و بر تفاوت حال ایشان که متلون معاش کنند و از خارج بر آنکه نقل جسد گشت باید چنانکه نمود
شده سالقا و باشد علم الصواب

وزیران کار بود و مقدار اشکال شرف پنج درخت را حاصل کند و اگر پنج شکل در روی رمل در شرف و سهوا
بیابان باشد نظر کنند در دانه مزاج و عدد و حرمت اگر در اینجا یافته شود بحسب اشکال صد و خمس حکم کنند
و اگر خالی از این جمله بود آن رمل اعتبار ندارد و پنج حکم کنند مگر در سه چیز که سائل باستان و تماشا آید
یا آنکه در اصول و دین و کتاب نقرین مهم دارد یا آنکه صاحب رمل اسیر گردانی و ناسیدی پیش آید
ملک به محاسن قیامی و احلیف گردد و در پنج کشنده باید که صدقه دهد و استغفار کند و از کرده پشیمان شود
و خلوت گزیند بقدر عدد دیوت و از ده گانه از اندیشه بازماند اعدا دیوت و از ده گانه بدین موجب
است که هر خانه سه عدد دارد اول دوم سوم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم نهم و دهم
یا از دهم سیزدهم چهاردهم پانزدهم شانزدهم هجدهم بیست و یکم بیست و دو

فائده در امور سیخند
که شغل است بجان ملک آن برود و از دزدان فصل است

حاصل اول در آنرا آورده که چون از حال ملک برسد حال نفوس خلایق را از اول بنیاد و فعل و تسبیح ایشان از دوم و مصاحبت ایشان با یک و دیگر نیز و حال اقربا و دوستی نمودن ایشان با یک و دیگر و نظر و حرکت و سیر و تدبیر است و آند وقت از سوم و حال ملک از بهموری و دویرانی و نبات و درخت و محصول و جمیع و منخاش و خوشه دلی در آن و هوا و مرگ و عیش و نباتات ارضی و کسالتی خلایق در و سنی از چهارم بنیاد و حال فرزندان و محبوبان و رسیدن اخبار و تحف و هدایا و حالها و خیرات و عیش و طرب و خرس و لطافت غذا و شقای بیماریان و حال بود و غیره بنیاد و حال بیماریاران و خادمان و نیکوکاران و ستوران خد و در و حیوانی و اندوه و غم و حسن و بیچارگی و بودن عاشقی و نقل مردم از شهر بدیه و علاج بیماریاران و گریختن و گم شده و نشانیها از بنیاد و عقد و نکاح و بیماریها و شرکت و رسیدن غائبان و اگر استی و از زمانی و در او و کسند و آمدن کار و دشواریها و سختیها و تصرفان و دزدان و قمارت اعدا و قتلها و نکاحها و نبودن بدیع و شری بین آنها و بین از بنیادین صورت وجود پذیرد از هشتم بنیاد خوف و خطر و مرگ و فتنه و رفتن و مال تلف شده و زانیان و سرشاری و ادوی و دزدان و دهم و فتنه و کسبت از هشتم بنیاد حال و فرار و وجود سفرها و قصیل و علوم و غیره و از بنیاد نهم و رسیدن غائبان و دشمنای نکاح و از بنیاد دهم و از بنیاد یازدهم و رسیدن مردم از هشتم بنیاد حال با و بنیاد و فتنه و عمل و در باب متعصب و فتنه ایشان و عصبانیت مردم و فرار و فتنه حکام از دهم بنیاد و بر آمدن حاجات و دوستی دوستان و آمدن ایشان از دهم مردم یک و دیگر و موافقت و خلقان و قوت و شوکت و زراوند با و امر و مردمان

پادشاه را از اینیند و عهد است دیگر و قریب خلقان و حشام و خدام حضور و ستوران بزرگ و قمر و ملازمان
و خراجی و سنیقان و مرگ بنده و پیران از دو و از دهم بنده باستان و سنان و مقیدان و گرفتاران و
زندانیان و خلاص و نجات ایشان و قوت عاقلها و غریبیت غافلان و طلب عالمان از اینیند و برآورد
حاجات و استجابت رعایا و حصول مقصودها و تفاوت نرها و گران و ارزانی و مطلوب کلی اشکال
از اینیند و حکم جمیع امور از غیر شود از ه اکند و عاقبت امور از اینیند و از دهم بنده و از ه اکند و عاقبت
فصل دوم اگر در اول شکل باشد ثابت یا داخل هر یکم قیم اشکال باشند و اگر خارج باشد سفر دور و نزدیک
روند آنچه متقاضی تکرار شکل اول بود و اگر شغلب بود در وقت و آمد از شیر و جلا و شکل ملا حظه نموده نماید
سعد یا اختیار و خمس بی اختیار شکل سعد قوی بی اختیار و خمس قوی بی اختیار و خمس قوی بی اختیار
بی شکل بی اختیار سعد بی اختیار و اختیار باید کرد و نظر کرد که مادت و خواست طالع از چه سبب بود و فکر اکثر
و خانه وی کیست و در خانه وی چه شکل آمده و گویان وی سعد قوی اند یا سعد ضعیف یا خمس قوی
یا خمس ضعیف و از آن حکم باید کرد و مثال در دوم بی اختیار و مال زیاد بود و بی اختیار
مال نیارند و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
دیگر در بی اختیار تکرار کرده بود و نفع و ضرر آن از غرضند و گفته و دوست جانی و آنچه سخاوت و محبت
بگوید و اگر در بی اختیار تکرار کرده بود از سبب قرض یا میراث یا دزد یا نامم بود و در ۱۹ از سبب برده و
ستور و خادم و بیع و شری و بیت المان اولاد است و اگر در یا دهم بود از امید و سلطان
و عدم ظلم و خشونت و تاراج نفس با نعم و نقصان طلب ثبوت آن سعد حسابی و با اختیار و خمس
بجز سعد و بی اختیار و محصل و اگر در دهم بود آن گویای و در محصل بار استوار و باقی حالات
را برین متوال بگویند

فصل سوم در کفایه آورده که چون از حال زرع پس نظر کنند در خانه چهارم اگر شکل سعد داخل بود
و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
از امت نباشد و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
غله انیک بود و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
ضرر بود و چون اشکال قوی بودند و بسیار در خانه آورده که اگر در چهارم بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
گشته خوب آیند و اگر بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار
بسیار بود و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار و بی اختیار

فصل از و پنجم از پنج بنید و رسول و پیغام و دوستی و دشمنی هر یک بگوید و انقدر علم یا صواب
فصل و اول و دوم خداوت نمودن مردم یا یک دیگر از طاعت و مهمت بنید و از دوستی از یار و هم و
از مشق و فرزند از پنجم و سگی و اقیاس

فائدة طرق استخراج ابن را استنادان با انواع گفته اند

[illegible]

فصل و رسالہ نور فوسے

که جهت علاج کسی در وقت تحویل شدن و طریقی استخراج و جدا اول و احکام باید که پیش از آنکه
از حوت بچل بر روز ساعت نیک و نظر پسندیده اگر تواند روز و در بشد و جائه پاک بشد و نایید و در
و عاشق و زبان لایق نگاهدشته متوجه ریگ شود و در راه بخواند قرآن و دعای نامی یا توره اشتغال
نماید چون سوره یس و سوره فتح و فیل و انا انزلناه و چهار قل و آیه الکرسی و سوره فاتحه معنی احمد و چون
بر یک نهد دست راست بر پیش در و دست چپ از عقب و چون ریگ می گردد این دعا بخواند
اللهم ادر فی الاشیاء کما هی فی بصره اذ لم یکن شیء و در میان و ازین بعد بخواند و آیه الفاتحه و بعد از آن

از قید بدستور نمودہ می شود و بنویسد

مدونیت

ضرب اول	ضرب دوم	ضرب سوم	ضرب چهارم
او تا و ا ر تب	ضرب او تا و ا ر تب	او تا و ضرب او تا و	او تا و او تا و ا ر تب
سعد مطلق	جدول حالات آنگاه شبیه	در این نوع رقص	سهم السعادت و السعاده
ن	۳۹ ج	۳۹ ج	اول
۳۵	۳۹ ج	۳۹ ج	ثانی
۳۹ ج	۳۹ ج	۳۹ ج	۳۹ ج

خلفه
محمد بن حسن
قاسم فرهادی
امیر احمد
حاج علی محمد
خان افغانی
فضل بن مراد
انست الله
طاهر

U.S. 101

۱۳۳۳

41

[illegible]

اشکال کوکب کو روز و زما متعلق اند

اگر چهل روز گرفته بود و مردم در محنت و زحمت بود و اکثری در زستان و تابستان نیک بود و
 اگر پنج روز زستان میان بود و در تابستان بد باشد و اکثری در تابستان گرم بود و با و در زستان
 میان بود و اکثری در تابستان نیک بود و در زستان چرب و دار و اکثری در زستان خشک و
 و با باران و هوای نیک و در تابستان هر دو نیک بودند و در زستان نیک بود و در تابستان
 بد بود و سگ از شکل ثابت بعد قرار و انصاف و سعادت احوال و نفس غم و اندوه و قبض بود و در
 سحر رسیدن محنت و بد ایا و حصول مقاصد و جمیت و نگوئی احوال و نفس زحمت و اندوه و محنت و
 بود و در حصول سعادت متقلب بعد نقل و حرکت و سیر و تردد و دوستان و جمیت و عیش و طرب و قنوت
 و نفس بر تردد و رفت و آمد و اندوه و پریشانی و تفرقه و ایند و لذت و فرقت خارج سحر بر حرکت و بهار
 و آمد و نمودن و خرید و فروخت و تعطیل در امر انکمال بفرقه که بشکل منسوب بود و نفس بر فرقت و
 بطلان و جدائی و ترک گرفتن بی اختیار

روز یکشنبه $\equiv \equiv \equiv$ سحر بود و فتوح سحر $\equiv \equiv \equiv$ نیک بود و نقل و حرکت واقع شود
 جمیت بود $\equiv \equiv \equiv$ پریشانی بود و اندوه و سحر باید کرد و ان و اندوه علم
 روز دوشنبه $\equiv \equiv \equiv$ نیک بود و جمیت باشد $\equiv \equiv \equiv$ خیر بود و سلامتی $\equiv \equiv \equiv$ حرکت و
 سلامتی بود $\equiv \equiv \equiv$ سحر باید کرد از ترس و هم شدن

روز سه شنبه $\equiv \equiv \equiv$ شادی بود و حرکت مبارک $\equiv \equiv \equiv$ جمیت بود و مردم بفتوح و
 خیر و عیب نبود $\equiv \equiv \equiv$ سحر مردم را قبض و اندوه بود $\equiv \equiv \equiv$ قبض و حیرت و پریشانی
 بود بی اختیار و الله اعلم

روز چهارشنبه $\equiv \equiv \equiv$ جمیت بود و آسودگی و عافیت $\equiv \equiv \equiv$ فتح و فتوح بود
 و مردم را اندک آسودگی باشد $\equiv \equiv \equiv$ حرکت نیک بود و سلامتی $\equiv \equiv \equiv$ سحر باید کرد که
 اندوه و پریشانی آرد

روز پنجشنبه $\equiv \equiv \equiv$ فتح و سلامتی و دل خوشی بود $\equiv \equiv \equiv$ جمیت بود و بیفت
 حرکت بود و سلامتی $\equiv \equiv \equiv$ تردد و رفت و پریشانی دست و سحر باید کرد
 روز جمعه $\equiv \equiv \equiv$ جمیت بود و سلامتی $\equiv \equiv \equiv$ حرکت شود و آسودگی بود $\equiv \equiv \equiv$
 فتوح رسد و این در مقام دست و سحر $\equiv \equiv \equiv$ حرکت دست و سحر باید کرد و سلامتی

بود و از ترود و غم و اندوه این باشد
روزشمین جمیع بود و طفر و نفرت و فتوح و حرکت بی نفع بود و بی نفع بود
بود و اندوه و زود بکشد و اندوه و سوزن بود و اهل خیر را سیاه بود

فصل ۵

اولی باید که چهل دعا از ضرب نوزده می حاصل کند نظر کند که کدام ملک است و منسوب بکدام کوکب است و مردم
آشنا بکدام کار بیشتر شغل می دارند و طعام ایشان اکثر چیست اگر در خانه امراض شکل آید که سبب
مرض امراض بود و در ششم و دوازدهم بود دلیل مرگ تضایفه بود که منسوب اند شکل ششم و امراض
انگشتش و قوت مردم از طالع و دیر ماندن مرض از دوازدهم و نجات از چهاردهم و طیب از نوزدهم
و سوا بجه از پنجم و ستن ایشان از چهاردهم و شانزدهم و ایمان ایشان از ششم و گویند و الله اعلم

احکام السعادت

اگر داخل بود و سعد دلالت کند بر حصول مقاصد و خوبی و اگر محنت قوی بود و حال پشیده و ثابت بر همان
حال بماند و خارج سعد بر نقل و حرکت و سفر یا اختیار و شغل بر یک حال نبود و شخص بر رحمت
و محنت و اگر سنگی و قطعی و بلا باشد که گراما و سراما و اگر خارج بود بر فقر و بی و الم و دور افتادن از مقام
و مال و سواش از طالع و چهارم گویند

قاعده هر کوکب که اشکال او از روی تکرار و دون اشکال و الی بود و لیکن از روی تکرار غالب بود و اشکال
و دیگر باقی کوکب از غیر یک و الی خواهند و تواند بود که شریک قوی تر بود از الی مانند آنکه اشکال او یک
یا یک یا یک در خطوط یا خود باشند مثل خانه و شرف و غرب و اوج و قوس و عدد و خط و غیر ذلک از خطوط و اشکال
و الی بگویند و همیشه آن هنگام محنت و رحمت و ترود و از الی بپایند و رحمت و قوت از شریک
و الی و تفریق و دید که کوکب این ملک که رحمت و محنت او ضرب کرده اند و دست و الی است یا شمشیر

قاعده دیگر و بیان احکام و الی سال

و الی آن کوکب را گویند که شکل و می بر شکل شش کوکب دیگر و معتدین زیاده باشد از وی تکرار
رحل دلیل بر عمارت و آبادانی و زراعت و محنت و خط و رحمت و بارندگی و سراما و در شمی بود و
محمول سفید پری خوب ترید مشتری برتری حال بزرگان و امید و سادات و قصبات و صدور
و تجارت و نماند از آن و در مروج بازارها و نفع خلائق بود و الم ترید بر بسیاری کرم و رسوم و قتل و غارت
و ظلم و سراما و فسق و فجور و نکبت و بی و الم و تب و غصه و ظلم و تاراج و بدی حال شوقیه از شمشیر

الشمس بر قوت و نفرت با پیشاه و فرماندهی و انکسالات بجا صغار و رعیت و دویم و عرب و اهل بیابان
و اشتغال بکسبها و درج بازار و صرف نمودن نفوذ و خوشحالی فضا بود و اگر چه خوشحالی اهل طریق
و سایر زنان و سادات و جوان و پیش و عشرت و خوبی بود و غذا و مایل میافتنی بودند و رعیت بسیار
شود و شکوفه و عطر و صنعت صنایع را بر روی و خیاطان و قوادکان محفوظ بودند و شوند و عطاران و
بر روی و بر روی و اهل قلم و جمعیت مردم در مجلس و محافل و درونی نقاشان و ابریشم کاران بود
و بر روی و بر روی و آمد اخبار و سیل و نامه و سیل نمودن مردم با شمار و وقوع سفرهای نامحسوس و
بسیاری نعمت و پنبه و کاغذ و کتان و درون حریه و کمر پاکس و خوبی حال عوام الناس و حال
ایشان اگر اس بر قوت طرازان و راه زنان و دلالان و بی باکان و مرد و او پیشانی فکری و
الذنب بر قطع مقصد با وفاداری و دوندان و مفسدان و هر کس که کمال او از روی فکر و زور و یک
باشد بود الی شریک و الی بود و تواند بود که شریک قوی تر بود و الی چنانکه اگر اشکال او در وضع
قوت و سبب باشد مانند خانه و عشرت و ارج و فرج و عدد و خط و قوت و اشکال و الی در موضع قوت بود
آن هنگام محنت و زحمت از الی پس و نیز انکه هم اسعاد و شکی را گویند که نتیجه او بهتم و طالع باشد *

فصل بر

از قوت هم اسعاد و مرکز دولت دارد و هو علم بر ج و سرور و در عمل با فایده
و حصول امید از طبقه و شتری و زهر و خالیت بودن از امراض اما زود
سیلانی ایجاد و در میان اقربا و صاحبان اندک بهیبت روی نماید و چون
الالب فکال سعد و غیر بکثر بکثر و انشا الله تعالی

ستونهای	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
الزهره اول	☿	♄	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂
جبریل	☿	♄	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂
الفرس	☿	♄	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂
صفر	☿	♄	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂
الشمس اول	☿	♄	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂	♂

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

فصل خزان

اولیست که علم بدست آورد و در ساحتش گردن بود پسانی و در حقیقت و است
در احوال و خدایان یعنی اعدا و در بعضی سیر و اندک و کثیف اولاد و قیام نماید
و غالب باشد آن فرج و سرور بر غریب و فائده از طبقه شتری برسد اگر چه اندک
بقیه بطور رسد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

فصل شصت

ولا کتب و هو علم بر سلاخی حالات و می نمودن در تدبیر است و است
حال در قیام و نفاست و در و خسل و ارتقا است طبقه عطار و

و چون حدیث غالب اند و در اسر صاحب طالع اکثر مقاصد که معنی نموده و

کچھوں نے یہ دو بے انت

دای خشتا	یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده
۱۳۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۳۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۴۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۵۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

فائده و استخراج این اصل و تدبیر و تدابیر متولیات برین وجه باید نمود و هر شکل که صاحبش و الی آن
فصل بود یا ارسال از نیست سایل و فائده از آن راه گذر و بر و متفرع گردد و دلائل سهام و هر اکن
در اول صفحه بنویسد و دلائل بر آن ختم سازد و احکام یومی را نمود باشد و وضع تر از آن نباید حکام
شهری را از ضرب این اصل استخراج باید نوشتن چنانچه از جهت مثل ضرب اولی را که تعلق به پانزده
روز سایل دارد نوشته شد باقی سال را تا آخر برین قیاس باید نوشت از روز نوروز سالی
به آخر سال و دلائل و ادو اهل علم عند الله بر تدو خاطر و اندک قبض و اندوه و ملاطی رومی نماید از
میراث نامیه بیست کسی که مرآت و در بودی ضرر تا چهارده روز و خل و پنج بهمانی بود و اختیار خسرت
شود و نقل و حرکت نزد اکابر و اهل دولت و بطور رسد و اندک تردد و بر مقام راه یا بد و از دوستان

دیوار آن خیر غائب برسد و حال فرزندان متوسط بود مایل بسجاده و ابتداء و مقدم کسور بقوت بودند
و روی شرقی و شش پاشیده و از وج و شرکار احال قوی بود اما خوف بر مزاج غالب باشد و خواستهای
سختناک مری شود اما ضرر نماند و از عمل فائده نیک حاصل شود و از دوستان صدق نشاند شود و
و از خصمان فایده الهال بود و مقاصد حصول پیوند و بوجه استانی

فائده بر ای جمله مطالب کلاه قاضی را برداشته اموات سازند و انقلاب نمایند و اگر انقلاب در
مرتبه دوم ثابت شود و دلیل بود حصول مقصود و بر دوی و خیر و سعادت حکم کنند و اگر مرتبه سوم ثابت شود
حصول مقصود حکم کنند اما بعد از پنج و هفت و اگر مرتبه چهارم ثابت بود و از پنج حصول بود اما در نماند و اگر هفتم
در پنج باز و دیگر هفتم آرد و اگر از مرتبه یک و دوم حصول بدعا حکم کند و اگر از مرتبه پنجم یک و دوم از
و هفت بسیار و بنیاده و مصدر آنرا محض بود بلکه موت کسی از طرف سائل خیر است و این را
مبارک نماند قاعده اگر در نیک اشکالات ثابت شود و در نهایت قوت سائل است مثلاً
اگر خواهی حکم حصول کند از اصل خانهای با دوی تفصل بسیار و در خانهای آشتی بتابستان و خانها
خرید خالی بخیریت و خانهای آب رستان نوع دیگر خانهای شش بهار و آب باتیر و باد و آبستان
و خاک رستان و اگر حکم هفتم شود و از اموات شکل اول هفتم اول دوم هفتم دوم تا چهارم
تمام شود و علی نماند و اگر نماند که از همان رمل حکم ماه باده نمایند از او تا دو مائل و از ایل او تا دو اول دوم
و ایل سوم نوع دیگر اگر بدو انقلاب ثابت شود انقلاب ثانی را بر اصل نماند و چهار فصل تمام کند
و عمل نکور تفصل آید و اگر بعد انقلاب تمام شود عمل نکور باید کرد و هر رملی تفصل دهند و احکام
نماند بدستور نوع دیگر اگر چهار انقلاب ثابت شود و او را بر ایل استخراج داده هر رملی تفصل دهند
و اگر انقلاب چهارم ثابت نشود انقلاب نمایند و بین وجه که اول را سیزدهم و دوم را شانزدهم
و رمل تمام کنند و رمل ثانی را انقلاب نمایند و همچنین رمل ثالث را تا نام رمل حاصل شود و هر رمل
به پانزده روز دهند و هر رملی بر روزی آنرا تقویم الدین گویند که عبارت از سی صد و شش روز است
و از هر رملی ۱۱۰ روز افزون کنند تا بیست و چهار شکل شود و دیگر امتزاج دهند و دیگر امتزاج
دهند یعنی با بنایم ضرب نمایند تا ۱۲ شکل شود و دیگر امتزاج دهند تا ۱۲ شکل حاصل شود و اگر هفتم دهند و اگر هفتم
شش روز نماند باشد یکی بنید از نماند آنرا تقویم الدین گویند و اگر در انقلاب و تدالوت اموات نکر شود
یعنی چهار شکل نکر در یک اموات بیاید مثل آنکه ۱۱۱۱ یا غیره و او را با اموات اصل ضرب
نمایند تا مکرر بر طرف شود و بعد از آن انقلاب نمایند اموات اصل نیست ۱۱۱۱ ۱۱۱۱ ۱۱۱۱

قائده در اشکالی که در روزهای قوی ضعیف اند

روز یکشنبه سعد قوی سیاه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه
 دو شنبه سعد قوی سیاه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه
 سعد قوی سیاه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه
 پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه
 پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه
 پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه پنجشنبه

تو چون خواهی که یکی شنبه و خواهی که بداند که هم وقت از اوقات از وی مبارک خواهد بود از اول
 ده از ده ساعت هر شکلی را ساعتی اعتبار کند و اگر در غره ماه قمری یا جلالی ساعت اول روز یکشنبه
 از زوال ضربی زند و تا پانزده روز یکشنبه روز یکشنبه اعتبار کند و نظر کند که در هر ابر هر روز سه
 شکل آمده اگر سعد بود موافق خوش گذشت آفته نباشد و اگر خسر بود موافق بد نباشد و آفته نباشد
 و اگر خسر بود ناموافق از خود چسبند باید بود تا پریشانی نشود و از داخل سعد نفع و منفعت بود و از
 خسر حجت و نفعت و بی نوائی و قبض و از منقلب تر و بود و از ثبات بدستور بود و از خارج
 تود بود و غنم کرد و آن سعد با اختیار و خسر بی اختیار و شکل زحل غنم عاریت بود اما در روز
 یکشنبه و دو شنبه و شکل آفتاب طبقه ویرانیک بود و خاصه و باقی اشکال برین منوال است
 توان کرد از سعد و خسر

قائده سیاه سعد قوی است در طالع الا در خانه ششم دیگر از نقصان و نصرة الله داخل ضعیف است
 و در نفس نیز ضعیف است با وجود حماوت و شکل امید و الی زیر که او در طالع منقح خود بود و میراد
 و در و بالی و شسته اند از آنجا ویران و تمام در قبض انتخاب توان کرد و از غنم انتخاب و در هیچ موضع این
 نتوان بود و از هر دو انگشتی قدر باید کرد و دیگر باید که هر کس از طبقه هر کوب که سبب آن کوب
 و روز و سه با نیک بود و هر دین که در نفس بد و قمار باز بود ویرانیک بود چون شتر
 طما و ساد است و صد در از زحل و با قین و سائخ خود و اسلام

قائده در قواعد و ضوابط احکام

در تفرقه اهلوم آورده است که رملی از دیم برای تفرقی برین صورت آمده است چنانچه سم چنانچه چنانچه
 شکل سعد در اول بود و در و از دیم و می خسر قوی بود و لیل چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه

و عاقبت کار اگر سوال از خزانه و هدایا و غیره عیش و طرب بود نقطه جنوب را در شمال یا قیسم مقیم شد
و در روز دیدیم دالالت کند بر بیادنی فرزندان و هدایا و عیش و طرب و خیر و شرف یافتن از قبل پدر
و بر زیادتی دخل ملک اگر سوال از مرد و مرض و چهارپای خورد بود نقطه شمالی را در بر شمالی یا قیسم
این نقطه درین مقام روزیست و دلیل است بر زیادتی برده و چهارپای و صحت یافتن بیمار را اگر سکن
او در شرق است در مقام غرب یا قیسم روزی بود که شب شد حکم کند بر نام او ای زن و شوهر و شرک و
ابتازه و زد و عتاب و شرمیانی منتهی کردن اگر سوال از خوف و کسب و از مال و میراث بود
نقطه جنوبی را در مقام غرب یا قیسم تاریکی و شب زیاد است و حکم کردیم بر نام او ای و قیسم مال
و مصداق و بر وفای مال و شرک و ابتاز پیشانزده خانه را بدین قیاس حکم یابد که چون سوال از
بود که سفید در کدام مقام سیاه شود و سیاه در کدام مقام سفید شود در مل نزدیک و این صورت آمد
شکل که در دو مقام شرق بود با یکدیگر فرج دادیم عقلمه آمد پس بدین حکم
شکل سیاه بود و سیب خانه و نقطه آتش می شد شکل آتشی بود و شعله
درین مقام آمد غنیمت بود که سیاه شد در شکل ابدین طریق حکم کند و دیگر شیرین در کدام مقام
شمالی شود و در کدام مقام شیرین شود و طریق این مضامین است چون در مل نزدیکی شکل مشتمل بر
که شیرینی آتشی را در دو مقام شکل زحل آتشی را کردند و عقد تین و حجره و طریق این مضامین را کردند و اگر
اینها در مقام شیرین یا شیرین کردند
فایده مضامین گفته شد اگر ارق بر هر نقل از او ستاد زمانی رفته اند که در حکم مطلق کردن می باید
که از زوره اکند اگر شود و نیز بر صورت و خصوصیت و خلعت دالالت کند بر صورت یافتن از قبل پدر و
خصوصیت و رسیدن بهر اول و سوال اسید و مسافر بسیار است پس از جای که تجارت رفته بود اما
چیزی فرود نه و و و یکی که نیامده است که در است یا اگر نیت و از سلطان بترسد و کسی بروی و دست
نیاید و حال سالانگی بود و یا شفت و خونی غله و نرخ میانند و در سوال است یا اگر نیت
نمایست بود و قهر و غصه بود و اگر کسی که نیت را در است یا اگر نیت و از سلطان بترسد و کسی بروی و دست
در امان بود و حاجت را در است یا اگر نیت که از زوره برگرد و سیب خونی و کسی که رفته باشد و دلیل
بر خونی بود و در است یا اگر نیت و در است یا اگر نیت و از سلطان بترسد و کسی بروی و دست
و زوره و سیب بود و در است یا اگر نیت که از زوره برگرد و سیب خونی و کسی که رفته باشد و دلیل

بدل دشمن و خصمان بر یکدیگر ابر بودند و رنجور را دلیل سحر است که علاج پذیر شود و چه هر حاجت که
 بموجب شمع بود و اگر دو آنچه از سلطان اسیدی در دیار بیاید و در تجارت نفع بسیار است و اگر تجارت
 نزد کسی رود و مهلت او بدل خواهد بود و اگر دو اگر مالی یا گنجی طلب کند بیاید و وعده وفا نشود و از حساب
 دولت غیر وزی بیاید و بعد از وصال او از نیک بود و بادامی مخالفت بوزد و فراخی و غیر خواهد و در
 اطراف عالم خرابی شود و در صنعت تصرف کردن به از تجارت بود و غالب سوگندی خورده است
 که او را روان بود و ازین و شک که روی بهم دارند آن لشکر که در شمال است طفر خواهد یافتن و این
 زن را نباید خواست که بد فعل است او را رفتن بوزن و اهل بیت اما درین عمل این والی زیاده
 خواهد کرد و رسول رسالت بر استی گذارد و مرد حاصل گردد و تجارت بجای رود که خیر و خوبی یابد و
 سفر دشمنی بود و حاجت رود و درین میراث و در تجارت فائده نیست و بیمار را خطر است و
 بدین طرف که اندک است که ده است نباید رفت و این گشته درین عمل است کار است و این کار که گویا
 که بکنی بکن و در نقل خیر و برکت است اما در باز آید و امید که داری تمام حاصل شود و اگر در آن حد
 تمامی این صفت ویرانند میان این دو کس و فرزندان ایشان و غلبه بسیار از آن خواهد بود و
 آب روان بسیار و غالب بسیار است و مقامی ندارد و از دست رفته بدست یاز آید و حاصل
 و و سپهر آید و فرزند این بسیار بد و این چیز را بقیه است بود و بقیه دروغ و دنیا که خیال می کنند
 زود صاع کنند و در آن مقام که میروی آنچه طلب می کنند نیایی و سفر آبی به اثرشکی است و این و
 شریک با هم است نشینند بر یک دیگر خیل می کنند غلبه باز رسد و اگر در اندر است غلام
 کاله فرشیه و این فریت که کرده و آنجا جماعت ضعیف را دیده بود که بی طاقت اند و بر چیز است که
 تبرسانی از آن خطر است و غلبه شده و نه بهر گشته بعد از ندتی بدست آید و کاله که خیره بر زبان
 فرو شده و مال بدست ماند و بر وزمان درین جایگاه خواهی ماند و بادل خوش شود باز خواهی گشت و حال
 و فقر آید و شرف بسیار و صاحب خمیر و لامیت و بزرگی یابد و مال بسیار جمع کند و باز شود
 بجز بول سلامت باز آید و چیزی می آید و نوشته و ذخیره که نماده بودی حرکت کرده و مصالح
 شده است و رنجور را بیماری صعب است خدا صحت دهد و شرکت جویت و حرکت و نقل و
 کتابت و نامه فرستادن تناس است و در سماع الابرار از اوست و زناقی چنین نقل کرده است
 که اگر عقده دره اندک شتی و تخته و تابوت و گور و زندان و زن است و درین است بر مرد
 که جایگاه و راه کم کرده و کم شده باز یافته نشود و تدبیر را نیک است و زنی حاکم و زنی را

نیمان خواهند نمودن و خدمتکار گرفتن و غائب در حال بهتر است و غائب در میان کشتی یا در بیابان
 گویماست که در آن شمه است یا آب روان؛ رسول و غائب سیلانی بسد و چیزهای بسیار
 و حرکت و سفر و تجارت نیک بود و ممکن که از آب بزرگی یا دریای گذشته شود و مال اندک به تردد
 هیچ آورد و ضمیر از غائب و غائب شده بود و نقل و حرکت کردن مناسب است و مراد است بهی نماید
 و چون در قوم با هم نزاع کنند ملالت و برانگیزی بسیار است و در غریب و فرقت بیخود وجود
 گیرد و بعضی بتامل و غلبه از آن و نیک شود و در نزاع پیش وستی گردد و از آن اشکال که حاصل
 شده باشد دلیل گویند و اگر از قرعه بود جمیعت خاطر بود و در مقام کنش بود بهتر بود از سفر و خبر غایب
 و در ایستاد و در محاسبات و سود و معاملات توقف باید کرد و مال را از و خرج نباید کرد که در حاصل
 گردد کم شده و در بدست آید و غائب مراد است که چون در کس با قبیل که نزاع و تدبیر صاحب غیر شود
 بود و در غریب و فرقت در راه افتد و غلبه بیانه آید و از آن بود و در موافقت نزاع را آفت است از خوش
 غ و نزاع بصلح انجام دهند و نفاق دست مرام و سلام

قائده این فرین شاهی را خواند و دود که چون طرح ضمیر بدین اشکال بودند و خانه ضمیر بود حکم مطلق و
 نیست و دلیل بود بر غرور و شرف و برست و فرقت و بر خور داری تمام است ضمیر و نیکی از روزگار و
 اکابر و حصول اغراض و سلامتی نفس و در داری عمر و استماع خبرهای نیک و اخبار و رفیق شگفتی
 و بر خور داری از اکابر و ملوک بیا بدست و در دم بر قبض مال و بر خور داری از مال و از با است مناسب
 و اهل دولت و اطلاع بر احوال شخصی و حرکت را نشاید و در مقام ساکن باید بود و کلی و خرد
 حاصل شود و از طرف مشرق سفری برند و از و نفیست بیا بدست و در دم نقل و حرکت و برست
 و در دینی و کثرت دانی و افتادن از جاه و منصب و مرتبت که باز بدست نیاید و در چهارم بر حرکت و
 جمیعت خاطر بعد از تشویش و اخلاط با وجود و نصاری و غیر هم نفع از ایشان و جمع شدن
 آن گروه در شهری به در پنجم بر شادی رحمت و اجتماع باشد اهدا و محبوبان و قرندان و هم زیاده
 و تمیز آنچه بدین خانه تعلقی دارد از زنان و اعدا و دشمنان چون در مل غلبه کند اگر با وی چه شمشیر
 کشیده بود به در ششم بر فرستگاری کار و نام داری از انواع بیماری و اختلالات طبیعت حامله و خمر آرد
 و سلامت باشد به در هفتم کارهای دشوار و بیایر خور داری بر آنچه طالب باشد کم شده و در وید
 باز بدست آید و خوف و مکر و حیلت از بندگان و نیده زادگان بود و در هشتم بر خصومت و بغض و
 بستن و زدن و شکنجه و قتل و سوختن بحسب خواهد و در وید و کم شده باز بدست نیاید و خوف و

و اگر تکیه قلب غلبه کند گویند که اکثر حمل هتفا کند نشیبه که محس بود و اگر قلب سعد غلبه کند اکثر تمام شود و بعد از تولد بیضه میرند و بعضی بر او رسند و بعضی از حجاب این فن گویند که اگر اجتماع غلبه کند فرزند آن تمام میرند بعد از تولد یکریک و دختر بر او رسد بر گاه حمل زن تحقیق شود بی معارضه و در کار اکنون ریل دیگر بایستند و طر کند در خانه ششم اگر خارج سعد باشد این زن حامله بمانی نراید و اگر خارج بار تمام نراید اما هر دو در آن وقت بود و اگر آن محس بود و نیم مرگ بود مثلاً اگر گیس باشد در طالع و در ششم گیس که اگر کند و در ششم محس خارج بود زن و پدر و برادر و اگر گیس در ششم و ششم محس خارج بود زن و پدر و برادر باقی ماند و شیر زن بیگانه شد و اگر در ششم سعد داخل بود و در ششم محس خارج بود یکمیرد زن بعد از پنج نسیان سفایا به و متقلب سعد گو ای می دهد که زن در زره کشد و باز فرزند نشیند و اگر زن اید و هر دو سلامت باشند و اگر محس متقلب بود در زره بسیار کشد و فرزند نشیند و اگر نراید اما بچه میرد و اگر در ششم محس غلبه کند بچه و مادرش هر دو پسین میشد و اگر تابست نشیند باشد این جهان نراید که کسی را از آن خبر باشد اما اگر غلبه کند فرزند نراید و آن قول در شکم بماند و اگر تابست محس بود زن نراید به شواری و بعد از زادن پنج بسیار کشد بعد از آن غلبه باشد هر دو سلامت باشند و اگر غلبه باشد بچه میرد و اگر درین صورت غلبه سعد خارج باشد این تولد بخلایت نیک بود و اگر غلبه سعد داخل باشد بر شواری نراید اما بچه ضرر نبود هر دو را و اگر متقلب سعد غلبه کند اگر چه فرزند و نراید اما بچه ضرر نکند و اگر متقلب محس غلبه کند ویر نراید اما زود سفایا به و هیچ طلال نباشد و اگر تابست محس بود فرزند تارست شکل در در بجزر باشد و اگر سلامت مرگ در روی ریل بود و پدر و مادر و الا بعد از موت سفایا به و بر او رسد و اگر سوال کنند که این حامله پس نراید یا دختر یا پسر که در دوازدهم نظر کنند اگر در آنجا شکل نیک بود پس نراید و اگر مونث بود دختر و اگر جماعت یا اجتماع گویند که دختر نراید و اگر جماعت و در دوازدهم خانیم نکرار کنند گویند و فرزند او و اگر در چهارم همانند که بود و پس نراید و اگر مونث بود و دختر و اگر شصت بود از نکر و مونث میرد و دختر نیم نراید و اگر این شکل خانه دوازدهم باشد او به نکر و در خانه الا نیز نکرار کنند گویند که بک نجبه اول نراید بعد از آن تغییر صفت نواند بود که یکس روز از زود کشد در میان دوازدهم علامه

فایده در ریل سال عالم

از قول مولانا سیوطی رحمه الله علیه که کسی چون خواهد که از او الی سال عالم از آن با از کسی واقف گردد باید که در وقت تحویل نیر عظم مجاذات نقطه اعتدال برسمی اوقات نقطه

[illegible]

باب در استخراج حال سال

[illegible]

استخراج بقاعده مذکور که اول انقلاب و تدر الوتد نموده تا کل سیزدهم و چهارم و یازدهم و چهارم و دوم
 عمل کنند چون قرعه شش گانه ضرب شد اجماعات قرعه اول با اجماعات قرعه دوم ضرب نموده بقدر وین
 ماه دهند باز اجماعات قرعه سوم با اجماعات قرعه چهارم ضرب کرده باروی هشت و دهند باز اجماعات قرعه
 پنجم با اجماعات قرعه ششم ضرب کرده بخور او ماه دهند و در آنکه دایره کلی که از دایره اصلی خود نیست $\frac{1}{2}$
 $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ باز متوجه بقدر صیغ شده قرعه ناقصه استخراج نموده از
 اجماعات قرعه اول و دوم با هم ضرب نموده نتیجه شش به تیر ماه دهند و نتیجه اجماعات قرعه سوم و چهارم
 بیروا ماه دهند و اجماعات قرعه پنجم با اجماعات قرعه ششم ضرب ساخته بشهر یورماه دهند باز از فصل
 خریف شش قرعه ناقصه استخراج نموده اجماعات قرعه اول را با اجماعات قرعه دوم ضرب ساخته ماه
 دهند و اجماعات قرعه سوم را با اجماعات قرعه چهارم ضرب نموده نتیجه شش تا یان ماه دهند و قرعه پنجم را
 با اجماعات قرعه ششم با اجماعات قرعه ششم ضرب نموده باور ماه دهند باز از قرعه فصل شش تا شش قرعه
 ناقصه بقاعده مذکور استخراج نموده اجماعات قرعه اول را با اجماعات قرعه دوم ضرب ساخته به یماه دهند
 از اجماعات قرعه سوم و چهارم با هم ضرب کرده به یماه دهند و از اجماعات قرعه پنجم و ششم با هم ضرب
 نموده به یماه دهند و حکم ماه برو ناقصه از آن نموده شده که ایام ماه سی می باشند و اشکال هر دو قرعه
 برسی می شوند پس هر یک حکم هر روز دارد باز چون خوانند که حکم ساعت های هر روز میکنند باید که
 ازین مقدمه که ذکر می کنم واقف شوند از استخراج ساعت ها تا قادر شوند و این مقدمه نیست که از
 روز اول تا چهارم حکم با اجماعات و از روز پنجم تا ششم حکم نبات و از روز هفتم تا دوازدهم حکم
 بتولد آید و از سیزدهم تا یازدهم حکم بز و ایدیت دارد و باز چون خوانند که حکم ساعت و از اول تا دوم تا یازدهم
 کنند چون هر چهار روز تعلق با اجماعات دارد و هر روز که تعلق با اجماعات اصل ضرب نموده استخراج نماید
 پس از اجماعات بتولد آید که دوازده کل باشد حکم هر یک بر ساعت نمایند و اشکال و ایدیت را بشمارد و اشکال
 سیزدهم تا همدل ایشان گردانند یعنی سیزدهم تا هفدهم است و اول و پنجم و نهم است و شکل چهارم و پنجم و ششم و ششم
 و در پنجم است و شکل یازدهم تا شکل سوم و هفتم و یازدهم است و شکل ششم تا شکل چهارم و پنجم و ششم و ششم
 و اجماعات اصلی نیست $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ باز چون از روز پنجم و ششم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم و ایدیت
 باید که اشکال آن که تعلق با روز داشته باشد نبات اصلی ضرب کرده قرعه تا مد آورده بقاعده مذکور عمل نمایند و بتولد
 اصلی نیست $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ $\frac{1}{5}$ $\frac{1}{6}$ $\frac{1}{7}$ $\frac{1}{8}$ $\frac{1}{9}$ $\frac{1}{10}$ $\frac{1}{11}$ $\frac{1}{12}$ و آن روز که در تولد است باشد بتولد است اصلی
 ضرب نمایند و حکم آن روز که تعلق بز و ایدیت بود باز ایدیت اصلی ضرب کرده حکم آنها نمایند و از ایدیت اصلی

چون در این وقت که استخرج دقیقه هر ساعت کنند بپایند که اگر آن کل از یک چهارم باشد باقی است
اصلی ضرب کرده چهار قرعه تا قصه استخراج نمایند اگر از نیم تا ششم باشد ساعت باشد باقی است ضرب کرده
چهار قرعه تا قصه استخراج کنند و اگر از ششم تا دوازدهم باشد او را بپول است اصلی ضرب کرده حکم دقیقه کنند
چون دقیقه هر ساعت نیست می شود اشکال چهار قرعه تا قصه برصفت می باشد پس حکم هر شکل هر هر
دقیقه را می باشد و همچنین حکم هر ثانیه و ثانیته و را بوی نمایند و این جمله حکام سناری بود که گفتیم باز
چون خواهند که حکم لیلی کنند قرعه هر چهار فصل اوقات گرفته با اشکال قابل را بید ضرب کرده بقاعده اند که
استخراج ناقصه نموده اوقات دوازدهم با هم ضرب کرده باقی و بدهد و حکم آنها همچو سبب بقیه لا از یک ربع
استخراج را با ماه سناری و لا انقلاب قدر اوقات کنند بقیه اشکال نیز هم چهارم گرفته استخراج نمایند تا قصه
و آنها با فصل کنند و با قابل را بید بدهد و اشکال نیز هم گرفته استخراج نمایند تا بقیه اشکال قابل را بید است
سال استخراج که در آن عدد کرده هم تا بقیه اشکال شود و بقیه اشکال نیز هم گرفته استخراج نمایند تا بقیه اشکال قابل را بید است

فصل خزان	فصل بهار	فصل صیف	فصل خریف
فصل شمس	فصل اول بهار	فصل دوم بهار	فصل سوم بهار
فصل اول بهار	فصل دوم بهار	فصل سوم بهار	فصل چهارم بهار
فصل دوم بهار	فصل سوم بهار	فصل چهارم بهار	فصل پنجم بهار
فصل سوم بهار	فصل چهارم بهار	فصل پنجم بهار	فصل ششم بهار
فصل چهارم بهار	فصل پنجم بهار	فصل ششم بهار	فصل هفتم بهار
فصل پنجم بهار	فصل ششم بهار	فصل هفتم بهار	فصل هشتم بهار
فصل ششم بهار	فصل هفتم بهار	فصل هشتم بهار	فصل نهم بهار
فصل هفتم بهار	فصل هشتم بهار	فصل نهم بهار	فصل دهم بهار
فصل هشتم بهار	فصل نهم بهار	فصل دهم بهار	فصل یازدهم بهار
فصل نهم بهار	فصل دهم بهار	فصل یازدهم بهار	فصل بیستم بهار

بدان احدك الله تعالى في الدارين که چون از بهان در شش گانه نماز خوانند و ششم که بیان بر
فصل صیفت نیز نایم تا هر یک بتندی و رفتی را آشتانی شود و نام این تغییر بر جعفر روزگار پانزده و اندک
نذکور است فصل صیفت که قرعه شش گانه بطریق مذکور استخراج باید کرد این است

قرعه اول صیفت بهار	قرعه دوم صیفت بهار	قرعه سوم صیفت بهار	قرعه چهارم صیفت بهار

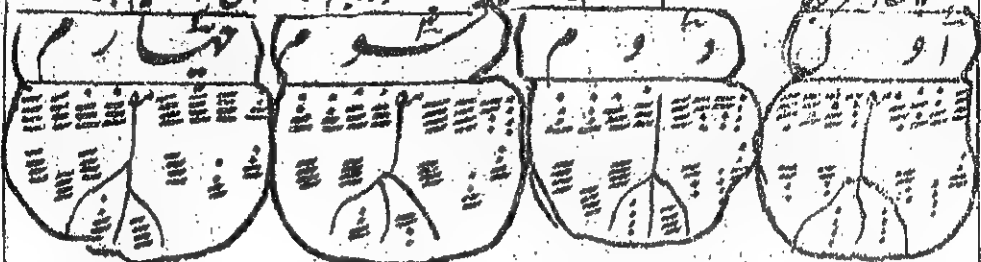
قرعه پنجم صیفت بهار	قرعه ششم صیفت بهار

اهیات قرعه اول دوم	اهیات قرعه سوم و چهارم	اهیات قرعه پنجم و ششم
صیفت باجم ضرب کرده به	صیفت ضرب کرده به	صیفت ضرب کرده به
شهر یور و اویم	شهر یور و اویم	شهر یور و اویم

قرعه اول فصل خریف بهار	قرعه دوم فصل خریف بهار	قرعه سوم فصل خریف بهار	قرعه چهارم فصل خریف بهار
قرعه پنجم فصل	قرعه ششم فصل خریف	از اهیات قرعه اول و دوم	از اهیات قرعه سوم و چهارم
خریف بهار	ساری موجب انقلاب	خریف بهار	خریف بهار

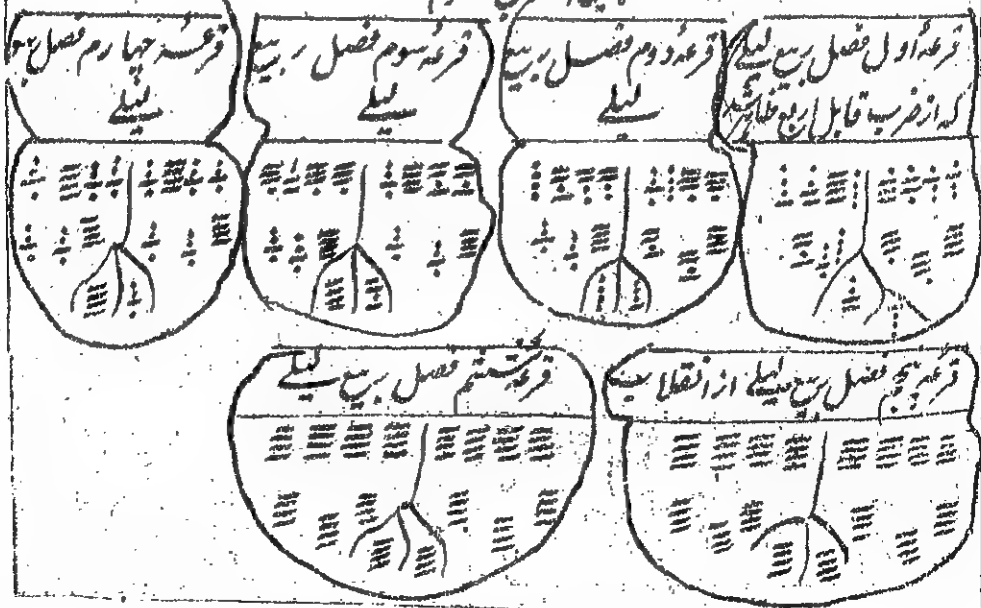
از اوقات قریب پنجم و ششم	اسم ن	قرعه شش بار بار	قرعه دوم شش بار بار
خزین آذر ماه پیداست	مذکور است قرعه شش گانه که	از فصل شش بقاعده مذکور	استخرج کنند نیست
قرعه سوم شش بار بار	قرعه چهارم شش بار بار	قرعه پنجم شش بار بار	قرعه ششم شش بار بار
نقطه اب بهمن آمد			
از قرعه اول و دوم فصل	از قرعه یکم و چهارم فصل شش	از قرعه پنجم و ششم فصل شش	
شش و پناه غایت	بهمن ماه پیداست	اسفند از ندر ماه پیداست	
اکنون شروع در استخراج ساعات کنیم بقاعده مذکوره یعنی آن روز که تعلق با اوقات دارد و شکل آن روز را با اوقات اصلی ضرب کرده تا از ده شکل حاصل کنیم و از ده شکل به دوازده است تعلق دارد باقی شکل آنها اند چنانچه پیش ازین مذکور شد			
اکنون خواهیم که روز دوم بهمانه که تعلق به ماه فروردین دارد و دوازده استخراج کنیم پس نظر کردیم در قرعه اول بهمان شکل سوم یا فتم و از اوقات اصلی ضرب کردیم این شد			
باز خواهیم که ساعات روز سیزدهم ماه مذکور استخراج کنیم پس شکل با			
نبات اصلی ضرب کردیم و شکل ششم به بود			
ساعات روز سیزدهم ماه مذکور			
شکل سیزدهم یا فتم باز و اید			
همین طور استخراج نمایند تا از شکلها ساعت پانزدهم شود باز چون خوا			
که استخراج وقایع هر ساعت کنند بهینند که اگر از یکم تا چهارم باشد			
با اوقات اصلی ضرب کرده چهار قرعه استخراج کنند و اگر از نبات باشد			

بانیات اصلی ضرب کنند و اگر از متولدیت باشد بامتولدیت اصلی ضرب کنند چون تکمال چهار قرعه
مقتضی صحت می شود و قایق هر ساعت نیز صحت می گردد پس حکم هر دقیقه هر شکل باشد است
پس استخراج ساعت سوم بر سوم چهار نمودیم در اینجا بود با اجزای اصلی ضرب کردیم این شد

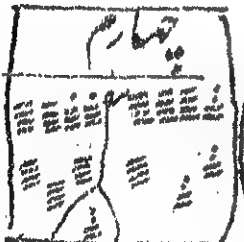


همچنین استخراج نمایند و ثانیاً که با اجزای تعلق دارد با اجزای ضرب کرده چهار قرعه تا قصه استخراج
کنند و هر شکل ثانیاً یا ثالثاً بدینند و اگر بنات باشد بانیات اصلی ضرب کرده همچنین کنند و اگر
متولدیت باشد بامتولدیت اصلی ضرب کنند و اگر زوایدت باشد بازوایدت اصلی ضرب کنند تمام
شد استخراج نهاده

اکنون شروع در استخراج لیانی کنیم چون خوانند که استخراج لیانی کنند هر فصل را با شکل از ثبته قابل
ضرب کرده شش قرعه تا قصه بقاعده نه کور استخراج کنند و در قرعه هر یک ماه دهند و استخراج
و قایق هر ساعت و ثانیاً هر دقیقه و ثالثاً هر ثانیه ای قاعده که در استخراج نهاری کرده شد
درین استخراج هم بدین وجه عمل نمایند و ما از روی مثال استخراج فصل بیست و نهم تا فصل دیگر
بدین استخراج معلوم شود

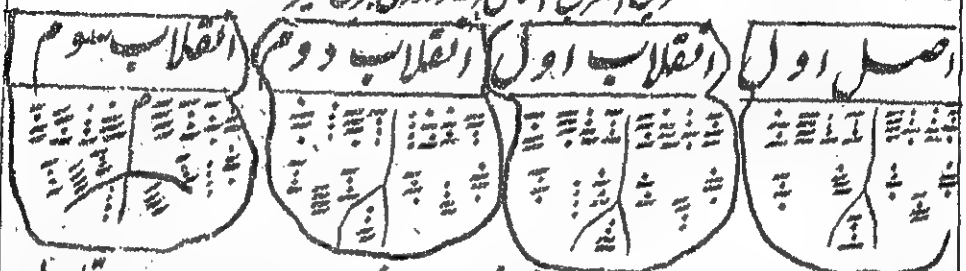
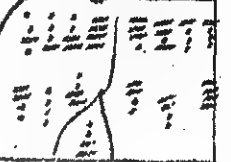


انہما قرعہ پیچم با انہما قرعہ
ضرب تودہ بخور وادامہ داویم

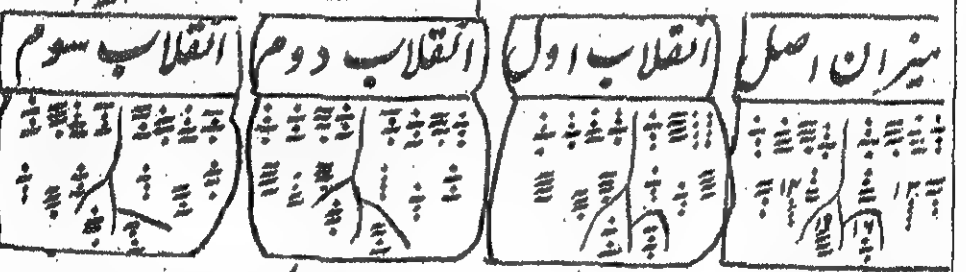
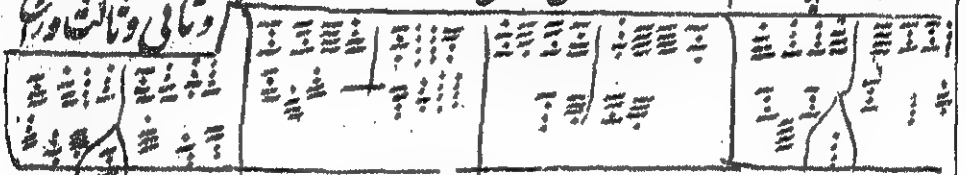


فصل ششم

چنانکه استخراج در شمال مذکور موافق لیلی و سناری نمودن همین طور درین
 ریل استخراج لیلی و سناری کرده روزها و ساعت ها و دقائق با و ثانیها و
 ثانیها بطریق مذکور استخراج شوند و اخذ علم بالصوب و الیه المرجع والمآب
 طریق استخراج اشکال قوسه نوروزی بطریق دیگر



انقلاب چهارم اوتاد اول و ثانی اوتاد ثالث و رابع حاصل از انقلاب اول و ثانی و ثانی و ثالث و رابع



و علی هذا انقلاب کند نسبت و چهار ریل ازین
 حاصل شود و مجموع ریل های سی و یک ریل شود
 و احکام چهار فصل از چهار ریل سابق که معمول
 کنند اگر سوال و بحث از فصول اربعه باشد باید



و بدین که شکل سعد در کدام خانه است اول عبارت از فروردین ماه و دوم از اردی بهشت ماه و سوم
 از خرداد ماه و برین قیاس تا نهند از آن ماه و مراد ازین ماهها سه جلالی است و اگر روز نوروز که است
 احوال ریل کشیدی در آن روز ازین روی عدد باید گفت و در هر خانه که سعد افتد برینکی حال سایل
 حکم باید کرد و در آن ماه و اگر شکل نحس افتد حکم بریدی حال سایل کردن باید و بعد میان هر سه
 و نحسی چنانچه را دلیل امن و زنا بهیت و طاعت و غیرات و معاصیت و بیالست با علما و اساتید

قاعده مثل یوز و سی از مرقع کمر

10/10/1944

[illegible]

سال گرانی باشد و اگر هاجا حاضر باشد و انخاب اول سال از زمانی باشد و آخر گرانی و انخاب
 انخاب و اگر هاجا حاضر باشد و در یک سال از زمانی باشد که در جای دیگر نکرده باشد اعلم باشد
 و در خلاصه دلیل گوید که نوع دیگر در بیان استخراج مسنده عالم و احوال فصول و پیوسته ان تانی نیست که چون ای که
 احوال سال از اول تا آخر بر تو معلوم گردد و بتقویم احتیاج نباشد از احوال سلاطین و ملوک و امرا
 و سایر احوال عامه و شمار از حقیقت و اعلا آنچه درین حال خواهد شد از خبر باشد استاد ز نانی بر می آید
 که آفتاب که نیز عظم است بنقطه شمال برسی رسد یک روز بیشتر روزه دارد و جامه پاک پوشد
 و بوی خوش بکار بر و در یک نوا از جای پاک برگردد و در وقت یک بر دوشن سوره سبوح بخواند و
 بر سر بدن بنشیند آنچه درین سال عارض خواهد شد خدای تعالی از رکعت این خطوط برین سپید آورد
 و دل مرآتور معرفت خود بدایت بخشد و زبان مرآت خط و دخل و آنچه بینی مانند و بینی شایسته نگاه دارد و
 ساعت نیکو که آفتاب برین محل تخیل کرده باشد بر سر کشد و به شکل بر کاغذی ثبت کند بعد از این
 بگوید شکل بر او دادیم و اینها سازد و به شکل تمام کند و میران نگاه دارد که البته شکل نهم دیگر خواهد
 برین مثال قیاس سار فب اول فصل و این چنین آید

ضرب اول فصل اول	ضرب دوم فصل دوم	ضرب سوم فصل سوم	ضرب چهارم فصل چهارم
ضرب او تا صفت او	استدراج	وندالو تد	غایت الایمانی
صفت او تا صفت			

بدان ارشد که الله تعالی سینه حق تعالی بر تو رشدی بد که هر بار ما را قلم نموده ام که اینم فقیه نصیب است او بر
 میخیزد نیست حلی مخصوص میخیزد حضرت و اینها نصیب است اگر کسی را حق تعالی درین علم رشدی ند بد
 حکم او خطاست و درت نیاید و هم انیب نصیب او نشود و در حکم کردن و درستن احکام سهره نشد
 نخواهد شد چه که اگر رشدی هم انیب او جاری نباشد و عمر او در طلب این علم بهشت می گذرد و اگر
 حق چیل و علم رشدی عطا کند و هم انیب او جاری نشود و در اندک فرصت حکم او جاری شود و نیکنام

و رجوع خلق بسیار شود و بدین بر سر سخن چون چهار ضرب از برای فصول اربعه استخراج کرده است مانند اول و ثانی
ضرب اول و اول و انقلاب دوم مال را یعنی یکم و دوم و سوم و چهارم در پهلوی هم نهند در یک سطر و انقلاب اول و دوم
دوم و سوم را در پهلوی هم دیگر نهند و در تحت سطر اول در برابر یک و دیگر و سطر بالا را با سطر زیر در برابر
بترتیب استخراج کنند یعنی سطر اول با سطر دوم ضرب کنند تا یک رمل تمام شود آنراوند گویند یا از اول و ثانی
این رمل بگیرند و اعمات نامند و آنرا غایب نامند و این مجموع که هفت شکل است مجموع شکل خواهد شد
بعد از آن باید دید که غلبه کمال حد است یا خمس مساوی یا تمام حد است یا تمام خمس بقدر شکل
بعد و نحو خمس سخن باید گفت بنوع انقلاب که در آن جدول ثبت افتاده است خاصه است به
احکام سال برین قول مکی استفق اند لیکن بحسب کار دیگر انقلاب نوع دیگر باشد یعنی هر سال
مناسب کار انقلاب باید کرد چنانچه بعد از این نوده شود و انشد اعلم بالصواب

احکام فصول اربعه

و تقریر آن بسبب اجمال بدانکه از برای فصول اربعه احکام بر دو نوع است اجمالی و تفصیلی نوع اول
آنکه در مردمان مشهور است که در رمل هر فصلی بکار آید و اول و ثانی و چهارگان و پیردن آورد و استخراج در هر
ضرب کند و ماضی و آید و ضرب کند و احوال تقویم خلاصه از آن گوید و احوال مالهای ایشان از
دوم و احوال دوستی نمودن مردمان با یکدیگر و موافقت برادران و اقربا و سفرهای نزدیک
در آن سال از سوم و احوال غله و جوئیاریها و نهجها و احوال بران و دوا قیوم ظاهر شدن نهجها
و آنچه بدین مانند از هم و احوال فرزندان دستور نامدانی و رسیدن خبر فرستادن رسولان و
دوستی نمودن محبوبان از پنج نگردد و احوال نیکان و هجرت و خدمت چشم از چشم و احوال خاقانان
و نکاحها و شکرها و سرهما و حرکت لشکر و خصوصت میان اعدا از هفتم و احوال خوفها و خطرها و مرگها
و مال میرفت و شیرکان و مال غائبان و آنچه بدین مانند از خانه هشتم و احوال سفران و تجارتان
و سفرهای دور از نیم و احوال پادشاهان و عمل گرفتن عالمان و کسبهای مردم و احوال مادران
و پیران از دهم و احوال وزیران و سرداران و پادشاهان و قضات و ائمه دین بر آن
امید و بسیار می و کی فرزندان در آن سال این جمله از دوازدهم گوید و احوال دشمنان و غریبان
و بیماریهای با خطر و گرفتار شدن دزدان و بیماری شدن ایشان و احوال مجوسان و زنده انیان
و ظلم و جور و غلبه کردن دشمنان دستوران بزرگ از دوازدهم چون احکام فصول اربعه را دانست
احوال هر خانه را که می خواهد تا تحقیق شود بخانه دیگر که مناسب و سبب استخراج ده و تحقیق میکند

و احکام آن بعد از آنکه راجحه تا حمله شود و هر یک فصل را حکم کن چنانکه گفته شود و از انقلاب اول فصل بریت
 را حکم کن تا تمام خلق را و از انقلاب دوم فصل صیفت را و از فصل سوم فصل خصلت را و چهارم فصل شتار را
 چون تمام احکام چهار فصل نوشته شد جمله این ترتیب جمع کن و روزنامه ساز تا آنکه تقویم حاجت نباشد
 و چون آنوقت شود که آن حال حادث شود اینست خلق را از آن حد و ثبوت آگاه کن از خواص و نشانت و
 جلالت که پشت خلق ترا خیر کند

فصل ششم در مرتبه نیکو منیر الی فصل و بینان غائب الایمانی را گویند و حکم از آن کنند نو عهد مگر که آن
 بشود و انوار است که از رمل تقویم سازی و آن چنانست که روز نور و زباعت عدد رمل کشد و
 ششصد و پنجاه که گفته شد بجای آورد و بجهت هر فصلی هفتاد و دو و کل برآورد و تبه ای هر فصلی از اول
 فصل یکم تا پنجم اول فصل یکم و فصل دوم و فصل سوم و فصل چهارم و ضرب الاوتاد و تبه الوند بعد از آن
 دوم یکم مذکور شد بعد از آن دوم و تبه الی القیاس و با الاثر بر اس و دستور عدد و لی میاریم
 نشانند تا نشان شود و انشاء الله

فصل هفتم چون افتاب بر هر محل تحویل کند رملی کشند بعد از آن کلاه قاضی بردارند چهار بار و
 فصل ششم و یکم خواهد بود بعد از آن سیصد و نود و چهار گانه ضرب اول و اوتاد چهار گانه
 انقلاب اول و در پهلوی هم در یک سطر دیگر و تحت سطر اول در زیر یک دیگر و سطر بالاتر شیب و در
 با سطر شیب تا یک رمل تمام شود آنرا و گویند باز اوتاد این رمل را بگیرد و دهانات سازد و رمل تمام
 کند و از اوند الوند گویند و باز اوتاد همین رمل را بگیرد و نیم رمل سازد و از ان غایت الایمانی نباشد
 و اینگونه که یک رمل است و نیم رمل اصل انقلاب اول انقلاب دوم انقلاب سوم انقلاب
 چهارم رمل و تدر رمل و تدر الوند غایت الایمانی است و بعد از آن باید دید که غلب اشکال است
 یا خمس یا مساوی یا تمام صد یک یا نه و ثنابت و منقلب و مخفی بقدر اشکال و مساوت و نه
 نتیجه گوید و این نوع انقلاب خاصه برای سال است و برین قولی حکما اتفاق اند لیکن بجهت کار
 دیگر انقلاب نوع دیگر است یعنی هر سوالی را مناسب آن کار انقلاب باید کرد یعنی بخانه های مناسب
 گرفته دهانات سازند و رمل تمام کنند

فصل هشتم چون دستهای هر خانه که تحقیق شود بخانه های دیگر که مناسب است استخراج و تحقیق کن و
 احکام آن بعد از آنکه راجحه معلوم شود و از هر یک رمل فصل را حکم کن چنانکه از رمل اول فصل بریت
 را حکم کن تمام خلق را و از انقلاب دوم فصل صیفت را و از انقلاب سوم فصل خصلت را و از رمل چهارم

فصل شتار چون تمام حکام چهار فصل نوشته شد جمله را بترتیب صحیح کن و در زمان مساوی تا بقیوم حاجت
بشد بجهت برتری بسیار و در ملامت برتریب برگیر و در ابتدا ای فصلی از اول آن فصلی کند و چون آن وقت شود
که آنحال حادث شود خلق است این حدوث آگاه کن

جدول مذکوره نیست

جدول استخراج اشکال فرس

ضرب اول فصل ریح | ضرب دوم فصل صیف | ضرب سوم فصل شیف | ضرب چهارم فصل شتا

--	--	--	--

استخراج ضرب و تاو ضرب او تاو او تاو ضرب و تاو و تاو ضرب او تاو تاو تاو

--	--	--	--

صفت بالاصف زیر

جدول فصول اربعه

فصل شتا	فصل شریف	فصل صیف	فصل ریح

نیم جدول صفو سابقه

جدول احکام	فصل ششم	فصل هفتم	فصل هفتم	فصل بیع
نوروزی	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
بر فصول اربعه مبارک	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
سجده و سعادت و زکات	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
فصل بیع که بیرون و	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
خجسته با در صبا جیش		⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭	+	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
و قوع این شش شکل	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
طالع دلیل شد بر نکوئی احوال	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
نفس کوشا شتی و رسیدن	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
بهر اوست و نکوئی احوال	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
دوستان و رسیدن	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
خبر نای خوش و شگفتنا	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
دو زبون این اشکال	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭
دوم نبات نیگو بود و	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭	⚭ ⚭ ⚭ ⚭
مال جمیت یافتن	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭	⚭ ⚭

از دوستان و رسیدن خبر نای خوش و شگفتنا و آمدن مال از هر طرف و از بودن این اشکال
 آتش ⚭ ⚭ ⚭ ⚭ در خانه سوم دلیل است بر نکوئی حال برادران و اقربای نزدیک اگر چه اندک
 فکر و تخیری در میان این طائفه باشد اما زود خوش شدن گردند و سفر توقفت افتد چنانچه آشنی
 نوشته شد بعدین و ستور چهار فصل را هر یک فصل جدا کند تمامی بر یک صفحه های دو صفحه نویسد تا چهار
 فصل را احکام نویسد بر سبیل اجمال آن گاه احکام مفصل یک یک ماه بدو صفحه باشد روی در روی
 یک دیگر باشند و هر صفحه جدول کشد با یک اول ایام جماعت و در دوم ایام غری و در سوم اشکال
 ریل و در برابر روزی یک کلمه نگاه اشکال فصول را یک یک بر پانزدهم غایت الایمانی ضرب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و اگر خواهد که بداند که از دشمن رحمت رسد یا نه اگر داخل بشد و سعد و یا خارج سعد و مغلوب شد رحمت رسد
 و از عکس اینها رحمت رسد اگر پسند که رتبه من زیاده شود یا نه و اعتبار با هم یا نه در هر آیه الرتل و در ده که
 و در کل طالع نظر کند اگر سعد قوسه حال بود و نگردد در خانه های نیک کرده باشد کمتر زیاده شود و اگر سعد باشد
 و ضعیف بود و بر همان سبب ماند و اگر خمس بود تنزل از قوت خود و اگر گوید که صلح با دشمن بی ضرر بود و اول یا آخر
 کند اگر سعد ثابت بود یا نه از باشد و الا فلا

توعدیک و رتبه ان غالبیت و مغلوبیت

اگر سوال از رحمت دشمن کند که غالب کیست و مغلوب کیست و اینجا باشد که در و شکر باد و تصمیم
 یا در کس نه خواهد که بایک و دیگر جنگ کنند و یا مقابل شوند جنگ و دعوی یا مناظره یا سباحت و غیره
 تمام کند پس طالع را بسایل بگیرد و در با ختم نگاه نگردد اگر در طالع شکل سعد افتاده باشد و در و شکر
 نیز سعد بود پس نگردد اگر در پانزدهم سعد بود سایل مظهر و مفسر باشد و اگر در بیستم سعد بود مفسر و مظهر
 باشد ختم و مظهر شود و اگر از این اشکال دو سعد و یک خمس پس بیان هر دو صلح شود اما بیختم سایل
 و اگر در خمس بود و یک سعد پس صلح شود و لیکن بیختم سایل اگر پسند که این شهر و ولایت از دست
 لشکر بیگانه سلامت باشد یا نه نظر کند و خانه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
 و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و سی و دهم
 و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم و سی و دهم
 هر دو بر سر باشند و بیان صلح شود و اگر یک خمس و یک سعد بود و غالب باشد و نیز هر یک است و دیگر
 رتل تمام کند و قسمت کند اجماع و نبات اجماع و شانه و پنجم از آن سایل است و نبات اجماع ده و اگر
 معلول نقطه مهر و بشمار و نظر کند هر که کم تر باشد بقوت او اندک تر

فائده در باب عدد گفتن از نسخه معتبره نقل گرفته شد

به اینجه که درم آنچه کلست و از افراد چه دار و نقله شش روز بقیار کند و نقطه بادر ۱۲ گرفته ۳۴ هر ۶
 کند آنچه بماند از خانه نم کند هر جا که بسد از آن شکل حکم کند ۳ رمضان ۳ جمادی الاخر ۳ شوال
 ۳ بیع الاول ۳ بیع الاخره شعبان ۳ حبیب ۳ شوال ۳ محرم ۳ صفر ۳ ذی قعد ۳ رجب
 ۳ جمادی الاول ۳ بیع الاول ۳ ذی الحجه ۳ اگر کسی سوال کند معلوم شود که این کار شریفی است
 پس مدت البته بگوید و لیکن اگر سایل پسند که مدت معلوم شود اما باید گفت که گدایم روز این کار

سه انجام شود از بين دائره علم بايد كردن روز شنبه در روز يكشنبه پنجشنبه شنبه و روز چهارشنبه
 پنجشنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه
 پنجشنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه در روز شنبه

فائده در باب سبب

اگر شش در دست چپي دارد و بگويد که چپ هست يانه پس شکل منظر کند اگر شکل داخل بود چپ
 در دست دارد و اگر خارج بود در دست ندارد و باز نظر کند بجا نشستن اگر شکل داخل بود چپ دارد و اگر
 خارج بود چپ ندارد و بعد نظر کند در آن فرجه جایی که حمزه یا نفی آن نشسته باشد بداند که چپ موجود است
 و اگر انیم حاضر نباشد چپ موجود نیست سایل برای امتحان آمده است باز اگر گوید که چپ هست
 همین است یا درست بسیار باید که در خانه و در نظر کند اگر درین خانه اشکال خارج یا قلب
 آن در دست بسیار بود و الا در دست یک

امثال جبهه ما بر مل انداخته

سخت زرد و تدور متدنی است در فی بود شمال مل گیرد سخت زرد و راب جو
 فرموده بود بداند چپ و چپ است اصل لون شکل مکان طعم صم غریبی
 سلاح استخوانی رغبت قوت قوت مزاج اندال نهالت و اشد علم بالنصب

فائده در بیان دریافت حال

اگر سوال کند از احوال شکر بچانه خواری که بدانی که می آید یا نه و قوت برین دارد و یا نه نظر کند بچانه
 دو از چشم که خانه دشمن است و در خانه میهم که خانه خود است اگر درین دو خانه شکل داخل بود دلیل است
 بر آمدن شکر و اگر خارج بود دلالت آمدن نیست و اگر شکر بود بر دودلی بودن شکر است
 گویند انیم ساعته گویند یا نیم و هر ساعت فکری در احوال زنند و اگر غم آن کنند از راه برگردند و اگر
 شکل زامیت بود دلالت کند که ایشان در مقام خود ثابت باشند و غم آمدن دارند و اگر ازین در دست
 یکی دلیل آمدن بود و یکی دلیل نیامدن اتفاق نیست بداند که میان این شکر بچانه غم آمدن کنند
 و بچانه غم نیامدن و اگر خود آیند که بداند که کمتر غم آن کنند یا بیشتر شکل در احوال زنند و اگر غم آن کنند
 که چپ کل بیرون آید اگر خود آیند که بداند که چپ بیامدن در میان شهر تو آمدن یا نه نظر کند و در خانه
 که رسل اگر شکل داخل آید دلیل کند که این دلش سرگردانی بسیار کنند و رحمت و غمت پیش ایشان

فرماندهای عالی و عالی‌ترین علمای اسلام

باب ۱۰ و بعد از این که در حکم منطبق از میان تروهم از آن کند و اعلم انما هو الله

فصل

مروغی که از آب حیات میخورد و از دوستی فرزندان و عشوق زن و شوهر و غلبه القیاس

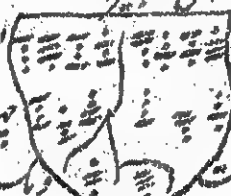


قاعده و زمره و احاطات اخص به ایزه سکن

چون نموده اند که عدد حجابات بگویند تا بدید که نظر در خانه سوال کنند که چه شکل افقی آنچه در اینجاست پس آن
شکل را با حجابات اعداد و ضرب کنند باز آن شکل را با صاحب خانه ضرب نمایند پس
آن شکل خانه که آن شکل اعداد و ضرب می دهد با صاحبان او ضرب نمایند و باز آن هر دو شکل
حاصل نمایند پس نظر کنند که آن شکل نتیجه در کدام چارچشمه از آن حکم کنند اگر آن شکل در اوقات بود که روزها
کنند و اگر در شب بود که هفتتا نمایند و اگر در متولدیت بود که ماهها نمایند و اگر در زوایدت بود که سالها نمایند
مثلاً این خورشیدیم که از قدوم غائب حکم کنیم برینیت قرینه زدیم این شد $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ پس نظر
کردیم بجایه دوم که منسوب بقدم غائب است $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و در
عدد وارد و در ابره سکن است $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ پس
خانه اول فرغانه و در صاحب خانه اول بدایره سکن است ضرب کردیم $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ با این
ضرب کردیم $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و در ظاهر و باطن نیست من هذا مطلوب
نقطه حکم نیست باین دلیل گفتیم در آمدن غائب بسیار توقف است باز جویم که معلوم کنیم که عمارت
باغ باید چندین باشد و هر دو چون این حکم متعلق بجایه چهارم بود و چهارم $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و او ششم عدد
دارد و صاحب ششم بدین دایره است $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و این
و صاحب ششم $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و این و این و این
و این شکل در خانه اول یکم و در پس یکم است $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ و این
که در نبات واقع است همین طور احکام دیگر خانه نماید و الله اعلم بحقیقه الحال و المست

دایره سکن این است

خانه عدد $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ طریق استخراج اسم نزدیک
خانه فرائد $\begin{matrix} ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \\ ۱۱۱۱۱۱۱۱ \end{matrix}$ سرخاب و خواجه نصیر الدین بگو
است که اولاً به نیرانی کرده آنچه از آنکال همین و شیخ و تفسیر و تاویل حاصل شود و آنرا با بقدر
عدد قوی حرکت داده بهر جا که متنی شود حرف آن شکلها گرفته اسم زن استخراج کنند و نزد بیضه
بین و لب برهنه است و بیضه اما در اختیار بی بی برند و عشرت را با جاده و ناله را با لوف و عکس
می نمایند و به نیرانی نیست که شکل از آنکال همانیه که نیرانی اند در نیران واقع شود و او بهین گویند
و چون با صاحب خانه که طریق است ضرب کنند شکل نتیجه را شیخ نمایند چون آب شیخ نبد بگویند
و اگر گشاده باشد نبد سازند آنچه از نبد گشاده حاصل شود آنرا تفسیر نمایند و همچنین آب بی بی

سوم را با نهم ضرب کرده از نتیجه کل پنج گویند باز در خانه چهارم نظر کنند اگر چه حاضر است خوب و الا کل چهارم
 با شکل و نهم ضرب نموده حکم از مقام و اصلیت کنند باز در پنجم نظر کنند اگر چه باشد فهو امداد و الا شکل پنجم را
 با شکل خانه یازدهم ضرب کرده از نتیجه حکم قیمت کنند
 فاعلم در میان بعد مکاتبه که خالی از چهار شق نخواهد بود
 یا اصابع یا ادرع یا ایشانی یا شصه ا شح

پس نظر کنند در خانه دهم که مقام غائب است که چه شکل شصته و از خانه نود و چند خانه نقل نموده اگر
 چهار خانه نقل کرده باشد حکم اصابع کنند و اگر از پنج خانه یا شصت خانه نقل کرده
 است حکم ادرع نمایند و اگر از شصتا و نود و نقل کرده حکم ایشانی کنند و اگر سیزده تا نود و نقل
 گشته حکم فراخ کنند و آن عدد از خانه اصلی یا از عدد اصلی او بگیرند مثلاً رتبه دهم از جهت غائب که چند
 فرج است یا ایشانی یا اصابع یا ادرع این شد در باب  پس نظر کردیم در خانه دهم
 در اینجا بود که صاحب خانه هفتم است و از خانه خود  چهار خانه نقل کرده گفتیم
 بعد در میان سائل و غائب هفت اصابع یا شصت  و یک اصابع است باین وجه
 که ۱۱ عدد دارد در خانه ششم چنان طور حکم نماید
 جدول دایره عدد و نیست در باب


اشکال

۱۵	۳	۵	۱۲	۱	۹	۱۰	۸	۶	۱۱	۱۳	۱۶	۷	۴	۲
----	---	---	----	---	---	----	---	---	----	----	----	---	---	---

عدد

۱۳۰	۹۱	۱۵۰	۷۰	۱۳۵۵۵	۳۶	۲۱۷۷	۵۰	۱۰۱۳۶	۲۹	۳
-----	----	-----	----	-------	----	------	----	-------	----	---

قاعده چند در باب ضمیر گفتن که معتبر اند از کتاب معتد نقل می شود
 بدان برسد که الله تعالی فی الدین اول باید که شکل طالع و شکل خاییم ششم ضرب نموده نتیجه شرح اظهر کنند
 که در کدام خاییم شصت ضوابط آن ضمیر گویند قاعده دیگر نظر کنند که شکل طالع در کدام خانه تکرار نموده
 از همانجا ضمیر گویند و الا از طالع قاعده دیگر بحسب نقاط اول و نقطه ضمیر از میزان سیر و هند بهر جا
 نشسته شود نظر کنند که شکل شصت چند نقطه دارد و کدام نقطه از آن خانه قوی است بحسب رتبه آن
 نقاط ضمیر گویند و اگر دو نقطه قوی باشند رتبه هر دو نقطه را جمع ساخته موافق آن ضمیر گویند و اگر یک
 ضعیف باشد ضمیر از اینجا بنتی گویند تا شناسن خواستیم که ضمیر سائل ازین قاعده معلوم نمایم برین
 نتیجه قاعده دهم

اینست  چون نقطه ضمیر که کشش بود از میزان را اندیم و رخا نه چهارم بطریق شد و در اینجا نقطه خاک قوی بود زیرا که در خانه خود کسب مر آب چون طریق  که بسیار متبر است اول آنش خانه طالع و باد از خانه دوم و آب از خانه سوم و خاک از خانه چهارم است خواه نزع خواه فرو گرفته شکلی حاصل کنند و در نبات خاکس این عمل ناید یعنی از خانه اول خاک و از دوم آب و از سوم باد و از چهارم کشش خواه نزع خواه فرو گرفته شکلی حاصل شود بعد ازان هر دو شکل را با هم ضرب ساخته نتیج کشش نظر کنند که در کدام خانه شسته است و از عناصر را به که هم عنصر دارد یعنی آتش است یا بادی یا آبی یا خاکی اگر آتشی باشد از منسوبات آتشی باشد ضمیر گویند و اگر بادی باشد از منسوبات آبی و اگر آبی باشد از منسوبات آبی و اگر خاکی باشد از منسوبات خاکی آن خانه میسره گویند و اگر شکل نه کور و نه ضمیمه از غائب یا از زرد و زردیده گویند و منسوبات عناصر را به به خانه جدول خواهد آمد شناسش خوبستیم که ضمیر سایل با بقاعده اخیر میگویم پیش فرمودیم این شده نیک و ریاس  بقاعده مذکور نزع کشش از چ و نزع باد و نزع آب و زون  خاک از  گرفته شکل حاصل شد باز از نبات عکس این عمل نمودیم یعنی نزع  خاک و از  نزع آب و از  نقطه کشش گرفته شکل حاصل نمودیم باز هر دو را ضرب نمودیم چه شد و آن را در اول نیمه گفتیم سو ال از اشغال و دولت کسی داری زیرا که شکل آبی بود از منسوبات آبی گفتیم جدول اینست

نوع خاک	نوع آب	نوع باد	نوع آتش	نوع خاک
۱. خاک	۱. آب	۱. باد	۱. آتش	۱. خاک
۲. خاک	۲. آب	۲. باد	۲. آتش	۲. خاک
۳. خاک	۳. آب	۳. باد	۳. آتش	۳. خاک
۴. خاک	۴. آب	۴. باد	۴. آتش	۴. خاک
۵. خاک	۵. آب	۵. باد	۵. آتش	۵. خاک
۶. خاک	۶. آب	۶. باد	۶. آتش	۶. خاک
۷. خاک	۷. آب	۷. باد	۷. آتش	۷. خاک
۸. خاک	۸. آب	۸. باد	۸. آتش	۸. خاک
۹. خاک	۹. آب	۹. باد	۹. آتش	۹. خاک
۱۰. خاک	۱۰. آب	۱۰. باد	۱۰. آتش	۱۰. خاک
۱۱. خاک	۱۱. آب	۱۱. باد	۱۱. آتش	۱۱. خاک
۱۲. خاک	۱۲. آب	۱۲. باد	۱۲. آتش	۱۲. خاک
۱۳. خاک	۱۳. آب	۱۳. باد	۱۳. آتش	۱۳. خاک
۱۴. خاک	۱۴. آب	۱۴. باد	۱۴. آتش	۱۴. خاک
۱۵. خاک	۱۵. آب	۱۵. باد	۱۵. آتش	۱۵. خاک
۱۶. خاک	۱۶. آب	۱۶. باد	۱۶. آتش	۱۶. خاک

حد و مل متعلقات بیوت			
۱	احیات	صحت جسم	
۲	امال در خانه طاق	اموال در خانه جفت	
۳	۱ حرکت	۲ خوشتر	۳ اقربا
۴	۱ مقام	۲ ملک	۳ درز
۵	۱ فرزند	۲ محبت	۳ خدمت برادر و چوپان
۶	۱ مریض	۲ بنده	۳ گریخته
۷	۱ نکاح	۲ اخوی	۳ شیریک
۸	۱ مرگ	۲ اخوت	۳ برادران
۹	۱ سفر دور	۲ از موقوف علم	۳ دیدن بی بی
۱۰	۱ فصل و گل در خانه	۲ نادر	۳ سلطان
۱۱	۱ امید	۲ فرزند ناک	۳ نواز سلطان
۱۲	۱ اعدا	۲ حیوان بزرگ	۳ هند و زندان
۱۳	خانه غالب و سایل		
۱۴	خانه مطلوب و سلیل		
۱۵	قاضی الدین و حاکم خانها		
۱۶	حافیت الحاقیت و بان الافراول و دوار الاحکام		

شماره	اشکال	حرف	شماره	حرف	شماره	حرف	شماره	حرف
۱	۱۱۱	۱	۱۱	۵	۲	۱۰	۱۰	۱۰
۲	۱۱۰	۲	۵	۹	۳	۶	۹	۹
۳	۱۰۱	۳	۶	۸	۴	۷	۸	۸
۴	۱۱۱	۴	۱۰	۱	۵	۱۲	۱۲	۱۲
۵	۱۰	۵	۱۱	۶	۱۱	۱۲	۱۲	۱۲
۶	۱۱۰	۶	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۷	۱۱۱	۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱۱۱	۸	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۹	۱۱۱	۹	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۱۰	۱۱۱	۱۰	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۱	۱۱۱	۱۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۱۲	۱۱۱	۱۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۱۳	۱۱۱	۱۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۱۴	۱۱۱	۱۴	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۱۵	۱۱۱	۱۵	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۶	۱۱۱	۱۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

بدانکه صاحب سدا بر عقیده اشکال بر ابا اتفاق بخش قاطع گفته اند که نیکو بیدار و در انداز انجاسلوم
 و بشود که در علوم ریاضی برده اند شسته و بیست و نودی غیر زوی اشکال را حرکت اندوده و اگر نشان او بماند
 قول حکماست و بنیابت دور ازین سنی است

فصل در کیفیت سهام رمل

بیاید و بنشیند چنانکه در علم نجوم سهام است از استخراج هر کویک و دیگر و در رمل از کمر او سهام خوانند چنانچه
 اگر در اول بعد بنشیند و در او تا و کمر او را که از او سهام خوانند و این فصل از سهام است و چنان در

در خانه دوم سید باشد و در او تا و تکرار کند آنرا هم و چون در خانه سیم شکل سید باشد و در او تا و
تکرار کند آنرا هم الا تا رسید بر نایب و اگر در خانه چهارم سید باشد و در او تا و تکرار کند آنرا هم الا تا و تکرار کند و چون
در خانه پنجم شکل سید باشد و چون در خانه ششم شکل سید باشد و در او تا و تکرار کند آنرا هم الا تا و تکرار کند و چون
در خانه هفتم سید باشد که اگر شکل سید در خانه سیم تکرار کند آنرا هم الا تا و تکرار کند و چون در خانه هفتم سید باشد

فائده از انتخابات خواجیه صلیب

مفیده

در ذکر احوال مجوس و انواع سحر که کسی بر کسی دیگر کند یا کرده باشد اگر سوال کند که مجوس چه حال
دارد و اگر در ششم و دوازدهم داخل باشند اگر سید است و زنده اند بر وی آرزو نیست از زنده بمانان
و اگر نخمس بود و زنده است و این امکان دالالت بر غفلت و زنجیر دارند چنانچه و اگر شکل سید خارج
باشد نه مردم در فکر خلاصی او شوند و اگر نفس خارج باشند نیز در تاوان او در خلاص کنند یا آنکه حبس
کنند او را بیک پیش آید تا او را خلاص کند و اگر در رمل مجوس جماعت غلبه کند و شکل نفس زیاده
در روی رمل باشد آثار قتل مجوس باشد و اگر علامت مرگ بیمار در روی رمل مجوس یافته شود
نیز نشان قتل مجوس است و اگر در ششم و دوازدهم شکل داخل سید باشند و در او و یا در ششم
شکل خارج و در ششم و هفتم نیز خارج باشند تو اند بود که وی از زندان بگریزد و اگر این شکل خارج
سید باشند بگریزد و حیات یابد و اگر نفس باشند هر چند باز گرفتار نشود و اما او را در راه باشند و
در ششم و دوازدهم شکل داخل باشند و استقبالی این شکل بعضی سید و بعضی نفس خارج باشند
نوان گفتن که بیست و نایب تا ان خلاص شود و اگر در ماضی نفس باشد بر روی و بیست و یک تاوان
نباشد و اگر در استقبالی نفس بود بگریز تاوان مقرر شود و ایشان از روی مان تاوان را
استانند و اگر در ماضی یا در استقبالی این دو خانه بمان تکرار کرده باشد و زنده اند این غلبه عظیم پیدا
شود و او را از بگان خلاص نمایند و اگر در ماضی یکی از این دو خانه بمان باشد و در استقبالی یکی
نصرته انجاء باشد بر حال زندان مصیبت عظیم روی نماید که ناچار زنده بمانان را خلاص کند یا آنکه
خونی عظیم برسد و بزند اینان را بگذرانند و بقیام خود تا آرام نمایند و اگر در ماضی داخل نفس بود
و در آینده خارج نفس باشد البته این مجوس بگریزد و از جای بر افتد و در ماضی مصیبتان پذیر
شود و باز نرسد و اگر در ماضی نفس داخل بود و در استقبالی سید خارج بود بگریزد و بیلتانی باشد
و اگر در ماضی و استقبالی تفاوت بود و بگریزد و تو بیخ از زندان بگریزد و اگر در ماضی سید باشد و در

پدای سحر است و اشترای علم یا مصواب

[illegible]

اگر کسی خواهد که دریافت نماید که در وزارت سابقه که گماهیچ بریده اند باید که خطا نشود و آنگاه در اختیار او بگذارد و

در سائل عمر سائل ہمالیہ دلیل کند بر شخصی در از ہالاسنخ رنگ کہ بسیار ہی زند و لاغر اندام بد شکل است
 سخن و در پہلو سبب زخم تیر دارد و اگر در او تاد بود عمر سائل ۵۰ سال باشد و دلیل ست بر شخص
 اسنخ رنگ از زرق چشم و چہرہ بلند بالا بروی نشان آید دارد و دشت کار باشد و بد خلق و
 نادان و در خلق زخم از سوتنگی بود و دشت صورت باشد اگر در او تاد بود عمر سائل ۵۰ سال باشد و اگر در
 ۱۲۰ و ۱۱۰ و ۱۰۰ سال باشد عمر سائل ۵۰ سال باشد و دلیل ست بر شخص کوتاہ بالا سیاہ جودہ کور کش
 ویرینہ کبک و غشی کردن آن فیہ بارکی و زخمی در پای دارد اگر در او تاد بود عمر سائل ۵۰ سال باشد
 در سائل و تاد بود نیز عمر سائل ۵۰ سال باشد و اگر در سائل او تاد بود عمر سائل ہمالیہ شد و دلیل ست بر شخص
 جلیل القدر میانہ یا مستدل جسم باریک بینی گندم گون تنگ و کشش ملک زادہ باشد یا سلطان زادہ
 باشد و بیرومی و گردن خال دارد اگر در او تاد بود عمر سائل ۱۰ سال باشد و اگر در سائل او تاد بود عمر
 سائل ۹۰ سال باشد اگر در ۳۰ و ۶۰ و ۹۰ بود عمر سائل ۹۰ سال باشد و دلیل کند بر شخص کوتاہ
 بالا سیاہ جودہ کہ بیرومی گرہید و اندک موی و در چشم و عیب و خلقے باشد اگر در او تاد بود عمر
 عمر ۵۰ سال و دلیل کند بر شخص بلند بالا و در از و بزرگی بینی و زود گوئی و پستہ ایر و بسیار دان
 و بر نات و گردن خال دارد اگر در او تاد بود عمر سائل ۱۰ سال باشد و اگر در سائل او تاد باشد عمر
 پانزہ سال باشد و اگر در سائل او تاد بود عمر سائل ۱۰ سال باشد و دلیل می کند بر شخص میانہ بالا مستدل جسم
 نہ فرید و نہ لاغر و در از چشم بیرومی ہمالیہ شد و دلیل کند بر شخص بلند بالا تنگ ریش باریک رو
 کشادہ ابروی سپید پوست و کور و حرب زبان بسیار سفر و تیر طبع و عمر وی ہمالیہ سال ہے است
 و دلیل بر شخص در از بالا کو یک سر سیاہ جودہ زند و کوئی نہ صورت فرج چشم شک اندام تلخ سخن بد خلق و کج
 قول و از زخم تیر زخم شک دارد یا از اقبال بر بندہ عمر وی ہمالیہ و صفت وی صفت ہے است
 و دلیل می کند بر شخص میانہ بالا بزرگ گندم گون چہرہ

فصل در بیان احوال مجوس زندانی

چون برین نیت رمل کشیدہ باشند نظر کنند در خانہ دوازہم اگر شکل خاب بود مجوس زند و خلاص شود
 و اگر نخس بود اورا بعد از خلاصہ فائدہ نباشد یعنی زود بر تیر خود رسد بلکہ از مقام اورا در کشند
 و آنچه از وہست اورا ندہند و اگر خاب سعد بود چون نصرۃ الخاب ہے اورا سردار کنند و چیزی کہ ازین
 بہتر آید و قوت گیر و دشمن شود و نیکو کار اگر دو و نیک نامی ظاهر شود و اگر کجیان ہے باشد اورا

فصل در حکم قضیه

سوال از خانه اول بود و یا طرح بخانه اول رسد به بند شکلهای که بخانه اول بجاان و شرح
منسوبند در مل موجود اند یا مسدوم اگر موجودند به بند تا کدام شکل در قوت شسته است حکم
از ان کند که ضمیر بود و اگر آن شکل معدوم بود عدد و عنصر صغیر از ان مثلثه بگیرند و دوازده از ان طرح
کند آنچه بماند بر منسوبیات خانه اول طرح کنند آنها که برسد ضمیر بود مثلاً رلی کشیدیم و شکل
شیت $\equiv \equiv \equiv$ | $\equiv \equiv \equiv$ بجایان که صاحب نفس است در خانه پنجم بود و کمر او در شیت
که ده بود $\equiv \equiv \equiv$ | $\equiv \equiv \equiv$ و در خانه پنجم قوش نسبت که عنصر در خانه عشر بود و در میان
شرف و منزل شسته $\equiv \equiv \equiv$ گفتیم با صاحب ضمیر که مقصود از خانه پنجم هست سایل پرسیده
از خانه پنجم چیست چرا که پنجم پند خیز منسوب است و ما خود هر چیزی را باز نمایم تا ان شود
اول بفرزند دوم بدوستان و نجوبان سوم بر خط و غیر چهارم برویدن ملک پنجم بر هدا پنجم بر
اکل و شرب هفتم بر پوشیدن لباس نهم با چون دیدیم که این خانه پنجم خیز منسوب است پس با هر
چیزی را بشکل دادیم چنانکه فرح را بفرزند و نفی را بنجوب و دوستی و اجتماع و مباحض سطح و
خبر و نصرة آماج بدیدن نزدیکان و قبض الداخل بر هدا یا بطریق را بر اکل و شرب ثوبه را بر
رایز پوشیدن جاسته چون نظر کردیم شکلهای که بدین خیزها منسوب اند اجتماع علیهم که ده بود

که ضمیر و خبر تعلق دارد چون اجتماع در هفتم بود در دوم و سوم مکرر کرده بود صاحب ضمیر را گفتیم که تاج
 ذاری از و خبری میسر و نیز دلیل کند که غائب در کار خود فرو مانده بود و غم آمدن کند سائل
 سوال کرد که این غائب چه کسی باشد چون اجتماع که صاحب پانزدهم است در هفتم و سوم مکرر
 کرده بود و اجتماع در سوم فراج دارد و برابر در تعلق دارد چون در هفتم بود گفتیم که این غائب
 بود در خوانده بود دیگر فراج که بفرزند تعلق دارد در سیم و پنجم و پنجم که بچیان در ششم بجای او دلیل کند
 بر قوت حال فرزند و چون بقرة اخراج در پانزدهم بود دلیل کند بر دیدن بزرگی و عبته الد اقل در ششم
 و دلیل کند ازین چیزها که گفته شد و در زحل هر چه بقوت باشد بگوید مثلاً شکلی که در سکن خود باشد
 یا بنما عدد و یا فراج یا حروف از اینها هر کدام که قوی حال باشد از آن شکل ساخته گوید مثلاً اجتماع
 در سیم فراج نشسته بود و مکرر در هفتم کرد و در هفتم و زود تواند بود گفتیم ضمیر از برادری باشد یا غائب
 و دلیل کند که از موط و خبری میسر و امکان آمدن غائب باشد و دیگر فراج چون در سیم و پنجم در و زود بود
 و در سکن بزرگ و زود الت و دلیل کند که سایل احوال فرزند می پیرسد و چون بچیان در سیم بود حکم بر
 سلاست فرزند بود و چون این دو شکل بقوت بودند گفتیم که ضمیر از و خبری میرون نباشد یکی را و از غائب
 یکی سلامتی فرزند و در احکام نموده شد هر یک بجای خود که فرزند چند باشد از مذکور و سونث و هر یک
 کجا باشد و طالع چه کسب چه چون نقل و حرکت و معاش از کجا و از شغل و عمل چه کار میسر باشد نیز
 عمل باید کرد و چنانچه که گفته شد از عدد فراج بر چه قوت دارد ضمیر باشد اگر سایل از مال پیرد از خانه دوم باید
 دید و شکلی که مال تعلق دارد تا کجا مکرر کرده است اگر جای بقوت باشد حکم بر بی قوتی مال کند و اگر شکلی که مال
 تعلق دارد و شیر یک شکل سود باشد دلیل بر قوت باشد و اگر جاس بقوت نشسته باشد
 در زحل نباشد در خانه دوم نظر کند تا چه شکل نشسته است از مساوت و نحوست و غلبت حاجت و حکم
 بر غلب کند و اگر خواهد که بداند چون خواهد بود از حاصل و نقصان نظر کند در خانه دوم تا چه شکل
 افتاده است و چه نقطه دارد از عنصر چه باشد آن نقطه را سپرد و در آن شکل گذر کند و نمک در
 شکل نشسته شود اگر خیا نچه بشکلهای سعد گذر کند و بشکل سعد پیوندد و حکم بر حاصل شدن مال کند و اگر
 بشکلهای خایب خمس گذر کند و بشکلهای خایب خمس پیوندد و حکم بر تلف شدن مال کند و اگر سعد داخل
 باشد حکم بر حاصل شدن مال کند و اگر سفلب سعد باشد از و خبری که می طلبد منفی حاصل شود و اگر
 خمس خایب بود و در چند آن بود که گفته شد و اگر شکل ثبات باشد حکم بر قوت مثلاً اگر خودیم که بدیم
 چیزی که جیت آورد بماند یا نه چون در دوم داخل باشد و در نقطه باد موجود بود نقطه باد او را حرکت

در مرتب های آتش باد برگیرد و دوزخ و دوزخه و از ده طرح کند آنچه بر خانه قسمت کند بجای که نشسته شود
ضمیمه باشد از آن شکل از تکرار آن شکل و اگر تکرار کرده باشد ضمیمه از آن خانه گوید و اگر ضمیمه بود و قطعه
آب و خاک رمل بگیرد و دوزخ و دوزخه و دوزخه طرح کند و بر خانه قسمت کند بجای که نشسته شود آن شکل را ببیند
که صاحب کند هم خانه است و تکرار کجا کرده است اگر تکرار کرده باشد ضمیمه از شکل تکرار گوید و اگر
تکرار کرده باشد ضمیمه از آن خانه گوید که طرح بد و رسید و اگر ازین ضمیمه حاصل شود شکلی که طرح نقطه های
آتش و باد بد و رسید است یا شکلی که طرح آب و خاک بد و رسید است ضرب کند آنچه حاصل شود
به بیند که در کدام خانه تکرار کرده است و در هر خانه که باشد ضمیمه از آن گوید و اگر دوسه جای باشد آنچه
که قوی حال باشد ضمیمه از آنجا گوید و اگر در رمل موجود باشد ضمیمه از چیز غایب باشد و بعضی گویند که ضمیمه
از مال غایب است و اگر آن شکل در رمل موجود باشد حکم بر مال حاضر کند و بهتر کلیه باشد برین صورت
عمل باید کرد و از مال و از غلام و از چهار پایان و از دوست و از فرزند و دشمن و پسرین صورت است
که گفته شد و این حدیث از شیخین است

فائده در احکام خانه اول

بیر آنکه چون طرح بخانه اول رسد و ضمیمه بیل از یک چیز بود که تعلق بخانه اول دارد و اگر خواهر
بیر اند قوت ضعیف آن چگونه خواهد بود باید که نظر کند که شکلی که بر آن چیز تعلق دارد در رمل کجاست
اگر بخانه قوت شسته باشد حکم بر نیکی کن و اگر بخانه ضعیف شسته باشد حکم بر بدی آن نماز شل و چون
طرح بخانه اول رسید و ضمیمه بیل از شلانی نفس بود در جدول دیدیم در خانه اول شکلی که نفس شسته
است بکیمان بود و آن شکل آتش است اگر در خانه آتش یا باد نشیند دلیل کند بر قوت نفس و اگر
در خانه آب یا خاک نشیند حکم بر ضعیف نفس کند و اگر در رمل موجود نباشد باید دیدن که بجای
او چه شسته است اگر آتش شکل و باد درین خانه باشد دلیل بر قوت نفس کند و اگر شکل آب
یا خاکی باشد حکم بر ضعیف کند و هر شکلی که در خانه نشیند برین طریق عمل کند و تکرار بر حاشی است که در خانه
اولی تعلق بحییم دارد و خواهد که ضعیف و قوت ششم بر بیند باید که نظر کند در آن کجاست تعلق دارد و اگر در رمل در
خانه آب یا خاک نشیند دلیل بر طول عمر کند و اگر در خانه آتش یا باد نشیند حکم بر ضعیف جسم کند و اگر حالت
در رمل باشد بخانه جماعت نظر کند تا چه شکل شسته است اگر شکل قوت دارد باشد حکم بر نیکی کند و اگر شکل
ضعیف بود حکم بر ضعیف جسم کند و هیچ شکلی در خانه چهارم دلیل بر قوت جسم نکند و آن اینها اند که نمودیم
===== و چهار شکل که در این خانه چهارم دلیل بر نیای جسم کند اینها اند که نمودیم

پنجم به آنکه عمره و نفق و نجات بخانه دلیل کند بر ضرب تیغ در جاس شرب و نسق و کارهای آنهاست و در دو
 شکل دیگر که قبضه انخاب و قبضه انخاب است دلیل کند بر افتادن از بلندی اگر تکرار در پنجم و دوم کرده باشد
 سائل را پنجم نیز دهند و نیز دلیل کند بر گزیدن شرارت بودی مثل مار و گزوم و سگ و یوانه و گرگ
 و سبای کوهی و پر خیز برین مانند باشد اگر طرح بخانه اول رسد ضمیر سائل از طریق باشد که تعلق بر
 دارد و طریق او هم را در مشروبات روح کرده اند و جماعت را بجم اگر سوال از زوج باشد نظر کند
 که طریق در رمل کاشته و تکرار کرده است جو لبت که تعلق بر روح دارد و اگر در خانه اول و سوم و پنجم
 و نهم و یازدهم نشیند حکم بر قوت روح کند و اگر در خانه های هفتم و نهم و دهم و پنجم و دوازدهم و چهاردهم حکم بر ضعف روح کند اگر طریق در رمل نباشد بجای او دوم و شانزدهم و بیست و یکم
 شکل آتشی باشد و لالت کند بر روح و اگر بادی غلبه خون بگیرد طرح بخانه اول رسد و ضمیر در فقره بخانه
 باشد که منسوب است بعقل و نطق اگر از عقل و نطق پسند به بیند که فقره انخاب کاشته است که بعقل
 و نطق منسوب است اگر در خانه آتش یا باد نشیند دلیل بر زیادتی عقل و نطق باشد و اگر در خانه آب و
 خاک باشد حکم بر ضد آن کند یعنی بی عقل و بی نطق باشد و بگویند اگر سوال از نظر و نطق و اتصال و تفصال
 باشد شکلهای آتشی را نظر گیرند و شکلهای بادی را نطق گیرند و شکلهای آبی را اتصال گیرند و شکلهای
 خاکی را که در آتش و باد باشد نظر و نطق گیرند و اگر سوال از اتصال و تفصال باشد به بیند که بیاثر
 اتصال است اگر در رمل موجود باشد و در خانه های تسلیس ثلثت شسته است حکم بر اتصال باید کرد
 و اگر در این خانه انکیس و شکلهای خاکی باشد و در تربیع و مقابله شکلهای شمس باشد حکم بر تفصال
 باید کرد و اگر بیاض در رمل موجود باشد و شکلهای آبی درین خانه شسته باشد حکم بر اتصال باید
 کرد و دیگر چون ضمیر بخانه اول افتد و طرح بجزه رسد که تعلق به بیاض دارد و از خانه ششم باید گفت
 یا طرح بخانه اول بقله رسد که تعلق به بیاض و حیات و حیات دارد و احکام آبی در خانه چهارم باید گفت
 و الله اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب

باب در احکام خانه دوم

بدانکه این چند پنجم منسوب است و آنچه با حکام نزدیک است باز نمانیم چنانچه که طرح اگر بخانه
 دوم رسد ضمیر مال معلومش بود و نظر کند که در رمل کاشته است که بدین منسوب است اگر در
 خانه هفتم نشیند که تعلق بمال دارد و گوئیم که او را مال نیست و معاش نیست و اگر در خانه های طاق
 و هفت نشیند توان گفت که هم مال و هم معاش دارد و اگر قوت و ضعف مال به بیند که ثبته الی نظر

بر کند ام مثلثه شسته است و ضرب یک اولیست و شواهد قلیت و تسلیس و تربیع و مقایله او نیست
 اگر شکلهای سه باشد حکم بر قوت مال کند و اگر شکلهای خمس باشد حکم چنانست مال کند اگر عینه اند و اگر
 در رمل موجود باشد برینند که بجای او پنج شکل شسته است و از مساوت و نخست و داخل و خارج در
 یک دیگر اگر در ده است بر هر خانه که تکرار کرد و سائل را بخانه مال طلبد اگر در دوم شکل خارج باشد در هر خانه
 که تکرار کند گوئیم مال از سبب زن تلفت شود و مثلاً انگیس و دوم باشد و تکرار در چهارم کرده باشد
 گوئیم مالی چند از دلیل ملاک حاصل شود و اگر شکل دوم در چوبیم بود و خواهد تا بداند از مشروبات خانه
 پنج مال از که می طلبد شکلهای شش و پنج در رمل بطلبد هر که ام که موجود باشد و در خانه قوی باشد
 مال از مشروبات آن می طلبد مثلاً فراح اگر در رمل موجود باشد گوئیم از فرزند پسر می طلبد و اگر نفی بخند
 طلبد بکند در رمل گوئیم از دوست و محبوب چیزی می طلبد و اگر نقره انداخته باشد که تعلق پیدا دارد گوئیم
 که سائل بدیده می طلبد و اگر شکل دوم خارج باشد و در هر جا که تکرار کند آن خانه را بدیده که در ام موجود
 است گوئیم که از سبب فلان کس که منسوب است به آن خانه خرج یا مال واقع شود و همه خانه را را
 بدین طریق عمل کند که گفته شد شکلهای سه داخل یا در دست مال حاصل شود و خارج شش و پنج اختیار فرست
 واقع شود ثابت و ثقل را نیز چنین حکم کند بهرین طریق سه پشانی و خمس به شواری و اندک مسلم
 و اگر سوال اینجاست نظر کند که قبض انداخته که صاحب است و در رمل یکا تکرار کرده است اگر
 در اوقات باشد و در نیم و سیر و هم تکرار کرده باشد حکم بر قوت بیع کند از طرف سائل و اگر در نبات
 نشیند و در خانه دو از دهم و چهار دهم حکم بر قوت سنول کند اگر پرسند که درین معاملات بیع صرفه
 که باشد نظر کند و در خانه دوم و ششم پنج شکلهای شسته است داخل خارج و سه و کس پس افق آن حکم کند
 در هر خانه که داخل شد باشد درین معاملات صرفه یکس را بداند اگر در هر دو خانه داخل و سه باشد
 هر دو را صرفه باشد و خارج هر دو را نقصان اگر پرسند که درین معاملات گفتگو واقع شود یا نه
 و ظفر که باشد شکل اول و هفتم را بدیده که ام داخل شد است و شواهد سعد ظفر آنرا باشد
 اگر هر دو سعد باشند دل خوشی از هر دو طرف باشد و اگر هر دو خمس باشند گفتگو از هر دو طرف باشد
 و واقع شود پس هر دو را بهم ضرب کند اگر شکل سعد حاصل شود و دلیل کند که اول محاذله میان ایشان
 درین معاملات واقع شود بعد از آن بعضاً انجامد و اگر شکل خمس حاصل شود دلیل کند که این
 معاملات بجای رسد و نزاع میان ایشان بماند این بود احوال معاملات و قائده و نقصان و خوشی
 و ناخوشی و اندک مسلم بالصور

اگر سوال شود غائب باشد باید دید که انکیش است که در جدول تعلق بجانب دارد و اگر در خانه
 آنها نشینند و یا در خانه بیستم و نهم داخل باشد و دهم و دوازدهم خارج باشد بر روی و اگر
 انکیش در خانه های سابق باشد چون ششم و ششم و دوازدهم و یا در دوازدهم نشینند و در خانه بیستم و نهم
 شکل بجانب باشد دلیل کند بر دیر آمدن غائب اگر سوال کنند که غائب از چه سبب باز مانده است
 از تکرار شکل بیستم گوید چنانچه شکل بیستم و دهم باشد دلیل کند که غائب از سبب بیچاره
 یا چهارپایه باز مانده است و اگر در چهارم و دهم باشد باز مانده گی از سبب مقام و معاملات خرید و
 فروخت بود و اگر در سوم و نهم تکرار کند شکل شش باشد باز مانده غائب از سبب بیچاره گی خوف
 از راه و یا از در پنهان و اگر در دوم و ششم باشد از مال باز مانده باشد و اگر در اول باشد از سبب فقر
 خود باز مانده باشد و اگر خوانند که بر آید که غائب بچند مدت خواهد آمدن شکل دوم را بیستم ضرب کند
 و شکل سوم را با نهم ضرب کند و از هر دو شکل یک سازه و ببیند که در هر یک در کدام خانه نشسته از روز
 و هفته و ماه و سال هر جا که باشد عدد گوید اگر آن شکل در هر یک تکرار کند باشد در خانه نهم نظر کند تا چه
 شکل نشسته باشد و از روز و هفته و ماه و سال بگذرد و منسوبست و چند عدد دارد و بدان عدد و حکام
 گوید اگر سوال از آمدن باران باشد حکم او نیز از خانه دوم باید دیدن به این طریق که از آن غائب
 گفته شد و لیکن این عمل بر هر طریقه دیگر است و آن چنان باشد که شکلهای که تعلق بسیار آن دارد
 بیاض است و دیگر شکلهای آبی اگر در هر یک غلبه کرده باشد و در او تا شکلهای آبی نشسته باشند و در بیستم
 شکل آبی باشد دلیل بر آمدن باران کند و از طریق و بیاض آید بیند که تا در کدام خانه باشد اگر بیاض
 دوم و چهارم و دهم آمدن حکم بر آمدن باران کند اگر خوانند تا بداند که در کدام ناحیه خواهد بود بیاض
 و دیگر شکلهای آبی را ببیند تا در کدام ربع غلبه کرده اند حکم بر آن ربع حکم کند اگر شکلهای خاک در هر یک
 غلبه کند دلیل بود بر ناخوشی هوا و اگر شکلهای آبی غلبه کند دلیل بر گرما گشتن و اگر شکلهای
 آبی غلبه کند دلیل بر بیهوشی باد و اگر شکلهای آبی غلبه کند حکم بر گرما گشتن هوا بود و شکلهای
 منقلب دلیل کند بر هوای مختلف و شکلهای سبز باران یا باد و گرما و سرما یا منقلب و شکلهای سر
 خند آن حکم بود اگر خوانند که بداند آفت های سماوی و از فی در کدام حد باشد ببیند که شکل بر آن
 کرده است و اربع چهار گانه چنان باشد که از آن اول یا سوم ربع شرق و نهم ربع شرق و چهارم
 یا بیستم ربع جنوب و یا بیست و نهم ربع غرب و نهم ربع غرب باشد و از خانه دهم و چهارم
 ربع شمال و نهم شمال باشد و شکل دهم را درین خانه باطلید و هر جا که تکرار کرده باشد حکم بر آن طرف

کنند و بیکر اگر خواهند که بدین شهر یا در یک صد بیماری یا طاعون خواهد بود یا نه بر مریض
آن موضع بزند و نظر کند در آن رمل اگر شکلهای شش مثل این شکل $\begin{matrix} \text{ش} \\ \text{ش} \\ \text{ش} \end{matrix}$ باشد
در خانه اول و چهارم و ششم باشد یا در رمل غلبه کند و دلیل بودی و جو بیماری و اگر خواهد
تا بداند که در کدام از اربع چهارگاه بیماری یا طاعون خواهد بود و هم بر آن طریق عمل کند که در پیش
گفته شد و اگر شکلهای که نموده شد در رمل موجود نباشد و در خانه اول و چهارم و ششم و هفتم شکلهای
سعد باشند در آن سال بیماری در آن موضع نبود اگر سوال از اکل و شرب باشد نظر کند که طریق که
منسوب باشند در رمل آمده است و در دوم و در پنجم شکل مای سعد باشند حکم برزخی روزی باشد
و رزق دیگر نظر کند که طریق در خانه دوم و پنجم یکبارم ربع از اربع مذکور باشد حکم بر آن کند اگر در
تمام رمل شکلهای خارج یا ثابت باشند دلیل بر بختی رزق و تنگی روزی باشد و دیگر اگر سایل از
سیاحت پرسد که خواهد شد یا نه اگر جماعت در طلع و یا حمرة و یا نقی اند و جماعت در دوم باشد و یا
اجتماع در پنجم و یا زوهم باشد دلیل بودن سیاحت بود و اگر درین خانههای شکلهای سعد باشند
و یا در تمام رمل شکلهای سعد باشند باید گفت که سائل اصل بحر نمیشود و باشد اعلم

باب در احکام خانه سوم

و اینچنان بود که اگر ضمیر خانه سوم سعد نظر باید که در آن شکلهای که بدین خانه تعلق دارد حرکت
نزدیک و سفر و روابط و برادر و خواهر و خویشان و متعلقان و هر چه بدین خانه تعلق دارد حکم
باید گفت چنانچه اگر از احوال برادر و خواهر پرسند نظر کند که اجتماع که صاحب هست اگر در رمل
نباشد و در خانه سوم شکلهای خارج باشند دلیل کند که او را خواهر و برادر نباشد اگر سوال کند که
خواهر و برادر چند باشند اجتماع که برادر و خواهر منسوب است اگر در خانههای پنجم حکم برادر کند
و اگر در خانههای ماده باشد حکم خواهد کرد و بقدر تکرار عدد خواهر و برادر گوید چنانچه اگر در جای بود
حکم بر پنج خواهر و برادر کند و ما خود خانههای نو ماده بنامیم چنانچه که خانه اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم
و یازدهم و سیزدهم و پانزدهم خانههای شش باشند دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم
و چهاردهم و شانزدهم خانههای ماده باشند چون اجتماع درین خانهها بطریق دیگر جاک باشد
و مادگی از آن گویند و اگر اجتماع در رمل نباشد در هر رمل هر شکلی که درین خانه نشینند حکم دارد
و بیکه مال برادر از دوم آن خانه بیند که اجتماع شش باشد و حرکت از خانه سوم و مقام از چهارم
آن خانه گویند و دوستی از خانه پنجم و یا زوهم بیند و دشمنی از خانه هفتم و دوازدهم اگر اجتماع

در خانه دوستی باشد و دلیل کند که میان برادران دوستی باشد و در خانه های دشمنی حکم از دشمنی کند
و دیگر اگر کسی از احوال خویش با متعلقان باشد که با سایل از دوستی و دشمنی جویند نظر کند جماعت را
که صاحب اشت در رمل کجاست سه است خانه های را از سوم بشمارد اما اعتباری ندارد اگر جماعت
در اول و چهارم باشد متوسط اگر در نواظر باشد از دوستی بشمارد یا از تکرار اگر در چهارم و هشتم
باشد از دشمنی از مقابل متوسط دوستی نشیند و دلیل بر موت میان ایشان و سایل متعلقان
باشد و اگر در خانه های دشمنی نشیند بختی که گفته شد حکم کند و اگر جماعت در رمل غلبه کند حکم بر
غلبه خویشان و متعلقان کند و مال و حرکت و مقام هر یک را چنانچه گفته شد پیش ازین بر
جماعت در رمل باشد در خانه سوم کند اگر شکل داخل باشد و دلیل بر بودن خویشان کند و اگر خارج
حکم کند که از خویشان کسی ندارد و دیگر در حکام سفر اگر سایل سوال از نقل و حرکت کند در اول
نگاه کند که او را سفر خواهد بود یا نه و یا بر و دینک باشد یا بد و در رمل ببیند که قبض احتاج که جماعت
نقل و حرکت است اگر در خانه اول و سوم و هفتم و سیزدهم و پانزدهم باشد و در سوم شکلی خارج باشد
یا طریق و دلیل بر حرکت و سفر کند و اگر در خانه های ساقط و غیر یک شکل ثابت باشد و سوم و نهم و
پانزدهم شکلهای ثابت باشند حکم بر باز ماندن کند و سفر نکردن و موقوف شدن و اگر خواهد
تا بداند که در رفتن نکست پس باید ببیند که قبض احتاج کجاست و شود و تثلیث و تسکین
تربیع و مقابله چه افتاد اگر سه باشد و در خانه هفتم شکل سینه باشد حکم بر نیک سفر کند و اگر غلب
بد باشد حکم بر بدی سفر کند و عدد و طول راه سفر نزدیک از شکل سوم ببیند که چند عدد دارد و سفر
دور و دراز از نهم اگر پسند که این سفر بکدام جانب واقع شود از شکل سوم و نهم و ببیند که هر یک
بکدام ربع تکرار کرده است از اربع چهار گانه در آنجا که باشد حکم از آن ربع کند اگر شکل سوم تکرار
نکرده باشد از خانه هفتم باید دیدن تا چه شکل نشسته است و اگر کدام ربع آمده است حکم بدان
ربع کند مثلاً در خانه هفتم آمد و شکل سوم تکرار کرده است و جماعت شکل جنوبی است و دلیل
کند که سفر جانب چپ واقع شود و علی بن ابی طالب

باب در احکام خانه چهارم

بدانکه این خانه چندی منسوب است هر یک از احکام بجای خود باز نمایم درین بداند که اگر کسی
از احوال عاقبت پرسد نظر کند که در کجاست بعاقبت منسوب است اگر در جای نیک باشد
گوید که عاقبت نیک خواهد شد و اگر در جای بد باشد حکم بر بدی آن کند و دیگر بداند که اگر حیوان در

اول و پنجم و دهم و یازدهم و سیزدهم و شانزدهم باشد حکم بر نکولی عاقبت نفس کند و اگر در
خانه باشد نشاندن شکست و پنجم و چهاردهم حکم بر بدی عاقبت کند و اگر بخیمان در رمل نباشد شکل
پانزدهم با خانه چهاردهم ضرب کند تا به شکل حاصل شود اگر عدد باشد حکم بر نیکی کند و اگر خمس باشد
حکم بر بدی کند و عاقبت نفس و غیر چیزی که خواهد که عاقبت آن بداند که چون خواهد بود نظر کند که
شوال سائل از کدام خانه است و در آنجا چه شکل شکسته است آن شکل را صاحب خانه ضرب کند شکلی که حاصل
شود با خانه پانزدهم ضرب کند شکلی که حاصل شود از عدد و خمس و داخل و خارج هر چه حاصل شود دلیل
بر عاقبت آن چیز کند که مقصود سائل است و انقدر علم و یگر چه آن طرح بنام چهارم رسد و ضمیر از ملک
و مقام باشد نظر کند شکلی که تعلق بمقام دارد اگر در رمل موجود است توان گفت که او را ملکی و مقام
و سکنی است و اگر موجود نباشد دلیل بود که سائل را ملک و مقام نباشد اگر نصره الدخول در ملک و
جایی باشد توان گفت که دو مقام و ملک دارد و ثوابی و مهوری مقام از شکل چهارم توان
گفت که در خانه چهارم باشد از سعادت و خوشی و داخل و خارج و ثابت و متقلب باز نمیداند که
چه شکل آمده است اگر شکل با بیاض بر سر است بود یا شکل داخل سعد باشد حکم بر مهوری مقام
کند و اگر شکلی خارج خمس باشد حکم بر ثوابی مقام کند و این شکلی که در چهارم ششید و با بیاض بر سر
باشد حکم بر مهوری کند آنچه بنام $\frac{1}{2}$ و اگر شکلی خارج خمس باشد شکل $\frac{1}{2}$ باشد حکم بر ثوابی
مقام کند یا اگر شکلی احوالی بر سر نظر کند $\frac{1}{2}$ که صاحب نیست و بیند که یکا شکسته است و
تفریک او چیست و بد نیست و ثلث و مقابله او چه افتاده است اگر شکلی بیاض بر سر باشد حکم بر نیکی
ملک کند و اگر شکلی بیاض بر سر بدی آن کند و باز بیند که در خانه چهارم چه شکل افتاده است
و از سعادت و خوشی چه دارد اگر شکل سعد داخل باشد حکم بر نیکی ملک کند و اگر شکلی بیاض خارج و
چهارم باشد و یا با بیاض بر سر حکم بر ثوابی ملک کند و اگر شکلی که صاحب مقام است
خمس که صاحب ملک است در رمل نیامده باشد توان گفت که صاحب ضمیر و طلب ملک یا
مقام است که بدست آورد اگر عاقبت ملک یا مقام بر سر که چون خواهد بود شکل پانزدهم با
چهاردهم ضرب کند اگر داخل باشد دلیل کند بر نیکی عاقبت مقام اگر شکلی بیاض بر سر
حکم بر بدی ملک و عاقبت کند و اگر سائل احوالی بر سر بر سر باید و دیگر که صاحب نیست
در رمل یکا است که تعلق بمقام دارد و اگر در جای قوی باشد و در خانه چهارم شکل سعد باشد و داخل
حکم بر طول عمر کند اگر بر سر سائل چه مقدار عمر باشد بدانکه این سخن هر دو در یک وقت گفته میشود

جل جلاله بکس از معلوم نشد الا اگر کسی سوال کند چیزی بیند که عقل نزدیست آن خود را بداند
 و ساینده اول بیند که جماعت در کدام مسئله نشسته است و چه شکل بر وی بسته است و باز بیند که چه
 شکل در خانه ریل نشسته است و کجا تکرار کرده است از خانهای احوال عشرت و ثبات و الوت و
 تمامهای حاد و زو خانهای عشرت هفت و خانهای مروت ماه و خانهای الوت سال اند و بیند
 که شکل چهارم کجا تکرار کرده است از این خانه که نموده شد در آن خانه که باشد بیند که چند عدد دارد
 اگر در اوقات نشیند عدد روز گویند و اگر در نبات نشیند عدد هفته گویند و اگر در متولد است نشیند
 عدد ماه گویند و اگر در زمانه است نشیند عدد سال گویند و اگر در سببهای تکرار کرده باشد
 عدد و یا بسبب همه بزند و احکام گویند

قاعده از تصدیق خواجه رح

بر آنکه اگر تشر از خانه اول بدوم افتد اگر چه بجای دوست خود آید اما به چنان که در مرکز خویش
 اول چرا که یک در چنبر افتاد و اگر تشر بخانه سوم افتد اگر چه افتد ال کرد اما در خانه دهمین
 خود باشد زیرا که آب و تشر تشر است و تشر نیز دهمین آب است پس دهمین دهمین کند و دیگر
 آتش از دوست خود دور افتاد پس ضعیف و لیل باشد و هیچ توفی نباشد باشد و اگر تشر
 از خانه اول چهارم افتد بسیار شسته که آتش شیده و از ملک اکبر با صفر افتاده باشد و از
 دوست خود جدا شده باشد و از دهمین خود که نشسته گشته و غیبت کند که آتش دریا و با هم دوست
 اند و این زمان در خانه دوست دهمین خوش شسته و غلب و بد حال است و اگر نقطه باد در خانه
 آید افتد یک در چنبر افتد و دهمین دوست شسته و بد دولت زیاده شود و این خانه تکرار
 زیاده که مثل سپهر ان کو اطله نقصان پذیر باشد و اگر نقطه چوای بخانه تری افتد بیایست
 پذیر باشد و در خانه دهمین خود باشد و از دوست خود دور افتاده و بد حال و ضعیف باشد و اگر
 اعتماد بر باد کند و با شتر ساری و علامت کشد و اگر نقطه چوای در خانه ناری آید بفرانج
 آید باشد و در خانه دوست خود بود و دوقی و شوقی دارد و اگر نقطه آبی در خانه تری آید در
 خانه دوست خود باشد اما یک در چنبر افتد شده باشد و مراد چند بسبب دوستی حاصل کند و اگر
 سوال از بیماری بود سردی غالب آید و بیم موت بود و اگر نقطه مانی در خانه چوای افتد یک در چنبر
 چوای شده باشد و کار او بالا گرفته باشد که آب و خاک نمایی اند و این نمایی علوی شود و کار او
 بهتر و بیشتر باشد چون نو که می که بامیدی رسیده باشد سردی آب بگردد با و اعتمادی گیرد

و اگر سوال از نکاح و بیونیه باشد اقبال نیکو بود و از حامله سو دکنه که لب بیاورده است و اگر بخانه نار
افتد نقلی علوی شده باشد اما در خانه دشمن خود و او را قوتی و شوکتی نباشد و اگر سوال از غلبه
باشد واقع شود و از خانه دور افتد و اگر سوال از غائب که رفته باشد یا بغیرای او و محلی بمحلی خواهد رفت
و روی آمدن ندارد و نقطه آب درین مقام ضعیف باشد و اگر نقطه ترابی در خانه آبی افتد چون خاک
و آب دوستان از نیکو باشد و دیگر نقطه نقلی یک درجه علوی شده باشد اما در خانه دشمن خود باشد
و خوف و بیم باشد و از دشمن و دولت با خطر باشد و شب روز شده باشد و اگر نقطه ترابی در خانه
نار می افتد نقلی علوی شده باشد و دلیل شوکت و دولت شود اما در خانه دشمن دوست خواهد بود و بیم
خوف و خطر باشد و اگر با کسی خصومت کند بد باشد و بیمار اگر آن باشد و حامله را نیز گران بود و خاکی
در خانه آتش استخوان بد افتد اند

و اشهد اعلم بالصواب و عنده دم الکتاب
والیه المرجع و التائب

باب در بیان احوال نقاط رمل از سیر و غیره و بیان دلایل آنست

اعلم سعید ک الله تعالی

احیای و متدبر اند که حالتی چند نقاط را سیر در مراکز و اشکال حاصل می گردد و از فوق دلایل است بر ظهور و
وقوع اشیا زیرا که این چند نقاط بمنزله حرکت که کب و سیر نسبت در بر وجه و در طوارح اصوله غیر
هر چند که دلایل و قیوع و حصول احوال امور موجود باشد ما دام که سیر است بحال مناسب باشد و
کو آنکس نسبت لایقه ظهور آن احوال و واقع نشوند بطور آن حالات صورت نه بند و بر غم حکیم اینجا
نیز ما دام که نقاط بحال لایق ظهور در حالات زیاده رملی بر بند و بر سر امور لایقه سیر نکنند ظهور آن
حالات صورت نه بند و بر غم اهل رمل و ضابطه دریا سیر نقاط نیست که از جمله هشت شکل از فوق
که در مرکز یا نزدیم می آید آنها را اشکال میزان گویند نقاط جاست را جهت بستگی زوایا نتوان انداز
و آن رمل را آنکس گویند مبنی سنج که گوید بواسطه سید مطلوب یا بواسطه عدم نقطه سایر غیر از احوال
و حکم این رمل را با انقلاب کنند بدون نقطه و بیان انقلاب کرده شود و اشکال تعالی که سید گفتند
امر بنقطه که کند و از انجید بر رمل اولی بود و نقاط طریق که چه توان در اندن چون پنج بحکم نقطه را
تحقیق کما یبغی نتوان که درون قلمند این رمل را اگر گویند سنج سوال را نمی شنود و در غایت تسهل و برین

و اختلاف و لامل و ترو تا جواب گوید و اینجا نیز تجدید رمل اولی بود و فلک کعبه سه روز و اگر کعبه نه روز
 و نقاط شش شکل هر قسمی بسته نقطه بود و سایر و این سیر طوسه و عرضی بود
 و اما طوسه آن بود که از جانب شمال یا بر طرفت که در مرتبه خود همان نقطه را یا بدین و بگذرد تا
 با مهابت یا بکثرت شسته گردد
 و اما عرضی آن بود که در اموات یا نبات چون در احد طرفین خود باز همان نقطه را یا بدین و بگذرد
 چند آنکه بجهت رسد که دیگر آن نقطه را و اسے آن محل نباید شسته را گیرد
 اما طوسه از هر قسمی که آن بود که در آن حرکت نقطه بر مرکز خود شسته گردد
 و اما قسمی که آن بود که مرکز شسته گردد و این سه گاه صود بود و مرکز اعلی و گاه بطریق مهبوط
 بود و مرکز انزل و گاه ببلایم و مقارب بود و گاه بمضاد و گاه بمقاعد مسا و گاه بود که یک نقطه را
 در طول حرکتش طبع بود و بعضی قسمی شود و گاه برعکس و گاه باشد که در هر دو حرکت طبع و قسم
 موافق واقع شوند و گاه باشد که از قسمین مختلف بود و مهبوط و گاه بود که متفق بود و باز
 هر یک از این حرکتین مقبول و غیر مقبول اما مقبول آن بود که شکلی مناسب طبع خود فی الحقیقه باشد
 شسته گردد و مرجع این تناسب و تقارب و تضاد بر عنصر عالی و کیفیت عالی شکل است اما
 و در غیر شکل فی المبدأ و نسبت است در شکل فی المبدأ و باز هر یک از حرکتین تمام و ناقص بود
 اما نام آن بود که شکلی که شسته گردد و چون این نقطه سایر را یا شسته الیه ترکیب کند شکلی سعد صورت شسته
 و ناقص آنکه بخلات این بودن ذکاب چون شکلی سعد و یا مناسب قبول شسته گردد اتم خواهد بود و اما چون
 این حالات حرکات بوضوح پیوست بدانکه ازین جمله احوال انوسی و اولی طبع مقبول تمام بود زیرا که
 نقطه از زمین طلوع می کند همچو غریبه است که غم وطن و رغبت ملاقات حباب و ضبط حساب
 مهابت و تحصیل ممالک و زامات خود دارد پس چون حرکت طبع گیرد و گویا که بطن خود را سپیده
 مشتقت سفر به جهت مبدل گشت و چون حرکت مقبول گویا که حباب در حساب و در ایانت مملکت
 و چون حرکت تمام کرد و گویا که تحصیل منافع خود نمود و خدمت گشت و لاشک این چنین حالی دان
 بود بر قرار و امن و سرور و حصول مطالب بسهولت و زودی و حسب ارادت و بر ثبات امور و حصول
 منافع و بر یافتن خبر و منازل و مقام اعلی و بدست آمدن از دست رفعت مطلقا و بعد ازین
 حرکت قسمی بلا اتم مقبول تمام بود زیرا که این صورت یحیی است که شش در غربت مقام و شسته
 رسد یا ببلایم از دست حاکم نیکو رود و حساب سعادت و احوال کند یا عانت آنها و این چنین

حالتی هم دال بود بر یافتن مراد لیکن در غیر مقام و بر حصول مطالب با عانت غیر و بر ملاقات غریب
و اکابر و ترقی حصول از دست رفته و وصول اجناس و پیغام سرور و اتمام و انجام بهام بخیر و ثبات
امور و مثال اینها و این هر دو صورت همچنان چه در طول و رفق باشند چون در عرض نیز واقع شوند
خواه مخالف خواه موافق حصول حصول و رفع فقرت و وصول منافع و سعادت اتم و اولی خواهد بود
نقصت احوال حرکتین طول و عرض فقرت مضاعف غیر مقبول ناقص زیرا که این صورت همچنین است که گفته
بنوع امور مذکور می رود ناگاه هلاک شد و یا یقیدی بتلاکشت و بیج معنی و نخلی و دوستی نمی یاب
و لاشک این چنین حالتی دال بود بر خشت و بیم هلاک و قید اتم و عدم حصول مطالب و بکسر
و بد حالی و مثال اینها بعد از این فقری صبا بعد مقبول ناقص بود زیرا که این صورت همچنان است
که ما نرم هلاک شد و فقرت مقام شتایان و ناگاه برض عظیم و پای نقصان مال و یا خوشی عظیم گزینا
شد و بنیوا بود مانده گشت و لاشک این چنین حالتی دال بود بر شتاب این صورت و بر عدم
حصول حصول و بیم فقرت از ضد و بر سر گردانی و غم و همت و مثال اینها چنانچه شود و بد اینها و
نمانند و این دو صورت چون در عرض نیز واقع شوند خواه موافق و خواه مخالف تعیین تحصیل مطلوب
از ان بعد خواهد بود حصول مضروب سریع و باقی صورت و فقرت و قوت فرد و این مذکور است اند
و هر یک را اولات بر بعضی از احوال مسئول خواهد بود از نفع و ضرر و حصول و وصول و توقف و
و هم در رفع و ثبوت و سلب و وقوع و عدم آن و نیک و بد و مساوت و نخست و از نباتاتی که
بعد از این خواهد شد استخراج بدلولات هر یک بر ماقبل و اتم و ثواب خواهد بود و فقرت است که چهار
مطلوبه مناسب حال وی حکم کرده شود از بدلولات ثبوت و شکالی که نشتی نقاط است و هم از
بدلولات طبایع نقاط و شسته اجابتی که در سیر حاصل می شود و لایق هر مقامی و هر صورتی و جانی و
و لائل اشکال و طالع را چنانچه سبق ذکر یافته شود به احکام این نقاط باید و ثبوت و اینجا که نقطه
شان و هم سیر کند و حکم اقوی بود ای سعادت مند بد آنکه رفتن شش بخیر خود دلالت کند و بعد علم
به تعدیل طبایع و قیلاط و قرار و اتمام نهات و نظام امور و ثبات احوال و الطوار و قوت فروع و
دماغ و روحانیت و یافتن راحت و برکت از شقت سفر و مخم حرکت و سکون و آسودگی و ثبوت
بام و افزونی و شش و فقرت خاطر و خوشدلی از شل و خمی و طرس و شش و لذت تسلط و غرت و
حیات و شجاعت و وحدت و بین و صفاتی عقل و فرا گرفتن چیزها و رفتن شش بخیر خود دلالت کند
و انند اعظم برگرمی و احوال طبایع و قوت حکام و بر غضب و قهر و تنظیم و تهور و سفار و حرکت ناقص و ملاقات

و اینها

غزیران و دوستان و بر حصول مال و منال و ماکول و مشرب و ملبوس و معین و زوج و غلام و
 عبید و علم و ادب و مقاصد و مطالب و بر یافتن و محبت و اختلاطات و معاملات نافعه و بر عیشت
 بحران وضع کل چیز و ملبوس و غلبه خون و خون ریختن و بر روشنی و نمودن آتش با و بر تعدیل هوا
 و بر ظهور علامات و بر جوشن شهاب و تبارک و زهد و برق و صاعقه و رفتن آتش سحر آب و دلالت کند
 و انکه علم بر اقسامی حرارت غزیری و نا امید و نا توانی و بنیادی و فرق شدن و قطع طریق و بر یافتن
 شدن چیزها و بر غلبه بیت و مقهوریت و شکسته شدن فتنه عظیم و غضب و برگردن شدن آنها و کثرت
 تعویق و امور و ناسازگاری طبع با یک دیگر و نفرت و بدی و حرکت و سفر و مرض سرد و حال
 غائب و عقود و عهود و نزاع و دعوی و منی صحت و ابتداء است و بر نفع فساد و اطمینان و برگردن شدن
 حرارت و روشنی و صفا و بر تعیین آیه های باغات و بر جوشن بسبب آنها و رفتن آتش سحر خاک
 و دلالت کند و انکه علم برگردن زمین و کثرت طبع و سپس طبع و آخر چه خشک شدن چیزها
 و نا فرمانی و حصول فقر و غف و غلبه سرد و جلا و در مرض دیگر و نکبت و تنگی و میل مردم بستمکام منان
 و غلبه و فقر و غیبت و زلزله و جوشن سحر و آب و شیشه و گدازدن و بر ظهور و
 حصول معنیات و بر حرکات به قیاس و شفت و اندک نفع دور و بر پیدا شدن آتشها و زلزله
 و برق و نخل سپان و دیگر معانیها و بر جوشن و نزاع و بدی رفتن و بر رسیدن فتنه و دغدغه خاطر از
 غزیر و پدر و بر تصور حال ملک و سکن و منزل و بیم سقوط و امانت و دلالت کند و انکه علم بر قرار
 و نظام امور و احوال و صحت و ثبات و وقوع عمل و از دیار مال و عدم و عبید و چهار پای و علامات
 و بر سلامت و صحت رزق و خوشی و شگفتی و بر خوشحالی مصاحبان و از و از و بر خوشی ملاجعت و
 لطافت طبع و وقت قلوب و امنیت و جمیع خلق و رفاهیت و خوشدلی و بر ثقیف و عطف و
 استایش و بر حصول مقاصد و بر رسیدن غریبا و طمان و بر قوت اجاب و بر یکی ابتدایات
 و اتمام همت و بر رفتن هوا و بر آتش و دلالت کند و انکه علم بر ملاقات اجاب و اغراض و حصول
 مقاصد و مطالب و رسیدن خبر راسته صحیح و پیام و نامها و غرت و سرد و بر جمیع و حضور و یافتن
 مال و منال و نعمت و استعلا و رفتن و گرم شدن رطوبات و خون و رفتن بر بلندای و و حصول
 شایسته رفیه و فعال نافه و بردن امتحان بزرگان و ارتفاع از ایشان و بر طافت و خفت و بر
 حرکت و بر وقوع و سفار نافه شرقی و بر از دیار غرت و شهرت و بر نا فرمانی اجاب و بر ظهور و
 عناصر و بر رفتن هوا و بر آتش و دلالت کند و انکه علم بر کثافت هوا و بر خوشی کردن با هم

و انتقال مال و متاع و دین و دینار پایی به بعد و بر صفائی کردن چشم و معارض و بر حرکت کشیده شدن بخوبی و نفع
در تجارت بحر و قوس و سفار و مبارک و سهولت انجام امور و ملائمت طبع و تحریک رطوبات و موی
از پها و غلبه فرا که و سیر و بر معامله جوهر آبی و زرد و سب و طین و غلبه آب و کشادن کار نیز و ظهور چشمه
و جزر و مد بحر و میل دریا بطرفی و حصول مهابت بخوبی و نفع از قضا و اجداد و خوشی و همسایه و غیره و
تزیینات و مشارع و حاصل باغ و حمام و آب و غائب و ضد و جانب شمال و برادرانی و ابداء
فتن و رفتن بهو انجیر خاک دلالت می کند و انشد اعلم بحروب و منازعات و مناصبات و منبذین
ماور و حرکت شکری و الوس و جنون و بر آشوب و پریشانی و بر هم زدگی و تلاطم و کوچ و زدن و زدن مردم
صحر و متحصن شدن به استحکام یا در جبال و ملت اموال و گدازنده و مدم و دایه و نقصان محصولات
و مفارقت از ازواج و اصحاب و شرکا و بر امراض و ملک و دزدی و بر ناسازگاری خلق با هم
و خرابی زوایا و محبوب و املاک و کثرت قبله و زجر و نکبت و متعلوبیت و ملالت و ناکامی و بیقراری
و خسب بسیار بیت عمارت و زرع و بریت املاک و بر وقوع و بیم سقوط و قصد و آمار رفتن آب
بیم خود دلالت کند و انشد اعلم بر ارتفاع از بحر و غرق و ضد و برقرار طبع و از دیا و آب با و
با قضا و سیوه یا و سینه و قوس عقود و تزیینات مبارک و بر نوت ضد و معارض و عد و بر نیکو شدن
و استحکام و بی نفع دعاوی و مشارع و منازعه و بر شاره بر نظام امور شیع و زیادانی دریا بار و
قوت حکام انجام و بی لامتی و صحت و سکون و امن رسیدن و بی محن و حصول مطالب کلفت و
بر نوحش لی از خوشی و همسایه و اهل شیع و بر قرار نطفه در جسم و رفتن بهو انجیر خاک دلالت کند
و انشد اعلم بر باریدگی و همین قلوب و طبع و کثرت ترحم و تشفق و رفیع ناهیهما و خوشها و کد و رتبا
و خوشنما و بر بدی امراض و طول آن و خطر مرخص و حامله و بر غلبه زرع و عمارت و خشت زدن
و حوض خانه ساختن و احداث فتوة و نفع انجیر و زوایات و بر ملاقات اجباب و بر نفع سفر
جنوب و زوایا کوستان و بنایان و فرار عان و و کلا به سعادت سکون و دشواری راهها و
بر ابلات و ربط و انحلال و بر افزونی بر دوشدن آب باغات و بر حصول مال غائب و میراث
و نفع از ملک و زرع و عمارت و با و بر نقل و قلب رطوبات و رفتن آب بهو انجیر خاک دلالت کند
و انشد اعلم بر وقوع امراض عام چون آبله و حصیه و زله و فاج و امثالها و بر نفع از محصولات باغ
و مستبان و آب و از غائب و آجره حمام و از خوشی و از اهل شیع و بر غلبه ابر و بارشش و
رطوبت بهو انجیر آب و بر عقوبت و تغیر هوا و اخلاط و بر نیکو سفر غری و حرکت جمهر و معاملات

و تزویجات و ازدیاد مال و عدم و عبید و مصاحب و چهارپای و کدخدائی و بر دوستی نمودن و ضد و
 و مسلح کردن و در رفتن و بر آستانه اهل دریا بار و شمع و بر بیم مرضی و جراح و بر حصول مطالب است
 و خوبی و رفتن آب بیکر آتش و دلالت کند و الله اعلم بربکیت و حکام و رسیدن و شست و زود و بیک
 آب و بر بیم بلاکت و بدی سفر و حرکت و حال و مقامات و نشر عیان و عجبان و اجداد و خوشان
 و همسایه و آفت باغات و طبیعی و بر فتنه اهل دریا بار و غنیمت ایشان و بر حصول مطالب و رسید
 و بر تغییر حال عالم و بی نظامی امور و فقرت و کید با و قصد با و بر بدی عقود و نمود و تزویجات و بر غایب
 شدن و بر جسم و ضد و بر بیکساری و ضعف و بی بر نفرت خلق از یک و دیگر و برگزینی و بر تصور
 است و دریا و بر ظهور تغییر حال خود بر وقت بدن و بر غرق کردن و ناکامی و امارت و خاک بیکر خود
 و دلالت کند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب و زیادت و ثبوت و اجمال و افعال و آثار
 بیوت و محل ذخایر و کثرت سکون و نیکی مقام و منزلت و ثبات ضیاع و عقار و بر قرار طبع و ارضاء
 و نظام امور و حال عالم که در است و عمارت و رفیع از آبا و مکنوزت و بر رسیدن مال غائب و میراث
 و بر قوت منافقان و کثافت و نقل چیزها و بر رفتن آنها و اقلع از حاصل املاک و بر حصول مطالب
 تبوقت و بر ثبات آئینه و احوال و بر طول حیات و بر سلامتی و بر تغییر قبور و رونق زوایا و بقاء و تفسیر
 و بر افزونی سودا و بر بیم و جراح و بر نیکی معامله قوت و بر قوت اهل بیابان و چشم و فقر و رفتن خاک
 بیکر آب و دلالت کند و الله اعلم بربکیت و انوار و ابدن و محصولات و سلامتی و مزروعات و نصارت و شکار و کثرت
 علف و نیکی حرکت و سفر شمالی و بحر و بر ارتفاع از حاصل آب و بر ملاقات دوستان و بر ترقی مراتب
 و بر حصول مطالب و مقاصد سهولت و بر قلت بیوسات و ارتفاع عمارت و بر کثرت حرکت تجارت
 بحریم غرق و بر تبدیل طبع و افزونی و قلت امراض و افزونی بیودات و بر وقوع مصابحت و زنجیر
 و قید و تمت و کدورت و خوف و بر شست و شوی و پاکی و نیکی آب باری و بر توجیه غائبان و رجوع
 و سازگاری و رفتن خاک بیکر هوا و دلالت کند و الله اعلم بربکیت و تیرگی هوا و کدورت هوا و
 پریشان شدن خلق از مقام خود با اضطراب و اضطراب و بر وقوع اسد ارض عام ملک
 و بر کثرت قوت و حب و نزاع و محاکمات و بر بخت ضیاع و عقار و بر خطر سفار و بیکبیت منافقان
 و اهل قلاع و بیابان و چشم و زوایا و خاندانهای قدیم و اهل طریق و بر نفرت خلق از یک و دیگر و بر
 بد حال آبا و بر حرکت چشم و دهان و دزدان و بحریم و بیاران و بر رفتن حیوان و قرص خسارت
 محصولات و بر عدم حصول مطالب و خرابی بیوت و عمارت شهر و ملک و بر فراری نفوس و بر

مساملات و رفتن خاک بجز آتش دلالت کند و آتش علم بر حرکت قوسه کثیره و بر جودش غیره و
بر غلبه شکی بطبع و افترجه و اعتراق اخلاط و ظهور کذب و افترا و کدورت و بر غم و کلاله و جنون و
و امر این سوداوی و بر خشت خاطر اولاد و حباب و رسل و پروت و سفار بر شقت و بر بق و بر وقوع
خروج و مکرویل و بر تیرگی و حس و خلل و باغ و بر چیزهای سهل و نقل و حرکت های عنیف و بر موانع طب
و عیش و لهو و بر قلت نفق و جهات و املاک و بر ارتفاع از مال غائب و میراث و قسقه و بدون برینها
محال و بر حصول مطالب از وجهه که به نبوقت و بر معاش و مفارق و بر توسط ابتداءات احوالی و اتمام
و آبی سعادت مستدیر آنکه در عرض ظهور نقطه ناز از حد خود به و ادا بود و آتش علم در خروج از مقام
بفغان حباب بعد از حصول بقیام و بر ارتفاع از امور بر اعاده و جبهه مضطرب مرضی و عدم و غلبه و مال و
بر تدبیر و جواکلی و شکاش و مساملات و نهات و بر سهولت مرض و وضع حمل و عیشت و بر سیکه
تزیج و معاشرت و معاشرت و وقوع حسد و هیسا و نهات و حرارت هوا و علامات خود
زیاده در طول مذکور شد فی الجمله

فائده از انتخاب خواجیه صاحب در بیان عدد و اشیا محصوله و وزن و تکرار

بدانکه چون سوال کنند که این مسئول غنه چه قدر بشود و آن بر چهار گونه است عدد و کیل و وزن و
مساحت و ثلاثه و غیره و در قالب عد و نیز آید چون رمل کشیده بشود و در یافته که دلائل حصول
در عا است اکنون بدانکه چه قدر است باید که شکل طالع رمل را با و چهار ضرب کند و حاصل ضرب را
در شکل باز و چهارم و حاصل ضرب دوم را نظر کند که کدام شکل حاصل شده اگر این چهار شکل باشد از شش
نقد گوید $۳ \times ۳ \times ۳ \times ۳$ و اگر این چهار شکل باشد از شش عرض گوید $۳ \times ۳ \times ۳ \times ۳$ و اگر این چهار
شکل باشد از شش جوان گوید $۳ \times ۳ \times ۳ \times ۳$ و اگر این چهار شکل باشد از شش زمین گوید $۳ \times ۳ \times ۳ \times ۳$
 $۳ \times ۳ \times ۳ \times ۳$ و اگر این چهار شکل باشد از شش کمان و از شش حیوانات ستم نگاشته و
سهمه و از شش و از شش عرض مانند پارچه پنبه و آبیشیم و غیره و یا از شش زمین
مانند جویوب و جویوب تر و شش است گوید و عدد و قانون این باب آنکه از اول تا خانه دوازدهم پنج عدد
افزاید چنانچه خانه اول ۵ و دوم ۵ و چهارم ۲ و پنجم ۲ و ششم ۳ و هفتم ۳ و هشتم ۴
و نهم ۴ و دهم ۵ و یازدهم ۵ و دوازدهم ۶ باشد هرگاه درین شکل ضرب دوم نظر کند که در
کدام خانه رمل طالع را از آن خانه که شکل آنجا شش است عدد جمع کند و بگوید

مثلاً در اربل رمل باشد و در دهم ضرب کردیم بنه بیرون آمد و این سن را در یازدهم ضرب کردیم
که یازدهم است حاصل ضرب دوم بود پس اگر در روی رمل باشد در عدد وازده خانه از آنجا که
چنانچه ذکر آن در بیان عدد و بزعم هر قوم شده و ما برای انقضا این در عا رمل زدیم و رمل مذکور است
چون اول را در دهم ضرب کردیم بنه بیست آمد و بنه را در فرغ که در یازدهم
ضرب کردیم جماعت حاصل شد و این جماعت در روی رمل تا ۱۲ خانه است
بلکه در آنجا که در دهم است ما آنرا بنه که خانه سوم و استیم زیرا که سیزدهم حکم خانه اول دارد و
چهاردهم حکم دوم و پانزدهم حکم سوم و شانزدهم حکم چهارم پس چون جماعت این رمل در چهارم وضع
شد اکنون ما که این جماعت از جنس حیوان کنیم آنچه از جنس سفید بود و از جنس شگافه مثل گاو و سفید گاو
الباقی یا مرغ سفید یا ابلق همچنین شد و هر گوسفند و بز و مانند آن و عدد آن سی عدد باشد زیرا که اول
پنج و دوم ده باشد جمله یازده شد و در سوم پانزده مجموع عدد شش گرد و همچنان قیاس کند و اگر
این شکل محصول ضرب در روی رمل نباشد سطاق آنرا بر عدم حصول مدعا کند اگر مدعوت حاصل شود
مثلاً طریقه آن شکل بعد باشد و الا بدعوت هم میرسد و در خواص نصیر الدین طوسی می فرماید که اگر شکلی باشد
که با عدد عدد و پنجاه شش باشد چون اجتماع جماعت حکم کند که آنکار بدست آید و باز بر دو و پنج بیوده
بوده اگر متقلب باشد بعضی حاصل شود و بعضی نه و اگر خارج پنجاه شش مثل بی نشان یا س و ناسیه
بود و اگر بی باشد محرومی از مدعا و گرفتاری بلا گردد و بانی اشکال بسبب نفع و دریافت مدعا
نحوه شده بود و الله اعلم

فائده در بیان رمل کبیر

بدانکه اول برای مقصود سائل رمل زند و آنرا بجای قاضی رمل انقلاب دهند اگر این انقلاب
از چهار مرتبه گذرد حکم بر عدم حصول مدعا کنند چنانچه در قرعات نوروزی معمول است اکنون آن رمل
که ثابت شد آنرا رمل اصل ضرب کنند و شانزده شکل از اشکال دور رمل مذکور حاصل کنند و بر آن
شانزده شکل مضروب است شکل حاصل کنند و این احکام این جمله اشکال از احکام مثلثات شکل
کنند اما شرط آنکه احکام رمل اصل برای حال سائل بیان کنند و از رمل ثابت احوال آئیده را
گویند از نتائج این دور رمل که اشکال شانزده گانه حاصل شده احوال شانزده ماه سائل گویند و از
اشکال شصت گانه که از اشکال شصت گانه که از شانزده شکل مضروب اولین بدست آید از آن

احوال و نبات و مرغی سایل بیان کنند و در چهار شکل که از پشت شکل منقش ظهور کرده احوال مفصل
است لعل در شانزده ماه گویند و در دو شکل که ازین چهار شکل متولد شده حقیقت دو سال آئیده را
گویند و ازین شکل که نتیجه انسان است و در غیر وقت بر جمیع احوال گذشته و آئیده گراییده اند

فصل ه

تجول بعضی احوال بود بر بیم غرق و قصد افتادن در ممالک و خوشی از اهل شرع و همسایه و خوشتر
و ضد و بر بدی سفر و گریز آب و در آن یافتن مهلت و ضائق شدن مطلوب حاصل شده و فتح
بیرون با اختیار و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله آنچه و نمود بار اوده و خرابی باغ و حمام و عوض و محراب
و انشال آنها و سخیل دال بود و شد علم بر وقوع اسفار و رسیدن از آنکه بوطن رسیده باشد و بر نفع از
مال بومین و ملک و میراث و بر فرستادن چیز با بجای دور و بر و پشت از عقب و بیجا و شوشات
و بر غم و کدورت و بر شغل عمارت و زرع و گفتگو و ملک و غله و شگون و بر آنچه در طول مذکور
شد فی الجمله اما بهبوط و از جو آب دال بود و شد علم بر غرض جهت خویش و همسایه و اهل شرع
و اجداد و بعد و باغات و حمام و عوض و اهل دریا بار و متاع آبی و بر شایع باز و باغ و مصدا جان
و بر فرستادن تحفه جهت غائب و بر خرابی باغ و سیوه و سبزه و باغات و بر مرض حد و ضد و بر بک
سعی مطلوب و رفتن از مقام دوستان بفرست و برگشتن از آنکه بایب و بر آنچه در طول مذکور شد
فی الجمله و از جو آنجا که دال یافت و شد علم بر پیشانی احوال و ملاقات اهل نفاق و بر دوری
سفر و مطلوب با امید حصول و بر غریب و طلب چیزی از دست رفته و برگشتن بامری که است
و گفتگوی و قرض و ملک و نفع و میراث بومین و نفع از آنها و از مال غائب و بر توسط احوال
از جمله آنچه در طول گفته و اما بهبوط و از آب آنجا که دال بود و شد علم بر خلاصی از محن و رفتن از آن
ملک و یافتن نواید و بر غریب و بر رخ ساز غایت و معارضات و بر اطفاع از اطلاق و مال غائب
و میراث و خرج بیضه جهت اخلاص خود و بر رونق یافتن حال معیاد از خرابی و بر حصول بیضه از
مطلوبات بعد پس شوق و بر ظهور بوسه نافع و بر نفاست و بر دار از قید و خوشی و
بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله و اما حصول نقطه ناری از خیر خاک بآب دال بود و شد علم بر
گرختاری با غریب بچمن و نا امید شدن و ضایع شدن چیزی با عدم حصول مطالب و بر بیم غرق و غایت
و بر قصور عواقب و بر خوشی از اهل شرع و خوشی از باغات و سبزه و آب و مناظر و
مخاصات و بر شدن چیزی با شوق و شوقی و استحمام و بر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله و

از خاک بهود ازال بود و الله اعلم بر رسیدن بمطالب و منافع و سفر و ملاقات عزیزان و دوستان و
 رسیدن از محن و تنگی معاملات و تجارت و یافتن در غربت و دوستان را و نفع از ایشان و حصول
 از دست رفته و بر سرست بخران صحت و سهولت وضع عمل و رحمت از ارواح و مصاحبان و شرکت
 و خدم و عبید و بر قدم غائب و بر حرکت از خیر و بر باد و خوردن از زیاده های معلق و بر آنچه در طول ندکور
 شده فی الحکله و از خاک بختش و ال بود و الله اعلم بر رسیدن بمقام از سفر دور و قدم غائبان چون
 فرزند و شوق و بر وصول تحفه و خبر نامه و پیام و سلام و خلعت و نفع از ابواب و میراث مالی غائب
 و بر حصول مطالب کلید بعد از نظر بخوبی و بر علایق خود و گرفتگی حسده و قرض خواهی و بیم تنگت و
 بغضب و خشکی های ناشی و بر از بد و علم و عقاید و بر آنچه در طول ندکور شده فی الحکله و اما در غیر
 آب بهود ازال بود و الله اعلم بر تقاضای دست و کشتن از شداید و بلیات و بر یافتن مطلوب بسیار کلی
 و بر حرکت بجزه و بر امداد از دوستان و از ارواح و خدم و عبید و بر رفع محن و امر اض و خوشنما و زما
 و بر حصول مطالب آب و سیوه و بر از بد و آب و آنچه در طول ندکور شده فی الحکله و از آب بختش و ال
 بود و الله اعلم بر رسیدن بمقام از غربت و بخت و امان خلاصی از بلایه و خوشی عظیم و از آب
 بخت و نصرت و نجات یافتن و حصول مطالب بعد از خوش بسیار و آمدن خبر خوش و امید
 و از محن و رسیدن از در طهارت و بر غیر حال فرزندان و دوست و نفع از ایشان و خلاص از خوش
 خوشان و گفتگوی و تشویش اهل دریا یا رویه و خوشی و برین و آب و مسامحات و خصوبات
 و بر آنچه در طول ندکور شده فی الحکله و اما صعود او از غیر به آب بختش و ال بود و الله اعلم بر رحمت
 از ارواح و خدم و عبید و دوستان و بر طرب و عشرت و لذت و قرار امور بر غیر و بر تمام خیر ما
 بخوبی و بر حج نمودن بجهت خود و حرارت فرائح اولاد و حباب و خوشان و رسیدن غیر مرض
 و ولادت و بر از بد و اولاد و دوستان و بر تحفه نیک و پیام مسرور و بر آنچه در طول ندکور شده
 و اما بهود نقطه بهود از خیر تازی بهود ازال بود و الله اعلم بر از بد و مال و منال و منصب و غربت
 و خدم و عبید و چهار پایی و بر قرار امور و صحت و سلامتی محل حاصله به ولادت و تنگی بلیات و
 بر حصول مطالب و بهشت رزق و شرکت و نز و سجات مبارک و بر روان ساختن دوستان و شایع
 و بر رسیدن مال تجارت و بهای خیر ما و بر هر سه و بر تمام صدمات بخوبی و بهت آمدن از دست
 رفته و بر آنچه در طول ندکور شده فی الحکله و از نا تا آب و ال بود و الله اعلم بر سالت و مصاحبه
 که در میان اخذ او و مدعیان و بر خوشگامی زن و بخت اولاد و اعز و هم گذاری جهت باران

و بر انجام مهام توسط اداد و اعوان و بر حصول مطالب توقفت و بر نری دل با و بر از و یا در طوبت
 و بر ساختن بخارم با غیر و ضد و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از ناز و بنجاک دال بود و انشد اعلم
 بر وزیدن باد های گرم و محوم و خرابی کننده و بر خنده اجات و جنت عمارت و زراعت و قهر و تشبیه
 و ایون و بر پریشانی خاطر و بر قوت خدم و عبید و چهار پای و بر ترک مطلوب و بدست نیاندن از
 دست رفته و بر زبونی عواقب و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما بسط او از هوای تاب دال بود
 و انشد اعلم بر بیع متاع آب و باغ و سیوه و بر حصول مطالب و بر خرج و صرف چیزها و بر انجام
 امور بخیر و بر کثرت تزویج و عقود و عقود و مساومات تافع و بر ارتفاع از غائب و اهل شرب
 و اجداد و انشد او خوشین و مسایع معاملات و غیره و خرید و فروخت برده و دواب و تزویج و پیشانیان
 و مسایع و خدم و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از ناز و بنجاک دال بود و انشد اعلم بر تاسا و کار
 خلق و تفتیح مال بکاک و عمارت و زراعت عدم بلا نفع از ملک و میراث و ترتیب قبر و زراعت و در
 میراث و ترتیب تمت بر خدم و عبید و مال و بر گشتن چیزها و اگر خیر نماند با و بر دین و زوال اموال
 را و بر بیم سقوط و بر توقیت و بر مطالب و بدی انجام امور و اسفار و ناتمامی مهمات خسته و جنده
 و دواب و بر وزیدن باد های خنک و بر خرابی در ملک و مقام از حکام و بر آنچه در طول مذکور شده
 فی الجمله و اما بسط او از آب بنجاک دال بود و انشد اعلم بر بیعت متاع و بر خسارت و خوشی و سافران
 حد بعد از ان از خروج از آب و بر وقوع امراض بد و عام و بر بیم زدن قاضی و حبس و بر قوت
 و دواب و بد حالی خدم و عبید و از وراج و اصحاب و شد کما و بر ضایع شدن سیوه و کسب و بر
 اقتادان کاریزها و خرابی از آب و حرکت اهل دریا بار و بر گرفتاری گنجینه و بر تعمیر خانه و تشبیه
 و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما بصورت نقطه هوای از خاک تاب دال بود و انشد اعلم بر
 اعتدال افرجه و از و یا و نباتات خشیده و بر خلاصی از بدیات و بر توقیت حصول مطالب و یکسر
 از آنچه از دست رفته و بر اصلاح یافتن و شستن نامی کلی فی الجمله و بر از وادی خنده و خروج حیوان
 و بر آمدن و یافتن از و یا بار و غیر از متاع آب و بر کثرت بیاب و موضع و رطوبات و بر بر جنت
 غائب و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از خاک و دال بود و انشد اعلم بر قطع سفید و امن
 شدن از محن و خوشی و قدم غائب و در و بر اصلاح نریان رفته و بر اتمام و انجام مهمات
 بنحیرت و حبیب اول و بر رفع حروب و نخاصات و امراض عام و بیات منتشره و تسکین با و کار
 مضر و حصول مطالب و از و یا و خدم و عبید و مال شقت و محی طسیم و بر ارتفاع از میراث

و مال غائب و حاصل املاک برین آنها و از ابواب و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از خاک یا تشمس
 و ال بود و انشد اعلم بر کثرت غنیت و تمت و من و شد اید و اند او یا فتن از سایر و بر ملاقات کاتب
 و در دوستان و معاشرتهای نالایق و بر حصول مطالب بجز غنیت و خوشی و بر انتفاع از خدم و
 عبید و چهارپای و معاملات و خرید و فروخت املاک و محمولات و بر رسیدن بخند و مال غائب
 و حصول میراث فی الجمله بر آنچه در طول مذکور شده و حصول از آب بهر ادا ال بود و انشد اعلم بر حصول جواب
 آبی و نفع از استیاع آب و بر نکاح جدید و اخروی عبید و خدم و چهارپای کولی بکشی و بر نفع از خویش و
 همایه و اهل شرع و عقود و عقود و تزویجات و دعاوی و از خدم و باغات و صیفی و اهل
 دریا بار و بر حصول مطالب سهولت و بیست آمدن از دست رفته و صراحت از سفر بجزایر و نفع و
 سلاست بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از آب به تشمس مال بود و انشد اعلم بر مرض اولاد و آفات
 و خویش و رسیدن خبر و تحفه و توسط نمودن در معاملات و مصالحت و بر تهنیت اولاد و خویش و
 بر نفع و خرمی از ایشان و بر حصول مطالب سهولت و بر نیکی علیج و بر ولادت و از دیبا و خدم و عبید
 و دواب و نفع از استیاع آب و بیای و بر آنچه در طول مذکور شده و اما حصول و از غیر خود آب تشمس و ال بود و
 بر انتفاع سایل و اولاد و آب و معاملات و از مزاج و احباب و شکر و خدم و عبید و بر
 نیکی ماکول و بیکس و بر از دیبا و مال و منال و ولد و رسیدن خبر خوب و تحفه و هدیه و خدمت و نفع
 از حکام و اهل علم و بر حصول مطالب بر حسب اراده و ملاقات اعز و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله
 و اما بیسوط نقطه آبی از غیر نار بهر ادا ال بود و انشد اعلم بر نفع غم و بر تمامیت شود و بر سایل و بر قیام
 از محنت و برگری آب و نور کائنات چون از شیب و تبارک و ذوق ناپ و ذوق غیب و دشمنان و اعدا
 و بر موافق حصول مطلوب با تمام و خیرستان و من و بدیاست و سفار یا خلاصی و بر وقوع امرات و
 و بر بدی مرض و بیم جلد و تافت و آب و خوش خدم و عبید و بر مرض سائل و اولاد و احباب و بر
 حصول سیوه و متاع آب و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از نار با آب و ال بود و انشد اعلم بر قوت یافتن
 ضد بعد از خوشی و بر رسیدن بمقام از سفر خطر و چرخ و بر حصول مطلوب بعد از حشمت و از بدی و
 و بر اصلاح خست و امور بعد از خست و خرابی و بر نیکی سکون بر تمام یافتن محاسن و بر کثرت دعا و
 شکر عبید و حساب و بر گفتاری ترویج حشمت خرمی اولاد و احباب و بر عقود و عقود و نکاح و بر آنچه
 در طول مذکور شده فی الجمله و از نار شاک و ال بود و انشد اعلم بر ترویج صواب و بر تغییر خانه و ملک و بر
 و مقبره و کار و چاه و خرن و در قن و عبید و از نار بکشی و بر اصلاح کدورت و بر نفع شدن و ادا

و قبول تضایع و برینکی فرع و عمارت و بر نشاندن درخت و بر کاشتن بذر و بارش بر و قل خوشی و
همسایه و اهل شمع و انداد و در املاک سائل و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما هر دو از
هر آفتاب دال بود و انداد علم بر حصول مطالب سهولت و بر رونق شمع و جبال نقشه ان و خوشان
و همسایه و ضد و غیر اهل دریا بار و غائب و نفع از اینها و برینکی حصول باغ و صیفی و متاع آب و بر
دبا و شدن آنها و حرکت ابرهای تر و نفع و غیر چیزی و رسیدن به مقام بخشنده و بر خلاصی از مرض و
رتیب بزدی و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از هر دو آفتاب دال بود و انداد علم بر بارش و نزول
غل و صفت و دیگر و برینکی زرع و عمارت و بر وقوع تعمیرات و بر ازدیاد ملک و خانه و ضیاع و حصول
مطالب بسی و برینکی سکون و حرکت و بر نقل کثافت و نیندول نمودن از بلندی و بر نفع از مال غنای
و میراث و غائب شدن در دعای و بر قرار یافتن سازغات و صلح و زنیات و تمام یافتن جهات
و غیره و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما هر دو از آفتاب بجاک دال بود و انداد علم بر ملاقات دوستان
با یک و دیگر و بر تزیین خوشی و انداد و اهل شمع و بر تعمیرات و زرع و رسیدن میوه و نفع از کار
کامل و بر گرفتن عرقها و بر بستن باغات و زرع و زیادتی بر دولت و بر حصول مطالب و بر غیر مقام
و بر ملاقات و محبت و موافقت و سهولت قیود و کثرت دقن چیزها و از دیاد آب با دقن و ترسای
و بر نقل مقام و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما هر دو از خاک آفتاب دال بود و انداد علم بر سنگ
و رسیدن به مقام میرد از آنکه سفری شود و بر یافتن است و بر تنقاع از باغ و صیفی و متاع آب و بر
از دیاد آب و احدی قنوت و شیاره و مال غائب و عمو و عقود و آنکه خوشی و همسایه و ضد و
جد و اهل دریا بار و حصول مطالب سهولت و قوت ضد و رونق شمع و برینکی در سفر چیزی و تجارت و دبا
و نقد و مخرجش یا نفع و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از خاک آفتاب دال بود و انداد علم بر ملاقات دوستان
و نفع از آنکه سفر و کثرت آنچه و تعمیرات و بر ازدیاد خدم و عبید و دولت
و مبالغه آنها و بدست آمدن از دست رفته و متاع آب و بر میل حرکت نافع و بر نفع رسانیدن ضد
خوشی و همسایه و اهل شمع و دریا بار و برینیم مرغی و حایل و بر تنقاع از باغ و صیفی و از دعای
و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از خاک آفتاب دال بود و انداد علم بر نیکبست غده و بیم افتادن
در بلیات و خسارت و بر عدم حصول مطالب و بر طالب از خوشی و همسایه و اهل شمع و دریا بار
و بر عالی انسان و بر کثرت اجداد و باغبانان و بر پیشانی حال اولاد و اجاب و رسل و اهل شمع و
دریا بار و بر بدی سفر و غلب آب و بر خطر اطفال و بر جودش و جود بر جود و ناسازگاری خلق و بر جودش

رفتن و خرسدق چیرا تو لغت و از دست رفتن ثقیف و بر آنچه در طول ندکورشده فی الجمله و محمود و
از غیر خود به او ال بود و اندک علم به سفار بسیار که و با نفع و بر از دیا دمال و بیای و منفی و خدم و عبید
و دو ب و بر نیم فرصت و زیاد شدن مرض و بر ناسازگاری از وای و نیکی نکاح و عقود و محمود و نفع
از باغات و منفی و سلب آب و ابل شمع و دریا بار و ضد و بر حرکت ابر و خوبی هواد و کثرت رطوبات
و بر حصول مطالب بسوالت و بدست آمدن از دست رفته و بر آنچه در طول ندکورشده فی الجمله و از
آب پاشش و ال بود و اندک علم به بیم بلیات و بر تفسیع مطلوب حاصل شدن بر بدی و خوب و سفار و
تا تمامی مهمات و اشیا و بر یکسبت خصم و بر رفع و شست از اعدا و بر ملالت از خوشی و اقربا و حماسه
و ابل و بر کثرت محاربات و مناصبات و منازعات پلا تها و بر غالب شدن در محاصره و سوا فته
بر ضد و آنچه در طول ندکورشده فی الجمله و محمود و از بیا و بر پاشش و ال بود و اندک علم به مرض و اولاد
و احباب و بر ضلالت شدن مال سائل بقیات و غیره و بر یکسبت ضد و بر بدی به سفار و اختتام
امور و بر ناسازگاری طبایع و نفرت و صلاهی وطن و وحشت عام و نا ایمنی و کثرت جدال و محروم
و مناصبات و بر ضعف ابل و دریا بار و فتنه ایشان و بد حال خوشیان و نزاع همسایه و غل ابل شرع
و بر آنچه در طول ندکورشده فی الجمله و اما بهبوط نقطه خاک از غیر نار به او ال بود و اندک علم به امر اضطر
عام مملک و قسط و خرابی مملکت و در ظهور سبب و نیازک و زود و نایه و زود و تب و با و هموم و غبار و
اشیاء و اشیا و بر عدم حصول مطالب و بر بدی و خوب و تا تمامی امور و ضلالت شدن املاک و بر
محصولات و بر املاک منافقان و بیرون کردن فکرمه که از بان و بر بدی به سفار و بر ضعف و دو ب و دنده و بر
عدم نفع از میراث و مال غالب و بر محنت و در ماندگی و بر آنچه در طول ندکورشده فی الجمله و از نار
تاب و ال بود و اندک علم به خلاص از محن و نکبات و حصول امید و مطلوب بفرست و بر عرق و خجالت
و غرق گشتنها و بر وقوع توهمات و صلح میان اعدا و کثرت نفع املاک و بر ظهور صواعق و فتن
و خشک و بیای و بر وحشت و حمام و سرایها و بر دعاوی و شایعات و بر حرکت باد و سفر و بر حرکت
از دوستان و بر سفر و بر خروج ملک با و اولاد و احباب و خوشی و بر قیمت میراث و دخل و بر آنچه
در طول ندکورشده فی الجمله و از نار بجا و ال بود و اندک علم به رسیدن ب مقام از سفر و در شقیقت
و بر این از وحشت و قرار مملکت و بر از دیا دمال و خانه و د فونات و زخا و دخل ضیاع و ارتفاع
از آنها و بر وقار و ثبات ابنیه و بر قرار و قاف و بقاء و بر حصول مطالب بفرست و بر سبب
و بر نفع از ابوبین و نیکی حال آنها و بر باد و غبار و بر از شدن قرض و بر کینه ها و نفع

و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و مرسوم او از هر باب و ال بود و الله اعلم بر خلاص از مفید و حرکت
و بر امید حصول مطلوب بتوقف و بر بدی سفر و بر انداد بافتن از دوستان و بر یکین بلیات عام
و مرض های مسلک و بر فرق سفن و کثرت مسازمه و بیع املاک و معاملات از مراح و خدم و عبید
و مصاحب و تنیه و خرج املاک و خوشی ابوبن و عدم نفع و دخل مال غائب و میراث و بر کسیر
در طول مذکور شده فی الجمله از هر باب و ال بود و الله اعلم بر رسیدن از بلا و رسیدن بمقام و بر
حصول مطلوب بوقت عظیم باقلای نفع و بر ازدیاد خشکی یا و بر خرید و فروخت املاک و بر نفع از میراث
و مال غائب و دخل بنبیقت و نزاع و بر تمیزات ابر و بر دفن نقدینه و قوت و بر تحقن لقیل و جبار
و مراضع و غیره و بر نصب متولیان و کثرت اوقات و گرفتاری گریخته و بدست آمدن از دست رفته
بنبیقت و سستی و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما از باب بنجاک دال بود و الله اعلم بر یکسر عمارت
و زراعت و دخل و ضیلع و عقار و بر احداث فتوح و بر صاف شدن آب و باغات و بر دولت
اسفار با نفع و بر حصول مطالب و از دست رفته بستانی و خوبی و قرار ملکات و دایادانی و از دانی و بر
نیکی و سکون حرکت و ملاقات دوستان و بر ختام و انجام امور بخیر و بر نیکی حال ابوبن و بر نفع
از مال غائب و میراث و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و اما صود خاک از خیر خود باب دال بود
و الله اعلم بر نشو و نمودار تعلق عمارت و وقوع اسفار و نقل و حرکت با نفع و نیکی تجارت و بر نفع از
مال غائب و ملک و باغ و میراث و اهل شرع و همسایه و ابوبن و منافق و ضمه و بر نیکی اشجار و
غریز و عادت و محصولات و بر نرمی دل با و تملکات و ملاقات و حساب دایادانی ملکات و رونق
بقیاع و بر کثرت بیع و شراست املاک و تردد و زو اهل شرع و بر خلاص مجوس و مقید بر آنچه در طول مذکور
شده فی الجمله و از خاک بود و ال بود و الله اعلم بر نجاتی مسات و انجام امور بخیر و بر وقوع
امراض عام مسلک و بد حال خدم و عبید و چهار پای و حامله و کثرت زدوی و بر تیرگی چو اوضاع
شدن محصولات و تلف املاک و جهات و فروخت بیضی و بر بدی اسفار و نا آسینن طرق و عظیم
و غیب و بر عدم حصول مطالب و در غر و تردد و نقل مکان بوشنت و بتمت و اخراجات نفرت
و بر آنچه در طول مذکور شده فی الجمله و از خاک بپاشش دال بود و الله اعلم بر وقوع اسفار و در حرکت
او و بر ملاقات و در وجود و خشکی های نافع و بر رسیدن خیر و زو تعلق از ابوبن و میراث
و مال غائب و حصول اوضاع و بر مساوت قلوب و بخل و بی رحمی و حرکت گدایان و تنگی مسات
خلاق و ملاقات اهل تفاق و غلبه خود او بر رسیدن چهار نیم رست و مایل به نیکی و از تعلق از

ایل خشم نام فی الجمله ویر حصول مطالب و بفرمان نفع قلیل ویر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله محمود و از آب بود
 و ال بود و اشد اعظم بر مردن و افتادن مرده و کشتن کشته از دنیا و نقصان متاع آب و بلاغ ویر امر
 عام مملکت ویر خطر میران ویر بدی سفر و عدم حصول مطالب و انجام امور بملکت و خسارتی عظیم ویر
 ناتمامی مهمات ویر خیانت خویش ویر سایه و باغبان و عدم وعبید و زوجه و صاحب ویر بیم از نهادن
 بقرینه تمام ویر سیاستها ویر پیمانها ویر ملک و قسطنطنیه ویر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله و از آب پاشش و ال بود ویر بهار و در
 عبور و مخاطر ویر سبب استقامتی ویر قدم و باغبان و در ویر حصول مطالب بیست تمام ویر تلوی و علامات و در ویر بهر سبب ویر اشد
 و صاحب ویر حصول اخبار و در ویر ال غائب ویر سرش و در ویر ارتفاع اولاد ویر خویش ویر احباب ویر حفظ
 حکام و صاحب ویر تمام امور ویر آنچه در طول مذکور شد فی الجمله و محمود و از آب پاشش و ال بود
 و اشد اعظم بر استگاری و بیلیات و جلای وطن ویر رسیدن اخبار ویر موافقت ویر قرار ویر معتمد ویر بر مرض
 اولاد ویر احباب ویر سائل ویر بدی حال املاک و حاصل با یونین ویر علامات و در ویر بهر سبب ویر اشد
 ویر التجای که بخیته ویر سبیل ویر بغا ویر پیغام دوستان ویر شنایان ویر قرض ویر همت ویر مکسر سنا فکان
 ویر حصول مطالب ویر یون کم نفع ویر بهر سبب ویر آنچه در طول مذکور شد

در انتها بمقام لایق و قرار شکل قوی و ضعیف جمله نیز برین قیاس از مقابل این وجوه معلوم گردد و در اینجا
 وضع گردد که شکل قوی بسیر نقطه ضعیف شود و بر عکس ضعیف بسیر نقطه قوی در وقت یا بدو ضعیف
 از جانب نقطه و قوتی که نقطه را در جهت قوی الیه حاصل گردد و همین عمل کند و اگر چه بخلاف آن حال
 او نیز آن طلوع کرده باشند چنانچه نقطه ضعیف ناری عقله بقوی اند و نفس نشسته شود و قوت یابد و
 او را قوت و در نقطه قوی خالی او بفرج در دوم نشسته شود و ضعیف گردد و او را ضعیف سازد و آنچه او را
 در فرج کل حاصل شود چنانست که در غیر حاصل نموده بایل و استخراج مدلولات هر یک از این حالات
 بعد از تحقیق در مذکور باشد سابقه درین باب بر او لا اله الا الله است که نخواهد بود و بدانکه هر نقطه که بر شکل نشسته
 شود و غیر از مدلولات آن شکل و در ضعیف و قوت نیستی که آن شکل و نقطه یافته بود در آنچه آثار آن ظهور
 پیوند و ترکیب و لامل برای وقت عاقل متعلق است و بر نقطه ازین نقاط اربعه و ال است بر تمام
 مدلولات اختیار خود و مدلولات همان عنصر چنانچه سابقا ذکر شد است پس حکم بر هر حال
 از نقطه و ال بر آن حال اولی بود اگر نقطه دلیل منقود از طلب مع ملک کرده شود چنانچه سابقا
 اشارتی بان شده است و چون با هم موافق باشند دلیل قوی خواهد بود و اگر مخالف باشند حکم سایر
 اقوی بود و در حال اشکال و اخبار باشد و موید این دلایل اند و چون این معانی بوضوح بدست آید
 اقوی نقاط در تیران نقطتین نصره الداخل است جهت بودن منسوب الیه در غیر خود و دیگر در مقام خود
 و مطلوب نبوده نقطتین اجتماع است جهت بودن منسوب الیه در غیر آشنا و دیگر در غیر خود و بعد از نقطتین
 قبض الداخل است جهت بودن منسوب در غیر مطلوب و دوست و دیگری در مقام آشنا بودن و
 نقطتین عقله جهت بودن منسوب در غیر دوست و مطلوب و دیگر در غیر ضد بعد از نقطتین نصره اجتماع
 جهت بودن منسوب الیه در غیر ضد و دیگر در مقام آشنا بوده نقاط طریق جهت بودن منسوب الیه
 در خود و باقی متفرق در مقام ضد و دوست و آشنا بوده نقاط جماعت و ضعیف جمله نقطتین قبض
 بود جهت بودن منسوب الیه در غیر ضد خود و بودن معارض او در مقام خود و این دو ضعیف بود

در مائل و اسلام علی کل الام

حاکمه ای حادثه طریق انقلاب را اهل رمل بحسب حصول مطالب و عدم آن وضع کرده اند و بجز
 تعمیل تمام یافته اند و همچنین بحسب سادات و نحوست پیوست بسیار بود که ظاهر رمل را و دلالت
 بر حصول مطالب یا عدم آن بود و اشکال عدد و خمس در مرتب و اربع باشند و بیشتر و سیدر شود و بجز
 و متوقع جماعت یا بد قلمند و در انقلاب و انواع تحقیق نماید و آنچه انقلاب بر آن آسمان کند بر آن

بیت بود در قوت حکم ماضی از و کنند چون مائل رود هر یک ازین خانه ها بنفس خود و تد بود و هم
 مایل گویند که از ایل چنانچه تشش بنفس خود و تد و نیم مائل و یکم ز ایل و همچنین مرکز مسم و بنفس خود
 و تد بود و اول مائل و نیم ز ایل و برین قیاس در مرکز باد و آب و خاک چنانکه خاک و بنفس خود و تد
 بود و ششم مائل و نیم ز ایل بود باز او تا و مائل بحسب نقطه بود و اینجا بود که نقطه تشش در مرکز خود
 و تد بود و در مرکز باد و مائل و تد بود و در مرکز آب ز ایل و تد بود و در مرکز خاک و تد بود و او شد اعظم
 بالاصواب و در کارهای که در وثبات بود پسندیده بود و نقطه باد و در مرکز خود و تد بود و در مرکز آب
 مائل و تد و در مرکز خاک ز ایل و تد و در مرکز تشش و تد الوتد و نقطه آب و در مرکز خود و تد و در
 مرکز خاک ز ایل و تد و در مرکز تشش ز ایل و در مرکز باد و تد الوتد و نقطه خاک و در مرکز خود و تد بود و در
 مرکز آب مائل و در مرکز باد ز ایل و در مرکز تشش و تد الوتد و چون قبل ازین معلوم شد که و تد الوتد
 و مائل اوسط و ز ایل ضعیف پس ازین جهت بود که چون تشش در مرکز آب برسد ز ایل گردد و ضعیف
 شود پس میان تشش و آب دشمنی بود چون هر دو ز ایل هم اند و همچنین باد و خاک را نیز دشمنی
 بود چون باد و تشش از نظر کنی مائل هم اند و دوستی بود و بیضی و دشمنی ایشان بحسب بلبل
 گویند چون طبیعت تشش ضد آب است میان ایشان دشمنی باشد و میان باد و خاک هم برین قیاس
 دشمنی باشد و چون طبیعت تشش موافق باد است با هم دوستی بود و میان آب و خاک هم برین

فصل پنجم

این مقدمه آن بود که چون از مرکز غیر ان تشکلی متقی شود نظر کنند بآن نقطه اگر در و تد خود است
 و دلیل سعادت احوال بود و از حال خود سایل پرسد و اگر در مرکز مایل خود بود دلیل قوت احوال
 بود و از سبب قبل پرسد یا ز نظر کند مرکز آن نقطه اگر در مرکز خود موجود بود دلیل قوت آن مطلوب
 بود و اگر آن نقطه که در مرکز او موجود بود نقطه دوم بود قوت مال بود و میباید مال آن هم بهشت
 پذیرد و اگر نقطه سوم بود قوت اقربا و برادران و خویشان بود و میباید ایشان هم صاحب ضمیمه
 حاصل گردد و در انجام آن هم برین قیاس در نقاط دیگر باید نمود اگر در مرکز مذکور نقطه ضد بود
 و دلیل ضعف احوال آن سائل بود و از مشروبات آن نقطه مضرت رسد و باز نظر کنند در مرکز و تد
 ایشان اگر نقطه دوست موجود بود دلیل بود که در آن هم دوستان و محبان معاشرت سایل کنند
 و باز نظر کنند در مرکز دشمنان اگر در آنجا نقطه دشمن موجود بود دلیل کند که در آن هم دشمنان باشند
 و مانع هم او گردند و این نقاط مذکور اگر در مرکز خود بود قوی باشد و دوستی و دشمنی و اگر در مرکز

ضمیمہ ہوا ہے

شماره

چون معلوم شد که میان تشش و باد دوستی بود همچنان بیان آن خاک نیز دوستی بود و در میان تشش و آب
دشمنی بود و میان خاک و باد نیز دشمنی بود و باید دانستن که این دوستی و دشمنی هم عام بود و هم خاص
بود و خاص آن خاص اما دوستی عام آن بود که هر تششی را دوستی و بی بود و دشمنی آب و باد را نیز دوستی
آب بود و دشمنی خاک برین قیاس در آب و خاک یعنی آب را دوستی خاک بود و دشمنی تشش و
خاک را دوستی آب بود و دشمنی باد و اما دوستی خاص آنکه تشش اول را دوستی باد اول و باد را
دشمنی آب دوم تا آخر و آب و خاک را نیز بهین قیاس اما دوستی خاص آن خاص آن بود که هر تششی را
دوستی بادی بود که بحسب تشش بود از بود و آب را نیز دوستی خاکی بود که بحسب تشش بود از بود و چون
دوستی معلوم شد دشمنی هم عام و خاص و خاص آن خاص بود اما دشمنی عام آن بود که تشش مطلق
دشمنی آب بود و باد را خاک اما دشمنی خاص آن بود که تشش اول و دشمنی آب اول باشد و تشش دوم
دشمنی آب دوم تا آخر برین قیاس در باد و آب و خاک اما دشمنی خاص آن خاص آن بود که هر تششی را
دشمنی آبی بود که بحسب تشش بود از بود و هر بادی را دشمنی خاکی بود که بحسب تشش بود از بود و
باد و همچنین در آب و خاک یعنی هر آبی را دشمنی تششی بود که بحسب تشش بود از بود و هر خاکی را دشمنی
بادی بود که بحسب تشش بود از بود و چون معلوم شد که میان تشش و باد دوستی بود پس آن
باد و باد با تشش دوستی از مردم بزرگ بود و اگر آن باد و آبی بود دوستی از دشمنان بود که قبل
ازین که ده باشند و اگر آن باد تششی بود دوستی از مردم قدیم بود و اگر آن باد و خاکی بود دوستی از
مردم متوسل بود و همچنین در باد که دوستی تشش است اگر آن تشش تششی دوستی از مردم بزرگ
بود و اگر این تشش بادی بود از دوستان قدیم بود و اگر آن تشش آبی بود دوستی از کسی بود
که با او بطریق سلوک کند و اگر آن تشش خاکی بود دوستی از کسی بود که قبل ازین دشمن بود باشد
و حالا دوستی کند باز میان آب و خاک اگر آن خاک تششی بود دوستی از کسی بود که قبل
ازین دشمن بود باشد و حالا دوستی کند و اگر آن خاک خاک باد است دوستی از کسی بود و
که قبل ازین با او در مقام مدارا بود باشد و اگر آن خاک خاکی بود دوستی از اقارب بود
و اگر آن خاک خاکی بود دوستی از مردم قدیم بود اما در خاک و آب اگر این تششی بود دوستی

عناصیر چنانچه پیش از این یک قوت باشد و باد و آتش و آب و خاک که چهار قوت بودند
این از هر آنکه هر یک خود را بان قوت بگزیند و برسانند و همچنین قوت دیگر باشد که از آن قوت مرتبه فرزند
و همچنین باشد که قوت اول را یک قوت بود و قوت دوم را دو قوت و قوت سوم را سه قوت و قوت
چهارم را چهار قوت و باد و آب و خاک نیز به همین ترتیب مرتبه نقطه نقطه بود و برین قیاس مثل
کنند و قائده این قوت آن بود که هر نقطه در هر موضعی واقع شود بعد از قوت آن بود که نقطه مرتبه خود را
ببرساند که بعد از او بود پس اگر آن مرکز و آن شکل که نقطه منتفی می شود موافق این نقطه بود کسب
امرا را مختصر دلیل مساوات احوال بود حصول مطلوب و مساوات در آن مطلوب یافتن و موافقت
دیدن را که آن مرکز و شکل و مختصر مخالفت نقطه بود و دلیل ضعف احوال سایل بود و موافق حصول مطلوب
و چون تامل در دو نقطه را در قوت اول قوت دوم بود و باد و آب و خاک و در قوت سوم مرتبه آن بود
که چون نقاط از مرکز نیز انشکلی منتفی شود نظر کند که آن شکل چند مرتبه دارد و سائل را بعد از مرتبه آن
خبر دهد چنانکه نقطه از مرکز انشکلی فرج رسیده قوت دوم مرتبه دارد و خاک و باد و دو که مجموع هشت بود
پس سائل از غائب پرسد و چون قوت قوت دارد و ضمیر او بر او و اقربا و نقل نزدیک بود و چون
مبادا آبش مودت است ضمیر از حجاب و تحت و هدایا و فرزند ان بود و اگر مجرد باد و خاک نمی ضمیر از مال
بود و بوجه دیگر باد اول کمال قوت است و چون نوبت آب دارد و ضمیر او هشت و از خانه با خبر است
و در و باقی اشکان این نوع عمل تواند کرد

انواع دیگر در بیان حاکمان نقطه

قائده بد آنکه نقاط از مرکز را حاکمان باشد که چون نقطه از مرکز نیز انشکلی منتفی شود یا بدو دیگر که
در آن ریل حاکم آن نقطه موجود است یا نه اگر موجود بود دلیل ثبات آن هم بود و در سائل بوجه
شود و خصوصاً که آن نقطه در وقت تمام گویا موافق مرکز خود بود و اگر آن نقطه موجود نبود دلیل بی ثباتی
و ناکامی آن هم باشد و حاکم عبارت از نقطه چهارم بود و آن از حاکم نقطه قوت عتله بود و حاکم باد
نفسه الله جل و حاکم آب نفسه الله جل و حاکم خاک نکس و ضمیر معلوم باید کرد
که چون تامل در هر فردی از افراد نقطه را حاکم مبین بود چنانکه نقطه قوت اول را حاکم چهارم باشد
و قوت دوم را پنجم حاکم بود و در راء و تا آخر که در قوت و مینی قوت پنجم را هفتم حاکم باشد و قوت
و حاکم قوت اول باشد و همچنین در باد و آب و خاک عمل باید کرد و باین معلوم کرد که از مجموع حرکات
نیز ان هر که هم نقطه که قوت و هشت باشد نفس حقیقی ریل آن نقطه بود و نقطه قومی آن بود که در مرکز

خود فرو آید و اگر در مرکز می فرود آید که بر خلاف طبع بود باید که شست و دیگری را عمل بیاورد و نیز معلوم
باید کرد که این نقاط سی و دو گانه را با هم چهار نسبت است اول موافق دوم معادق و سوم
مخالفت و چهارم سالم اما موافق شش در مرکز شش موافق آن فرام بود و با و در آب و آب در
آب و خاک در خاک اما معادق در میان شش و با و در آب و خاک بود و سالم میان شش و خاک
با و در آب بود و مخالفت میان شش و آب و با و در خاک شش و با و در آب و خاک بد باشد و از
مرتب خود فرود افتاده باشد و آب و خاک در مرکز شش و با و در غلی علوی شده باشد و نیز باید دانست
که نقطه شش قریبی دارد و با و در آب و آب با خاک و خاک با شش اما این نقاط بر این ترتیب گفته شده
اگر چه که در هر دو سبب ضیافت و قریبی بود و اگر بر عکس بود یعنی شش در آب و با و در خاک طلب
شما ناقص بود بقدر سادت و نحوست اشکال که در اصل آن تور شده باشد حاکم باید کرد و نیز معلوم
باید کرد که حرکات نقطه هم چهار نوع را بر او بود آنکه هر نقطه که در میان حاضر می آید خواه بطول
بین خواه بطرف یا بر مرکز خود یا بر سر اند بطریق که مشهور است دوم آنکه چون نقطه مرکز می تشار
گیرد و پیوندد که مرکز آن نقطه کجاست مرکز آن نقطه رسانند سوم آنکه چون نقطه بر موضعی که واقع
شود اگر آن نقطه شش بود مرکز شش رسانند و اگر با و در آب بود مرکز آب بود و مرکز آب و اگر از
خاک بود مرکز خاک رسانند بر این قیاس و این چنان بود که چون نقطه شش از پیش حاکم با جهات
بصرفه انتخاب رسد این نقطه را بدین نسبت دهد که مرکز آب و آب و خاک است یعنی نظر کند که
در دهم هیچ شش موجود است یا نه اگر باشد دلیل قوت صاحب ضمیر بود و اگر در دهم نقطه ضربه
آن موجود بود دلیل پستی آن احوال سائل درجه حسن نیست که شش بفرقه انتخاب را در ۹ و
با در دهم نسبت دهند طریق سوم آن بود که آن شش را با اول رسانند و بطریق مذکور حکم
کنند و همچنین نقطه با و بفرقه انتخاب در دوم باید رسانید و اگر آب بود و سوم و اگر خاک بود
در چهارم و این قول چنان بود که هر نقطه شش که در جهات آید با اول رسانند و با و در دوم و آب
سوم و خاک چهارم و در جهات هر شش که واقع شود پنجم و با و در ششم و آب و پنجم و خاک و ششم
و در ریح سوم که او ششم تا دوازدهم است شش را به پنجم و با و در اب و دهم و آب را به ۱۱ و خاک را
به ۱۲ و دهم رسانند و بر این قیاس باید این سیزدهم تا دوازدهم را بطریق مذکور فک باید کرد
نوع دیگر نظر کنند که مطلوب سایل از منسوبیات که درم خانه است اگر مایل بود مرتبه با و در دوم و اگر
در ریح باشد و اگر منسوب و با و در ششم و با و در چهارم و دهم بر گیر و در شش سازه و حکم از آن

شکل و از اشکالی که این مراتب از دگر برآمده باشد و در هر یک حکم باید کرد برین قیاس سار بهوت
و هر که تکل کنند تا دانند تیر معلوم باشد که هر نقطه ازین نقاط از میوه در مرکز خود قوت دارد و چنانکه چشم
در مرکز اول و پنجم و دهم و یازدهم و بیست و دوم و آب در مرکز سوم و چهارم و خاک در
مرکز پنجم و هفتم و دهم و یازدهم و بیست و دوم و آب در مرکز سوم و چهارم و خاک در
خانه خلی و شسته باشد پس آن فرد با نوج در این خانه مستولی باشد پس چون نقطه از مرکز سیزدهم
بشکل منتفی گردد یا هر نقطه شکلی بسط نظر کنند بر این شکل که یکم نقطه در آن شکل در آن مرکز قوت
دارد احوال سایل از آن نقطه خبر دهند پس اگر نقطه نقطه کشش بود دلیل صحت نفس بود و اگر
باد بود قوت مال و اگر آب بود حرکت و اقارب و عشایر و اگر خاک بود دلیل نیکی و عوqb کارها
بود کنند و دهند اعلم

و دیگر معلوم باید بود که کشش دلیل رفتن بود و باد و آب و دلیل رفتن آمدن و خاک و دلیل ثبوت
بود پس اگر کسی سوال کند که مال من یا مال غائب من چیست نظر کنند به ششم و اگر احوال از
مال غائب بود اگر آن شکل که در وجود است کشش او کشوده است و دلیل بود که بعضی از آن مال
بهت رفته باشد و هیچ نشانه باشد اگر آن شکل در وجود خود و آن نقطه از شکل سده برآمده
باشد دلیل کند که سیه فروخته باشد و امید حصول بود و اگر این شکل در اصل بود و نقطه از شکل کشش
بود در آن منتفی باشد و اگر نقاط باد و آب بود دلیل بر آن بود که داد و ستد کرده باشد اگر آن شکل
در قوت خود بود و آن نقاط از اشکال سده بود در آن داد و ستد نفع نیکی بود و اگر بر غلات این بود
یک سادی فروخته شود اگر نقاط خاک موجود بود دلیل سادی آنچه بود باز بر طبق و اگر قوت داشته باشد
آنچه غریز بود و سادی از جهت قیمت او بود و اگر به قوت بود و دلیل بی قیمتی بود پس معلوم شد
که دلیل روانی و سادی نقطه است و از آن شکل که این نقطه از ایشان برآمده است و اگر نوج
آتش بود و یا باوی و یا آبی و یا خاکی دلیل آن چیز بود که منفی باشد و اگر از اشکال سده برآمده باشد
و این شکل در دگر بود دلیل خوبی آن چیز بود بدین پنج قوت و صفت نقطه بحسب اشکال بود و چنانکه
بود که افراد از نوج شکل سده ساد است و هر یک خمس و دگر نقاط ساد از نوج ساد بود
و آن هفت دلیل فلکس و بدشاشی بود و خصوصاً که شکل خمس بود و نقطه دوم و ساد ساد
گفته اند اما از هفت آند هفت برین قیاس در دوم که سوال از احوال سائل و کیفیت مال او
باشد اگر پرسند که این غائب قصد آمدن دارد و یا نه باید دید که در اجزات آن عمل چه شکل است

نوع دیگر اگر تمام هفتم از اجزای اصلی بود غائب از خود شود و اجزای اصلی هفتم نیز به
پیشین قبضه این بود $\frac{1}{2}$ و نیز قبضه این بود $\frac{1}{2}$ و دیگر نیز کند که معلوم باشد در هر
است یا نه اگر موجود است و در هر کجای بود دلیل حصول معلوم بود و دلیل آمدن غائب

فائدہ

[illegible]

مسئله در بیان نقاط اربعه در مرتب ششگانه

پیرانکه قرآن کا زبرگست و مرتب بہت گانہ پیدائیکہ بادا اول اور خانہ آتش اہل قرآن بود و بادا

و باد اول را در خانه آب اول قران بود و با چهارم را در خانه آب چهارم قران بود تا که خانه ششم
نقطه اول را با خاک اول قران بود و با دوم را با خاک دوم قران بود و بعد آنکه نکال قرانی که در قرین
نقاط مساوی اند به آیه این پنج شکل اند و چون در طالع تائیدت خانه صاحب بنمیر در مهات
خود سرگردان و پریشان بود و در آخر تغییر شد و هرگاه که به در ششم آید قران پیش و باد است و دیگر
اصل سکن به در ششم می باشد و به در ششم و در اینجا سری است که مره را در ششم داده اند عقیده
را در ششم داده اند و هرگاه که نکلیس به هم آید قران خاک و باد است و هرگاه که فقره اخراج به هم آید قران را در
خاکست چنانچه گفته اند سه چون قران خاک و باد افتد به هم نزد بر دیگر و غبار در دو غم و از قران بنیان
گردد و در آنجا در وجود علمهای ماصوب به و اگر کسی در قران حکایت کند و به اند حکام و خطا نشود
و تیش اول به آب اول و تیش دوم به آب دوم قران بود و تیش ششم یک و دیگر اند بر تیش
و گواه بر مرکز اصل اهرات و سکن حکم کنند و تیش سوم را با آب سوم و تیش چهارم با آب چهارم بنمیر
تا آخر تیش شش گانه قران بود و سه قران آب با تیش بود و آتش اندران میان کشش بود و از آن
قران نشاند با غیر و بیست و پنج نشاند و او کس.

و تیحان در سه یعنی تیش اول با آب اول قران بود و لیکن تیش اول با آب تیش دوم با آب تیش
بهر بود و حکام نقطه بدین نوع بود و نیک و بد و خلاق از قران بود و نشان مردم بر مرتبه و خلاق
و حکم کردن که قاطع بود و نیک و بد و در هفت ستاره و خانه های ریل و تیش و اشع و بهر چه در خانه
طریق آید از نکال قران اصلی گویند و آن از سبب است که نظر در خانه خوب کنند و نیک و بد از حال
زودی و دیری و روز و ماه و سال و هفته از اینجا گویند یا از سکن یا از نکال بد آنکه چون تیش
بسته شود قران تیش بود از مرتبه بنمیر و دو نقطه باد و دو نقطه آب و دو نقطه خاک که بین حکم دارد

فائده در بیان نقاط یا هم

و این بر پنج نوع است اگر تیش مرتبه اول در مرتبه باد اول آید قران بود و یکس و تیش مرتبه
دوم با باد مرتبه دوم آید قران بود و یکس نیز قران بود و با مرتبه اول در آب مرتبه اول آید
قران بود و همچنین آب را با خاک هر مرتبه را با دیگری که موافق در مرتبه قران بود و اگر موافقت بسیار
تیش و آب و یا میان باد و خاک بود قران نخستین بود و اگر میان تیش و باد و یا خاک و
باد و آب بود و انکه اعلم با مصواب و انیه المرح و التاب اگر دلیل توسط احوال بود و اگر

در مرتبه سوم دیگری نیست و آنرا تسبیح گویند میان ایشان نهم دوستی بود و اگر یکی در مرتبه چهارم دیگری
افتد میان ایشان برتر بود و اگر یکی در نهم مرتبه دیگری واقع شود تثلیث باشد و آن تمام دوستی
بود و اگر در مرتبه دوم و دیگری در نهم یا ششم یا پنجم دیگری افتد آنجا که بود و نامی آن کار بود و بجه
کار سایل و نه است و در آن کار و اگر یکی در مرتبه نهم دیگری افتد آنرا مقابله گویند و آن تمام و شش
بود و بر رمال و بی بود که این احکام هر سه دارد و هر یک که شد تا احوال و فساد سایل با خبر باشد

فصل دهم در بیان طالب و مطلوب

و این بر دو نوع بود اول نشت که شش اول طلبش دوم کند و طلب کند و طلب کند و طلب کند و طلب
ه و ه طلب و طلب و طلب می کنند و همچنین در باد آب و خاک قیاس باید کرد که هر نقطه که
طلب کند بعد از بود و حصول این نوع مطلوب حصول سعادت کسی بود که سایل از وقوع سعادت
و شسته باشد بشرط وقوع مطلوب و وقوع او در مرکز موافق و تدوین و اگر در مرکز مخالف و زایل
باشد از سعادت او پس چندان نهد و یا بطریق عکس و انجمن بود که شش ششم طلب بفرم کند و ششم
طلب ششم و نهم که طلب شش اول کند بر همین طریق در باد و آب و خاک عمل کند و حصول
این نوع مطلوب سعادت از کسی بود که سایل از و طلب امید داشته باشد و او ششم و ششم
نوع دیگر شش اول طلب باد اول کند و شش دوم طلب باد دوم کند و همچنین باد اول
طلب باد اول کند و باد دوم طلب آب دوم تا آخر همچنین آب اول طلب خاک اول کند و آب طلب خاک دوم
دوم تا آخر که آب ششم طلب خاک ششم و حصول این نوع مطلوب در خوب کار یا در انجام مهمات
و در مطلوب بکار آید

و چنانچه دیگر خاک ششم طلب آب ششم کند و خاک ششم طلب آب ششم کند تا خاک اول که طلب
آب اول کند و همچنین در آب و باد و شش عمل کند و حصول این نوع مطلوب در مطلوب آید
و گم شده و ضائع شده بکار آید و کیفیت غائب را نیک بود چون ضمیر معلوم شود که از کدام شکل است
و چون پسند که معلوم کنند که مطلوب حاصل می شود یا نه نظر کنند که در رمل موجود است یا نه اگر باشد و
بر جای خوب و دیگر موافق یا تدوین و دلیل حصول آن مطلوب بود و اگر بر جای مخالف و غیرت بود و دلیل
حصول آن مطلوب شکل باشد و اگر در رمل موجود نباشد نظر کنند که بر موضع مطلوب چه شکل است که ششم
مطلوب و شسته باشد اگر مطلوب نقطه باد بود و آن شکل نقطه باد داشته باشد و اگر باد شسته باشد

و از تنش باشد که مطلوب و دوست با دوست هم دلیل حصول بود و اگر نقطه متولد و مخالفت بود یعنی خاک و
دلیل تمامی آن مطلوب بود که ضد با دوست و در جای از دو وقت است و لیکن در صورت اولی است
و اهتمام سایل بود و صورت دوم از سه و اتمام دیگری بود

نوع دیگر نظر کند که مطلوب سایل از کدام نقطه است و سکن آن نقطه کجاست ابتدا از آنجا
گرفته مرتب از این طریق نکند که در شکل سازند و حصول مطلوب شکل گویند و انشاء علم

مثال آنکه

نقطه از مرکز میران باب نصره الد اهل نشسته شده بود و ضمیر سایل از سید بود و این باب سوم است و طالب
خاک سوم می کند که آن خاک غلبه است و سکن مطلوب یعنی خاک سوم کنتش چهارم است پس خاک
۴ و جسم ۴ از شکله سازد و از سیدی و نسی و از آن نکال که این شکل از بر آمده است حکم کند
و هر چه و دیگر نظر کند که مطلوب سایل از کدام نقطه است آن نقطه را در بل جمع کنند اگر نقطه مطلوب بر
ضد خود غلبه کند دلیل قوت مطلوب حصول آن بود و وجه حسن و انشاء علم

نوع دیگر اگر مطلوب نقطه با دوست و در مرکز با دوستش کشوده باشد هم دلیل قوت مطلوب است و اگر سببه
باشد و خاک در آن مرکز موجود بود دلیل است که در آن مطلوب موانع پیدا اگر در تخصیص که آن خاک در
مرکز خود ظاهر باشد و انشاء علم با صواب

فائده در بیان طالب و مطلوب

و این بر دو نوع بود

اولی آنست که تنش اول طلب تنش دوم می کند و دوم طلب تنش سوم می کند و سوم طلب تنش
چهارم می کند و چهارم طلب تنش پنجم می کند و پنجمین با دوست و خاک هر یک طلب نقطه
کند که بعد از دوست و حصول این نوع مطلوب حصول معادلت کسی باشد که سایل از دو توقع معادلت
کسی باشد که سایل از دو توقع معادلت داشته باشد بشرط قوت او و دو توقع در مرکز موافق و تدریجاً
و اگر در مخالفت و زایل یا بعد از معادلت او چند آن نتیجه نیاید و یا بطریق عکس و آنچنان بود که تنش
هشت طلب تنش هفت کند و طلب ۸ و طلب ۹ تا اول و همین طریق در با دوست و خاک و حصول
این نوع مطلوب معادلت از کسی بود که سایل از طلب ۱۰ میزد داشته باشد نوع دوم تنش اول
طلب اول کند علی بنده و چنانچه در صفحه سابق است و انشاء علم با صواب و
الیه المرجع و التاب

فسائده در بیان کردن گواهان رمل

[illegible]

وہاں سے

اگر نقطه آتش سخاوت را در بدن نبینید، شود و اگر در دم

بسته می شود و اگر به هر دو درخت دایره خاکی رود بسته می شود و اگر در هر دو درخت رود بسته می شود و اگر در هیچکدام از آنها

آتش که در برضی بخانه آتش سه ضمیمه از خانه عقل نفس و تن بود و اگر نقطه ماوی بود ضمیر از نطق و تفکر

و موصلت و طلب کردن مطلب

و موضوعات و مطالب گردن مطلوب

کسب و کار و مقام و زندگی و ہمارے خد

زندہ شہزادہ ہمدان

زندہ مشائش ہر روز و نماز

از هوای این شهر که بدینا اگر خارج شود بخار میماند و بقیه بخار را در هوا تقصیر کرده و باقی مانده

میرزا کا روبرو آکر داخل شد و قبل از رفتن آن پسر اگر سعد بود دفعہ دیگر او اگر کسی باشد

اما بعد از رفع وقایده که مصدر فسوس شود و اگر متقلب باشد حکم آنکه از دوستی رتو و باز آید یا عرض

بیزیر بدست سوم رود و قرار گیرد و ال تلف نشود از سعد پاشائی و از بخش بدشوار می اگر سوال کنند که این جانور

نخمس است پیرست آید و اما دناندار و اگر خایج سید بود از برفتن و مالک محرم گردد و اگر نخمس بود از

باب دوم

دلیل بر آید و علت و دخل بود اگر نقطه که باین خانه برسد آتشی بود ضمیر از مال نفقه بود
و اگر بادیه بود ضمیر از یاران و اعران بود و اگر آتشی بود ضمیر از معاش بود و اگر خاک
بود ضمیر از دخل بود

باب سوم

دلیل بر آید و خواب و دیدن و علم بود اگر نقطه که بدو رسد آتشی بود ضمیر از علم بود
و اگر بادی بود ضمیر از برادران بود و اگر آبی بود از ضمیر خواب و دیدن بود و اگر نقطه خاک
بود از خواب و دیدن بود

باب چهارم

دلیل بر آید و اطلاق و عقار و ضیاع و کارخانه پوشیده و اگر نقطه که بدو رسد آتشی بود
ضمیر از پدر بود و اگر بادی بود ضمیر از اطلاق و ضیاع و عقار بود و اگر آبی بود ضمیر از کارهای پوشیده
بود و اگر خاکی بود ضمیر از گنجها و ذخایر بود

باب پنجم

دلیل بر آید و اولاد و شامیدن اگر نقطه آتشی بود ضمیر از رسولان بود و اگر بادی بود
ضمیر از پادشاهان بود و اگر آبی بود ضمیر از فرزندان بود و اگر خاک بود ضمیر از شامیدن بود

باب ششم

دلیل بر آید و ترس و چهارپای خورد وندگان و خدنگاران اگر نقطه آتشی بود ضمیر از بیمار
بود و اگر بادی بود ضمیر از دندگان بود و اگر آبی بود ضمیر از چهارپایان خورد بود و اگر خاک
بود ضمیر از ترس و خوف بود

باب هفتم

دلیل بر آید و انبادهان و خدنگاران و غائبان بود و اگر نقطه آتشی بود ضمیر از زنان بود و اگر بادی بود
ضمیر از نیازان بود و اگر آبی بود ضمیر از خدنگاران بود و اگر خاک بود ضمیر از غائبان بود

باب هشتم

دلیل بر آید و میراث و تنگی مال و بیرون رفتن اگر نقطه آتشی بود ضمیر از مرگ بود و اگر بادی بود ضمیر
از تنگی بود و حادثه باشد که نفس برسد یا از تنگی بود و اگر آبی بود ضمیر از میراث و مال بیرون رفتن بود

باشد و اگر خاکی بود ضمیر از دل تنگ بود

باب نهم

بر سفر و علم و وزن و وزیران سلطان بود اگر نقطه آتش بود ضمیر از سفر بود و اگر با وی بود ضمیر از علم بود و اگر آبی بود ضمیر از وزیران سلطان بود و اگر خاکی بود ضمیر از دین بود

باب دهم

از سلطان دشمن و عمل و مادر اگر نقطه آتش بود ضمیر از سلطان بود و اگر با وی بود ضمیر از عمل بود و اگر آبی بود ضمیر از مادر بود و اگر خاکی بود ضمیر از حسنت بود

باب یازدهم

دلیل بر سادت و دوستان و امید و وصلت بود اگر نقطه آتش بود ضمیر از سادت و تنفس بود و اگر با وی بود ضمیر از دوستان بود و اگر آبی بود ضمیر از امید و اگر خاکی بود ضمیر از وصلت و اتصال بود و اگر چسبه که بر آدم و بر فرست حال دی جگوه است در خانه سوم نظر کند تا چنگل آید اگر سید بود برادرش خویش است و بر مراد است و اگر شکل خرس بود دل و نه را تا خوشی است

باب دوازدهم

اگر سید اول کند که خانه خریدن نیک است یا نه باید که نظر کند در خانه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ اگر سید داخل است شش و هفت و هشت و نیک است و اگر شکل هم سید داخل بود و تکرار در ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ کند نیک نیست و اگر تکرار نکند بقایت نیک بود

باب سیزدهم

علی کارهای خند و در دشمنان بد بخت زنده ان بزرگ و چهار پایان اگر نقطه آتش باشد ضمیر از دشمنان بود و اگر با وی بود ضمیر بد بخت بود و اگر آبی بود ضمیر از چهار پایان بود و اگر خاکی بود ضمیر از زندان بود و از کارهای که بختی تلف شده باشد

باب چهاردهم

دلیل بر دین و ذخیره بود اگر در احمات ۱۰ باشد و دین در جانب غرب موجود بود و اگر در نباتات بود شرقی است و اگر در زیر احمات باشد در جانب جنوب و اگر در زیر نباتات باشد شمالی است یعنی یا دهم و دوازدهم و اگر در زیر چهار جهت باشد و اگر غلبه ۱۰ بود چیم خیزی نباشد و اگر چهار جهت چیم خیزی نباشد و اگر صورت و فعل افتد روت

اسماء زوجہ

وینا سادات و نخوست و حکام حبت رمل از جهت آنکه معلوب است بدانکه شش یک وینا سادات دارد
 پنج چهار دانگ سادات دارد و پنج دودانگ سادات دارد و پنج یک وینا سادات دارد و پنج چهار
 دانگ نخوست دارد و پنج دودانگ نخوست دارد و پنج چهار دانگ سادات دارد و پنج چهار دانگ نخوست
 دارد و پنج دودانگ نخوست دارد و پنج دودانگ سادات دارد و پنج یک وینا سادات دارد بدانکه
 این چهار شکل متمیز اند از $\frac{1}{2}$ به با سجد سعد اند و بخش شمس اند و این چهار شکل را سوارین خوانند
 احادیث عشرت $\frac{1}{2}$ مائت $\frac{1}{2}$ الوف $\frac{1}{2}$ و اشهد اعلم در ضمائر چون $\frac{1}{2}$ و پانچان بود که نگری که در
 ۱۷ که خانه مستکین دوست چه غصه آمده است اگر چنانچه مکر بود و نفس طالع یاد نهم ضمیر از فساد خانه
 بنود یا معشوقه یا زمان بد کردار اگر جوهر خاکی بود و او دیر تر آید و ضمیر بر نقطه اول و ۲ و ۳ و
 شکل کند از سر ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۵ شکلی کند و ازین هر دو شکلی یک شکل بد آرد استیجا که تکمیل شود
 ضمیر بود و شکل یاد رخت

باب ۱۶ از شکل اول و دوم و شکلی و از پامی او سه و ده شکلی سازد و ازین هر دو شکل
شکلی سازد و اینجا که مکرر شود ضمیر در شکل است یا در خانه نیک فتم کند و الله اعلم بالصواب
نوع دیگر در شکل اول و دوم و ده و دیگر در شکلی سازد و از هر شکل ۲ و ده و دیگر در شکلی
سازد و ازین هر دو شکل شکلی پدید آرد و اینجا که مکرر شود از خانه اول حکم کند اگر خانه نباشد از
شکل حکم کند و الله اعلم

فائده در احوال بیمار بقول از خواجہ صاحب مرحوم

اگر کسی سوال کند که این بیماری چه شود یا ننگ در دوش یا ننگ در پشت و ششم و هشتم اگر درین هر دو خانه ازین آشکار
 بوند دلیل مرگ بیمار بود $\frac{1}{2}$ و نیز شکل ششم و هشتم اگر در یک خانه آشکار بود بیمار بید
 و اگر با وی بود نغم آواز و در دوش و دهنها پدید آید و اگر آبی بود در دوش با و رکام و نزل
 و نغم و کف و نگی نفس مدوش کند و اگر آتش باشد غلبه خون و دشت و معد و حرارت و گرمی
 و شست بیمار بود و شست بیمار بود

تو عدد یک سر شکل اول و ۲ و ۹ و ۱۰ بگیرد و شکل ساد دوازده شکل ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ را بگیرد و شکل ساد
دوازده سر و شکل شکله پدر آور و دوازده بر اند که شامل ده است بهر کول عینه در ضمایر از ده است

بسیب بادشاهی یا بزرگی مانده است و اگر در مثل تکرار کند و بر تو بیاید البته می آید تواند بود
 که زود بیاید بر تو مثل و خارج و ثقل و غلبه و محسوس حکم کند اگر سائل پسند غائب بچسبید باز مانده است
 نظر کند در شکل خانه بقیه و آن بیت نفس و اند اگر بیج جا تکرار کند ده است غائب بهوای نفس خود
 مانده است اگر در آن تکرار کند که خانه نیست باشد بسبب مال باز مانده است و اگر در آن تکرار کند که خانه
 است بسبب برادر و خواهر اگر پسند این کس در نزد و قیامت اگر اول و دوم داخل آیند بسوی شهر
 خانه نعم و سفری که می رود با صاحبان و عالمان و بزرگان در آن سفر خسته بود و بدشواری اما سود
 بسیار بود و مال حاصل کند و دیرماند سفر کرده شود و در آن سفر دوباره راه افتد و بر تو
 باشد اما سود بسیار کند اما دیر باز آید و سالی ایجاد اگر با و می کل سعد بود و تر آید و اشدر اعلم
 با صوب و الیه طبع و الهاب و در آن سفر سودی بود و خبری کرده شود و در راه او را حامله بود با اهل طرب
 و یاری همراه شود و مال با اختیار صفت کند و حکم از شوهر ناخوش بودن و سفر و بخور شدن و
 در آن سفر متروک بود و از زردان و نیکان تشویش شود و بازگشتن از راه بسبب زن و مادر یک
 یا دم و در سفر خوبی کرده شود و بدتر بد شواری چیزی بدست آید باز آمدن زود باشد چیزی سفید
 و سفر تمام خانه بود و ستانی یا بوشای یا بزرگی یا مادر با اختیار بود و بدشواری سفر کرده شود
 اما سود بسیار بود از زنی مال بدست آید یا ملکی بسبب دوستی یا بسبب پدر یا از بزرگی یا دوستی و
 سفر و سفر دریا بود و غرق و تلفت مال و بدشواری بود و بزرگس در آن سفر و معالده کردن
 زهر مراد و تعجیل کرده شود یا شفقت بود و سفر سخت بود و دشواری پیش آید نباید کرد و سفر بدتر
 کرده شود اگر سفر کند مقصود حاصل شود که سود خود سفر بزرگ و بدستایش و خبری کرده شود و در راه
 او را حامله بود و ستانی و اهل طرب و یاری همراه شود و نیک و دلیل بر جو بهای آب و در شتاد

خانه و بر بیان غائب

چون خواست که بدانی که غائب در آن شهر است یا قیام خواهد بود یا نیا از شهر بیرون خواهد رفت
 یا نه زود آید یا دیر زودی و دیری بعد در دست یا بعد و اما بهما یا بعد و سال یا شکل زود آید نگاه کن
 در آن ضرب بر وزن آید یعنی ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
 کند و آنچه در آید در ۱۰ ضرب کند و آنچه در ۱۰ آید در ۱۰ ضرب کند که این اوقات در هر یک است و این چهار
 چیز که در مل متولد شده اند تا و اما ساز و بعد از آن شازده کل سران که عاقبت نفس غائب از بدانی که غائب
 نشسته است یا ایستاده یا زنده است یا مرده یا بکلام خوش است یا بخیرگی معلوم کند جمله کار را از برین دل که نشسته شود

در یافتن نمای جدول مذکور

ب و د ح

سختین				شمار				اسبوح				ایمان			
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶
۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱
۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶
۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱

خانه تکرار کرده است و ماسل بر طالع اول کردیم یعنی سلطان اختیار کردیم بجهت قوت
و قاضی سفر طلب کردیم که نعم خانه باشد و از چهارم که دروغی است و طالع رمل است شکل نهم
خانه و در دوازده خانه آمد و این بیت است و در و نقره اخیار است که کند و در خانه
نهم است و اقلند اعلم

نیز غرضی باشد بر و سه نافر است و نهم که سفر کرده شود پس خواستیم که بدینم که که اتفاق سفر است
و بدینم که صاحب عدد ۲۰ خانه یعنی چه نصر قلندر رمل و رسوم خانه آمده است و در نهم خانه و در خانه عدد ۱۰
خود تکرار کرده است و در ۱۰ خانه گواه است بهت عدد در و تکرار کرده است پس حکم عدد و در نهم
احادیث و در ایام پیش گفتم که این سفر از آن روز تا سوم روز اتفاق افتد و این نشان ایام و در نهم
که چه صاحب عدد و دوازده خانه است و رسوم بر آمده و در نهم خانه تکرار کرده و رسوم خانه نقل و حرکت
نزدیک است و نعم خانه سفر و در نهم پس در رسوم حرکت قریب اتفاق افتد و از اینها نهم روز حرکت
بعد افتد و اتفاق سفر در و راق شود

قائده در بیان شواهد و نواظر رمل

بدرنگشاید بی گواه رمل انواراتی و طبیعت اختیار کردیم آن برین موجب است بر شکل اول ۱۲ گواه
بشده و شکل ۳ و ۱۰ گواه باشد و ۱۱ گواه باشد و ۱۲ گواه باشد و ۱۳ گواه باشد و ۱۴ گواه باشد و ۱۵ گواه باشد
بشده و ۱۱ و ۱۲ گواه باشد و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ گواه باشد و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
و ۱۲ گواه باشد و شکل میزان از عمر نقطه نهم باید کرد و ۱۶ ابر عاقبت کار با زماناتی و زاول و در اول و در اول
از اول و در بیرون آرند از عاقبت کار با بعضی از اول و بیرون آرند اما نواظر و دوازده خانه
اگر شکلی باشد که دیگر قرین باشد از آن مقارنه گویند و اگر در نهم خانه آمده باشد مقابله گویند و اگر شکلی
در اول یا در ۱۰ نظر تربیع گویند و اگر شکلی در اول و در ۱۰ نظر تربیع گویند و اگر شکلی در
اول و ۹ و ۱۰ نظر تربیع گویند و قوی باشد تا تثلیث است و قوی شهادت نیتجه را باشد
و قوی ترین اول در عدد و قلت عدد و عد و مال و دلیل صاحب عدد و از خانه که در و تکرار کرده است
یا دلیل اول بود و در هر سوال باید که ۱۲ خانه رمل ۱۲ از خانه های نوید و از ۱۰ تصویر کنند و خانه های
زوائد ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
شکل قوسه باشد که شکل ضعیف باشد پس حکم بر شواهد و نواظر باشد و چون شکل هر خانه سوال از
صاحب خانه سوال قوی تر باشد بقوت شواهد و نواظر پس حکم بر مستوی و یا باشد و بفرمایش حکم کند

و در ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
و در ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
و در ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰
و در ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰

عدد واحدا خود تکرار کرده است و در خانۀ گواه از دست و در چهارم خانۀ که عدد واحدا و دست
 و در خانۀ دوازدهام از دست پس حکم عدد دست عدد واحدا و در او و در ایام را باشد پس گفتیم که ممکن است
 که اتفاق این غرض روز ضرب این ریل تا سوم روز یا تا نهم روز اتفاق افتد و این از آن گفتیم که چه
 که صاحب عدد خانۀ است در خانۀ یازدهم و در نهم خانۀ تکرار کرده است و در خانۀ نقل و حرکت قریب
 و نهم خانۀ سفر و دست صاحب ۹ خانۀ که است در خانۀ آمده است که از طریقه سلطان نهم خانۀ
 است و خانۀ سفر است نیک فهم کن بعد از آنکه تا به نهم که در که شش یا روز اتفاق سفر افتد
 پس صاحب فراج ۱۲ خانۀ را که است و طلب کردیم ۱۲ را در خانۀ یازدهم و در خانۀ
 تا یازدهم و درین هر دو خانۀ فراج ششتری است پس در فراج ششتری حکم باشد پس مکان فراج
 طلب کردیم و از ۱۲ و ۱۲ شکل اند ازین شکل در ریل یازدهم ۳ در ۹ خانۀ ۳ در ۹ خانۀ و در ۱۲
 هر دو خانۀ فراج مرتب است پس حکم بر فراج مرتب باشد پس مرتب سیر و ادن از نهم خانۀ تا
 فراج خانۀ که ۱۲ خانۀ اند و آن ۱۲ است پس سیر و مرتب را از ۱۲ تا ۱۲ سوا می ۹ و آن ۱۲
 ششتری ششتری پس ۱۲ یعنی بر عقریب که ۱۲ است طلب کردیم و در نهم خانۀ یازدهم یعنی ۱۲
 که خانۀ نعل است پس ۱۲ خانۀ تا ۱۲ خانۀ سیر و اویم پس فراج مرتب و رسید و نهم که سفر و
 فراج ششتری و ریل اتفاق افتد پس گواه در ۱۲ خانۀ است ۱۲ در ۱۲ خانۀ است و دیدیم که شکل
 نهاری اند پس و نهم که سفر و روز و آن شود اگر روز پس و در یازدهم و اگر روز نهم پس و در ششتری
 و این ریل روز جمعه کشیده بودیم همچنان ششتری نام گذاریم

نوع دیگر منقول از نسخه نوگیر من تصنیف خواجۀ صاحب فائده در بیان فراج اشکال

بدانکه فراج اشکال در خانۀ ششتری است ۱۲ و در طریقه روز یکشنبه و ششتری ۱۲ و در دوم
 روز جمعه و ششتری ۱۲ و در سوم روز چهارشنبه و ششتری یکشنبه و ۱۲ و آنکه اعظم با صواب
 و ششتری یکشنبه و ۱۲ در چهارم روز دوشنبه و ششتری جمعه و ۱۲ و در پنجم روز شنبه و ششتری چهارشنبه
 و ۱۲ و در ششم روز یکشنبه و ششتری دوشنبه ۱۲ و در هفتم روز سهشنبه و ششتری یکشنبه و اگر این دو
 شکل در خانۀ یازدهم یافته شود ۱۲ از آنکه ششتری بر اس و ششتری از نهم و هر دو ششتری اند و آنکه
 و ششتری پنج روزی بر اس اینها مقرر نیست مگر باعتبار ضروری بود و ششتری و ششتری ششتری اعتبار
 کنند زیرا که در فراج از ششتری خانۀ سیر و نهم نباشد و این دو شکل در خانۀ یازدهم فراج

[illegible]

رمل کشیدیم این آمد

و دیدیم که در رمل سه طالع بر آمد یکی طالع اسد و دوم طالع ثور سوم طالع سنبله
 بر دور طالع اسد و سنبله حکم کردیم اما حکم بر دور طالع اسد چنان بود که
 مال از طالع اسد فراق و خانه را طلب کردیم و آن چه است در دهم خانه
 یافتیم و در ۱۱ خانه تکرار کرده است و بر حکم دور بزوج این شکل صاحب آخانه است از آنکه شکل
 مشتری و مشتری خداوند برج حوت است پس دور فراق مشتری حکم باشد از ۱۲ خانه
 پس از ۱۲ خانه مشتری سیر دادیم مشتری هر تانه هم مشتری شش است و صاحب فراق
 ۱۳ خانه شش است و در اول خانه در خانه فراق خود است و در پنجم خانه تکرار کرده است که خانه اوست
 بر حکم دور بزوج زیر آنکه شکل آفتاب است و صاحب برج اسد است پس از پنجم خانه تا دهم خانه
 بافتاب سیر دادیم و دور مشتری رسید و گواه دهم خانه شد ۱۴ خانه است و آن نهالست
 پس گفتیم که در پنجم خانه مال بدست سائل برسد و بد آنکه چون صاحب خانه بر دور فراق در
 خانه از خانه های زواید که ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است افتد پس ۱۷ خانه زهره را بود و ۱۸ فقره را
 بود و ۱۹ عطارد را بود و ۲۰ شمس را بود و بزوج پس حکم کن بر حکم دور طالع سنبله دهم که خانه
 عمل است سوم خانه باشد که در ۲۱ و دهم خانه و تده است و حکم او تا دهم مال است و حکم مال حکم بعت
 است پس صاحب ۲۲ خانه را که خانه طالع است طلب کردیم و آن حمزه است ۲۳ در ۱۱ خانه یافتیم
 که از خانه عمل خانه مال است و خانه امید است و دیدیم که در ۲۴ خانه تکرار کرده است پس صاحب
 عدد ۲۵ خانه را که بیاخص است ۲۶ طلب کردیم در چهارم خانه فیتیم و ۲۷ خانه و تده است و حکم و تده
 بر مال بود پس حکم بر ۱۱ خانه باشد که از خانه عمل دوم خانه است که خانه مال است پس صاحب
 فراق خانه مال از خانه عمل که خانه است طلب کردیم در ۱۲ خانه فیتیم و آن ۲۸ و صاحب فراق
 ۲۹ خانه نکیس است ۳۰ و آن دره خانه است پس دور فراق زهره حکم شد پس زهره از ۱۲ خانه
 تا ۱۱ خانه قیسر دادیم در حمزه است که صاحب فراق ۳۱ خانه است مشتری شش باشد و نکیس ۳۲ از ۱۲
 خانه بر انبظر تالیث ناظر است و ۳۳ لیلی است پس گفتیم شب و شب و شب و شب و شب و شب و شب و شب
 سوم ساعت و چهارم ساعت شمس و زهره مال برسد چنانکه بالا گفتیم

نوع دیگر شناختن اعداد رمل و عدد مدت و عدد اشیاء و دیگر حکم کردن از

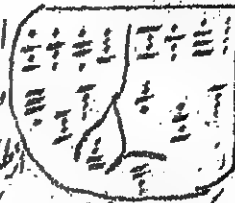
بر آنکه اگر مقصود در شناختن مدت مدت باشد اول شکل صاحب خانه مساوت را بر حکم دور برنج
 طلب کند اگر در مل نباشد پس حکم دور اصل طلب کند و بگوید که آن شکل در خانه که ششمه باشد است
 بعد وی از اعدا و حکم است یا نیست و نواظر و بگوید پس صاحب خانه را که در و صاحب خانه سوال
 ششمه است طلب کند که در کدام خانه ششمه است و آنجا که ششمه است بعد و حکم است یا نیست و
 ر شود و نواظر و بگوید و حکم کند پس اگر صاحب خانه سوال یا صاحب خانه که صاحب خانه سوال
 در ششمه است حاضر است و حکم است بعد وی از اعدا و در آن عدد و اگر او است یا سومی او
 ناظر است شکلی که در خانه عدد و ایام یا در شهر یا در سنین ششمه است پس عدد مدت آن عدد حکم باشد
 که آن شکل دارد پس صاحب عدد و خانه که ششمه است از آن حکم کند پس اگر در خانه حاضر باشد
 و در آن خانه بعد و حکم باشد هم به آن عدد حکم کند و اگر به آن خانه نیند و حکم نباشد پس صاحب عدد
 آنجا را طلب کند و حکم کند و بد آنکه صاحب عدد و از جهت صاحب عدد و صاحب خانه را از
 جهت صاحب خانه و صاحب خانه از جهت صاحب غریب و صاحب غریب را از جهت صاحب حریف طلب
 کند و حکم کند بدین موجب چنانکه شخصی سوال کرد که اتفاق مقرر بعد از چند روز و که هم روز افتد

رسته زویم بدین صورت آمد

در مل طالع سرطان آمده خانه سفر در و از دهم آمد که خوب است و در
 دست شکلی که صاحب بیت سفر است و آن خانه است و بخیان از م
 بنظر ثلث بروی ناظر است و بستم که سایل اسفر واقع شود پس صاحب
 خانه را که است طلب کردیم در اول و نفتم خانه یا بشیم و این که صاحب عدد بود است
 و در خانه افتاده است و گوید اول خانه است درین خانه عدد واحد و در آن ده عدد است پس
 که صاحب خانه اول است طلب کردیم در م خانه یا بشیم و او درین خانه عدد واحد و در عدد
 و در ایام و در دوازده سال نیز دارد پس بر عدد مدت عدد واحد و در ایام حکم پس صاحب عدد
 خانه سوال را طلب کردیم آن ضربه اله نخل است و آن در م خانه ششمه است و در خانه تکرار
 کرده است پس بستم که مدت اتفاق سفر از روستا مل بر و سوم یا نهم که است است خانه مقصودیم
 باشد و صاحب عدد و دهم بخیان است و در طالع بهین نیست باشد پس صاحب عدد خانه
 مقصود که نفتم خانه است طلب کردیم از دور که طالع آن بخیان است و در م خانه یا بشیم و بر دور
 ایام در آن خانه نفتم عدد و در پس بر عدد واحد و قوی حکم است در م خانه تکرار کرده است پس صاحب

عدد خانه ۳ از طلب کردیم یا تسیم نکبیس ۳ را و نکبیس ۳ درین خانه ۶ عدد و در و این مدت
 سفر است تا وصول مقصود یعنی بجای خود آمدن بکرات و عدد مدت سفر را و اینچنانست که ۳ بچنان را
 که صاحب اول خانه است و درم یا تسیم درین روز ایام هفت عدد است که در نکبیس حکم رمل دور ایام
 را باشد پس صاحب عدد چهارم خانه را بر تسکین ایام طلب کردیم و آن ۳ است آنرا در و در و درم خانه
 یا تسیم پس از آن خانه ۲ اخانه بعد هفت که عدد ۳ بچنان است تسکیر و او تسکیرت عدد و عدد
 جمله باشد و بنه که درم ده اخانه شصت است و در و درم که درم هفت و هفت شد و این عدد در و درم
 سفر است تا رسیدن بجای و همچنین صاحب اول خانه را که درم است ۳ است ده اخانه یا تسیم
 و در و اخانه یکبار کرده است و آنجا بر عدد دور ایام حکم است چنانکه بالا گفتیم پس صاحب خاد عدد را بر و در ایام
 طلب کردیم و آن عقده ۳ درم ده اخانه هفت است و در و درم که درم هفت و هفت شد و این مدت
 ایام سفر تا رسیدن بجای و همچنین صاحب خانه ششین و در و درم قبض انخار است ۳ در اول خانه
 است و دلیل و می در و درم خانه شصت باشد و صاحب عدد و می درم خانه است ۳ و صاحب عدد و
 و درم خانه بر دور ایام که ۳ است و درم خانه است بر حکم پس جمله هفت و هفت روز باشد و جماعت
 ۳ که صاحب عدد ۳ اخانه است و درم خانه شصت است و درین عشرت شصت عدد دور و درم بچنان
 ۳ درم خانه است و درین خانه بر دور ایام ۶ عدد دور و جمله ۶ عدد و در و این مدت سفر است
 و دیگر بر آنکه چون صاحب خانه یا صاحب عدد و در طلب کئی و این در خانهاست که اندک باشد یعنی
 و در ۱۴۱ یا ۱۶۱ اخانه باشد آن حکم نباید کرد زیرا که این چهار خانه گویان خانهاست رمل
 اندر بر و در و درم خانه می احکام و محنت و فساد عمل گویای می دهند پس اتفاق کن ازان خانها
 و حکم کردن زده خانه کن پس اگر بر و درم اتفاق حکم بقیه ضرورت بر و درم رمل یعنی بر شکل حکم باید
 کرد و اینچنان است که صاحب خانه سوال طلب کند اگر در خانهاست زواید یا بد پس بدان سوال
 حکم باید که در قیبه حکم حاصل نشود نه ازان خانه که قسمت و بقیه مدت متقی است زیرا که صاحب او
 در خانها می زاید یافته شده است پس ازین عمل رجوع کنند سوی آنخانه ترتیب طالع یعنی بر ۱۲
 خانه حکم آن نیز و اگر این هر دو عمل موافق نیفتد پس دلیل صاحب شش و دلیل خانه و با و دلیل
 اول خانه طلب کن و حکم کن چنانچه مروی سوال کرد که عمر پدر من چند سال بود رمل کشیدیم

بدین صورت آمد که هر قوم است



اول فریضه چهارم خانه پدر است از چهارم خانه که پنجم خانه است قسمت کردیم
 و فریضه چهارم پنجم مقام ملک اب عاقبت طول عمر عد و قسمت بنیم چنانکه
 اطلاع ده خانه باشد بطول عمر ششده و ده خانه گشت پس به نقره انجا رخ
 را که صاحب نعم خانه است که نور است طلب کردیم و ده خانه پانجمین پس در حکم توقف کردیم و رجوع
 بسو ترتیب اصل پیش از ده خانه کردیم پس فریضه چهارم بر دو اصل از ده خانه قسمت کردیم بر ششم خانه بطول
 عمر ششده و در آن خانه است پس صاحب ده خانه را که عاقله است طلب کردیم و ده خانه پانجمین و گویا
 ده و یک کل است که در خانه است و ده خانه عد و ششده و دلیل ده خانه در ده خانه است پس حکم بر عد و عشر
 باشد پس صاحب ده را که پست و ده خانه یا فقیم و در ده خانه نکرار کرده است و ده عدد در ده اشراف
 که دیم قسمت عد و شد بعد از ده خانه است و دیدیم که ده را که کرده است و درین عدد واحد و عشر است
 و در و درین خانه قوی است پس صاحب خانه ده را که چهارم است طلب کردیم و ده خانه پانجمین این چهار
 عدد در ده قسمت فریب کردیم تا ده سال شد گفتیم که پدر تو ده سال عمر دار پس فریضه ده خانه را که صاحب
 مرگست و در ده خانه را که از ده خانه است ده جای است اینجا ده موت است قسمت کردیم تا ده خانه که در و
 صاحب ده است بدین صورت  بطریق دیگر حکم کنیم چون بر ده خانه به موت است
 نسی شد گفتیم که پدر تو ده سال شده است که نقل کرده گوی که پنجمین
 است و پنجمین این اصل بطریق دیگر  حکم کنیم و پنجمین است که اول صاحب خانه ده
 که جماعت است طلب کردیم در اصل یا فقیم پس بر دو اصل حکم کردیم و ده خانه ده که در و پنجمین
 است و آن طالع نور است چهارم خانه را طلب کردیم بر دو اصل پنجم خانه در و فریب یا فقیم و صاحب
 پنجم خانه یعنی ده در ده خانه پانجمین شله چهارم را و چهارم خانه قسمت کردیم بدین صورت
 به پنجمین قسمت پدر به ده خانه ششده و ده است و عاقله به صاحب ده خانه است که بنوبه پدر
 خوف است پس پانجمین که پدر تو ده سال تحقیق مرده است یا زنده است و آن اقسمت سال ده
 خانه از ده خانه معلوم شود زیرا که ده خانه است و ده جای است و ده خانه مرگ است پس اول صاحب
 خانه را که نفی است طلب کردیم و ده خانه پانجمین و در ده خانه نکرار کرده است پس فریضه ده خانه
 را که ده است و آن این است اول موت ده خوف ده مال غائب ده دعوی از ده خانه که از فقیم خانه پنجمین جاسی
 و ده خانه موت تا ده خانه قسمت کردیم چنانکه نو ده عدد و فریضه سباب فقیم است و ده خانه است موت
 نسی شد گفتیم پدر تو مرده است

حکم ایام سیبوع از دایره فخرانج

نیمس در زمانه اول روز یک

13

三、

چهارشنبه ایضا گشتند و از دوم در خانه بستم

ابن پیروشام و در نظم غریب غیرند مراد از این و

و حروف اہمال و سبب و ان و

که حروف بیستم به تکامل مقدم شده است

و مقتدر اعتبار کنند با شما صنف چون این

[illegible][illegible]

تو دیگر در بیان شناختن عدد

و صاحب مدد وصالی است که آن موقوفه است بر چند اعیان اول آنکه صاحب مدد وصال است که آن موقوفه است بر چند اعیان

خانه است و در خانه عددی و در احوال و عشرات اند و حکم هر مرتبه عشرت را باشد پس صاحب عدد ۱۱
 خانه را طلب کردیم و آن بیست و در اول خانه در خانه عدد احوال و بیست و یکمین گواه وی و نهم خانه
 بیست و یکمین است این شکل باقیست و حل مال را و خارج بیست و یکمین است و احوال و عشرت را مانع آمده زیرا که
 در خانه اول صاحب و نهم است بیست و یکمین است و عشرت را باشد بعد صاحب اول خانه
 را که فرج است بی طلب کردیم در خانه بیست و یکمین است و اگر در بیست و یکمین است عدد اول خانه بر دوازده
 از بیست و یکمین خانه است و خانه صاحب اول عدد بیست و یکمین است و خانه که در فرج بیست و یکمین است
 و در بیست و یکمین خانه بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 تمام احوال که در فرج بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 با قصد عدد بیست و یکمین است که بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 احوال و گواه وی در بیست و یکمین است صاحب عدد اول خانه بر دوازده است که عدد مال
 از مرتبه احوال و بیست و یکمین است و آن از صاحب عدد اول خانه بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 در شمار تریا بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 از احوال و بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 با قصد عدد بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 خانه بعد احوال و عشرت و گواه وی فرج در خانه احوال و عشرت خود و بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 عدد احوال و عشرت و گواه وی بیست و یکمین است و در خانه عدد احوال و عشرت خود و بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 خود و بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 کردیم در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 که هر روز از بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 و بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 یا بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است
 بر این بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است و در بیست و یکمین است

جمله شش هزار تنگه و چه پانصد تنگه برای کاری دیگر داده شود و این مال در مدت نوروز برسد و نهایت
آن ۹ ماه بیع الاخر و نوروز ششم است و تمام باشد
نوع دیگر سوال از گنجینه اول پدید که سائل را برده گنجینه است یا نه اگر صاحب ششم خانه و در رمل
سافر باشد برده گنجینه باشد و اگر تنگه و صاحب خانه یعنی حمزه در کدام خانه افتاده است و در ششم
خانه تا خانه که در حمزه ششم است قسمت کند هر جا که ششم شود حکم از آن خانه و از آن شکل کند اما عدد
بهت گنجینه آمدن از صاحب عدو خانه گوید نیاسه فهم کن و اینجا است که تنگه را که صاحب عدو
ششم خانه است طلب کند که در کدام خانه است هر جا که باشد صاحب عدو آن خانه را نیز طلب کند
که کجا افتاده است هر جا که باشد اگر آنجا میدوی از اعداد حکم باشد بدان حکم کند پس تنگه و اگر
صاحب مزاج سوال بر دو روز و در خانه خود آمده باشد یا شریک و کسی بر دو روز مزاج
در خانه خود ششم باشد و اشهر اعلم با اصول پس بر دو روز مزاج و در دو روز حکم باشد
پس از خانه دور آن شکل ششم است حکم کن و مزاج آن خانه که در ششم است بر دو روز مزاج و در
در مزاج سوال بدخل باشد پس صاحب آن خانه را بر دو روز مزاج طلب کند و نگاه دارد پس تنگه و اگر
صاحب مزاج خانه سوال در خانه دیگر باشد و آن خانه بر دو روز مزاج خانه او باشد و بر دو
روز نیز باشد پس در دو روز و چه باشد اول آنکه سپردن حکمی که بر دو روز مزاج حکم کند تا صاحب
وی بر دو روز مزاج و بر دو روز مزاج با هم حکم کند زیرا که سوال او در مزاج باشد و نیز سر و چند کتو
حکم از خانه که در تنگه است بر دو روز مزاج و بر دو روز مزاج پس تا حکم کند چنانکه مردی از برده
گنجینه سوال کرد که کی با هم آید و در رمل ندیم بدین صورت ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ و بدیم در رمل
نیت پس در رمل حکم کنیم اول صاحب خانه ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ و طلب کردیم و
آن حمزه است در آن خانه یا نیتیم و نیتیم که سائل را تحقیق ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ برده گنجینه است
بعد صاحب ادرا که قبضه اهل است طلب کردیم و در خانه یا نیتیم پس فرغیده و غار که است
نیتیم گنجینه هزار چهار پایی خود و از خانه تا خانه قسمت کردیم بدین صورت ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰ پس از خانه
بگنجینه نیتیم شد و در آن خانه چه است و در خانه دور ایام و این شکل و اهل است و چه از و هم خانه
منظر است و منظر است و از منظر ملک منظر است و گواه عتبه الدخل از خانه و از منظر است
ناظر است و در آن خانه نیز شکل و اهل است پس گفتیم که ممکن است که برده گنجینه بیاید از آنکه شود
و در آن و اهل سعد اند پس صاحب عدو خانه را که جماع است طلب کردیم و در خانه یا نیتیم در خانه

بشرط مساعدت شواهد و نوافظ خصوصاً که شواهد و زیادت اذین باشند یکی از اصحاب فائز که دولت
کند بر این مسئله و مال سبیل یکی ازین همگان اینست

جدول مذکور بالا اینست

جدول پنجم	جدول ششم	جدول هفتم	جدول هشتم	جدول نهم	جدول دهم	جدول یازدهم	جدول دوازدهم
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰

بیدان اسعدک الشهد تعالی

که حاصله چند که نقطه را در مرکز و شکل حاصل می شود و اذوق و لایق است بر مقرر و وقوع استیلا زیر
این سیر نقاط نیز حرکت کوکب و تسبیح است این در برج و در طالع هر چند که دلائل و وقوع و حصول
احوال امور موجود باشد ما دام که تسبیح بحال تناسب رسد و کوکب بر نسبت لایق و منظور آن احوال
واقع نشود و منظور آن امور صورت نه بنده و در علم ارباب این فن نیز اینجا ما دام که نقاط بحال لایق منظور نکند
زیر این رمل زنده و نسبتی لایق سیر نکند منظور احوالات صورت نه بنده و ضابطه درین علم نیست که از حبل
هشت شکل نروج که در مرکز آینه این در شکل میرانی و تمام گویند نقاط حیات و رحمت استیلا و نسبت
توان اندن و این رمل را انگار می گویند نه سخن نمی گوید یا بواسطه معیضه مطلوب یا بواسطه عدم نقاط
مخیر از احوال و حکم این رمل را با انقلاب حکم کنند و کسی که تحقیق امر نقطه او را متحد یا اولی بود و نقاط
طریق اگر چه توان راند اما طریق چون چهار نقطه دارد و نقاط مرکب و دیگر نقطه می کنند تحقیق کمایسته توان کرد
و این چنین رمل را که طریق که در مرکز میران یعنی در پانزدهم آید که گویند اینجا نیز تجدید رمل اولی بود یعنی
سوال را نمی شنود از غایت ثقل و پریشانی که در او شش شکل دیگر تسبیح یا بر بیوت از هر شکلی و نقطه
دارد و درین شش شکل هر عنصری را تسبیحین بود و این سیر طولی بود یا عرضی اما طولی آن بود که از جای
ببین یا بر طرف که در مرتبه خود همان نقطه را یا بدو دیگر و گاه با جهات یا نبات نشی شود اما عرضی آن
بود که در جهات یا نبات چون با صد اطرین خود همان نقطه را که یا بدو دیگر و چند آنکه بحال رسد که
دیگر آن نقطه ما و راسی آن نماید قرار گیرد یا بر یک ازین حرکتین یا طبعی بود یا قسری اما طبعی آن
بود که هر نقطه که از میران حرکت کند و مرکز خود نشسته شود چون فرود آمدن آتش در خانه خود و باد و آب
و خاک نیز تخمین و قسری بر عکس این باشد چون فرود آمدن آتش در آب و باد و خاک و عکس
این چون آب در خانه آتش یا خاک در خانه باد این سیر غیر ارادی باشد و این قسری بر چند
نوع است گاه بطریق صعود و مرکز است و گاه بطریق هبوط و مرکز آنزل و گاه بکلام بود و مقارن چون
باد در مرکز آب و بر عکس و گاه بطنند و سباعد چون باد در مرکز خاک و بر عکس و گاه بود که یک
نقطه را در طول حرکت طبعی بود و در عرض قسری شود چون بلور دوم آید و از اینجا عرض یا بجهت
یا به ششم نشسته شود این حرکت دلالت بر تومیدی کند و تا آن استیلا رسد و گاه سیر بود که دو
حرکت کند یکی در طول یکی در عرض هر دو موافق مثل باد از دوم سیر و گاه بود که دو حرکت کند
یکی در طول یکی در عرض خواه صعود خواه بنزد و هر دو مخالفند هیچ چنانکه باد بجهت اید و

از اینجا به ششم رود این حرکت بسیار بد باشد یا نه هر یک از این حرکتین را مقبول بود یا غیر مقبول اما
حرکت مقبول آن بود که شکل او متناسب بلع خود یا متناسب نباشد یعنی خود و مرکز این تناسب و تقارب و
تفاد و غیر غالب بود و کیفیت غالبیه چنانچه در فرض عنصر شش غالب است و در عقبه انحراف با و
در عقبه خاک و در عقبه لادن اقل است و در آب ازین جهت غالب است که غمد او آتش است و در خاک با و
هر یک از این حرکتین تمام بود و ناقص اما تمام آن بود که شکلی نداشت شود که اگر با شکل خانه انحراف دهند
و شکل سد صورت دهند و ناقص آنجا که این بود و در خاک چون شکل سد را متناسب سد را بسته
شود ناقص خواهد بود اما چون حالات حرکات پیوسته بداند که از این بجای احوال اقوی و اولی بطبیعه
مقبول تمام بود زیرا که نقطه از میزان طایفه می کشد چنانچه غریب که فرم سفر می کند بسوی و صریح خواهد
کرد و غایت ملاقات اجباب و ضبط اجباب مهابت و تحصیل سعادت خود و در کسب چون حرکت
بطبیعه کند گویند که بطن خود رسیده و شقت سفر است مبدل شد چون حرکت مقبول کرد گویند که
اجباب و اجباب خود را دریافت بلا تکلف و چون حرکت تمام کرده تمام کرد گویند که تکمیل منافع خود
نمود و فرم گشت و بی شک این چنین حالتی دال بود بر قرار و در کسب و در حصول مطلوب
مسهولت و وصول منافع و بر یافتن خبر از منزل در مقام اصل و بدست آمدن از دست رفته مطلقا و بعد
ازین حرکت شری علامت تمام بود زیرا که این صورت آنجا است که شغفه و رغبت بمقام و کوشی شده بملایمت
حاکم نیکو بود که اجباب سعادت او را حاصل کند با عانت و این چنین حالتی هم دال بود
بر یافتن مراد است لیکن در غیر مقام حصول مطالب با عانت غیر و بر ملاقات عزیزان و اکابر
و بر حصول از دست رفته و وصول اخبار و پیغام سرور و تمام و انجام مهابت بخیر و ثبات امور و ثبات
آنها و این هر دو صورت چنانکه در طول دافع باشد در عرض تیر و افق شود خواه موافق و خواه مخالف
و حصول سکون و رفع مفرت و وصول منافع و سعادت اتم و اولی خواهد بود و حصول احوال حرکتین طول
و عرض قسری مضایف مقبول ناقص بود زیرا که این صورت چنان است که کسی بوم می رود که کوره می رود
ناگاه پلاک شد یا بقید افتاد و قبل از رسیدن به جای مقصد می افتد و در بعضی وقتها می افتد و باید که
چنین حالتی دال بود بر و شست و بیم پلاک و رفته و رفته و در حصول مطالب و پس وید مالی و اشغال
آنها و بعد از آن غیر قسریست و ناقص بود و این چنان است که ما از یک پلاک برادر رفته بمقام آشنایان
و از یک پلاک که قمار شده و در خانه است و از یک پلاک که در خانه است و از یک پلاک که در خانه است
و از یک پلاک که در خانه است و از یک پلاک که در خانه است و از یک پلاک که در خانه است و از یک پلاک که در خانه است

۱۰۰

و منقرض است که در قرآن آمده است

فائدہ و حیران معرفت طالب پدرو سہ اولیاء و عقار

چون سوال از پدر و غیره بود نظر کند و چهارم که چنانکه آمده بود اگر داخل سعد بود و او شکر اعلم و دلالت
کند بر معاشرت اعمالی پدر و نکوئی حال و عاقبت صاحب ضمیر از ایشان با اختیار و هشیانی و اگر کسی با
برضد حکم کند قاناً اگر فائده برسد بهیچ وجهی باشد باید بدی نیکو نباشد و اگر شکل سعد خارج باشد
دلالت کند بر خرد و بی پدر از وطن با اختیار و هشیانی و دلیل کند بر فروختن هر دو ملک و امارت
با اختیار و عاقبت عمر سائل و صاحب ضمیر نیکو باشد و از پدر فائده یا بداند کی اماند تر و اگر محسوس
خارج باشد دلالت کند بر ناخوشی احوال پدر و در شدن آن از صاحب ضمیر به اختیار و ناگاه
و دلیل کند بر خرابی هر دو املاک و از دوست بر روی چیزی بے اختیار و اگر ثابت سعد بود دلالت
کند بر بیعت حال پدر و استقامت وی و تماسی غیر صاحب ضمیر نشین صاحب رمل نیکو بود
و سر او املاک و دوست او بماند و اگر ثابت محسوس باشد دلالت کند بر بدی حال پدر و عاقبت
صاحب ضمیر و املاک و سرای پدر از بیعت خوشی و ترسی باشد تا برود و عوی کند یا خود خوشتر
باشد و همه از دوست و برود و پدر با صاحب ضمیر بد باشد و از هیچ فائده نباشد و اگر شکیب
سعد باشد حال پدر و صاحب ضمیر نیکو بود و عاقبت عمر سائل را و املاک نیک باشد گاه کسبه و
و گاه بفروشد روز بماند و شد باشد و بیگانه استقامت نکند و اگر شکیب محسوس باشد حکم
برضد این باشد و حکم حال و ماضی پدر از خانه سوم کند و حال استقبال از خانه پنجم کند و او شکر اعلم
فاتح اگر خواهد که بداند که حال پدر یا مادر و زن یا شوهر یا سائل خوب است یا بد نظر کند در
خانه چهارم تا کجا نکرده است اگر در پنجم و ششم باشد تمام دوست باشد و اگر در خانه سوم و یا در
پنجم و ششم باشد و اگر در خانه دهم بود و نکرده است نبود پنجم و ششم بود و اگر نکرده در خانه ششم
باشد تمام دشمن بود و اگر در سوم و چهارم و ششم بود دوست نباشد و از پدر فائده نبود

قائمہ و احکام

اگر کسی خواهد که از محبت نفس خود بی نبرد و پیوندد که احوال نفس خوش بگذرد و خواه بود به پیشینه که در خانه اول چه شکل آمده اگر شکل اول $\text{یا} \frac{\pi}{4}$ یا $\frac{\pi}{6}$ یا $\frac{\pi}{8}$ یا $\frac{\pi}{10}$ یا $\frac{\pi}{12}$ یا $\frac{\pi}{15}$ یا $\frac{\pi}{18}$ یا $\frac{\pi}{20}$ یا $\frac{\pi}{24}$ یا $\frac{\pi}{30}$ یا $\frac{\pi}{36}$ یا $\frac{\pi}{45}$ یا $\frac{\pi}{60}$ یا $\frac{\pi}{72}$ یا $\frac{\pi}{90}$ یا $\frac{\pi}{108}$ یا $\frac{\pi}{120}$ یا $\frac{\pi}{144}$ یا $\frac{\pi}{180}$ یا $\frac{\pi}{216}$ یا $\frac{\pi}{270}$ یا $\frac{\pi}{324}$ یا $\frac{\pi}{360}$ یا $\frac{\pi}{432}$ یا $\frac{\pi}{540}$ یا $\frac{\pi}{720}$ یا $\frac{\pi}{864}$ یا $\frac{\pi}{1080}$ یا $\frac{\pi}{1296}$ یا $\frac{\pi}{1620}$ یا $\frac{\pi}{2160}$ یا $\frac{\pi}{2700}$ یا $\frac{\pi}{3240}$ یا $\frac{\pi}{3780}$ یا $\frac{\pi}{4320}$ یا $\frac{\pi}{5400}$ یا $\frac{\pi}{6480}$ یا $\frac{\pi}{7560}$ یا $\frac{\pi}{8640}$ یا $\frac{\pi}{10800}$ یا $\frac{\pi}{12960}$ یا $\frac{\pi}{16200}$ یا $\frac{\pi}{21600}$ یا $\frac{\pi}{27000}$ یا $\frac{\pi}{32400}$ یا $\frac{\pi}{37800}$ یا $\frac{\pi}{43200}$ یا $\frac{\pi}{54000}$ یا $\frac{\pi}{64800}$ یا $\frac{\pi}{75600}$ یا $\frac{\pi}{86400}$ یا $\frac{\pi}{108000}$ یا $\frac{\pi}{129600}$ یا $\frac{\pi}{162000}$ یا $\frac{\pi}{216000}$ یا $\frac{\pi}{270000}$ یا $\frac{\pi}{324000}$ یا $\frac{\pi}{378000}$ یا $\frac{\pi}{432000}$ یا $\frac{\pi}{540000}$ یا $\frac{\pi}{648000}$ یا $\frac{\pi}{756000}$ یا $\frac{\pi}{864000}$ یا $\frac{\pi}{1080000}$ یا $\frac{\pi}{1296000}$ یا $\frac{\pi}{1620000}$ یا $\frac{\pi}{2160000}$ یا $\frac{\pi}{2700000}$ یا $\frac{\pi}{3240000}$ یا $\frac{\pi}{3780000}$ یا $\frac{\pi}{4320000}$ یا $\frac{\pi}{5400000}$ یا $\frac{\pi}{6480000}$ یا $\frac{\pi}{7560000}$ یا $\frac{\pi}{8640000}$ یا $\frac{\pi}{10800000}$ یا $\frac{\pi}{12960000}$ یا $\frac{\pi}{16200000}$ یا $\frac{\pi}{21600000}$ یا $\frac{\pi}{27000000}$ یا $\frac{\pi}{32400000}$ یا $\frac{\pi}{37800000}$ یا $\frac{\pi}{43200000}$ یا $\frac{\pi}{54000000}$ یا $\frac{\pi}{64800000}$ یا $\frac{\pi}{75600000}$ یا $\frac{\pi}{86400000}$ یا $\frac{\pi}{108000000}$ یا $\frac{\pi}{129600000}$ یا $\frac{\pi}{162000000}$ یا $\frac{\pi}{216000000}$ یا $\frac{\pi}{270000000}$ یا $\frac{\pi}{324000000}$ یا $\frac{\pi}{378000000}$ یا $\frac{\pi}{432000000}$ یا $\frac{\pi}{540000000}$ یا $\frac{\pi}{648000000}$ یا $\frac{\pi}{756000000}$ یا $\frac{\pi}{864000000}$ یا $\frac{\pi}{1080000000}$ یا $\frac{\pi}{1296000000}$ یا $\frac{\pi}{1620000000}$ یا $\frac{\pi}{2160000000}$ یا $\frac{\pi}{2700000000}$ یا $\frac{\pi}{3240000000}$ یا $\frac{\pi}{3780000000}$ یا $\frac{\pi}{4320000000}$ یا $\frac{\pi}{5400000000}$ یا $\frac{\pi}{6480000000}$ یا $\frac{\pi}{7560000000}$ یا $\frac{\pi}{8640000000}$ یا $\frac{\pi}{10800000000}$ یا $\frac{\pi}{12960000000}$ یا $\frac{\pi}{16200000000}$ یا $\frac{\pi}{21600000000}$ یا $\frac{\pi}{27000000000}$ یا $\frac{\pi}{32400000000}$ یا $\frac{\pi}{37800000000}$ یا $\frac{\pi}{43200000000}$ یا $\frac{\pi}{54000000000}$ یا $\frac{\pi}{64800000000}$ یا $\frac{\pi}{75600000000}$ یا $\frac{\pi}{86400000000}$ یا $\frac{\pi}{108000000000}$ یا $\frac{\pi}{129600000000}$ یا $\frac{\pi}{162000000000}$ یا $\frac{\pi}{216000000000}$ یا $\frac{\pi}{270000000000}$ یا $\frac{\pi}{324000000000}$ یا $\frac{\pi}{378000000000}$ یا $\frac{\pi}{432000000000}$ یا $\frac{\pi}{540000000000}$ یا $\frac{\pi}{648000000000}$ یا $\frac{\pi}{756000000000}$ یا $\frac{\pi}{864000000000}$ یا $\frac{\pi}{1080000000000}$ یا $\frac{\pi}{1296000000000}$ یا $\frac{\pi}{1620000000000}$ یا $\frac{\pi}{2160000000000}$ یا $\frac{\pi}{2700000000000}$ یا $\frac{\pi}{3240000000000}$ یا $\frac{\pi}{3780000000000}$ یا $\frac{\pi}{4320000000000}$ یا $\frac{\pi}{5400000000000}$ یا $\frac{\pi}{6480000000000}$ یا $\frac{\pi}{7560000000000}$ یا $\frac{\pi}{8640000000000}$ یا $\frac{\pi}{10800000000000}$ یا $\frac{\pi}{12960000000000}$ یا $\frac{\pi}{16200000000000}$ یا $\frac{\pi}{21600000000000}$ یا $\frac{\pi}{27000000000000}$ یا $\frac{\pi}{32400000000000}$ یا $\frac{\pi}{37800000000000}$ یا $\frac{\pi}{43200000000000}$ یا $\frac{\pi}{54000000000000}$ یا $\frac{\pi}{64800000000000}$ یا $\frac{\pi}{75600000000000}$ یا $\frac{\pi}{86400000000000}$ یا $\frac{\pi}{108000000000000}$ یا $\frac{\pi}{129600000000000}$ یا $\frac{\pi}{162000000000000}$ یا $\frac{\pi}{216000000000000}$ یا $\frac{\pi}{270000000000000}$ یا $\frac{\pi}{324000000000000}$ یا $\frac{\pi}{378000000000000}$ یا $\frac{\pi}{432000000000000}$ یا $\frac{\pi}{540000000000000}$ یا $\frac{\pi}{648000000000000}$ یا $\frac{\pi}{756000000000000}$ یا $\frac{\pi}{864000000000000}$ یا $\frac{\pi}{1080000000000000}$ یا $\frac{\pi}{1296000000000000}$ یا $\frac{\pi}{1620000000000000}$ یا $\frac{\pi}{2160000000000000}$ یا $\frac{\pi}{2700000000000000}$ یا $\frac{\pi}{3240000000000000}$ یا $\frac{\pi}{3780000000000000}$ یا $\frac{\pi}{4320000000000000}$ یا $\frac{\pi}{5400000000000000}$ یا $\frac{\pi}{6480000000000000}$ یا $\frac{\pi}{7560000000000000}$ یا $\frac{\pi}{8640000000000000}$ یا $\frac{\pi}{10800000000000000}$ یا $\frac{\pi}{12960000000000000}$ یا $\frac{\pi}{16200000000000000}$ یا $\frac{\pi}{21600000000000000}$ یا $\frac{\pi}{27000000000000000}$ یا $\frac{\pi}{32400000000000000}$ یا $\frac{\pi}{37800000000000000}$ یا $\frac{\pi}{43200000000000000}$ یا $\frac{\pi}{54000000000000000}$ یا $\frac{\pi}{64800000000000000}$ یا $\frac{\pi}{75600000000000000}$ یا $\frac{\pi}{86400000000000000}$ یا $\frac{\pi}{108000000000000000}$ یا $\frac{\pi}{129600000000000000}$ یا $\frac{\pi}{1620000000$

12

۴۱

اگر کسی رمل بر نوبت مال که این مال حاصل شود یا نه اگر در یکم شکل سعد بود و در ۱۱ آنکه اگر کس
در خانه شکل داخل باشد مال حاصل شود و اگر بیزان باشد در حاصل شدن این مال توقف
باشد و اگر در ۱۱ شکل خارج ۲ و ۱۱ یکم شکل خارج آید غیره حاصل شود و اگر کسی رمل بر نوبت
شخصه که انگیس مال دارد و یا اگر در شکل داخل سعد باشد و یکم شکل داخل سعد باشد انگیس مال دارد و اگر خارج
و شخص بر باشد انگیس در ویش باشد

۱۵

اگر کسی رملی زند از جهت فرستادن رسول اگر در اول شکل صد آید و تکرار کند دره یا ۹ یا ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲
تمام بگذارد و مقصود حاصل شود و اگر این شکل همین آید و میران عقد باشد این کار پاره در وقت
افتد و اندک چیزی حاصل شود و اگر پنج شش باشد کار تمام نشود و اگر در اول و آخر شکل شش آید
و صد این کار پاره بر آید و اگر پنج شش باشد این کار که رسول می رود تمام نشود و اگر در اول
و آخر شکل شش آید و صد اول رسول خوش است و نیکس که بر دهن آید یا نه رملی زند و ده و ده
در پنج زند اگر شکل صد آید این فرزند باشد او را اگر شش آید فرزند باشد و اگر شش نمی رود
اگر شکل نه که باشد و نه باشد و اگر شکل شصت باشد موده باشد و اگر عیان بسیار آید و خبر باشد در
رحم شکل پنج دره زند اگر شکل صد بیرون آید فرزند تمام است و اگر شش آید این شکل فرزند حاصل تمام
باشد و اگر کسی رملی زند بجهت فرزند رنجور بین و پنج اگر شکل صد باشد و تکرار در خانه های صد کند
فرزند را هیچ باک نباشد و اگر کوچک می بیند در خانه نیک باشد فرزند را باکی نیست و اگر شکل پنج
شش باشد و تکرار در خانه ۹ یا ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲ کند مخاطره باشد و اگر دره آید و دره تکرار کند فرزند را
خطر عظیم باشد و اگر شکل نه دره آید و دره تکرار کند همین حکم دارد و اگر میران جماعت باشد ازین
و شکل نه یا ازین و شکل نه یا ازین و شکل نه یا فرزند جم کند اگر کسی رملی زند بجهت فرزند عاقل
پسند اگر در اول شکل صد باشد و دره تکرار کند این فرزند خوش دل است و اگر شکل صد آید و در عجم
دره تکرار کند فرزند رنجور باشد یا این فرزند بنده است و اگر دره ۱۲ تکرار کند فرزند را حال بد است
و اگر نه آید یا پنج فرزند رنجور است و اگر دره یا ۹ آید چنانچه این آید شکل فرزند بنده است یا رنجور است
و هیچ بیم مرگ دارد اگر کسی رملی زند بجهت همافی اگر در اول شکل صد باشد و دره ۱۱ یا ۱۰ یا ۹ تکرار
اندک بجهت بسیار باشد و اگر نه دره آید نیک باشد و بیم ناپدری است و اگر در اول و آخر شکل صد باشد
و در کار تمام است و اگر در اول و آخر صد یک و یک باشد اگر بر و جنگ افتد و در اول و آخر این
و اگر نه دره آید و در اول و آخر جنگ پیدا شود و اگر در اول و آخر میران نه باشد البته جنگ است

و اگر آید و درم باشد این برود و زود باز آید و با محبت نباشد اگر کسی رمل زنند محبت آنکه بسیار
 مرادوست دارد و یا نه رمل زنند اگر در شکل سید آید و تکرار در خانه های بزرگ کند و دوستی اندکی هست و اگر
 در شکل خمس باشد مثل شش و پنج دوستی نیست و بهتر آن که گوید محبت نباشد و اگر نیران باشد
 دوست نیست و اگر شکل خمس آید عاقبت بدست اگر کسی آمده کند و فراموشی که بدانی رست است
 یا نه رملی زنند اگر در شکل سید آید و در خانه بزرگ کند سخن او رست است و اگر نیران باشد
 سخن او دروغ باشد و اگر تمام باشد اندکی باشد و اگر خمس باشد هم سخن او دروغ باشد
 و اگر دره آید و در ۱۳ یا ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۸ یا ۱۹ یا ۲۰ یا ۲۱ یا ۲۲ یا ۲۳ یا ۲۴ یا ۲۵ یا ۲۶ یا ۲۷ یا ۲۸ یا ۲۹ یا ۳۰
 اول سید باشد و دره تکرار کند یا در آخرین او رست باشد و در ۱۰ یا ۱۱ یا ۱۲ یا ۱۳ یا ۱۴ یا ۱۵ یا ۱۶ یا ۱۷ یا ۱۸ یا ۱۹ یا ۲۰
 کند همین حکم است و نیک بود و اگر شکل ۴ در ۲۰ تکرار کند سخن او رست نباشد و چ دره آید و عدده
 بسیار در هر دو وقت نباشد و اگر شکل ۴ در ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

فصل در کتاب دیگر خواجہ صاحب

در وقتن احمدی بنحو نظر کند و در ششم اگر داخل سید بود اگر چه بیماری دراز کشد اما عاقبت او برود و نوا
 بود اگر از اطفال ضرب کند و مولد آن خارج است شفا یابد اگر سید متقلب بود شفا یابد و باز بجا شود
 و اگر داخل بود بیماری چند روزی دیگر باشد سید بستانی و خمس بزماری و اگر ثابت بود توقف در
 بیماری بسیار بود سید شفا یابد و خمس بیم دارد و اگر شواهد نیک باشد شفا یابد و از خود کند تا شفا
 عدوان شکل و اگر ثابت سید بود توقف بیماری شفا یابد و اگر خمس ثابت بود بیماری سخت شود و
 در توقف شفا یابد و اگر سوال کند که در پنج قسم او شود کند نظر کند در دوم اگر شکل آشی بود در
 گرم و تیز چون عافیه و مانند آن شود و در و اگر بادی بود در وی سیدل مانند فضل دراز و اگر دو
 پنجیل و غیره نفع بخش است و اگر شکل آبی بود از وی سرد چون اسفول و تخم ریحان و تراب و مصر
 و مانند آن شود و در و اگر شکل خالی بود از شش نفع دارد و در وی که در آن قیاض اخرا بود و سود و در
 و اگر سوال کند که طبیب و حکیم حاذق است یا نادان نظر کند در ویم اگر در ویم شکل علم و ادب جلوه
 کرده باشد و آن شیت ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ و نادان بود و اگر این شکل
 باشد ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ اما طبیب بر جاندار و جیب فکر و اندوه و غم که پیش آمده است
 و تفکر است و اگر این دو باشد شکل باشد طبیب در دل با پیر و عدوت دارد یا با دوستی بیمار که فرار

و اگر در شکل سده آید و در خانه بدنگه از کند زبان مال نباشد و اگر قبض ال داخل درم ایا یا آید
و در خانه باشد یا نباشد البته زبان مال باشد و اگر درم باشد و خانه ای بدنگه از کند زبان مال
باشد ولی کمتر از آن که در خانه خود نباشد

فصل سده

اگر کسی رملی بزند بحسب این امر که این امانت حاصل شود یا نه اگر شکل اول داخل و سده باشد و تکرار
در ایا یا کند این امانت حاصل شود و اگر چه باشد و هنگامی آید اندک توفیقی باشد و قیمت
حاصل شود و اگر درم چه یا یا یا یا یا یا درم باشد چیزی حاصل نشود و اگر شکل دیگر درم کند
چیزی حاصل نشود و اگر درم آید هم عاقبت حاصل شود و اگر شکل داخل آید درم و شکل خارج
آید چیزی حاصل نشود و اگر درم و یا یا یا یا یا آید و چه باشد و تکرار درم کند چیزی حاصل نشود

فصل سده

اگر کسی امانت دهد و نخواهد که بداند که نیک است یا نه رملی بزند اگر اول درم و دوم سکه
سده باشد نیک است و اگر شکل سده آید این مرد این است و اگر سده یا یا یا یا
یا یا یا یا یا نیست

فائده اگر خواهی که بدانی که کیفیت سفر چون خواهد بود و در خانه نهم نظر کن اگر شکل سده
خارج باشد دلیل بود بر سعادت و نگوئی یافتن از سفر و اگر سده داخل بود رفتن سفر بر صاحب
ضمیمت باشد و الا ضمت بر رفتن یا بدستانی و اگر داخل خمس باشد تواند رفتن و اگر
برود باز گردد و از راه بی اختیار و دشانی و اگر ثابت خمس بود بسته و دشواری و خوف و استیصال
و اگر ثابت سده بود سفر در توقف افتد و خود موقوف شود یا اختیار دشانی و اگر سده باشد و
برود دشانی و اگر ثقلب خمس باشد دشواری و نامرادی و در راه رنج شود و در رنج بیدار و اگر
پس که سفر بکند در جانب نیکو باشد و در خانه نهم نظر کند اگر آتشی بود جانب مشرق و اگر باوس
بود بزرگ و اگر آب بود بشمال و اگر خاک بود بطرف جنوب و در نیکو بود بقبض و
فرمان خدا سے جل جلاله

اگر کسی رملی بزند بحسب سفر اگر شکل سده آید در اول درم ایا یا آید و اگر درم ایا یا آید
و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید
و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید و درم ایا یا آید

و اگر کسی رود و دروغ بگوید و اگر مرد و اگر زن و اگر ثانی باشد و اگر ثالث و اگر
یا آید و به جرم آید و نه یکس خوف بسیار و او را در این زندان است که خون از وی بیرون آید یا
بکشدش و اگر به و به درون کند و کند بسیار همین حکم است و اگر به و بکشد و کند بسیار همین
حکم است و اگر به و بکشد و کند در دره کند هم بدست و اگر نیز این آید از دو به پنج هم بدست

فصل در بیان سیر و ن آوردن گشته و فرود

اگر سایل سوال کند باز از فرودیده که در فرودیده است یا نه در خانه دوم نگاه کند اگر شکل سید داخل بود بدو
باشد و اگر سید خارج بود بیرون را فرودیده و بیرون راند و اگر سید خارج بود و سیر و شکل نگار کند و فرودیده باشد
لیکن بر روزگار گشته باشد باز نیاید و نفس ثابت باز نیاید و اگر نفس ثقل بود باز ماند و یک روز
از او بدزدند و او شد اسلم

فصل

اگر کسی برای چهار پاسه خود در این زندان اگر به و در ۱۲ آید چهار پاسه خود که شب و در دریا بخور است
و عاقبت نماند است و اگر شکل سید آید بخیر که نیک است

فصل

اگر کسی در این زندان بجهت و در اگر شکل نگار در دره کند این و فرودیده است و اگر نگار در دره کند و در شاگرد
است و اگر شاگرد نیست درین خانه قلام باشد یا نزد یک گد و اگر در دره نگار کند این و فرودیده باشد
و اگر نگار در دره کند یکس ماکم خانه است و همه خانه در دست او باشد و اگر نگار در دره کند این و در
خانه خود بخورد و فرودیده باشد و اگر نگار در دره کند و در کسی باشد که در یکس سیر رود و اگر
نگار در دره کند خوشیانش باشند یا از خانه خود باشند و اگر غایب یا به در آید این و فرودیده باشد
و اگر در دره کند یا حاکم خانه یا نزد یک پادشاه یا نزد یک حاکم و اگر ایام دره باشد نیا
در دست و در دست کسی دیگر داده است

فصل

اگر کسی در این زندان بجهت دولت که در عمر من دولت است یا نه و در کدام قسمت است اگر در اول برل
آید این نکال به یا به یا به یا به یا به و نگار در دره یا آید و در دولت است و بین در میان و ۱۶
چشمک است اگر نیز این سید باشد و بقوت تمام از شکل ۱۶ اول عمر باشد و اگر احمد باشد و بقوت از ۱۶ که
میران است باشد دولت در آخر عمر و اگر این نکال در اول آید و نگار در دره یا ۱۶ یا ۱۶ یا ۱۶ کنند

نهم آنکه چون رمل برین قیامت کشیده باشد در او ششگانه شکل غایب شود و نیز در آن نظر کنند که برای سایل
است و در نبات نام دارد و نیز نظر کنند که با آن سئول منتهی شود و شکل کامل شود و هر طرف که تیر یاده باشد و سه
فایده باشد و اگر در هر دو جانب ششگانه حد بدید بر ششگانه نظر کنند و نهاده که حاکم و قاضی رمل است اگر
در پانزدهم جماعت باشد و در سایل رمل غایب نگردد باشد و در سایل رمل غایب نگردد باشد
سایل رمل غایب شود بعد از خونریزی و اگر طریقی بود سایل شود و باز در هر دو جهت قیام کند اگر ششگانه شکل غایب شود و اما سایل
اشاره ای یا بنده و شیرینیت و اگر غیر این دو شکل نیکو باشد در قیاس نظر کنند پس نیز نقطه قاضی اگر سیر نقطه
و سیر و نیم در چهار جهت غایب نگردد یا در ششگانه سایل شود و اگر سیر نقطه بسوی شیر و نیم شود و بسوی
سیر و نیم شود و سئول منتهی شود و اگر سیر در ششگانه رمل کند که درین ششگانه چون یکگز و نظر کنند اگر حمره در او نبات
یا نیم یا در نیم یا سیر و نیم باشد و در نبات یا در نیم و در دو جهت و نیم باشد گویند مردم سایل کشیده
شوند مردم هم سلامت مانند و اگر حمره در نبات و نبات باشد و مردم هم کشیده شوند و مردم
سایل سلامت باشند و اگر هر دو جانب حمره باشد از هر دو طرف خونریزی بود و اگر حمره در رمل
رمل نباشد و جماعت غلبه کرده باشد نیز سلامت خونریزی بود و اگر شکل در روی رمل نباشد ششگانه
شود و اما هر که خون بر نیاید و تیر و ششگانه شیرین فاسی رود و اگر آنکه زخم بجای رسد که خون بر
تپا بد چون پنج بر پنج یا تیر بر تیر

[illegible]

انگریزوں نے یہ نذرِ محبت دیا کہ گنداروہ خود یا نہ اگر شکل اول احمد آباد دورہ ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ اور گنداروہ پہلے
نیمیت و اگر شکل اول احمد آباد دورہ ۱۱۰۳ یا ۱۱۰۴ اور گنداروہ تہمتی باشد و سپاہ نہ تھا بہت

تبع و اگر بر آید این شکل بجا بیاید چنانچه سبب خیر و در دست رود و اگر این شکل بر آید بی مال سلطان
بود و در کاری بر آید و اگر ازین دو شکل یکی بر آید بی مال کسند آن جا نگاه که قصد کرده باشند
به جا نگاه و دیگر رو به تر ازین و تحت تمام را بدست آورد و اگر ازین دو شکل یکی بر آید بی مال بیاید
و تر ازین کمتر بود و اگر ازین دو شکل یکی بر آید بی مال بیاید اما تاخیر کند و طلب کردن آن
سبب طلبت بر آید و مقصود است

فائده در بیان آن امر که هر شکل بچه صورت از انسان تعلیق دارد

بدان اسم که شد تقالی که بی مروتی بود تمام بالا و بزرگ ریش و درنگ سبب و غلبه و درخ چشم
عالم فرید اندم شیرین بجا می صفت باشد بچه شصت بود تمام قدر از بزرگ بالا و شاید که گندم
باشد و مال دار بود و بزرگی او شانی بود و او را در کار بود بی شصت بود شصت و کذب که گندم
پدر روح خود و در سبب میانه بدست بود بی اعتماد و گندم گون و بر سینه وی سوسه بسیار بود و بر
روی یا بر بینی یا بر جانی مرئی یا شبیه و شصت باشد اما سیاه چشم و سر و بدن و بد اصل باشد
شصت بود میان بالا و درشت اندم و سطر استخوان کشاده دندان گرد روی کوتاه گردن خوش
که نویسنده نقاش باشد بچه شصت بود غلبه اندم و سیاه چشم و صفت اندم شاد کام که سر و گوش کلان
بود و شاید که سطر باشد و در اندم پیش گذر و بچه شصت بود سیاه چهره باریک روی بیقل شد و گندم
که در سر وی شانی بود و سکار و بی ادب باشد و پر انگیزه خاطر و میان بالا بچه شصت بود سیاه
جوده و بد و بدین دلی قدرت و قیوت و در شصت بود او را بچه شصت بود بی سوسه و سوسه موی باریک چهره
و گوش سطر گردن فاش و بی نرم و منافق و بدخوی و بیقل و کذب و بد فعل و بزرگ بینی و درشت خوش
نشان بچه شصت بود غلبه اندم عاقل و بهرند خوشخوی و شیرین سخن و خوب صورت و نیکو ساش
شصت بود بزرگ صفت و از اهل اعتبار با کسالی است کاروان و جوان مرد و درشت اندم و بیقل
کشت و نیکو خلق و نیکو صورت و نال بیداری و در اندک روی زند بچه شصت بود شریف و طیف و سبب و غلبه و
باریک اندم و شتر پاک وین و سطر انگیز با عقل و بدین نزدیک با دیانت و امانت بود و درشت
اندم خوشش قدر و قاست بود بچه شصت بود شریف و طیف و سبب و غلبه و باریک اندم نادرست
نزد و چرط و دراز بالا و بزرگ دلی قیوت بود بچه شصت بود بزرگ صفت و ناله سرخ رنگ با باریک
اندم سال چالاک باریک چهره و بیکه ابرو بچه شصت بود بزرگ و صادق و ششم و غلبه اندم و میان
بالا با فصاحت بود بچه شصت بود مشهور و معروف و شتر و بزرگ گردن میان باریک سبب و غلبه

و اینست که خط بود یا نقاشی یا تخم پخته بود یا ریخت اندام مفید رنگ بلند بالا و سر بزرگ و در
 و شستابنده و بایک بود و یا جاسوس قیام در خانه نگاه کند اگر کسی سوال کند که این
 و زوید و گم شده و یا اگر گم شده اند که هم جانب است اگر است از جانب شرقی و در جبهه
 صومعه و یا گنبد گلزاران یا در صومعه یا جای بود که محراب و منبر بود از جانب شمالی یا از دیوار جنوب
 و جایگاه معروف و مشهور و یا میان بازوگانان و مقام دل کشا است از جانب شرقی بود جاسوس
 محراب و خانه یا یا یا گاه ستودان بود یا مقامی بلند بود و از جبهه و از جبهه بود از جانب
 جنوب و جانی کبیت و خانه محکم تقضا و شکامه و جانی انچه یا خانه نقاشی یا گورستان یا لب جوسه
 و درخت و جانی زراعت است از جانب مغرب و جانی و کشای یا محراب و یا بارغ و بستان باغ و است
 خانه و میان سطران و نو تین یا عماران یا باز در این ششم فردستان یا جوهریان است بود از جانب
 جنوب گورستان یا غار یا درخت خشک یا میان بیاران و یا جانی که جنانزه یا تن شوسه بود و از
 جانب جنوب جانی ویران خراب یا تنیا یا گنجه مقام و یا جاسوس که سیاهی و خاکستر باشد از جانب
 مغرب یا بانیکی بنگ و صومعه بود یا جانی که خون باشد یا میان و یا بانیکی زمین یا بانیکی درگاه
 و درختان و درختان بود از جانب شمال یا از جانب دل کشای یا بجوی یا مقامی که ایوانها
 بلند بود یا تنیا یا بانیکی از بود از جانب شرقی و مقام معروف و مشهور یا میان بزرگان بود
 از جانب مغرب یا بانیکی یا مقام معروف یا میان خور تین و یا سطران یا جانی که بانیکی بنگ
 از جانب شرقی و مقام ویران گورستان یا گنجه مقام بود از جانب مغرب و مقام
 که درختان و بستان و دیوان و میان و نشاند است بود از جانب مغرب یا میان و دیوان و
 و درختان یا بانیکی بنگ و دیوان و یا میان سوی تابان بود از جانب مغرب و میان و دیوان
 یا عماران و بستان و درختان و دیوان یا نقاشی خانه بود از جانب شمال
 یا بیوه بود و بانیکی گنجه چنان باشد مال جانی توان نهادن و گوید که دران جانی که توانید
 یا بانیکی بنگ و دیوان جانی که توانید بود و بانیکی بنگ است که گفته شد

نویسنده این تحقیقات خواجه صاحب مرحوم

نایب در میان اوتاد و خیر

و در وقت منتهی اگر نمید و از نقاشی نیز فرزند این اوتاد و چهار خانه اند و درین خانه

خانه و در آنرا از آنکه گویند و آن اول و چهارم و پنجم و ششم باشد اگر این چهار و هفتم و هشتم و نهم و دهم باشد حکم بر
سماوت سیاه کند و در آن خورشید مثل سفرویه آوردن خشت سفرویه و اگر در آن مال زکوة و صدقه و غیر
کردن و خشت و ستر کشیدن و قصد نمودن و بعد اگر در آن در خانه و بخشن تخم در زمین و قرض دادن
و نه نام کردن و در خشت را آفتاب دادن و مانند آن و اگر هر چهار صد و اعل باشند میارک است
پیش از شستن و بر سجد حکومت رفتن و در آن در شهر و اقامت کردن و وطن گرفتن و عقد نکاح
بستن و طفل را به این سپردن و گهواره نهادن و بکشتب و ستادون و خلعت پوشیدن و دیدار
ملوک دیدن و ملازمت و زدا و امر و اصلاحین نمودن و لشکر فراهم آوردن و بنیاد خانه و عمارت
کردن و طلب مهمان و خواستگاری نمودن و خرید کردن اشیاء اگر چه غلام و کنیز و گاو و مانند آن
و اگر هر چهار خارج شش باشد باید که آنچه در خلعت میدهند گوشه جلایه بپوشد و یا مغرست و اندوه بود
و اگر هر چهار شش اعل باشند آنچه در سجد داخل گشت از قوت بقیل نیارند و اگر اتفاق شود و سب
ضرر و آزار سائل گردد و اگر هر چهار شکل ثابت شد اگر چه آمده اند آنچه در آن مرور و فرخناک
باشد و زیاده نگردد و چنانچه اگر در اقامت است سفر میر نشود و اگر در سفر است هم و سفر فرج یابد و اگر
ثابت شش باشد آنچه در آن در هیچ و نیست شد و زیاده از آن نگردد و اندوه و فکر نمودن این نگردد
مگر بقدر عدوان شکل و الا بدعت و دعا دفع گردانند و یا اگر باشد موجب عدو و اگر هر چهار شکل متقلب
باشند اگر چه عدو بر غلات اندیشید باشد چنانچه اگر نیک اندیشید بد گردانند و اگر بد باشد نیک گرد
و اگر بر خود است یا بر غیر خود است و یا شش متقلب بود بقیه حاصل شود و بقیه بدست نیاید و بد
آمده نزد تلف شود و اگر در اول سجد بود از اقامت ندانند و در بدست امر نیک است و در آخر بد باشد
و اگر در اول شش بود و در چهارم سجد و در پنجم و در ششم شش باشد گوید اول بد نماید و دوم نیک
شود و آخر این مجموع گردد و اگر در اول و چهارم شش باشد و در پنجم سجد و در ششم نیز شش بود اول
بار بد نماید و دوم نیک گردد و در آخر بد است کشفه و اگر اول و چهارم و پنجم شش باشد و در ششم سجد بود
آخر کار نیک شود و مانند باشد و اگر داخل و ثابت سجد بودند امر حکومت بد و باز گردد و بقدر حال اما
بعد از این است و در پنج بسیار بود و اگر در اول و پنجم سجد بودند در میان امر نیک شد و ابتدا و انتها نیک
بود و اگر در میان چنانچه چهارم و پنجم سجد باشند اول پنج بد و در میان رحمت بیند و در آخر آن
از دست و بد شد و از آنرا در اول چهار باشد و در جوانی فرج ناک و در آخر پیری چنان در میان سجد بود
حکم کنند و الله اعلم بالصواب

فانمید

066

[illegible]

اگر کسی حیوان کند که این گشته چه چیز است نقطه های مثل چوبکند از اول تا ده بگیرد بعد از آن ۴۴
 طرح کند اگر یک مانده بود هر بود و اگر دو مانده کاشته بود اگر سه مانده حیوانی بود و اگر چهار
 مانده شریفه اگر پسند که ظاهر شود یا نه بشمار او دو طرح کند اگر یک مانده ظاهر نشود و اگر دو
 مانده ظاهر شود اگر سو آن کند که در دو طرح است یا زن نقطه ها را دو طرح کند اگر یک مانده در دو طرح است
 و اگر نه مانده زن و اگر پسند که در دو طرح است یا بیگانه جمله نقطه های مثل چوبکند که اگر یک
 مانده در دو طرح است و دو طرح است هم از آن خانه بود و اگر سه مانده در دو طرح است اگر پسند که جانم زده
 چه رنگ است نظر کند در خانه اگر در یک سه شکل بود چه چه جانم وی نرم نمیشد و سفیدی که بزرگ
 زند و اگر ازین دو شکل یکی بود چه جانم وی سفید مطلق باشد اگر یک است و اگر ازین دو شکل یکی بود
 چه جانم سفید و یا یکی که بود بود و اگر این شکل بود چه جانم وی که کند در هر کین بود و اگر ازین
 دو شکل یکی بود چه جانم وی که حیوانی کند و اگر این شکل بود چه جانم وی که در دو طرح است
 سفید نبود یا کیزه و اگر ازین دو شکل یکی بود چه جانم وی تیره و کند در دیده بود و اگر ازین
 شکل بود چه جانم وی سیاه مطلق بود و چیز که کند و در دیده و اگر ازین دو شکل یکی بود I
 جانم وی زرد و سفید بود

فصل پنجم

اگر سوال کنند از این که اگر شکل سعد داخل بود و در یازدهم تکرار کنند آن امید وفا شود و اگر شکل اول در یازدهم تکرار کنند و اگر شکل یازدهم در دوم تکرار کنند آن مرد حاصل شود و اگر آن شکل سعد داخل بود بیستانی نفس بشمار بیست و نه است منتقل باید بگرفت

فصل ششم در معرفت حال دشمنان و دشمنی

در خانه و در دهم نظر کنند اگر داخل سعد بود و دلیل کند برستی دشمن اگر اختیار خود دشمنی می کنند و اگر داخل نفس بود دشمنی کند یا اختیار دارد و اگر اسبان بر او زنی کنند و اگر خارج سعد بود و دلیل کند برستی دشمنی و اگر به اختیار مرگ کند و اگر خارج نفس بود ترک دشمنی اختیار کند و دلیل بشمار بیست و نه است و دشمنی و تلفت چهار پایان بزرگ و خلاص بنده گان و اسیران و گدازگان و اگر ثابت سعد بود و دلیل کند برستی دشمنی لیکن دشمنی شود و نخواهد و دشمنی در اول دارد و اگر ثابت نفس بود و دلیل کند برستی دشمنی و تکرار سایل و اتفاق و دشمنی از او که نشود لیکن سایل از او نهایت نرسان باشد و از جهت او خدا باید که در خدا و نه نماند و اگر منتقل سعد بود دشمنی مترود و هم را بهر مصلحت زنند و زود باطل کند و گاهی دوستی و گاهی دشمنی کند و دشمنی تکرار کند و اختیار خود تو در حال بود و دل سایل از او بین بود و اگر منتقل نفس بود و دلیل کند برستی دشمنی و گاهی وسیله انگیزه و دیگر برابری دشمنی دارد و دهم بازی طبعی اگر خواهد که بداند که دشمن از چه جهت دشمنی می کند و شکل و دوز دهم نظر کنند تا کجا مکرر شده است اگر در اول بود از جهت نفس و اگر در دوم بود از جهت مال دشمنی می کند همچنین برین جمله امور قیاس باید کرد و ان شاء الله اعلم بالصواب

فصل هفتم

اگر سوال کنند که مرد از پادشاه یا امیر نظر کند باشد یا نه نظر کنند در خانه اول و او اگر سعد باشد و دلیل شادمانی باشد از پادشاه و خوشدلی از امیر بود و اگر نفس بود و از پادشاه و از امیر بدسترسد

فصل هشتم

اگر چه کسی را حاضر گردانند بر وی شک دارد که این خیر او دارد و بد آن نیست رمل بزند و در نگاه کند که اگر این شک آید به شکست و اگر شک بر وی بینان گویند بود به استیغاثی گویند آن چیز او دارد و اگر شکل فرج بپزد و در سر رسد

فصل نهم

از اول

۶۰

اگر کسی ترا و عدد بد هر رل زند $\frac{1}{2}$ بود از عددی چیزی بیست آید و اگر این سه شکل $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ یکی بر آید و
 در دست و مراد و حاصل آید و اگر از این سه شکل $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ یکی بر آید و عدد ۱۰ در دست است و از دست
 بیست نیاید و اگر این سه شکل بر آید از آن عدد دست بر نیاید و چیزی حصول نشود و اگر از این دو شکل
 $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ یکی بر آید از آن عدد اندک چیزی بیست آید و اگر از این سه شکل یکی بود $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ یکی بود که عدد ۱۰
 دست نیاید و اگر این سه شکل بود و نهکس از تو غائب باشد اگر این سه شکل بود و نهکس بیست نیاید و اگر
 اگر کسی در این سه دارد و در هر یک از این سه بیست رل در آن نگاه کند اگر چه بود آن حاجت
 بر نیاید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود مراد حاصل شود و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود در اول ناسماری بود و اما حاجت مراد بر آید
 و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود هیچ مراد بر نیاید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود آن حاجت بر آید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود هیچ مراد بیست نیاید و
 اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود هیچ مراد بر نیاید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود هیچ مراد بر نیاید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود هیچ مراد بر نیاید و
 بر آید و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود آن کار بد بکس می افتد و از دوشی کار بد در دست و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود در اول ناسماری
 بود و شش مراد خواهد بود و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود آن کار بد بکس می افتد و از دوشی کار بد در دست و اگر $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود در اول ناسماری

البت مراد در این سه باشد اعظم

فصل پنجم

در بیان غالب و مغلوب از قول زرقانی حکیم ره اگر خواست که حال دوس که دشمن بر یک و چگونگی
 به آنی که ظفر از آن کسیست به وفق خدا می جل جلاله هر یک که می آید کند که من و خصم شش قاضی یا حاکم
 سه رویه نگاه کن که ظفر که باشد رل تمام نبند و هر نیمه رل بر یک در شکل اول ۱۰ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰
 ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ است و بود و نگاه کند که هر یک را
 چه قوت بود و چه شک در خانه خود چهار قوت دارد و مثلاً در اول $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ و در دوم $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ و در سوم $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ و در
 که هر طرف دارد $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ این سه شکل مغلوب بود اگر این دو شکل بود $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ غالب بود و این سه شکل
 $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ و دلیل است بر رانی زندانی و بر غالب و مغلوب و این سه شکل $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ و دلیل نبند و زندان

است و خدا اعلم بالصواب

فصل ششم

اگر سوال از شرکت کند که نیکو است یا نه اگر در اول $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$ بود و یا نه در شکل سوره یوسف اکل بر امار
 نیکو حاصل شود و اگر در شکل شریک بود نیکو بود

فصل هفتم

و اگر در خانه آنکه شش باشد سایل از نزد دوستان پنج و شش رسد و اگر آنکه کل در بیستم تکمیل کند از آنجا که ششهای ناخوش شود و اگر در آنکه اگر نه شش و بعد از شش و در ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و اگر در آنکه شش که بعد طلوع بود باشد دلیل گفتگو به باشد با دوستان و آشنایان و رسیدن شش از آن جماعت و باشد اعلم

فصل ۵

در دهنن حال و سال و ماه

اگر خواهد که بداند که در سال یا ماه یا آن روز یا آن وقت او را چون خواهد بود در دل بزند و بعد از آن در آن راهات سازد و در تمام کند از آن در شکل ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و اگر در آنکه هر ماهی است اگر موافق باشد او بر سر نیکو بود و اگر باشد از عمل کار خوش نیکو بود و موافق باشد از عمل پادشاه نیکو بود و اگر موافق بود آنکه چهار پای و غلام و کنیز بود و اگر این کلمات بعد از نیکو بود و اگر سخن بد باشد و اگر این عمل بخت سال است روز نور کند و اگر بخت ماه است در او ماه باید زد و باشد اعلم

فصل ۵

در دهنن حال روز اگر خواهد که بداند او را چون خواهد بود در دل بزند و بعد از آن در آن راهات سازد و در تمام کند از آن در شکل ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و اگر در آنکه هر ماهی است اگر موافق باشد او بر سر نیکو بود و اگر باشد از عمل کار خوش نیکو بود و موافق باشد از عمل پادشاه نیکو بود و اگر موافق بود آنکه چهار پای و غلام و کنیز بود و اگر این کلمات بعد از نیکو بود و اگر سخن بد باشد و اگر این عمل بخت سال است روز نور کند و اگر بخت ماه است در او ماه باید زد و باشد اعلم

فصل ۵

در دهنن حال پادشاهان در دل بزند و در آنکه اگر شکل سید داخل بود از پادشاه و در آن ماه سعادته و رفاهیت یا بد و اگر قایم بود عمل نیاید و اگر نه قایم و نه داخل بود و در آنکه در وقت و عقله و اجتماع که این هر چهار صورت داخل اند و در صورت قایم زیر آنکه طلوع و غروب ایشان یکی است و اگر در هر طریق بود در آن سال یا در آن ماه آنکه شش بود و در آنکه حال نماید و اگر اجتماع بود از نیکو ناگون بود و اگر عقله بود کاشش بستی آرد و جماعت دیگر بر آید و اگر در آنکه در آن

باشد چیزی یا مردارید و عدو نیست اما اگر در ضرب بسیار افتد دلیل پستی باشد و نفی کند در اول چیز
باشد که نفی در اینج قدر و قیمت نبود همچون مرغ با پوست یا سیوه و در ۱۶ دلیل در و نقره کند و اگر او را
حمره یا عقیقه انتخاب یاری دهند آن دلیل چیزی سبک با حیوانی کند و از دیگرها اگر منکوس یاری در ۱۶
دلیل چیزی سبک شکر کند از منکوس کرده علم و می ترس و عدو می نیست در اول چیزی باشد
از نبات و در وی چیزی باشد مثل حیوانی یا یک سفید با او چیزی که در تنش در آمده باشد و نام
بزرگ علقه در ۱۶ دوره و در ۱۶ بیاض و در ۱۶ دوره دلیل کند که رنگ سبز در و در معدنی سبب
جوهر اگر بسیار در ضرب افتد دلیل چیزی که در دیا چیزی چونین باشد و باشد که منجوق علم باشد و نباشد
و اگر قیاس و خواص کین ۱۶ بود چیزی نباتی سبب باشد

فصل در بیان استخراج ضمیمه

دلیل قصد مال معلوم بود یا قیاس معلوم یا چیزی دیگر و در ۱۶ ضمیمه باشد از و آمدن و در بازار یا
و جاعتها و باشد که ضمیمه کسی باشد از و یک علی کرده یا غایب یا طالب یا سبب نیز ضمیمه طالب یا سبب
باشد و یا مالی که در ناخیر است و طلب کردن مال باشد یا ضمیمه طلب جامد یا خلعت یا از سلطان یا ضمیمه
شادی فرزندان باشد و باز آمدن فرزندان از سفر یا بیرون آمدن از زندان و در ۱۶ دلیل طالب مال
است و روزی اندک در دست وی است حاصل یا ضمیمه باشد از شدن چیزی که بخت و ام یا از بخت شکر است
یا قصد چیزی باشد یا شادی بود و در اول ضمیمه از یگانگی یا یگانگی از و مجوس باشد یا ضمیمه از حرکت سفر که
در ۱۶ دلیل ضمیمه بیرون شدن باشد یا از جانب بجای دیگر حرکت سودمند بود و در اول ضمیمه
از و در بخت بود و در ۱۶ ضمیمه و طلب کردن و آمدن بر قاضی و معاصره کردن و از و در بخت
در اول طلب ضمیمه از سلطان و در ۱۶ ضمیمه از سولی یا از کتابی باشد یا از چیزی که می ترسد و در اول
ضمیمه از چیزی باشد که شکر و از خیر خود در خانه او باشد و در ۱۶ از شغلی دل باشد یا از بیار یا از
مجوس بود و در اول ضمیمه توبه کردن و صدقه دادن برای کعبه یا حرکت دیگر یا از سفر کردن یا از دم
که باز خواهد داد و در ۱۶ او یا همچنین در اول ضمیمه از دست باشد یا از چیزی که از و در سفر با
انتاده باشد و در ۱۶ او یا همچنین در اول ضمیمه کسی باشد یا مقصود یا یکی حاضر شود یا برکت او بود
رشد و در ۱۶ ضمیمه از مال و روزی باشد یا از زن حامله یا از طلب کردن عمل سلطنت و شد است
و از آن خالی نباشد یا از کتابی یا نقره در اول ضمیمه شش و لایت باشد یا قصد چ کردن

یا از نالی که خوابد که باز رسد بدنی نزدیک و در ضمیر از حرکت و جهل باشد و ضمیر از جهل باشد و در
 ۱۶ از نالی یا از سطح در خانه یا از چیزی گشته اند و خانه به در اول ضمیر از چیزی باشد که هنوز تمام نگشته باشد
 و در ۱۷ از نیم و فرغ اگر درین صورت بسیار افتد باشد که ضمیر از خریدن چهار پای باشد و در اول ضمیر از
 طلب دوستی باشد که کسی که اسیدی دارد یا از طلب و دانی باشد که بدخواهد رسید و در ۱۸ از طلب صفت
 یا تیری یا دوستی باشد و در اول ضمیر از گشته باشد یا چیزی که در غرض از بازار افتاده باشد یا از
 دوستی که تنبیه شده باشد یا از کار کسی که در توقف مانده باشد و در ۱۹ و ۲۰ از طلب کتاسه
 یا دادن پاشش در لوح یا دادن کتابی یا ضمیر از کسی باشد که خواست نزدیک یا غائب باشد
 و الله اعلم و حکم با حق

فائده در احکام خانها

و این احکام در هیچ کتابی بدین نوع نیست که ذکر کرده میشود زیرا که هر حکم یکی است و این است

باب اول

سید است و مشرقی است و هند که در دوزخ است و آتشی است و منقلب این خانه تعلق بر تن و
 نفس و زنده گانی و غیره سایل و دلیل کند و خانه بر سر

خانه دوم

خاک است و جنوبی و منوش و ثوابت و دلیل است اما چون اول و این خانه دلیل بر مال و
 گشت و احوال یاری کردن خریدن و فروختن و بیع و شریک و قدوم غائب و برادر و
 خواهر و داری و چیز غائب

خانه سوم

باوی است و مغربی است و بی قوت است اما کسی که قدر و ذوق بدین است و در دوزخ این خانه
 دلیل کند بر علم و مغرزدیک و دیدن خوابهای علوی و از جاسه بجای گشتن و قتل کردن و

خانه چهارم

آبی است و منوش و شمالی و منقلب است و این خانه دلیل کند بر عاقبت کارهای پوشیده
 و پدر و گشت و باغ و خانه پاشش و تنبیه و گنج و سر اسه و آنچه بدین ماند و نیک و بد و غیره

خانه پنجم

شرقی است و در این خانه دلیل کند بر غرزد و خوشدلی و طرب و لهو و جانه و زولی و هر چه و مشرق

٦٤

خاک کی است و جنوبی و منوت و کس و لیکن در میان و لیل کشد بر پیاوے و غلام و کثیر و چهار پیاوے
و میو بان و غمازان و غلبیان و شهد الم

١٤٤٤

عربی است و با وی و دیگر در غزنی و قتل و این خانه است بنفیس خود و با قوت و این خانه و دلیل
کنند و این از آن و ضحمان و خود و دزدی و کل و دزد و عورت و او شده

100-443887-100

آری هست و ایکن شاهی و موشه و قباست در این خانه و کیل کند بر مرگ و میر کش و مال از نان و خوراک
سایر و عیال و کارهای بنشیند و قدر بار او برقی

1965

انشی است و شش و نه که در قوس پنجم و ششم قرار دارند و دلیل کند به سفر و حرکت و مسلم روح
و غوازش نماز و غیره و شاهد علم

216

نامی دیگر در خوشبخت و بدبختی خوانند و این که گفته اند چون دامن آفتاب را می کشد سایه او فغان ما دور است
و این خانه قریب است از همه خانه ها

10/10/1964

فشی و دریند از شوق و ما را سلطان

2019

و چون در آن وقت که در این خانه دلیل کند بر تختان و بند و زندان و خوف و محال
و چنانکه از آن بزرگ و شستن آن و زندان

نوعی در میان اسخون و کما

باید دانست که در باب این فن خانه از خانه های دوزخ گاه به جای از احوال بخت نسبت کرده اند
چنانکه نموده می آید انشا الله تعالی

خاتم الاول

دلیل طبیعت نبی و نری و در شتی و دودگی و نوحی کنگی

خانه دوم - دلیل بود بر لون و بوی بجه *

خانه سوم - دلیل بود بر شکل و س *

خانه چهارم - موضع غیر و اصل و جوهر *

خانه پنجم - قیمت نبی و آنچه مردم آنرا استعمال کنند و آنچه از وی چه توان ساخت و چه

منفعت از آن توان گرفت و مردم آنرا دوست دارند یا نه *

خانه ششم - دلیل بود که نبی از چه پرورش یافته است *

خانه هفتم - دلیل بود که نبی با چه تنه است از لون و جوهر و غیره *

خانه هشتم - دلیل بود بر آنچه از نبی از او ظاهر شود *

خانه نهم و دهم - دلیل بود بر فعل نبی و کلامی *

خانه یازدهم - دلیل بود بر آن که نبی در آن عالم شده باشد و یا در شمس و قمر *

خانه و و از دهم - موضعی که نبی آنجا متولد شده باشد مثل زمین و سدن و نبات و حیوان *

و اصل و جوهر نبی بشا رکت ۱۰ و آنچه از وی گرفته باشد چون سوی و ناخن و اشیای آن را *

آن چاره خانه که زاید اند بر این خانه های او را که از گوشت و استخوانی این خانه ها که در خانه محقق گردد و اگر *

است یا خطاست چون این مقدمات معلوم گشت باید و نیست بیرون آوردن جوهر نبی چگونه است *

در قیام آن بسیار است

طریق اول

نظر کنند در خانه اول که نفس دوم و نهم است اگر این هر دو خانه متعلق باشد جوهر نبی از یک نوع *

باشد بی شکی و اگر دو شکل موافق و یکی مخالف باشد حکم بر غالب بود و اگر هر یکی در جنبه *

باشد جوهر نبی فکرت باشد

طریق دوم

آنست که نظر کنند در خانه ها که با جوهر نبی مشارکت دارند و آن ۱۰ و ۱۱ است اگر درین خانه ها که *

آتش غلبه باشد جوهر نبی معنی باشد و اگر بادی غلبه باشد معنی حیوانی باشد و اگر آبی غلبه *

باشد نباتی باشد و اگر خاکی غلبه باشد کانی باشد *

طریق سوم

شماره

برای برادران و خواهران خوشیان پدری و مادری حقیقت آئینده دوم و سوم حال چهارم
او چهارم و نقل و حرکت سایل و سفر نزدیک برادران و خواهران و دادا و دان و ختری و خواهر
و محبت اول دوستی نو و خواستگاری و خنجر پسر و تحصیل حاصل زمین و چاکر نوگر فتن و دادان
طفل بد ایبره اسه بیشیر و ادون و حاصل شیر چهار پای خیز و کلان و خجرات و غیر و مسکه و روغن زرد
و آرد سائیده و مید و برنج کوفته و گوشت پنجه و خون گر فتن و حجامت کردن و رنگ زدن و دایره
خوردن و قی کردن و موی کردن و دخت بریدن و عیسا رت سافتن و نبد چوب حسد و
و در و زده و خنجه پلنگ و بلانیدن میخ و بلند کردن دیوار و سافتن زیور و مرغ و فر و آینه
و در فتن سفر و غیبه عالم نمودن و سه ایرو و کبوتر و قیامت نمودن غائب و غیبه و وطن و سفر
از ان مقام و مانند آن

فناں چرم

بر تمام داملاک پدر و عاقبت سایل و دوفینه و گنج و صحرای و مار و سواربغ مار و پاسبان ترسانی و دربان
و چون پدر و سیاه و دل و اسباب شوکت و لوازم و دولت مثل سوار و دستار و فرشتگان خانه
و کوشکی خانه و یاورچی خانه و دیگران و دیگر و کوشش و خدمت و وفال و در و بلیغ و دیگر و در وقت
مطلبان و متنی و شہوت و جماع و انزال کردن و در فرج زن و علق و رحم و زینتن زنک و تیر و شمشیر
موی از هر چه باشد و اسباب تولد و ایام میلاد و گواره و دودی و گر و دود سوار و یالکی و غیره
و زنک آتیری و دیوار خانه و در و در و در و زمین زراعت بریده و در و کوره و کان و حبث کلبه و جوار
و گاه ان حصا و جوار و زمین و مالیدن و جوشن و زراعت و در و زمین و اسبان برای نوکری شیش ملوک و سرانجام
تجارت و میدان توخو بسته و بازار فروختن چهار پای و تخمستان و سکار گاه و خانه و داملاک
جد پدر و مادری و عمو و عمه و فرزندان ایشان و نزدیک بعضی خاله و خالو بنامی عمارت اینتر
از اینجا بگویند و الله اعلم

16

برای فرزندان و مشوقان و محبت و خط و کتابت و نویسندگی و کاسبی و مشاغل و مقاصد و رسول
و سیاحتی و اخبار غائب و در همت و دروغ و صادق و کاذب و هدیه و کفنه و بار و خشت و شنبه و شکم
و عمل زن و بارگران و سبک و خر و معنی و مرید و مقام خباک و شکرت و قسمت میراث پدر

ماور و تعلیم و درس مکتب طفلان و کتابخانه و تربیت جانوران و کساری و غیره و جنگ با شیر و غلام
کردن از جنگ سیل و بهائم و طیور و حکمیه قاضی و مقام فصل قضایا و ویران بوسان و مقام کارگران
و طبایر و معاینان و داروی باطنیه و شراب خانه و عیالی سگات و محل نماز و نمک که پدران بر آن
فرزندان بکار دارند و خانه باغبانان و مزارع و فرشته و تخم و چیدن گاه از باغ و زراعت و برادران
رشتا و عشق و دوستی زن بگرام فرستادن و دلاله و دلالان با تجارت نوکر و بخشی و حجاب
و مستوفی و تعیین خدمت و دار و نه و باب خدمت یکری و انوی طاعنم را و آنچه بود و بداند

خانه ششم

برای بهیاری و غلام و کنیزک و شاگردان علوم و استادان هنر و مضامین علم و کسب و ادب و نوکران
و شاگرد و پیشه و زیر دستان و پیمان و بیوه زنان و مردم بی وطن و گدایان و چه گرد و مردم فقیر و کسیر
و ساجده و دغا و قید و بند و غفل و زنجیر و طوق و زلف مشغوف و گرد بالا و باد صحر و صوم و باد و آب
مخالفت و موافق و سخن کاهن و تخم و انسان و حکایات و دروغ و سابقه شهر و مردم بی خانه و طفل و
معتد و بی اختیار و پیرشان گو و دیو زده و پری گرفته و مال گشته و از نوکر می دوازده و شب بیدار و
صحر اگر و بی پوده کار و مصرت مال و انوی باز و قمار باز و بیکر و طعم و شراب و خیالات و دراز کار و پیش و اهل
مراقبه و نماز و سکوت و در و زده می و خلوت خانه و نیمه و ادان و مصلحت کار و گداه و تفرج کنان و صحر باران
و زده و آب از چاه کنند و نه کردند و آب نبرد و ادان و تبدیل شوند و روز و چهار پاسه خورد
ازین و گوشتند یا موشش و باشند اعلم

خانه هفتم

برای عموم ملت و جمع در میان و چیز مانند کالج و زود و کج و ماده بنیر و آرد و دین و حساب و توالد و تناسل
و بوی و تشبیه و مقام و شجر و شغل و عیش و گدازن مال و رایگان و نقصان و غیر و نفع خود و کار و پاسه
و شکر و احوال شرکت و شریک و دوس با هم شدن و در منزل و احوال غائب و غیبت و دشمن و دوست
و به تمام نهایت سفر و گم شده و زود و برده و نیز سپرد کردن هر چه بیکدیگر بگفتن و جانوری را دوست
و پای بستن و پیوند و دوست نمودن و بستن و دوستان و رنگ و انکوان عالم و رنگ آدمی و صفت و
سقم و منافق و خفا و بیچاره ازین بس در آید و از آن سپردن شود و در وقت موزه و غیره
و راندن پی بود در تار و کوک و دین زغال آید و سوختن خوب و غله و کوک و نماندن و پیکردن آب و شکر
و غیره و ناپدید شدن و پیر و خیرت و بر آرد و دین مسکه و دروغ و غش و غش و خوش کردن حساب از کل و

و اضافه کنی و بجای و مغروری و جمع مال بسیار و ترقی در هر امر و خانه ولایت و امانت و دیانت و مروت
 نزد یک خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلاطین و امرا و وزراء و اهل دولت و حکومت و سعادت
 و تقاضات و تقرب بارگاه و مادر و هر که بجای مادر بود و در طاعت و تربیت و زهد و هر کس در خود و حکومت و
 رغبت و مایه غرور و خود بینی و بی پروائی و تقلید ملوک و سلاطین و قصد زیر دست نمودن غیر خود و محتاج
 و حاجت مند بودن ثمانه رجوع دارد و مرجع جمیع عالم است و انواع امارت از تو ان پست و صندوق
 بر مال و حساب رانند آن

خانه یازدهم

برای دوستی و امید داری آرزو داری و حصول سعادت بر مقام استقرار و دوستان و مسلمانان
 و اولیا و رسول و صلوات علیهم با عمل و سقریان ملوک و سلاطین و کام رویان و خشنودان و سپهران
 و اعیان و سفارش و اندیشه کارها و جمیع اسباب و نباتات هر چیز درستن از غم و اندوه و حصول
 مقصود و از دیانت و محبت و امر نزدیک حاصل و غفر بفرشتگان و حسن احوال و حسن فرزندان و سایر عیش و
 طرب و طهور خلق و گرم حساب و فراهم آوردن مال و غم و نیت و دوستی با کسی صحتی و نبات
 دولت و مرتبه و قدر و شرف و ارادت و صلح از جنگ و نزاع و هبه و وقف و منافع و مانند خانه
 سرای سافروندان و اهل شکفته و در لشکر و در کمان و در میدان و کمان و نگهبان در عت و منافع و تصدیق
 کبری و از هر چه بدان امید و نفع تو ان کرد و مانند آن

خانه دوازدهم

برای دشمنی و مخالفی و بدکاری و بد اندیشی و فتنه و شورش و مردم از ارضی و بیابانی و
 حرام زاده و بدخوی مردم از راه عاق و لوله بین و غارت و تسلیع غیر و آسایش و نیش و مار و کژدم و گرگ
 و موش و شیر و قلع و باغی و کافر و اهل کتاب و بت پرست و هر که دشمن دین بود و عالم کور و کور
 که در روی حکومت بسیار باشد و یا دشمن خود پسند ولی و وزیر ولی شمشیر و غایب و مغرور و عالم
 حیل و طرا و نباشش و تیشه زن نیکه هر که بسوی خود کشد و زمین توران و سیستان و کشمیر و بلخ و
 و کوستان و برابری اطراف و در سیر دریا و جنگا هم قران و زمین شور و افتاده و ایام اساک باران
 و با طاعون و تب و ک و دیوانه و چهار پای و درک مثل شتر و گاو و میش و خرس و پلنگ و گرگ و کدو
 مانند آن هر چه از خلق باشد و نیز این در بحث سهم اسماوت و سهم الغیب نوشته شده است و بعد یک
 اگر سوال کند که چنانچه فلان در پیشگاه پادشاه که در ششم باشد از آن حکم کند زیرا که خانه ششم است

بیاری که شسته اند اگر در اینجا بجا یان باشد دلیل است بر رتبهها که از گرمی حدوث کند و حرارت بسیار را
 دلیل است و طلاق بطن و صفرا و اگر در قبضه اول بود دلیل است بر تب گرم و حرارت بسیار
 و طبع از خشک شود و اگر قبضه اخراج باشد دلیل است بر غلبه خون و زیادهای مایه یونیه و تب و بود
 پرسی و حر و خارش تب باشد و اگر تب باشد دلیل است بر آتاس شکم و تب گرم و قبضه اول و غل
 بیشک و مرع و اما بودن و درت زیاده بود و اگر تب باشد تب از در رسد و در شکم و درون به پیشتر
 کشیدن و اگر تب باشد دلیل است بر آتاس شکم و تب و در پیشتر و غیره و اگر تب بود دلیل است بر افتادن
 از جای و رسیدن دل و شکم تن اندام و تب گرم و بهیوشه و در شکم و پشت و گرده و غیره بود
 و اگر تب بود دلیل است بر نفوت و نفوس پریشان و ف و خون و خلل و داغ و زار مایه یونیه و در
 سینه و زکام و در چشم و غالب که با و زنگ به در سینه باشد و اگر تب بود دلیل است بر رتبهها که
 سرما و در پشت و شکم و هر علتی که از سردی پدید شود چون آتاس و ملغم و زکام که آخر بنظر اندازد
 و اگر تب باشد دلیل بود بر گرما و خشکی و تن و رقت شکم و هر چه از گرمی و باد سید اشود و اگر تب
 بود دلیل است بر ملغم و سرکه و تب لرزه و نزله خون و در سینه و سر و گردن و قبضه شکم و غیره و اگر تب
 باشد دلیل است بر افتادن از چیزی و از جای بجای رفتن خون از شکم و حدوث خارش و در
 سبب درمان و خشک شدن اندامها و اگر تب باشد دلیل است بر غلبه کون و ملغم و زکام و تب لرزه
 و پیش شکم و قبضه و خلل معده و اگر تب باشد دلیل است بر ف و خون و در سینه و ملغم و اگر تب بود
 دلیل است بر باد و آتاس دندان و در شکم و گردن و پشت و قبضه شکم و بهیوشه و اگر تب بود دلیل
 است بر تب لرزه و در شکم و سردی و ملغم

فصل پنجم

اگر سو ال کند که مرغ زن ام یا زبله و که ای مراد است می دارد باید که رمل کشد خانه چهارم بر سو
 زن اول و هر دو خانه پنجم به ای زن دوم دهد اگر در هر دو خانه سید باشد زن بد و دوستی دارند و اگر
 در چهارم سید و پنجم تن زن اول و دوست باشد زن دوم نه و اگر بر عکس باشد زن دوم تب باشد و زن
 اول نه و اگر سو ال کند که ازین و زن که هم یکی را طلاق گویم نظر کند در خانه پنجم اگر شکل خارج بود
 زن دوم را طلاق گوید و اگر در چهارم بود زن اول را و اگر در هر دو خانه خارج باشند هر دو را طلاق گوید
 و اگر هر دو خانه و قبل باشند هر دو را طلاق ندهد و اگر ثابت بود طلاق بوقت افتد و اگر منقلب بود از طلاق
 باز گردد و در رجوع نماید به پستی و نفس نشواری

اگر پسد که من و وزن دارم یا زیاده که ای مرا دوست می دارد باید که در روی رمل نظر کند که شکل
 هفتم در که هم خانه تکرار کرده است آشنانه را نظر کند که سعد است یا شمس اگر در سه تکرار کرد و دلیل محبت
 دوست و اگر در خانه شمس وی دوستی بدوند اردو یا بیانی که در هفتم حاضر است و اگر این شکل در
 هیچ جا تکرار نکرده باشد باید که هفتم را با سوم ضرب کند و باز هفتم را با پنجم ضرب کند و باز هفتم را
 با نهم و باز هفتم را با دهم از مجموع دهد و چهار شکل حاصل کند و درین چهار شکل نظر کند که در روی
 رمل کجا آمده اگر در خانه طاق بود از طالع دوستی ندارد و اگر در خانه ثقیل بود دوستی دارد
 و اگر مخصوص برای یکی بود باید که این چهار شکل استخراج را با یک دیگر ضرب کند و دو شکل سازد
 و از دو یکی اختیار کند و از روی رمل نظر کند که در یکی است از سعد و محبت در میان
 ایشان بسیار بود و اگر سوال کند که این نکاح شود یا نه یا این زن در قید نکاح من در آید
 یا نه نظر کند در خانه اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم
 و در خانه رمل بکر و قشده باشد مگر در دوازدهم نباشد آن نکاح البته شود و اگر آن
 جمله اشکال سعد داخل باشند در میان ایشان ساز و آوری بود و اگر شمس باشند ساز و آوری
 و اگر در بعضی خانه سعد و در بعضی شمس بقدر شمس و ثمنی و بقدر سعد اخلاص برسد چنانچه
 اگر در شمس بود بسبب پدر یا بسبب مادر یا بسبب زن بدی کند و اگر سعد بود بد آنکه اسباب دوستی
 است و چنان در جمله خانه شمس گاهی حکم کند و در این بر وجود بیاض بر روی رمل است
 اگر بیاض در خانه شمس سعد بود سعد شود و اگر شمس بود شمس شود چنانچه از ثبات سعد بحال بود
 ایشان و از شقاق سعد باز دوستی کردن مبدء از جنگ و اگر در میزان این رمل عقده باشد بسیار
 ایشان گفتگو باشد و اگر در هفتم نفعی اخذ باشد و شریک او بیاض و ششم و یازدهم و بیاد
 هر دو خانه باشد آن زن که می خواهد بکر و جوان باشد و اگر در هفتم این دو شکل باشند آن
 زن بد خویش طبع و بد روزگار بود و نه و اگر اشکال ثبات در هفتم باشند و در ششم نیز
 یافته شوند این زن نیکو بود و اگر سوال کند که در میان من و فلان جدائی شود یا نه نگردد در خانه
 هفتم و چهارم و ده و اگر اشکال خارج باشند زود جدائی شود و از سعد بسانی و از شمس بد شواری
 و اگر در بعضی خارج و بعضی داخل باشند گاه جدا شوند و باز بهم شوند و اشکال ثبات را حکم داخل است
 و اشکال شقاق را حکم خارج بود و اگر سوال کند که در یاران و مصاحبان دوستی است یا نه

